

SÜLEYMANIYE G. KÜTÜPHANESİ

Kismi . Hacı Mahmud es .

Yeni Kayıt No.

Eski Kayıt No.

1153

Tasnif No.

2978

هذا
كتاب

جامع عباسی

من مصنفنا جناب شیخ بهاء
علیه الرحمہ بحسب خواہش عمدة البحار
خیر التالیفین مشہور محمد رسول
فاجر تیرین و سلا
الاطباء

والا
الاطباء

بر نیت دارد و این طهارت با آب است یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است طهارت نجس
تیم است و در نماز گذاردن گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست و گاهی غسل تنها
کافیست و احتیاج بوضو نیست گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست با که وضو و غسل
هر دو باید تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل و هم تیمم
کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن هیچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست
ان نماز است اما جاتی که در نماز گذاردن وضو کافی است و احتیاج بغسل نیست آن وقتی
است که شخصی نجس بوده باشد یا بهوشی او راد شده باشد یا ببول یا غایب یا باران وضو
معتبر برین آمده باشد یا از استحاضه قلیله داشته باشد چنانکه مذکور شد خواه اقامت
جائیکه غسل کافیست احتیاج بوضو نیست آنوقت که آدمی جنب باشد که چون غسل چنان
کند نماز می تواند گذارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علماء فرموده اند که وضو ساختن
یا غسل جنابت حرامست اما جاتی که در نماز گذاردن هم وضو باید کرد و هم غسل آنوقت است
که زن از حیض پاک شده باشد یا از نفاس یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضو
از اعضا آدمی بجز اعضاء حیوانیه برسد برنج شرط اول آنکه میت سرد شده باشد و در
آنکه او را غسل نداده باشند سیم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر
بدن کسی بیدار و برسد بر آنکه غسل واجب نیست چنانکه مذکور شد و عضو که بهم رسد خود
مثل ناخن و مو استخوان باشد بجز آنکه میت در حال حیوة واجب القتل باشد یا خود را غسل
میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بحسب شرع بر او واجبست که خود را غسل
بدهد چون او را بکشند غسل دادن با و لازم نیست که بدن کسی بیدار و برسد بر آنکه غسل
نیست اما جاتی که هم وضو باید ساخت و هم تیمم تا نماز صحیح باشد آنوقت که زن از حیض پاک
پاک شده باشد یا استحاضه کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی من میت کرده باشد و اندر
آب باین شود که وضو کافی باشد و برین صورت تیمم بدل غسل باید کرد و وضو نیز باید بجا

تا نماز صحیح باشد و اما جاتی که هم غسل باید کرد و هم تیمم آنوقت است که یکی از اینها غایت
باید که غسل کافی باشد و برین صورت تیمم بدل از وضو بجا باید آورد تا
نماز صحیح باشد اما جاتی که هیچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست آن نماز میت است که
احتیاج باینها ندارد بلکه جنب زن حائض نماز میت می تواند گذارد فصل باب غصه وضو
درست نیست بخاک غصه تیمم درست نیست در مکان غصه نیز وضو و غسل درست
و کفش غصه نیز حکم مکان غصه دارد پس در کفش غصه وضو و تیمم باطلست هر چند بین
مباح باشد اما اگر کفش غصه در پا داشته باشد و بران کفش فرار نکرده باشد یعنی
سنگین بدکن بران نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است اگر چه نماز درین نیست اما
اگر شخصی در مکان غصه حبس کرده باشد وضو و غسل و تیمم و نماز آن شخص در آن مکان صحیح
است فصل بدانکه در آداب طهارت خانه رفتن بدینست بآن چیز است که خیر واجب و نجس
چیز است و هشت چیز مکرر و پنج چیز حرام اما آن سه چیز واجبست اول پوشیدن عورتین
از آن امر است اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد لازم نیست که پوشید شود و در آنکه از
قبله منحرف نشیند یعنی دو پشت بقبله نکند سیم خمر بول را بآب مطلق طهارت دادن
نه بآب مضاف مثل کلاب و امثال آن و نه بکلوخ که آن مذهب تنبالت است اما بخرم غایب
که حوالی آن موضع بان الوده نشد باشد بکلوخ و نه و پنجمه و امثال آن ظاهر میشود اگر چه
چند که آب مبر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمر نباشد اگر چه بدو نوبت با کمر پاک
شود و اگر حوالی موضع بان الوده شد پاک کردن حوالی آن باب بیاید و برین اما پنج چیز
که حرامست اول خمر غایب را بر کمر پاک کردن هر چند آن سر کمر از جوبا باشد که کوش
ان حلالست در هر چیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیر آن سیم استخوان
پاک کردن آن نیز حرامست چهارم چیزی پاک کردن که محرّم باشد مثل کاغذ که علم برین
نوشته باشد و اگر یکی از این سه چیز اول پاک کند ظاهر میشود اما آن فعل حرامست اگر

در کفش غصه وضو و تیمم باطلست

باغین پال کند از دست استخفا کافر میشود پشم بدستی استخفا کردن که در آن دست
 انگشتری باشد که نام محرم بر آن نقش شده باشد مثل نام یکی از ائمه معصومین علیهم
 السلام هرگاه کان آن داشته باشد که نجس میشود اما آن پنج چیز که مستناست اول
 است که در جانی نشیند که همچو کس او را نه بید مثل کوزال با پس در نواری و اگر که دست
 داخل شدن بطهارتخانه اول پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست را
 سپهر آنکه در وقت طهارت گرفتن سبکی بدن خود را بر پای چپ اندازد چنانکه
 سه نوبت از مقعد تا پنج ذکر معنی نماید و هم چنین از پنج ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت
 ذکر و آب بشوید پنج آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر اول تا آن وقت
 چیزی که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروه است اول آنکه دست خود را با
 خود را بجانب فتاب ناماه کردن بعنوانی که نور افتاب ناماه بعنوانی او بنا بد با بجانب
 نادر کردن و قمر بدست راست استخفا کردن سبکی بول کردن در فتن سخت که نیم
 داشته باشد که نظرات بول بر کرده و چنانکه بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل
 مورچه و مار و امثال آن پنجم طهارت گرفتن در شارع و در جای که مردم اینجا از جوی
 بر میدانند ششم طهارت کردن در آب خواه در راه و خواه آب نادره هفتم طهارت کردن
 در فرب در جوی که مینوه داشته باشد یا مینوه خواهد داشت ثم حرف زدن در وقت طهارت
 گرفتن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدا سبحانی و در این که هر خواندن ستم مکاتب آنکه
 یعنی هر چه مؤذن بگوید یا نیکس نیز بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزدن امر
 شود بدانکه طهارت با موقوفست بر نیت قربت و بدان صحیح نیست اخصاب بر نیت قربت
 ندارد و بدان صحیح است و آن بر دو نوع است نوع اول طهارت جنسی است آن وضو
 غسل و نیت است نوعی دیگر از آنجا است است و احکام نوع اول در سه مقصد
 میشود مقصد اول در نیت احکام وضو بدانکه نیت چنانکه که تعلق بوضو سازد
 چنان

و در وقت طهارت

از آنجا که بیست و یک

از آنجا که بیست و یک امر واجبست و بیست و نهم مکروه و اما آن بیست و یک
 امر که واجبست اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بر آن قرار گیرد
 عصبی نباشد پس اگر در زمین عصبی وضو سازد آن وضو باطل است هم چنین بر فرف
 عصبی وضو باطل است اگر چه زمین عصبی نباشد اما در جامه عصبی وضو راست
 اگر چه نماز درست نیست و بر کفش عصبی وضو جایز نیست اگر بر کفش قرار گرفته باشد
 و وضو از افتاب بر طلا و نقره در است اگر بر دست بریزند اما آن ضل یعنی در چنین احوال
 افتاب در دست که رو باد سنهارا یا نیشو بد حرام است وقت مر میاید که آب وضو
 باشد و مشبهه با نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد یکی از آنها نجس باشد
 و مانند آنیم که نجس کدام است از هیچیک وضو ساختن جایز نیست بتم لازم است اگر با
 یک کاسه از این دو کاسه وضو سازد و با کاسه دیگر او را اعصفا خود را طهارت
 دهد و بعد از آن بر نیت آن آب وضو سازد بعضی کجا برده اند که یکی از این دو وضو
 خواهد بود اگر چه نا انقض دست و پا خود را طهارت ندهد تا زمان میتواند گذارد اما
 این کجا باطلست و حق است که هیچیک از این دو وضو در نیت مجتهدانکه آب مشبهه
 حکم نجس دارد و وضو با ن صحیح نیست حدیث این معنی از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام منقول
 است ستم میاید که آب وضو متضای باشد پس مثل کلاب یا عرق بیدمشک وضو ساختن
 در دست نیست و این مذهب کل علماء است مگر این با بویه که این وضو را بکلاب جایز
 و این مذهب بغایه ضعیف است اما اگر دو کاسه آب باشد یکی آب یکی کلاب بگوید بگوید
 مشبهه باشد و آب دیگر نباشد در آن صورت واجبست که از هر یک یک وضو سازد که یکی از آن
 دو وضو درست صحیح خواهد بود چنانکه می باید که آب وضو عصبی نباشد که وضو عصبی
 نیست اگر دانند که آب عصبی است و اگر شخصی نداند که آب عصبی است از آن آب وضو سازد
 لغت است و احتیاج بوضو دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قهقهه باشد قهقهت

از صاحب برساند و اگر داند که آب غصبه است و اما نداند که وضو با غصبه جایز نیست
 و بان آب وضو سازد و انوضو باطل است بجز میباید که اعضا وضو پاک باشد پیش از وضو
 ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد بکشتن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست
 بلکه اول ازاله نجاست باید کرد و بعد از آن بجهت وضو باید شستن ششم نیت وضو است
 و نیت چنین کند که وضو واجب میام از برای مباح بودن نماز قرب بخدا و اگر نجاسات
 بودن نماز رفع حد گوید هم در است و این نیت را بهر زبان که گوید در است و اگر نیت را
 بناورد و این معنی را در دل بگذراند وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است
 با نیت ای شستن دوم شستن دست و آن از دست نگاه مؤسست تا آخر نیت در طول
 و آنچه انگشت مبین و میانین از آنرا که در عرض آنچه از دست در نجاسات باشد همچو
 نمايان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مؤکافیت و اما آنچه در بعضی
 اوقات ممانند شستن اواجب است و اگر محاسن از نیت گذشته باشد شستن آن واجب
 نیست نه هم شستن دست راست است از مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دست را بد
 داشته باشد و اصلی از زاید معلوم نباشد واجبست که هر که در دستش باشد و اگر دست
 زاید معلوم باشد پس اگر در مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن
 آن لازم نیست هم شستن دست چپ است بطریق دست راست یا هر دو دست مع موه
 سر است که بالای پیشانی است یا جای آن اگر مواجبان باشد و اگر هم موه پای را
 است از سر انگشتان تا بند پامین هم موه پای چپ است همان طریقی چپا هم و آنکه
 هر سه موه بری وضو باشد در باب نماز پس اگر بر دست وضو با نباشد از موه بری
 ابرو و اگر دو موه نماید یا از موه موالات یعنی در کپی مجا آورد افعال وضو را
 اگر روی خود را بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید
 او در است است اما اگر آنقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد از آن دست راست را بشوید

او باطل است و هم چنین در با اعضا شامه هم نیت وضو است بطریق که در وضو مذکور
 شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را شست و نیت
 بشوید و بعد از آن دست چپ را و در موه یا بعضی از موه که با نیت داشته اند که پای چپ را
 اول موه کند و بعد از آن پای راست را هم نیت با نیت قرینه چپ دیگر قصد نکند
 مثل خشک ساختن اعضا پا چپ از دست و رو بر طرف کردن همچو هم نیت در شستن
 رو در شستن از بالا گرفته بر پاید پس اگر بعکس کند وضو باطلست اما سبب ترضی حکم
 را با نیت بدانند و با نیت مجتهدین یا موافقت نکرده اند فوج هم نیت خود افعال وضو
 را بجا آورد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او بریزد آن وضو باطل است مگر آنکه مثل آب
 یا بهار و قوت آن نداشته باشد که خود افعال وضو را بجا آورد در این صورت واجبست
 که شخصی را بفرماید که او را وضو دهد و اگر شخص نخواستند واجبست نزد او دادن
 و اگر قادر بر آن باشد بپوشد آنکه آب وضو بر او رود و شستن آنکه دست راست را
 و بر دو دستش مانا بدان وضو دست نیت بپوشد بکسر تخلیل کردن آنچه مانع است
 آب باشد مثل آنکه در هر یک که شک باشد پس باید که از حرکت دهد تا آب بریزد بر شک
 و اما آن بپوشد که در وضو سنت است اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو نماید
 دعا بخواند **بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْهُ مِنَ الْمُطَهَّرِينَ وَ قُمْ**
 آنکه از طرف سر کشاد که مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد قبل از آنکه دست دهد
 آن طرف کند هر که در سر او بند دست بکوبد بشوید اگر بول یا خواب کرده باشد و نیت
 بشوید اگر غایب کرده باشد ستم آنکه آن طرف سر کشاد که از جانب راست گذارد چپا
 آنکه ابرو از آن طرف بدست راست بردارد و چپا نیت نیت وضو کند بکسر گفت
 ششم آنکه شستن نیت است شستن نیت کف با نیت شستن نیت اگر چه با نیت
 باشد ششم آنکه در وقت وضو ساختن در جانب قبله باشد هم نیت آنکه در وقت شستن

نیت وضو
 شستن نیت

راستن و بید همرا آنکه مسح سر بقدر عرض سه انگشت باشد یا امری همرا آنکه بکل کف
 دست مسح یا تمام بدن و از هر آنکه آب وضو بقدر یک بند باشد و آن چهار یک ضاعت
 صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت جو مباح است و چهار یک نیز راستن چنانچه
 آنکه در وقت مضه کردن این دعا بخواند **اللَّهُمَّ لَقِّنِي حَجَّتِي يَوْمَ الْفَالِكِ وَاطْلُقْ لِسَانِي
 بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ چنانچه همرا آنکه نزد استنساخ کردن این دعا بخواند اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ مَنِي
 طَبَاتُ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْ مَنِي نَيْمِ رَيْحَانِهَا وَرَوْحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَوْحَهَا** یا امری همرا آنکه نزد
 شستن دو این دعا بخواند **اللَّهُمَّ بَشِّرْ وَجْهِي يَوْمَ تَكُونُ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تَكُونُ وَجْهِي يَوْمَ تَكُونُ
 فِيهِ الْوُجُوهُ** شانه همرا آنکه در وقت شستن دست راست این دعا بخواند **اللَّهُمَّ اعْطِنِي كَرَمَ
 يَمِينِي وَالْخُلُقَ الْفَخْرَانِ بَيْتِي وَعَاطِفِي حَيَاةً يَا أَيُّهَا هُوَذَا هُمُ** آنکه در وقت شستن دست
 چپ این دعا بخواند **اللَّهُمَّ لَا تُعْطِنِي كَيْفِي بَيْتِي وَلَا مِنْ وَرَاءَ ظَهْرِي وَلَا تُجْعَلْهَا مَغْلُوبَةً
 إِلَى غَيْبِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مَقْطَعَاتِ الْبِرِّ** آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند **اللَّهُمَّ
 غَشِي رَجْحِكَ وَبِرِّكَانِكَ نَفْسِي هُمُ** آنکه در وقت مسح پاها این دعا بخواند **اللَّهُمَّ تَبَتَّخِي
 قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَفْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيهَا بِوَصِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
 بَلِّغْهُمُ** آنکه چون از وضو فارغ شو این دعا بخواند **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ
 وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْحَبَّةَ ابْنِ سَنَانٍ** بیست و چهار که در وضو سنت است و بدانکه
 جمعی از معتقدان مذهب است که رو و دستها را در وضو و نوبت با بدست نوبت اول و
 نوبت دوم سنت است اما شیخ ابو جعفر محمد یعقوب کلینی و شیخ محمد ابوبکر زامدیه است که نوبت
 دوم سنت نیست و این مذهب بسبب اقوالی دارد و در کتاب مشرق الثمین و کتاب جبل المنیر
 بیان این شد بنا بر این بدانکه رو و دستها را از پاره از یک نوبت نشویند که اگر دو نوبت نشویند
 این نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا با آب از خواهد شد و وضو باطل خواهد
 شد و اما آن چیزی که بفعل او در آن در وضو مکرر است اول استغفار کردن یعنی بگریز

و در کتاب
 و در کتاب

کف دست اینکس بزرگ که اینکس روی خود دستها خود را بشوید اما اگر آب وضو بر روی
 پا برود دست اینکس بضر دست بریزند از وضو صحیح نیست و وضو با خن با بر که در افتا
 گرم شده باشد ستم وضو با خن از طرفی که بر آن شورجوف نقش شده باشد چهار
 وضو با خن از طرفی که طلا کوب باشد یا نقره کوب یا بجمه وضو با خن در مسجد از حد
 که غیر بار در خواب باشد اما از حدت یا در خواب و مسجد وضو با خن مکرر و بیست و ششم
 وضو با خن با بی که رنگ و یا بوی آن تغییر یافته باشد غیر نجاست هفت مرتبه آب وضو
 گرم و بوی پاک کردن با آب قاب یا بقران هشت مرتبه وضو با خن با بی که شورجوا باشد
 که خوردن حرامست هرگاه آنچنان طاهر باشد مثل بازو که بر و بمهون نهام وضو با
 با بی که شورجوانی که خوردن کوشان مکرر است خوله که اهتت شده باشد مثل اشرف
 خواه که اهتت قلیل مثل آب فصلک وضو سه مرتبه چیزی که اهتت جمده بیست و چهار مرتبه
 اما آن سه چیز که جملها وضو واجب است اول نما که بی وضو در دست مکن از جهت
 که از بی وضو میتوان کلام چنانکه گذشت بلکه جنب زدن خاص نیز مانع است و اگر کلام در حد
 نذبت بر عذر آشنه باشد و در طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف سنتا
 بی وضو تواند کرد ستم عضو و اعضای خود را بجز مصحف رسانیدن بی حرج است
 با بجز قائم مقام حرفت مثل شکر و نمره بشرط آنکه از عضو حشر آشنه باشد پس با خن وضو
 بی وضو بجز مصحف سوار رسانیدن و اما آن بیست و چهار که وضو جهت آنهاست اول
 قرآن نوشتن و دوم مصحف برداشتن ستم و زامدیه بمسجد چهار نماز است که در آن
 سعی و حاجت خود یا در حاجت ثومی نمودن ششم زبارت قبر ثومی کردن هفتم اگر شخصی
 بخوابد و سنت است که اول وضو سازد و بجز کس که از شخص جنب باشد هفتم اگر شخصی
 شده باشد و خواهد که جماعت کند سنت است که اول وضو سازد تا این شود و بعد از آن
 نوبت که این جماعت هم ستم تمام که خواهد که در این است و اما جماعت کند اول وضو سازد

و در کتاب
 و در کتاب

کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب با ماء گرفته باشد می و قدم اگر شخصی را از حلق
 کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز مقصد پیدا آورد و او را به پنداشتند که غسل
 کند می و سیم اگر شخصی مس مبتل کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که
 غسل کند می و چهارم اگر شخصی زخمه یعنی چلیپا سه و یا بکشد بعد از آن سنت است
 که غسل کند می و پنجم اگر شخصی غسل نافص کرده باشد بجهت بیماری یا بجهت ضرورت و مثل
 باقیه یاد بکرمها و را غسل داده باشد سنت است که چون عند بر طرف شود نوکش بیکر
 کند می و ششم اگر شخصی که غسل رضع حد کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که
 غسل باشد از او صادر شد یا نه سنت است که نوکش بیکر غسل کند می و هفتم غسل خیمه
 جرات صحیح است که بعد از این مذکور خواهد شد می و هشتم اگر شخصی دیوانه شده باشد باز
 بھوش آید سنت است که غسل کند می و نهم غسل جگر که در نیت جهلم اگر شخصی خیمه
 سنت است که او را قبل از غسل میت یا بعد از آن غسل جانب دهند **فصل در غسل**
 در غسل معتبر است هفتد امر واجب یا نکرده امر سنت اما هفده چیز که واجب است اول
 آنکه مکان غسل غضبی نباشد و دوم آنکه آب غسل ظاهر باشد **سیم** آنکه آب غسل
 نباشد مثل کلاب و غیره **چهارم** آنکه آب غسل غضبی نباشد اما اگر نداند که آب غضبی
 و یا آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست **پنجم** آنکه هر عضو از اعضا
 ظاهر باشد پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد **ششم** نیت است نیت چنین کند که غسل واجبه
 میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رضع حد گوید هم صحیح است اما
 بشرطی که رزق استخاضه کثیر یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد مباح بودن نماز
 اگر نماز رضع حد نکوید **هفتم** غسل ترتیبی کند نیت را متارن شستن خروی از زیر
 خروی از کردن سازد و اگر غسل از تمامه کند نیت را متارن هر جزو از اجزای بدن که خواهد
 بکند و باقی بدن را بیفاصله تابع آن کند **هشتم** شستن سر کردنت و هر یک را بر دیگری

در غسل معتبر است هفتد امر واجب یا نکرده امر سنت اما هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غضبی نباشد و دوم آنکه آب غسل ظاهر باشد سیم آنکه آب غسل نباشد مثل کلاب و غیره چهارم آنکه آب غسل غضبی نباشد اما اگر نداند که آب غضبی و یا آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضو از اعضا ظاهر باشد پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد ششم نیت است نیت چنین کند که غسل واجبه میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رضع حد گوید هم صحیح است اما بشرطی که رزق استخاضه کثیر یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد مباح بودن نماز اگر نماز رضع حد نکوید هفتم غسل ترتیبی کند نیت را متارن شستن خروی از زیر خروی از کردن سازد و اگر غسل از تمامه کند نیت را متارن هر جزو از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بیفاصله تابع آن کند هشتم شستن سر کردنت و هر یک را بر دیگری

داشتن

داشتن یا بر است تمام شستن جانب راست دست و هم شستن جانب چپ است ناف و عورت
 را با هر یک از جانبین که شود در راست یا چپ **نهم** در غسل ترتیبی اول سر کردنت را بنویسد
 و بعد از آن جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از دو جانبین را بر شستن
 سر مقدم داد باجماع آن غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در
 باطل بودن آن غسل خلاف است بعضی بر اینند که غسل صحیح است اما اکثر بر اینند که غسل باطل است
دوازدهم آنکه خود افعال نماز را انجام آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در جهت وضو
 شده **سپس** آنکه آب بر هر یک از اعضا روان باشد پس اگر در غسل ترتیبی دست راست
 و بر اعضا باطل خواهد بود و هم چنین اگر در غسل از تمامه در زیر آب نیت کند و
 مقارن نیت اصل حرکت نکند در تصور نیز غسل باطل است **چهارم** هر تخیلی نبود آنچه
 رسید آب باشد مثل آنکه در هر یک و غیره یا **نهم** آنکه در غسل از تمامه وقتی که در آب فرو
 رود یا هر از زمین قلبن اندکی مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها برسد و اگر
 در پا یا با یک پا بر زمین قلبن چسبند و آب بر آن نهد در غسل باطل خواهد بود **شانزدهم**
 آنکه بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امریکه منافعی غسل است نیت مثل قصد
 یا خنک ساختن بدن یا چوکه بر طرف کردن از بدن یا قصد حد اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد
 حد اصغر کند یا بغسل در نزد بعضی از مجتهدان باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد
هفدهم آنکه غسل از تمامه نکند هرگاه احرام یا روزه واجبی داشته باشد و اظهار بر او حرام
 که آن غسل بر او باطل است چه سر در آب فرو برد احرام و روزه واجبی حرام است اما اگر روز سنتی
 باشد غسل از تمامه کند آن غسل صحیح است و هرگاه شخصی نایب غوطه خورد و در زیر آب نیت کند که
 روزه واجبی دارد و خواهد که در آنوقت غسل از تمامه کند باید در وقتی که خواهد از زیر آب بر
 آید نیت غسل کند و در اثنای بر او آمد غسل تمام کند آن غسل صحیح است و اما آن پانزدهم و پانزدهم
 غسل سنت است اول آنکه اگر مرد یا زن از انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی یا بول بر

در غسل معتبر است هفتد امر واجب یا نکرده امر سنت اما هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غضبی نباشد و دوم آنکه آب غسل ظاهر باشد سیم آنکه آب غسل نباشد مثل کلاب و غیره چهارم آنکه آب غسل غضبی نباشد اما اگر نداند که آب غضبی و یا آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضو از اعضا ظاهر باشد پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد ششم نیت است نیت چنین کند که غسل واجبه میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رضع حد گوید هم صحیح است اما بشرطی که رزق استخاضه کثیر یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد مباح بودن نماز اگر نماز رضع حد نکوید هفتم غسل ترتیبی کند نیت را متارن شستن خروی از زیر خروی از کردن سازد و اگر غسل از تمامه کند نیت را متارن هر جزو از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بیفاصله تابع آن کند هشتم شستن سر کردنت و هر یک را بر دیگری

در غسل معتبر است هفتد امر واجب یا نکرده امر سنت اما هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غضبی نباشد و دوم آنکه آب غسل ظاهر باشد سیم آنکه آب غسل نباشد مثل کلاب و غیره چهارم آنکه آب غسل غضبی نباشد اما اگر نداند که آب غضبی و یا آب غسل کند آن غسل صحیح است و احتیاج بغسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضو از اعضا ظاهر باشد پیش از آنکه آب غسل بر آن برسد ششم نیت است نیت چنین کند که غسل واجبه میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رضع حد گوید هم صحیح است اما بشرطی که رزق استخاضه کثیر یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد مباح بودن نماز اگر نماز رضع حد نکوید هفتم غسل ترتیبی کند نیت را متارن شستن خروی از زیر خروی از کردن سازد و اگر غسل از تمامه کند نیت را متارن هر جزو از اجزای بدن که خواهد بکند و باقی بدن را بیفاصله تابع آن کند هشتم شستن سر کردنت و هر یک را بر دیگری

آمد و اگر بول نباشد اسبیل کند بطریق که در آداب طهارت خانه رفتن مذکور شد و
 آنکه چون دست در آب گذارد این دعا بخواند **بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْهُ**
مِنَ النُّظْمِينَ **بِسْمِ اللَّهِ** آنکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید چهار مرتبه
 سه نوبت مضمضه کردن پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم سوال کردن هفتم
 آنکه هر یک از سر و جانب راست و چپ سه نوبت بشوید هشتم دست بر بدن مالید تمام
 اعضا را پس بدنی شستن بی آنکه مکتبی در میان شستن اعضا واقع شود در هر شستن سه
 کردن را بدست راست یا **بِسْمِ اللَّهِ** این دعا را در وقت غسل خوانند **اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَاشْرَحْ**
صَدْرِي وَاجْعَلْ لِي لِيَانِي مِدْحَتَكَ وَالتَّائِبِينَ عَلَيْكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِي طَهُورًا وَشِفَاءً وَنُورًا
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **وَلَزِمْتَهُمْ** آنکه غسل بر تنی بنا بر غسل از تمام اعضا نماید
 آنکه در وقت غسل کردن فوطه داشته باشد چهار مرتبه آنکه هر گاه غسل شست
 یا غسل جنس یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد یا **بِسْمِ اللَّهِ** آنکه چون از غسل
 شود این دعا بخواند **اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَزِدْ عَمَلِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنَ**
التَّوَّابِينَ **وَاجْعَلْهُ مِنَ النُّظْمِينَ** فصل اگر شخصی در آشنای غسل از غسلهای واجب شد و واقع شود
 مثل بول یا باد پس اگر غسل جنس یا دست غسل را تمام کند وضو بشوید و بر وجه دیگر
 نیست و اگر غسل جنس یا دست مجتهد را در آن سه قول است بعضی بر آنند که غسل را تمام کنند
 از آن وضو بشوید و بعضی بر آنند که غسل را تمام کند و وضو لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل
 از سر کرد و ازین سه قول اول بهتر است و اگر شخصی را انزال منی شده باشد و غسل جنس
 کند و بعد از غسل تطویق از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل
 از غسل بول کرده باشد و اسبیل نیز از بول کرده یا غسل تمام میشود گذارد و وضو لازم نیست
 بول کرده اما اسبیل از بول نکرده بر او لازم است که وضو بشوید و اگر نه بول کرده و نه اسبیل از
 بول کرده است که غسل از سر کرد و اگر از منی اسبیل کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن

نموده باشد یا غسل نماز میباید گذارد و وضو لازم نیست و اگر ببول کردن قادر بوده غسل و
 از سر کرد فصل بر جنب مثل مرحامت و هفتاد مرتبه مکروه اما هشتاد مرحام اول
 تمام واجب است مکروه از میت چنانکه گذشت و حرطوان خانه کعبه سیم عصوی
 از اعضای خود را بجز مصحف رسانید یا بنام خلائق یا بنام یکی از چهار رده معصومین
 التسلام بشرطیکه در وضو مذکور شد چهار مرتبه از این نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الثمین
 بیان این شده پنجم در مسجد عکه یا مدینه داخل شد ششم در بانه مساجد زنک نمود
 هفتم سوره عزمه خواندن خواه کل خواه بعضی اگر چه یک کلمه باشد و سوره ها عزمه چهار
 است اول **قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** دوم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** سوم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** چهارم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
 هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر مال آورد مسجدی باشد بر او آوردن آن جایز است
 اما هفتاد مرتبه بر جنب مکروه است اول **عَصَا** از اعضا خود را بجلد مصحف رسانید یا بنام
 ان در هر زبانه هفتاد مرتبه از سوره ها غریبه خواندن و بعضی از مجتهدان مطلق قرآن خواندن
 را بر جنب حرام میدانند و مصحف برداشتن خواه در دست خود و بغل خواه در کردن
 چیزی خوردن **بِسْمِ اللَّهِ** آب نوشیدن اما اگر قبل ازین هر دو مضمضه و استنشاق کند که اهتیک
 بر طرف میشود ششم مضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل در حکم
 حیض بدانکه خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبوست و اندک سوزش و از جانب
 می آید و نازن نرساله نشود خونی که می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد
 و آن طائفه قرقر با طائفه بنط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود اما اگر یکی از این دو
 باشد تا صکت سال ممکنست که خون حیض باشد و اگر در خبر بگردا از الله بگارت شود و خون
 آید و معلوم نشود که خون بگارت است یا غیر آن پنبه بخورد بر داند بعد از آن بیرون آید و ملا
 کند اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بگارت نخواهد بود و اگر سرخ آن پنبه
 پنبه بطریق طوق باشد خون بگارت است و پنبه بخورد خلافست و اینکه در این خون حیض

۱۸
 اینها همگی
 در این کتاب
 مذکور است
 و در این کتاب
 نیز مذکور است
 و در این کتاب
 نیز مذکور است

بیشد یا نه بعضی برانند که نمیکنند بجهت آنکه در وقت لیسن خون حیض در قسم میشود و قوی
 به ششها میرود و شیر میشود و قسم دیگر از راه ناف بشکم لطفل میرود و خوراک او میشود
 پس چیزی زیاد نمائند که بیرون آید و بعضی برانند که هرگاه مزاج زن که باشد و غذاها
 مولد خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که آنچه از شیر و غذای لطفل زیاد باشد چیزی
 بیرون آید فصل ما ظام که زن حیض داشته باشد طالی دادن او صحیح نیست بشرط چندی که
 انشاء الله تعالی در کتاب طالی مذکور خواهد شد و جماعت نیز با او در قبل حرامست
 اما وقتی که از حیض پاک شده باشد هنوز غسل نکرده باشد در جواز جماعت خلافست
 بعضی از مجتهدان حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آنست که قبل از غسل جماعت نکند
 اما اگر شخصی در وقت حیض جماعت کند جمعی از مجتهدان برانند که اگر جماعت را اول حیض
 شود واجبست که بکشفال شرعی طلاقان دهد و اگر در وسط حیض واقع شود نیم کشفال
 اگر در آخر حیض واقع شود بکشفال و بعضی برانند که کفانه دادن سنتست و واجبست
فصل خون حیض از سه شبانه روز کمتر و از سه شبانه روز بیشتر نباشد و پاکی میآورد
 حیض که از سه شبانه روز بیشتر نباشد پس هر خونیکه کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض
 و همچنین هر خونی که از سه شبانه روز زیاد باشد آن زیادتی خون حیض نیست بدانکه زن با
 عادت مقرر دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اولست که خون حیض میبیند یا نه پس اگر
 خون او از سه روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در با
 روزها تا ایام عادت رسید عمل استحاکا کند بطریق که بعد ازین مذکور شد خواهد و اگر نوبت
 اولست که حیض دیده و متصل آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات بجز شبانه
 روز و بعضی اوقات شبیه بجز نیست پس بر لازم است در اوقاتی که خون او شبیه بجز
 نماز و روزه زانرا نکند و در اوقاتی که خون او شبیه بجز نیست عمل استحاکا کند بشرط
 در اوقاتی که خون او شبیه بجز است از سه شبانه روز کمتر و از سه شبانه روز بیشتر نباشد

اگر خون او همیشه بیک طریق باشد در بنصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت ایام
 خود زاند اگر عادت ایشان موافق بیکدیگر باشد خواه ایام پدید خواهد ایام مادری
 مثلا خواه هر و غیره و در این ایام و باقی ایام را استخاضه زاند و اگر عادت ایشان مختلف باشد
 عمل کند بقادش اکثر ایشان و اگر اکثر هم معلوم نباشد با ایام نداشتنه باشد عمل نماید بقاد
 هم سالان خود بشرط آنکه هشته را باشد و اگر ایشان نیز مختلف باشند و اکثر هم معلوم
 نباشد که ماهی سه روز حیض زاند و در ماهه روزیاد در هر ماه هفت روز و در با ایام عمل
 استخاضه کند فصل اگر زن عادت مقرر داشته باشد اما فراموش کرده که عادت چند روز
 پس اگر وقت عادت نراند مثل آنکه زاند که اول هر ماه اول ایام عادت او بود بقی خواهد
 که روز اول و دوم و سیم ما از ایام حیض است پس بر او واجبست که درین سه روز نماز و روزه
 ترک کند و اگر وسط عادت زاند مثل آنکه زاند که اول هر ماه وسط عادت او بود پس بگوید
 قبل از اول ماه و بگوید بعد از آن حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه در آن سه روز
 واجبست و اگر آخر وقت عادت نراند مثل آنکه زاند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز
 ماورد روز قبل از آن ایام حیض است و ترک نماز و روزه در آن سه روز واجبست و اگر زاند
 که روز اول هر ماه او در حیض میبویا مانند آنکه آن روز اول حیض او بود با وسط یا آخر درین
 صورت همین بگوید حیض است بیقین پس در همین روز و روزه کند و درین چهار صورت
 در ایامی که احتمال حیض ندارد بر لازم است که عمل استحاضه کند و نماز و روزه را ترک نکند
فصل خون استخاضه غلبه اوقات شبانه و غلبه نسیب و برزخ ما بلیست و در وقت استخاضه
 آن کمتر از سوزش خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استخاضه سه قسم است قلیله و کثیره و
 متوسطه قلیله آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج کشد و این صورت واجبست
 که از پنبه زانرا بپندارد و پنبه پاک بجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو ساد و متوسطه آنست
 که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما از آن لنگه که در کمر بند میکنند و در این صورت آنچه در

قلبه واجبست بر زهر واجبست باغیر دادن آن لته و بکویت غسل کردن از برای نماز
 صبح و کثیره اثنت که خون از لته بگذرد و در بی صورتی در قلیله و متوسطه واجبست بر
 زهر واجبست با غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای شام و خفتن و مادام که
 وضو و غسل بطریقی که مذکور شد بعمل نیاورد نماز او صحیح نیست و جامعست با او نیز در قبل
 حرامست و بعضی بر آنند که جامعست با آن مستحاضه میانکه عملهای مذکوره را بفعل آورد
 مکروه است و حرام نیست **فصل نفاس خون نیست که باز آید تا بعد از زاید شدن آن**
 قبل از زاید شدن آید نفاس نیست و هر چه بر خاوض حرامست مثل نماز و زودنه و درنگ کردن
 در مسجد و غیره بر صاحب نفاس نیز حرامست و جامعست با او و گناه جامعست بطریقی که در
 مذکور شد و عدا تمام نفاس مقدار عدل حضرت است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل
 غسل حضرت است و اگر زن بزاید مطلقا خون نبیند غسل بر او واجب نمیشود و بد آنکه میباید
 خلافست در آنکه اگر مدت نفاس چند است اتم است که ده روز است اگر بعد از زاید بگذرد
 خور ببیند و دیگر مطلقا خون نبیند تا روز دم در روز دم نیز بگذرد خون ببیند فی الحال
 منقطع شود در این صورت کل آن که روز تمام نفاس است و اگر آن ده روز از مضا باشد روز
 اول غسل کرده باشد و تا روز دم نماز و زودنه واجب است و باطل است
 بود و فضای آن ازها واجب نیست اما مضا روزها واجبست **فصل اگر حاکم**
غسل از حیث و مقدما و توابع آن بدانکه صد بیست شش است که تعلق بمبیت
 از وقت احتضانه سکران موت ناوقتی که او را در قبر سپاندا از جمله بیست و هفت است واجبست
 و هفتاد و یک مرتبه بیست شش مرتبه و دو مرتبه از این صد بیست شش مرتبه بیست و یک مرتبه
 خواهد شد و اما آنچه با و متعلق است از وقت احتضانه ناوقتی که شروع در شنیدن او کند یا
 نابد او در پانزده مرتبه است یک مرتبه از پانزده مرتبه است و سه مرتبه از یک مرتبه واجبست
 که در او را قبله بگرداند یعنی بر پشت بخواباند بطریقی که کف پاهای او بجانب قبله باشد

و اگر در وقت غسل

و اگر در وقت غسل

اما پانزده مرتبه است اول آنکه او را نطقین کلمه اسلام و اقرار با مائتنامه اش و غسل
 نمایند با نظریه که با عبد الله ذکر العهد الذی فارقتنا علیهن من دار الدنيا الى دار الاخره
 شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی و
 ذین الحق لیطهره علی الدین کلمه ولو کره الشکر کون وان خلقته من بعد امیر المؤمنین و سید
 الوصیین علی بن ابی طالب علیه السلام ثم ولده الحسن ثم الحسن ثم علی بن الحسن ثم محمد الباقر
 ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمدا تقی ثم علی النقی ثم الحسن المکرم
 ثم الخلفاء المنتظرین علیهم السلام صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین علی هذا حدیث
 علی هذا حدیث و علی هذا انشاء الله تعالی و اگر میتین باشد بجای با عبد الله ذکر العاقبة
 یا آمة الله از کبری العهد و هر آنکه سوره و الصافات و پس زودنه و بخواند بیست مرتبه آنکه اگر با
 بدشوری در خداوند نقل نمایند بجا که همیشه با نماز میکرد تا جا با سبب است و چهار مرتبه
 آنکه چون اجابت امر حق نماید چشم و دهان او را بهم بر آوردند پیغمبر آنکه او را خاک خاک کند
 ناله هاشم باز شود ششم آنکه او را بجای در شبی بپرده پوشانند هفتم آنکه هر دو دست
 او را به پهلوی او بکشند هشتم آنکه بعد از الصافات و پس آنچه متبر شود از قرآن بخوانند او
 نماز آنکه اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند و هم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا به تسبیح بخوانند
 او حاضر شوند یا مرهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن او قبیل نمایند و اما آن سه مرتبه
 که مکروه است اول آنکه جنب یا خاوض در نزد او حاضر شوند و هر آنکه بر شک او آهن گذارند
 مستحکم آنکه او را آنها گذارند **فصل بیست و پنج مرتبه تعلق بمبیت دارد از وقتی که او را در خاک انداختند**
 که او را غسل دهند و او فنی که خوانند او را گفتن نمایند و زودنه امر واجبست پانزده مرتبه است
 و شش مرتبه مکروه و دو مرتبه حرام اما در زودنه امر واجبست اول آنکه در وقت غسل دادن عورتین او
 پوشانند و هر آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر زن شوهر خود را و شوهر زن خود را
 که هر یک میتوانند دیگر را غسل دادند و اما کثیر خود را میتواند غسل دادند اما در غسل کثیرا

و اگر در وقت غسل

و اگر در وقت غسل

بعضی توقف کرده اند بجهت آنکه بملک واردت انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و در پیر
سه ساله را میبایست غسل داد و حاجت پوشیدن عورتین نیست هرگاه زن یافت نشود
که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد بپوشد
چنین کند که غسل میدهد این میت را با آب سرد برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مقدار نیت
و کردن میت را بشوید بعد از آن جانب راست او را بعد از آن جانب چپ او را بطریق غسل جنا
چهارم آنکه او را بعد از آب سرد همان دست و پا بکافود بشوید پنجم آنکه او را بعد از آب کافو
با آب خالی همان طریق بشوید ششم آنکه در وقت غسل دادن روی میت بجانب قبله باشد
بطریق وقت احتضا هفتم آنکه اگر سگ کافر یا فاخته یا مرغی از حیوانات نجس با آب غسل
شست آنکه اگر آب منعقد باشد او را نیم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اول نیت چنین کند
که تیمم میدهد این میت را عوض آب سرد واجبست تقرب بخدا و در نیت تیمم دوم بجا عرض شد آب کافو
بگوید در تیمم سوم عوض آب خالی آید و مقدار نیت دو کف دست خود را بر خاک زند و پیشانی
را با آن مسح کند و نوبت دیگر هر دو کف دست را بر خاک زند و پشت کف دست راست مسح کند و بعد
شست کف دست چپ و از آن هم آنکه آب غسل ظاهر باشد هم آنکه آب صفا نباشد یا از هم
آنکه آب صفتی نباشد و از هم هم آنکه زمین و غصه که بر آن غسل میدهد صفتی نباشد اما آن
پانزده امر که سنن است اول آنکه خواهند که میت را غسل دهند بقیه پیراهن او را از آنجا بلند
اقتاب حضرت واردت اگر وایت بالغ و عاقل باشد اگر طفل یا جنون باشد در پیراهن میت صفت
دوم آنکه در پیراهن کردن او را بر پهلوی او نکند بلکه چنانچه پیراهن او را از زیر او
بکشند سیم آنکه انگشتان او را از پیراهن جدا نکند چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق احتضا
رو بقبله باشد پنجم آنکه جهتی که از غسل جدا میشود کوفی علیها بکشند ششم آنکه در وقت
غسل دادن میبایست و اشان خالی بوده مثل سقف یا پاییان یا غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از
غسل با بعد از غسل وضو دهند در این وضو وضو صحت است و استنشاق است ششم آنکه عتاد

و اگر میت را غسل دادند

وقت غسل دادن در جانب راست میت باشد نه چپ آنکه قبل از هر یک از سه غسل دست
خود را با مرغی بشوید هم آنکه آب سرد را بر سر او نهد تا کف کند و بکفان سر میت را سه نوبت
بشوید یا از هم هم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت با شانه بشوید
در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سر و جانب است و جانب راسته و نیت بشوید سیم هم
آنکه دو غسل اول و دوم امسه و منی بر شکم میت بکشند چهارم هم آنکه اگر میت نباشد
او را بعد از سه غسل واجبست با قبل از آن غسل جانبند هند چنانکه قبل از این گذشت و سیم
کند که غسل جانب میدهد این میت را استنشاق تقرب بخدا یا از هم هم آنکه چون از غسل امان
شوند بدن میت را خشک کنند و اما انشام بر یک مکره است اول آنکه با یک میت را غسل
دوم تا آخر میت را چند سیم مخاسن او را شانه کردن چهارم مؤخر او را شانه کردن
مؤخرها را و از ایشان ششم چیزی از آب غسل میت و طهارتخانه سرد کردن و اما آن دو امر که
حرام است آنست که اگر میت را اهرام حج یا عمره داشته باشد حرام است که او را بجا از غسل دهند
و همچنین حرام است که او را حنوط کنند فصل بیست و یکم که ملوک و ارباب و اعیان و امثال آن
او ذایع شوند تا وقتی که بر او نماز گذارند در چیزی واجبست و از آنده امر است و ششم چیزی که
اما آن چیزی که واجبست اول حنوط کردن میت یعنی کافور و صابون و صندل و مشک و زعفران
بجای آن ذایع میشود و آن پیشانی است و کف دست و و او و او و او و او و او و او و او و او و او
آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و جواد ریشی که میت از سر تا پا از آن لافه کوفی
سیم آنکه هیچکس از این سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرده باشد خواه زن چوهارم
آنکه طلا یا نقره یا طلا در بدن باشد پنجم آنکه ظاهر باشد ششم آنکه غصیه باشد هفتم
آنکه لباس نازک نباشد چنانچه که بدن میت از زیر آن نمایان شود هشتم آنکه ان فاسی باشد
نسیب حال میت پس نسیب بعضی کرامت واجبست و نسیب بعضی اش با یک بلند و نسیب
هر چند زن ما ندارد کفن او بر شوهر واجبست ششم اول آنکه زن ما نباشد نسیب

و اگر میت را غسل دادند

و اگر میت را غسل دادند

درم آنکه ناشد سیم آنکه در زان قد بر کفن او باشد پس اگر مردی چیزی باشد در
 انزال خود کفن کند اما اگر مرد بمرد کفن او بزند واجبست اما آن دوازده چیز که است
 اول آنکه کافور و حنوط متب سینه درم شرعی باشد و دانه دوم و اگر ایستد باشد
 چهارم و اگر آن نبر نباشد یکدمی و مر آنکه کافور و زرد کف دست نرم نماند در دستها
 و غیر آن سیم آنکه آنچه از کافور حنوط و ماده مانده بر سینه متب چند چیزها مرا آنکه حنوط
 با متب گذارند یعنی در چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد از درختان نار و اگر نباشد از درخت
 و اگر نباشد از درختهای دیگر و میاید که هر یک از آن دو چوب بد را می ساق متب باشد که
 را بر هلو می راست متب گذارند و دیگر بر ابر هلو می چپ او و آنکه بر هلو می است که میاید که
 میان آن و بد متب کفن خا بل نباشد و آنکه بر هلو می چپ است میاید که میان آن و بد متب کفن
 خا بل باشد و میاید که سر بر بدین بر چرخ کردن متب بر شد پنجم آنکه کفن متب از پنبه نباشد
 جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه بکین هفتم آنکه بیانی که کفن را مان میزند از
 کفن بر زانوده باشد ششم آنکه مرد را غامه بر سر بچند که تحت الحنک داشته باشد
 دو سر غامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بی سینه او اندازند هفتم پارچه که طول
 آن سه ذراع و نیم باشد بلند دست بر زانهای متب بچند با این طریق که اول سر آن پارچه را شق
 کنند بفقده که بدو جانب شود بر کمر متب تو از این بطریق کمر بند و آن پارچه را از عقب آن
 دو پا او بیرون آورند و از زیر کمر بند او بیرون کنند و بر زانهای او بچند هفتم آنکه زان
 بجای غامه مقنعه بر سر بکشند یا بر هفتم آنکه لته یعنی بر سینه زن بر بندند که پستانها او
 بگریزد و طرف آن لته را بر پستان او کردند و آنرا هم آنکه سینه بسیار عورتین متب
 اگر چیزی بیرون آید که موجب نفوذ صورت کانی باشد از آن نیست که بوی بد او را غسل دهند
 و بعضی از عجزند بر آنند که هر گاه نافض وضو بر او نماند بوی بد او را غسل بیاورد و اما آن
 فواضحت است و اما آن هشتم که مکروه است اول کفن را باهن از اوله در بر این چیزها

کفن در تابوت
 کفن در تابوت
 کفن در تابوت

در کفن در تابوت و کفن در تابوت و کفن در تابوت

کفن در تابوت
 کفن در تابوت

کفن در تابوت

پراهن را که جهه کفن متب قطع کنند اسپین گذاشتن اما اگر متب را در پراهن خود کفن کنند
 اسپین داشتن آن پراهن مکروه نیست اما مکروه است که تکمه داشته باشد متب در پراهن
 که کفن را مان میدهد باب دهن تر ساقین چهارم کفن را بخورد کردن پنجم در کفن
 کفن کردن ششم در کفن مثل فطنی و غیر آن کفن کردن هفتم در کفن چیزی بر کفن
 هشتم کافور در چشم و گوش متب گذاشتن و بدانکه اگر زن اسپین ببرد و فرزند ببرد در شکم
 زان زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ بدهند و فرزند زان بیرون آورند شکم او را
 بدو زند و اگر فرزند در شکم ببرد و مادر زنده باشد و نتوان در دست بیرون آورد زان در شکم
 شکم او برود و طفل را بیرون آورد بر ابرو طفل چهار ماهه باشد و در ابرو مقرر سه غسل دهند
 و دو سه پارچه بدست و بیکه گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد و لته
 بچند و بیخیل دفن کنند فصل اخیر بر متب متعلق است از وقتی که از کفن کردن او مانع شوند
 تا وقتی که او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجب است و سه امر مستحب و نه امر مکروه
 اما آن پنج امر بیکه واجبست اول نماز کردن بر متب بطریقی که در کتاب ما مذکور خواهد شد
 و در هر نقل کردن او بجانب قبر و اگر در راه ببرد و مشکلی منعقد باشد درم پادار کنند و کفن
 و سر او را حکم نمایند و اگر خم یا صندق نباشد چیزی سنجین بر او بندند و در این صورت بطریق
 مذکور میکنند زان و بغبله کرده در روی او اندازند سیم آنکه او را در قبر بجایب نشاند بغبله
 بخوابانند نه بطریق بیکه در وقت خصماند کور شد اما اگر زن فقیده ببرد و فرزند از شکم
 در شکم داشته باشد و آن نیز مکروه باشد باید که چون او را دفن نمایند پشت او را بغبله کنند
 بجهت آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه بر او تابوتی
 پوشانند که بد متب از جانوران محفوظ باشد بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه
 ز زمین قبر مباح نباشد پس اگر ظام شود که در زمین فضا دفن شد و متب از زمین را ضعیف
 واجبست که متب را بجای دیگر نقل نمایند و اما آن سوی سه امر که شایسته است اول آنکه جائز است

۲۵

کفن در تابوت
 کفن در تابوت
 کفن در تابوت

کفن در تابوت

قشع جنازه میکنند از عقب جنازه روند با از دو جانب آن در پیش جنازه روند و در
برداشتن جنازه بر بروج یعنی دوش راست برداشتن و چپ قدم رفتن و بعد از آن پای راست
او را بدوش راست برداشتن و چپ قدم رفتن و بعد از آن همان طوری پای چپ بدوش
چپ او را بدوش چپ برداشتن **سپس** اینک جنازه را بپندارند و دعا بخوانند **اللهم** اکره الله
ما وعدنا الله ورسوله وصدقنا الله ورسوله **اللهم** زنا ايماننا وكنيلنا الحمد لله الذي
فخرنا بالهدى وقرنا بالعباد بالوفا الحمد لله الذي لم ينجبني من السواد الخمر **هجر** من
انکه مقبره نزدیک از حج دهند بر مقبره دور مگر انکه در مقبره دور یکی از صلوات و اکابر
مدفون باشد **نحوه** انکه عنق قبر بمقداد می باشد و اگر ناچسب کردن باشد سنت معتدل
آید **ششم** لحده در قبر کردن مگر انکه زمین بسیار نرم باشد و سست که فرود برود **هفتم**
انکه محله بجانب قبله باشد **ششم** انکه فراخ باشد انقدر که در آن توان نشست **هفتم**
انکه میت را محله در جانب پای غیر بگذارد و بعد از آن دو قدم بجانب قبر نفل نماید و **نهم**
و نوبت دیگر نفل نماید و باز لحه بگذارد و بعد از آن بفر نفل نماید و اگر میت زن باشد
سه نفل سنت است **هفتم** انکه اگر مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از آن با بدن
و اگر میت زن باشد بکوبت در قبر نهند **پانزدهم** انکه وقتی که زراد در قبر نهند
فردا بچادر بشی بپوشد با امثال آن بپوشند و آن **هفتم** انکه شخصی که داخل قبر میشود
زاد در قبر بگذارد سر برهنه و پای برهنه باشد **سپس** **هفتم** انکه اگر میت باشد انقدر
که داخل قبر میشود و او را خاک میسپارد باید که عمر او باشد و شوم اول است از جمیع خجام و کد
مرد باشد باید که ان شخص بیکانه باشد **چهارم** **هفتم** انکه در وقتی که میت را در گد گذارند
این دعا بخوانند **بسم** الله و بسم الله و بسم الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله **اللهم**
ان هذا عبدك و ابن عمك ترك بك و انت خير من اولي به اللهم افخ له في قبره و الخفة بلبنة
اللهم انا لانعم من الاخرة و انت اعلم به متنا و اگر میت زن باشد بجای عبد است و اگر میت

اسلا

۸۴
امتك و ابنت صدك بگوید و بجای ترك بك تركت بك بگوید و بجای افخ له في قبره و الخفة
بلبنة افخ له في قبره و الخفة بلبنة بگوید و بجای لانعم من الاخرة لانعم من الاخرة
بگوید و بجای انت اعلم به متنا انت اعلم بها متنا بگوید **پانزدهم** انکه خال در سر میت
را بطریق مالتس بلند سازند **شانزدهم** انکه در زیر روح میت خاک کربلا گذارند **۱۷**
انکه کرمها کفن را بکشایند **هجدهم** انکه در روی میت را باز کنند **نوزدهم** انکه بد
پشت میت کلوی گذارند تا بر پشت میت **بیست** نملین کردن میت رتبه باین طریق
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا يبي الا وجهه ولا يدوم الا ملكه كشيء هذا الا
الوجه له الحكم واليه ترجعون يا عبد الله اذكر العهد الذي خرجت عليه من دار الدنيا
الى دار الاخرة شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له الما واحدا احد صمد افرز
و ترا حبا قوماد ائمة ابداء لم يخذ صاحبه ولا راعا وان عمدا صلي الله عليه و آله خاتم
انبيائه و سيد رسله ارسله بالهدى و بين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
و آتاهم صلوات الله عليه و آله و وصي رسولهم و خليفته من بعده الطاهر باقر و
انا لا وصياء من ولد الحسن و الحسين و عليا و محمد و جعفر و موسى و عليا و محمد و عليا
و الحسن و الخلفاء المنتظر محمد المهدي صلوات الله و سلامه عليهم **سجده** الله على الخلق اجبته
يا عبد الله اذا جاءك الملكان الفزان الرسولان الكرميان انزلان من عند الله تعالى و
سئلانك عن ربك و عن نبيك و عن دينك و عن كتابك و عن قبلك و عن ايامك و لا
ولا تخزن فقل في جوابهما الله ربي محمد نبي و الاسلام ديني و القرآن كتابي و الكعبة قبلتي
و علي ايماني و الاوصياء المذكورون من بعد ائمتي و سجدان الموت حق و العز
حق و سؤال منكر و نكير في القبر حق و البعث حق و النور حق و الخشوع حق و التواضع حق و الايمان
حق و الايمان حق و الجنة حق و النار حق و ان الوفوف بين يدي الله تعالى حق هذا اعطاه
عليه حيث و عليه ميت و عليه بعث انشاء الله تعالى و اگر میت زن باشد بجای عبد الله

ادك

اذکر العمد با امة الله اذكري العمد بگوید و بجا با عبد الله اذ جاءك با امة الله اذ جاءك
 بگوید بجا کاف جمله ک و باقی کافهای خطاب را مکتور بخواند و بجا فعل و لا تحت و لا تحزن و لا
 ولا تحافی و لا تحزنی بگوید **بیت یکم** بعد از غسلت خام و کل پوشیدت **بیت دوم**
 دعوت پوشیدت بعد از دعا بخواند اللهم صل وحدته و ائمن وحشته و ائمن روحه و ائمن
 النبوة من رحمتك رحمة نضيه بها عن رحمة من سواك قائما رحمتك للطالبين و اگر میت
 باشد صبر مؤثرت بجای خیمه زندگاری و **بیت سوم** آنکه حاضر اغیر اقوام میت کرا
 بر پشت دست در قبر بر **بیت چهارم** آنکه در وقت زین خاک بگوید یا لله و یا
 اللهم لا تجوب **بیت پنجم** آنکه قبر را بعد از چنانکه از یکدیگر دور گرداند تا بگوید
 ساند **بیت ششم** آنکه بر دو قبر یک بریزد اگر یک شرح باشد ثواب آن بیشتر است
بیت هفتم آنکه نشان بر سر میت نصب نماید **بیت هشتم** آنکه آب بر روی
 با نیطری که از سر گرفته بجانب پا آید و از جانب بجانب سر باز کرد و آنچه از اینجا نماند وسط
 بریزند و باید که در چنین اب ز اول تا آخر قطع نشود **بیت نهم** آنکه شخصی که آب بر روی
 در چنین رو قبله باشد سعی امر بعد از چنین حاضران کف دست بر قبر دهند بچینی که نشاء
 انگشت بر سر نماید سعی **بیت دهم** آنکه در وقت دست بر سر نهادن رو قبله کند سعی **بیت یازدهم**
 آنکه در آن وقت شوره اما از کنار اهفت نوکت بخواند و بعد از آن بگوید یا این دعا را بخواند
 اللهم جاف الارض عن جنبته واصعد اليك روحه و لفته منك رضوانك و اسكن قبره
 من رحمتك رحمة نضيه بها عن رحمة غيرك و اگر میت زن باشد بجای خیمه زندگاری
 بناورد سعی **بیت دهم** آنکه ولی میت یا شخصی بر خشت و بعد از رفتن حاضران لافین میت کند
 باواز بلند بطریقی نلفین در قبر و اما آن نمری که مکرره است اول رفتن عودا با جنازه
 میت و دوم میت را بر یک جنازه برداشتن **بیت یازدهم** دو میت را در یک قبر گذاشتن
بیت چهارم زین قبر را بر خشته با غیر آن فرش کردن **بیت پنجم** در چنین خویشتن میت حاضر بر میت

بیت دهم
بیت یازدهم
بیت چهارم

خاک بپکان یعنی غیر خاکی که از قبر کندن همه سپید باشد در زمین هفتم صورتی
 مستم کردن یعنی پشت ماهی کردن **بیت هشتم** تجدید قبر نمودن بعد از آنکه منهدم شده باشد
 نهم بر قبر تکیه کردن و پانها دن و نشین و این همه وقت مکرره است بداند که هرگاه میت
 در صفر عام دفن شده باشد و نقد روقت گذشته باشد که همین شود که آن میت خاک شده
 در این صورت واجبست که صورت فرار و در بر طرف نمازند و بر آستانه که نمايان گذاشتند بگوید
 باز بین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر آن میت یکی از بزرگان
 دین باشد در صورتی که صورت فرار و نمايان گذاشتند تا از بنابر او و نفس
 بر در کان از جوار قبر نفی برسد و سنت است فریب دادن اقوام میت را یعنی ایشان را بر سرش
 و نشانی دادن و در وقت فریب این دعا را جهت ایشان کردن که جبر الله و هنکم و احسن عر اکرف
 رحم مؤتا کر و بر نشت است که ناسه روز طعام جهت ایشان فرستادن و مکرره است در ایشان
 طعام خوردن مقصد **بیت دهم** در **بیت یازدهم** آنکه بپشت جنازه را که نمايان
 بر تپم کردن دارد و از دست او واجب است و هفت مرتبه دست او را مکرره اما در طایفه آخر
 است اول آنکه مکان تپم خصی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد و در تپم آنکه این زمان
 تپم میکنند خاک باشد چرخ است که تپم پشتک و اجرو مانند آن درست نیست **بیت چهارم**
 تپم خصی نباشد **بیت پنجم** آنکه مزوج نباشد غیر خاک پس اگر مزوج باشد بچینی که نام خاک این
 اطلاق نشود تپم برود دست نیست **بیت ششم** آنکه اعضا تپم قبل از تپم کردن ظاهر باشد هفتم
 تپم کردن با نیطری که تپم میبکند و وضو جهت مباح بودن نماز تپم بخدا و در تپم غسل
 بجای بدل وضو بدل غسل گوید **بیت هشتم** آنکه انگشت و هر چه خایل باشد از دست برود
 کند نهم مقارن نیت و کف دست بر خاک زدن **بیت دهم** مع رو کردن مهر و کف دست
 از دستگاه موی سر تا طرف بینی یا هر سه کف دست راست کف دست چپ
 مع پشت کف دست چپ کف دست راست و بدانکه میان کف دست چپ و راست
 کف دست چپ و راست

بیت دهم
بیت یازدهم
بیت چهارم

بیت دهم
بیت یازدهم
بیت چهارم

که بدل وضو است بگویند دستها را بر خاک یا برفند و اگر بدن غسل است دو نوع یکی
از برای مسح و دیگری از برای شستن و بعضی بر آنستند و بعضی که بدل وضو است شستن و بعضی
دست بر خاک زدن بطریق دیگری که بدل غسل است و این منتهی است و اما آن هفتاد و یک
در تیمم شستن است اول آنکه خاک بنیم خالص باشد یعنی مزوج بغیر خاک نباشد هر چند طلا
احم خاک بر آن توانی و قیوم آنکه خاک بنیم از زمین مرتفع باشد مثل فلکها صحراست
آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک آنکه از آن یکدگر دور سازند چنانچه اگر آنکه بعد
دستها بر زمین زدن هر دو دست از خاک بکند یعنی آنکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشد
جای قطع را باغالد مسح کند ششم آنکه بنیم را باخروقت اندازد هر چند معلوم باشد که در آخر
وقتاب یافت نخواهد شد هفتم آنکه چهره نماز بنیم علیها بکند هر چند تیمم سابق نقص
نشده باشد اما آن دو امر یکدگر در تیمم مکروه است اول بر یک تیمم کردن در دو تیمم بر زمین
تیمم کردن مطلبی در میان مثل طهارتی که احتیاج نیست کردن ندارد و این طهارت را
از آن نجاست گویند و از آن نجاست بدو واژه چیزی میشود که اینها از شرع مطهرات گویند
اب و قیوم زمین سیم آنکه آب چنانچه در آنش پیچید است حال شستن و انتقال هفتم
انقلاب ششم یعنی نماز اسلام و هم زوال العین یا هر مسخ ظاهر و اول آنکه
تیمم حکام این مطهرات دو واژه گانه تفصیل مذکور خواهد شد احکام اب که اول پاک کنند
ماست بدانکه اب یا مطلق است یا مضایب مطلق است که از آن در عرف و عادت اب گویند چنانکه
یا او باشد و مضایب است که با میند اب گویند مثل آب کل و آب غوره و آب مطلق یا جاری یا غیر جاری
و آب غیر جاری چنانچه است آب مسکون و آب کم از کم و آب زیاد و بر کرب و آب چایس اب مطلق بر چشمت
و آب جاری در شرع اینست که از زمین بپوشد بر آب چاه و آن بملاقات نجس میشود اگر چه کس از کربا
مکواند رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست نجس باید و آب باران مادام که میبارد حکم اب جاری است
و آب جام نیز حکم اب جاری است اگر متصل بماده باشد که آن ماده کربان ماده بر کربا باشد فصل

تیمم

تیمم

تیمم

اما آب که آب است که مسان دو طول و عرض و عمق چهل و دو و وجه هفت و شش و جیب باشد
بوجه مستوی الخلفه و آن بوزن یک هزار و دو و بیست و نعل غران عربست و هر رطلی یکصد و سی
شرعیست هر که در هر چهل و هشت جو متوسط است پس رطل غران عربیست هزار و دو و بیست
چهل جو متوسط است پس از هفت هزار هزار و یکصد چهل هزار جو متوسط است و آن اب بملا
نجاست نجس میشود مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست منقیر شود پس بنا بر این اگر دست
شخصی بمخون الوده باشد رخصی فرود برد که پاک نباشد نیز ناپا و اگر آب آن رخصی با تمام
نجس میشود بجهت آنکه معلوم است که اندک از رنگ آن اب نجس نیز یافته و غنم آن که از آنست
پس کل آن اب نجس است اما اگر دست شخصی ببول نجس شد باشد بول خشک شد و انفسد
زاد آن رخصی که مسکون است فرود برد آن رخصی نجس نمیشود و دست آن شخص ظاهر میشود بجهت
چیزی از آن اب نجاست نجس نیافتد اما اگر اب آن رخصی نپا و هر که باشد و طهر خون در آن افتد
بعضی از آن اب نجس نجس نپا و در بعضی صورتها باید کرد اگر اب آن رخصی که نجس نیافته است
کراست از اب ظاهر است و اگر کراست نجس است و اگر در ابی که پاک است نیز نپا و کرمها
سنافتد و شخصی بگاسه مثلا انموی را از روی اب بکند فقه بر او نه اندک و گاسه بای که در
آمد نجس خواهد بود و بیرون گاسه بای که مانده ظاهر است و اگر آن مورد گاسه نیامد باشد
بعکس خواهد بود یعنی اندک و گاسه بای که در رود ز آمد ظاهر است و بیرون گاسه بای که مانده
نجس است و اما اب که از کرب نجس میشود بملاقات نجاست هر چند همچنانکه از رنگ و بو و طعم آن
نیاید فصل بدانکه در اب چاه میان نجسند خلالتی نجس بر آنست که مادام که رنگ یا بوی
یا طعم آن نجاست نجس نمیشود و بعضی بر آنست که نجس میشود هر چند نجس نیاید بجهت
بر آنست که اگر مقدام پاک است یا نپا و نجس نمیشود مگر نجس و اگر کراست نجس میشود اگر چه
نجس نیاید و منتهی اول اول است و واجب است که فایده نجاست اب چاه بملاقات
آنکه کل این را نزع نمایند اگر شری در آن بپزد یا کوی یا مسکون یا نجس یا لاصا که در آن افتد اما

تیمم

یا منی یا خون حیض یا استحا ضعیف یا قاعد و این رنجها شود پس اگر نوح کل آب منعذر باشد
 واجبست که چهار مرد بیوبت آب بکشند یا بنظر یوا که دو مرد آب بکشند و حتی که مانده شوند
 آن دو مرد اول بکشند و هم چنین از طلوع فجر تا غروب با فایز اگر کسی یا خوری یا کاه و ماده در چاه
 ببرد مقدار یک کر آب از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد لو بکشند خواه آدمی مرد باشد
 خواه زن و خواه بالغ باشد و خواه طفل اما اگر کافر باشد و آن خلافت بعضی از مجتهدین
 کشید کل آب را واجب میدانند و بعضی یاده بر هفتاد لو واجب نمیدانند و اگر غایب تر در چاه
 افتد یا خون بسیار مثل انفدر خون که از زنج کردن کوسفند بیرون آید پنجاه لو باید کشیدن
 و اگر خون کم و رنجها شود مثل انفدر خون که از زنج کبوتر بیرون آید ده لو باید کشید و همچنین
 اگر غایب خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد ببرد از هم نباشد یا سگ مانند نه
 ببرد آید هفتاد لو بکشند و اگر موش نیاشد یا سگ نیاشد ده لو باید بکشند و اگر گوشه ناری
 یا کوسفند یا خون یا سگ یا کوبه در چاه بچلد لو بکشند و هم چنین اگر بول مرد در چاه
 و اگر کبشکی در چاه بمیرد یا کبکشد و اگر دانه خرگوش یا دانه یا کوسفند یا خون یا
 شک یا کوبه در چاه بمیرد چهل لو بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه زیزد و اگر کبشکی در
 چاه بمیرد یا کبکشد و هر آبی که مضاف است مثل کلاب عرق بد شک و غیره بمیرد
 نجاستان نجس میشود اگر چه ده کر باشد وضو و غسل بان صحیح نیست از جمیع مجتهدین
 مگر ابن بابویه که او نجس وضو ساختن و غسل کردن بکلاب کرده و باقی مجتهدین نکرده
 اند و مر آن پاک کنند از من است که زهر کش و زهر بار ظاهر میکنند و اگر پای شخصی را
 برید یا بشند بجای یا از چوب خیری ساخته باشند بر آن چوب را ظاهر میباشد شکر از
 پاک کنند اما ثابتست که ظاهر میباشد از زمین نجس و حیض و یور یا راه راه از خشک ساز
 و همچنین ظاهر میباشد هر چه قابل نقل محمول نباشد مثل رخت و پیشو که بر رخت بوده
 و درها و غیرها که داخل عمارت شد باشد و اگر از کل نجس در نوری بطریق چینه نباشد با

دافناب

و اقصاب بربک و ان یثابد و کل ان دیوار خشک کند رو او دیوار و اندر ان هر پاک
 میشود چنانچه از پاک کنند انراست و ان ظاهر میباشد چیزی را که انکشت یا خاکستر کند
 اما اگر از کل نجس رخت زنده خشک را آبرسانند در ظاهر بودن ان خلافت و همچنین اگر
 از کل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که این مرد و ظاهر میشود و استقول
 قوه دارد پنج کوزه از پاک کنند اما استعمال است یعنی غیر شور و نام شئی نجس مثل آنکه منی جو
 ظاهر شود یا سگ در نمک دار افتد و نمک شوشتم انتقال نجس از جای بجای نقل
 شود مثل خون آدمی که تپه کرده رفته و در هفتاد انقلا ب مثل آنکه خر سر که شود هفتاد
 نفس است مثل شیره انکوز که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ آن کم شود ظاهر
 میشود و اگر اسلام وان پاک میباشد کافر را از نجاست کفری هم زوال القین یعنی بر طرف
 شدن عین نجاست مثل آنکه در من اسباب بعضی از اعضا ان الوده بخون شو پس مجرد آنکه خون
 بر طرف شو ظاهر میشود یا خیر هم بر ظاهر و این استیحا از غایب است که مگر جرابه سنگ
 به کلوح یا به لته یا غیر آن بشرط آنکه ظاهر باشند پاک کنند مخرج ظاهر شود و اگر هر
 تبعیت مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را از کافر جری اسپر کند آن طفل به تبعیت مسلمانا پاک
 میشود و همچنین شیره انکوز که چون بجوشد نجس میشود و چون چهار دانگ آن بر طرف شود و پاک
 ان درخت بعد بر نده ان به تبعیت ظاهر شدن ان ظاهر میشود فصل نجاست بازده است
 اول بول و قمر غایب بشرط آنکه این مرد و از حیوان باشد که گوشت ان حرام باشد و چون
 جسته داشته باشد شکر خون از حیوان که خون جهند داشته باشد خواه گوشت ان حلال
 باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضا حیوان بماند بشرط آنکه در دفع خون
 بر و آمد باشد پس هر خونی که بعد از ذبح آمد خون معناد را اعضا حیوان بماند ظاهر او
 خوردن خون حلالست چنانچه منی از حیوان که خون جسته داشته باشد خواه گوشت ان
 حلال باشد خواه حرام فیحرم سگ غیر انسانی که ان ظاهر است اما خوردن گوشت ان حرام است

در نجاست
 و اگر کبشکی در چاه بمیرد یا کبکشد و اگر دانه خرگوش یا دانه یا کوسفند یا خون یا شک یا کوبه در چاه بمیرد چهل لو بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه زیزد و اگر کبشکی در چاه بمیرد یا کبکشد و هر آبی که مضاف است مثل کلاب عرق بد شک و غیره بمیرد نجاستان نجس میشود اگر چه ده کر باشد وضو و غسل بان صحیح نیست از جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او نجس وضو ساختن و غسل کردن بکلاب کرده و باقی مجتهدین نکرده اند و مر آن پاک کنند از من است که زهر کش و زهر بار ظاهر میکنند و اگر پای شخصی را برید یا بشند بجای یا از چوب خیری ساخته باشند بر آن چوب را ظاهر میباشد شکر از پاک کنند اما ثابتست که ظاهر میباشد از زمین نجس و حیض و یور یا راه راه از خشک ساز و همچنین ظاهر میباشد هر چه قابل نقل محمول نباشد مثل رخت و پیشو که بر رخت بوده و درها و غیرها که داخل عمارت شد باشد و اگر از کل نجس در نوری بطریق چینه نباشد با

مترش

مشتمل بر خوک غیر خوک ابی که آن نیز حکم سگ ابی دارد و اگر سگ بکوشد بجهت خوک از این
 حاصل شود پس اگر یک شبه باشد نجس است و اگر بکوشد شبیه است با طبع حیوانی
 نیست طاهر است اما اگر سگی بخوک بجهت و بجهت از ایشان حاصل شود که هیچ کدام شبیه نباشد
 در نجس بودن آن متباهاست خلافت و احتیاط است که نجس است هر قدر که از خواص حیوانی
 و خواه حری و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را منهد است که بهیچ
 و نصار طاهرند و این مذکب ضعیف است مشتمل بر هر چه منکند باشد بشرط آنکه در اصل
 روان باشد و شیخ ابن بابویه چنان میداند نماز را در جامه که آلوده نجس باشد و حرام میداند
 نماز کردن را در خانه که در آن نجس باشد نه اگر شیره انکور هر گاه بجوشد و چنانکه آن که
 نشد باشد در همر فطاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه منکند نیست با نرسیده و حیوانی
 که بکشد بشرط آنکه در حال حیوة خون چهند داشته باشد خواه گوشت اغلال باشد و خواه
 حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزای که حقیقتاً آشفته باشد مثل مو و استخوان و شاخ و ستم از
 حیوانی که نجس است نباشد و سبب مرقی علیه الرحمه بر آنست که اجزای نجس العین که خسرند
 نباشد مثل مو و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدان خلاف او کرده اند فصل اگر
 سگ ظرفی را بپسندد خواهد که باقی قلیل نظیر طهارت دهند باید که اول آنرا بخاک
 پاک نمالند و بعد از آن دو نوبت با آب بشویند و اگر خاک منعقد باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هر
 چه شبیه بخاک باشد مثل اشنان و سبوس عوض خاک میشود و بعضی بر آنند که عوض خاک بکنوبت
 با آب بشویند و اگر نظیر با آب بشویند و اگر نظیر با آب بشویند و اگر نظیر با آب بشویند
 است بعد از آنکه آنرا بخاک نمالند یا بشویند بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر با آب بشویند دهند
 خاک نمالند لازم نیست و قول اول صحیح است و اگر خوک نظیر بپسندد بعضی از مجتهدین بر آنند که
 آنرا هفت نوبت با آب بشویند و بعضی بر آنند که بطریق قلیلی سگ است فصل اگر جان
 مثلاً ببول نجس شده باشد و خواه آنکه از آب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخوار

بجای آب شستن

نجس شده باشد بجز در نجس آب بر آن طاهر میشود و احتیاج با شستن نیست تا به شرط آن
 آنکه طفل شیرخوار نباشد نه دختر و نه پسر آنکه اگر غذای او شیر باشد ستم آنکه ستم او کمتر از ستم
 نباشد و اگر به بول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید بعد از آنکه آب بر آن بریزند بکنوبت
 بشویند و با آب بریزند نوبت دیگر بشویند و اگر ببول نجس شده باشد بکنوبت با آب
 شستن طاهر میشود بعد از آنکه عین نجاست احتیاج بدو نوبت نیست تا اگر آب کرباب روان
 طهارت دهند بکنوبت در لب فرو بردن آن کافیست بعد از آنکه عین نجاست از آنرا شسته باشد
 و شستن لازم نیست و اگر بپوست باد و شک با بال ش و مانند آنها را با آب قلیل طهارت دهند
 احتیاج با شستن نیست و مالیدن آن کافیست بدانکه هر گاه جامه مثلاً نجس شود بجنابتی که
 داشته باشد مثل خون یا عرق و آنرا بشویند و رنگ آن نجاست در جامه ماندن رنگ پاکست و اگر
 آن لازم نیست فصل اگر ظرف نجس مثل کاسه و دیگ و خم را خواهد که با قلیل طهارت
 و قدر آب در آن کنند و حرکت دهند تا آب بهر جای آن برسد و آنرا بریزند نوبت دیگر بکنوبت
 و حرکت دهند برینند نظیر طاهر میشود و اگر ظرف نجس را در زمین حکم کرده باشند مثل
 دکان غنایخی کنند آن لازم نیست و همچنین طریقی طهارت میشود و اگر اندکی آب بر زمین
 آنرا بپسندد یا پنبه برافزند و بدانکه از ظرف طلا و نقره چیزی خوردن یا چیزی در آن گذاشتن
 حرامست بر مرد و زن اما آن آب و طعام و صیوه که در آن نظر است حرام نمیشود ولیکن از آن ظرف
 بیرون آوردن آن بقصد خوردن حرام است و بپسندد آنکه در جا گذاردن و بعد از آن بخوردند خلافت
 و از آفتابه طلا و نقره دست شستن حرامست و هم چنین بطاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگر
 و همچنین و هم چنین از دوام طلا و نقره چیزی نوشن و از سرمه دادن طلا و نقره سرمه کشیدن
 حرامست اما بطاس و میل طلا و نقره چیزی نوشن و سرمه کشیدن حلالست و اگر از طاس نقره کوب
 با طلا کوب آب خورد و آب گشت که لب خورد و نقره و طلائی آن نرساند و اگر ظرف مس طلا را بر
 گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت اگر مطلقاً طلا حاصل

بنا بجهت در آن خلاف است و آنچه است که حکم طرف مس دارد و غسل کردن در عوض طلا
 و نقره صحیح نیست خواه غسل ترنوبی و خواه غسل از ناسی اما اگر زمین انخوس از غیر طلا و نقره
 باشد غسل در آن صحیح است با تمام رسیدن بآب اول بتوفیق الله تعالی **باب در نماز کباب**
جاسع عتاسی در نیت مسائل نمازهای واجبی سنی و در آن مقدمه و سه مطلب است
 است مقدمه بدانکه نماز واجبی و ازده است اول نماز شب و روزی که از او بوی کوشه
 در نماز جمعه سیم نماز عید ماه رمضان نماز عید قربان پنجم نماز طواف
 خانه کعبه ششم نماز ایات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف
 باشد مثل بادها سیل و سرج و امثال آن هفتم نماز میت هشتم نمازی که بند زوا
 شود نهام نمازی که بسو کند واجب شود هر نمازی که بعد واجب شود یا در هر
 نمازی که با جاره واجب شود و از هر نمازی که از یک خوف شد باشد بر سر برکت ترا
 که بجا آورد اما نمازهای سنی بیست است و آنچه در این کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است
 اول نماز و اول بومته که هر روز و شب است که گذارده شود و سیم نمازی بحضرت
 پناه صلی الله علیه و آله منسوب است سیم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب
 چهارم نمازیکه بحضرت فاطمه زهراء علیه السلام منسوب است پنجم نماز جعفر طیار ششم
 نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که اثر نماز است تا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم
 نماز اول هر ماهی هفتم نماز نافلة ماه رمضان یا هر نماز روزی معتاد است و از هر
 نماز معتاد است سیزدهم نماز نافلة چهارم نماز باران یا هر نماز غائب
 شانزدهم نماز نصف مارجب هفدهم نماز نصف ماه شعبان هجدهم نماز شب
 رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز توبه بیست یکم نماز هفتاد و
 بیست و دوم نماز وقت ازاده سفر بیست و دوم نماز غائب و بیست و چهارم نماز روز
 نوزدهم مطلب اول در نیت نمازها واجبی در آن نه مقصد است مقصد اول در

در نماز و در نیت نمازها واجبی

در نماز و در نیت نمازها واجبی

در نماز و در نیت نمازها واجبی

در نیت نماز بومته یعنی نماز پنجگانه که هر شبانه روز واجب است که گذارده شود بر هر حال
 و غافل مکرزی که حاضر باشد با نفاس بدانکه مقدمات نماز یعنی چیز چند که پیش از نماز
 در نماز بجا باید آورد شر است اول طهارت از حدث و قهر نجاست بر طرف کردن از بدن
 و جامه سیم پوشیدن عورتین چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که عصبی و نفس بنا
 پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش خیرم و خیر اول
 باب اول کتاب تفصیل مذکور شد و چهار ثانی در چهار جهت مذکور میشود و چهار
 در پوشیدن عورتین و آن در نماز واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد
 و خواه نگاه کننده عزم باشد مثل زن و کبریا نکس و خواه نا عزم باشد پس اگر شخصی در نماز
 نادر یک خالی نماز گذارد و عورتین خود را پوشید نماز او باطل است و بر مرد همین پوشیدن
 قبل و در بر و خصیه واجب است اما بر زن واجب پوشیدن کل بدن غیر و و و کف دستها
 یا پاهای او اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و مو واجب نیست و در نیت که در آن نماز گذارند بیست
 هفت امر منعلق است پنج امر واجب هفت امر مستحب و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول
 سائر عصبی نباشد و در هر چه بر عرض نباشد که نماز مرد در هر چه بر عرض نباشد و شیخ محمد
 با بوی بر است که در نیت هر چه بر عرض نماز جایز نیست اما این قول ضعیف است و جایز است
 مرد را هر چه پوشید در نماز بواسطه ضرورت مثل سر یا با دفع سپس و در نیت و چنانچه پوشید
 هر چه مرد را جایز است سیم آنکه طلا یا نایل نباشد که نماز مرد در طلا یا نایل باطل است چهار
 آنکه ظاهر باشد مکرر در شش جا اول آنکه جراحی یا عمل داشته باشد که خون از آن روان
 پس بان خون نماز صحیح نماند و قی که آن در قمل و جراحت بر شود و سیم آنکه اگر بول شخصی منور
 و جامه او بان بول نجس شود در افعال و در آن جامه نجس بول نماز او صحیح است آنکه در هر
 روز بکوبند جامه را طهارت دهد سیم اگر نیت طفل از نیت مادر باشد خواه شیر باشد خواه
 دختر و غیر از یکجا مندا شده باشد پس هر چند جامه بول و غایب از طفل نجس شود نماز او در

در نماز و در نیت نمازها واجبی

خام در سنن کتبه که در هر شبانه روز بگوید و از طهارت دهد افضل آنکه طهر
 و عصر تا بعد از طهارت دادن تمامه بیفاصله در آخر وقت گذارد و شام و خفتن زود کرد
 وقت تا چنان نازد تا جامه ظاهر کرده باشد چنانچه اگر خوف باشد که از مقدار دست
 بغلی و آن بقدر سینه بالای آنکند و دیگر است پس اگر در جامه ناپدید آن مقدار خون باشد
 نماز صحیح است و بر طرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان بیجا ناپدید سرایت کند یا
 خون جض یا نفاس یا استخاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس
 درین هفت جا بر طرف کردن از بدن و جامه واجبست هر چند که از در هم بغلی باشد پنجم
 آنکه نجاست در پوششی باشد که سر عورت بان نوزان کرد مثل کلاه و بند چاقو و رویند
 ز جامه هر چند نجاست آن مغلطه باشد یعنی یکی از آن شش خون باشد که قبل از این مذکور
 شد ششم هر نجاستی که متصل قادر بر آله آن نباشد مثل آنکه جامه نجس زاجه شد
 سرمان توان گفت پس در اینجامه نجس نماز جایز است پنجم از واجبات ساتراست که ساتر
 پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشان حرامست مثل سگ و روبرو و با و غیره و همچنین مو
 و پشم آن نباشد اما در جوان هست که گوشت آنها حرامست و یا وجود این نماز در پوست
 پشم اند و حیوان صحیح است یکی از آن دو حیوان است و آن جوان نیست ای که در خشکی زنده
 نمی ماند و دیگر سنجاب است و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم سنجاب و اما
 آن هفت امر است که تعلق بر نجس مصلی دارد اول آنکه پوشش نماز سفید باشد یعنی
 آنکه بهترین و پاکیزه ترین پوشیدنیها آنکس باشد ستم آنکه مزوج با بر پشم نباشد چنانچه
 آنکه اگر سفید نباشد که رنگ سپید داشته باشد پنجم آنکه نماز گذاردند دستا بر سر داشته
 باشد ششم آنکه دستا بر یک بر آن نماز گذاردند تحت الحاک داشته باشد هفتم در غسل
 عربی نماز گذاردن و اما این پانزده امری که مکرر است اول در جامه وضو نماز کردن
 بر جامه نماز بر پشم نماز گذاردن ستم در لباس مکرر دستا و مسح که نماز گذاردن در این

و کجا
 و کجا
 و کجا

و اگر شبانه مکرر نیست چهار مرتبه در روزی که کافر یافته باشد پنجم نماز کردن در کجا
 که بالای پراهن بسته باشد ششم نماز گذاردن در روخت شخصی که از نجاست ملاحظه
 نکند پنجم نماز گذاردن در روخت شخصی که از غضب کردن مال مردم ملاحظه ندارد
 ششم نماز گذاردن مصلی که در دست آنکس زانها باشد پنجم بدین روخت نماز کردن
 و هم زدن بدو کرد زینند با فلاحه نماز کردن یا نیک هر آنکه خلخال در پاداشته باشد صد
 کند و ای هم در جامه بسته نماز کردن سیم هر آنکه از ظاهر یا خود بر آشن اما اگر
 پنهان باشد یا خود آشن آن مکرر نیست چهارم نماز گذاردن مرد در جامه نجس یا نجس
 اشمال متابعین و در طرودا از زین بغل بیرون آورد و بربک و و انداختن موقوف بر
 در بی احکام نماز آنکه سی سر را بشک تعلق بمکان مصلی دارد و امر واجبست چهارم
 و بیست هفتا مکرر و اما در واجب اول آنکه تا غصبه نباشد که نماز در مکان نجس باطل است
 آنکه مالک و نجس و همچنین رطاب شخصی بر نجس تا صحیح نیست و نجس چهار نوع است اول
 نجس صریح مثل آنکه مالک گوید که در زمین بگذارد و در نجس مثل آنکه بگوید مرد در زمین
 باش ستم نجس مصلی مثل آنکه در خوار و حرام نجس مثل آنکه در خوار و حرام
 کاروان است که حال شاهد یا آنکه مالک بنا کردن در آن راضی است از واجبات آنکه
 نماز نجس نباشد که نجاست در بدن و بعد از آنکه اگر چیزی که از در هم بغلی باشد اما اگر مکرر
 خشک باشد و نجاست آن مرتب نکند اما در واجب مکرر است که اگر آن نجس نماز در نجس
 باشد نجاست بعد از نجس مصلی برسد اما چنانچه امر است که تعلق بمکان نماز دارد اول آنکه کل نماز مکرر
 ظاهر باشد و ستم آنکه مکرر باشد و بلند و پستی با مکرر است یا بر باشد آنکه مکرر است از مکرر است
 نیست باشد ستم آنکه در مصلی بر آشن از سر آنکه در نوار باطل در مصلی باشد
 مصلی و آن پیش از روزگ با سر و برع و ستم باشد اگر حصا در بر او باشد کافیت آنکه نماز
 در مسجد کنند مخصوصا در مسجد الحرام و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که نواز در مسجد

و کجا
 و کجا
 و کجا

ثواب صدق نماز است در مسجد غیر صلی الله علیه و آله برابر ثوابه هر از نماز است در هر یک از
مسجد اقصی بخلاف برابر ثواب نماز است در مسجد جامع برابر صدق نماز است در مسجد محله
برابر بیست و پنج نماز است در مسجد با اول برابر ثواب و آنکه نماز است از نماز در نماز است از نماز است
مسجد نماز او در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
او در سخن منزل بود سخن منزل افضل است از نماز او در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
نماز و اما آن بیست و هفتاد و یک که بعلق نماز دارد اول نماز را در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
نماز و اما آن بیست و هفتاد و یک که بعلق نماز دارد اول نماز را در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
کعبه نماز واجب گذاردن اما نماز است مگر در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
کتابه یا کاعده نوشته بشرط آنکه خط او نماز باشد پنجم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
نماز که در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
برو باشد پنجم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
نماز باشد نماز گذارد مگر در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
در کونستان نماز گذارد پنجم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
نیاشد چهارم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
کرده باشد ششم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
از آن نماز باشد هفتم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
باشد خوانا محرم هر کاتبی اینها خطی باشد با مقدمه در دست ریش باشد اما اگر زن در ریش بر نماز
که است بر طرف می شود و خطی با خطی در دست ریش است از خطی در دست ریش است از خطی در دست ریش است
مقلد هم تکبیر الا که گویند الا نماز از آنکه تکبیر الاحرار بعد از تکبیر کوفی باطل است بشرط آنکه
در رکعت اول یا مقدر او نماز گذارد و خاله و دوده در دست ریش است از خطی در دست ریش است از خطی در دست ریش است
پس او در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است

نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است

نماز که در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
رین نماز که در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
رو شده باشد بیست و ششم در نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
نماز از شتر خالی باشد فصل در احکام نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است
و از حضرت امام جعفر شافعی منقول است که هر که مسجد بنا کند خدا بندگان در پیش او بنا کند
احادیث دیگر در ثواب بنا کردن مسجد است بدانکه چهل و دو امر مسجد تعلق دارد و بیست و هفت
و هجده امر مکرر و پانزده امر اولی است از آنکه بنای مسجد بنا کند و بیست و هفت باشد
بلکه باید رعایت کرد و بیست و هفت باشد و هر آنکه طهارت خواند مسجد از زمین در مسجد بنا کند هر آنکه
شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راستش کند و در وقت نماز باید پای چپ را چپ جهام آنکه پیش از داخل
شد ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در داخل مسجد نباید نماز خواند و بیست و هفت
علی رسول الله و صلوات الله و صلوات الله علیه و علی محمد و آل محمد و السلام علیه و رحمة الله و
بر کاتبه در بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت و بیست و هفت
هفتم با وضو بود در وقت داخل شدن هفتم آنکه چون داخل شود در کتب نماز مسجد بگذارد و بیست و هفت
اوقات مسجد بر قدم بود هفتم مسجد خوشبو کردن با زعفران در مسجد قبله نشستن و حمد خدا را با او
و صلوات فرستادن حاجت خدا طلبیدن و از هر چراغ در مسجد روشن کردن چیز چه بیست و هفت و بیست و هفت
و اله منقول است که هر که در مسجد حرا روشن کند جمیع ملئکه و حاملان عرض از جهنم استغفار کنند اما
که اگر از روشن باشد بیست و هفت مسجد اجازت کردن حضور در پیشینه هجده مسجد اجازت کردن بیست و هفت
شرک در چشم می کشد خاک روی مسجد بیست و هفت خدا تعالی جمیع کاهان او را باران دهد و اما از جمله امر که
مکروه و معلق مسجد را در اول آنکه در نماز مسجد مکرر داشته باشد و نماز در مسجد بلند کردن بیست و هفت
از غلابی کردن چاه شر خواندن پنجم خواب کردن ششم خریدن و بیست و هفت حکایت نمودن بنا کردن
هفتم افعال و دیوانه فلان گذاشتن که داخل مسجد شود وضو نماز در مسجد بعد از نماز است
برهنه کردن عورت یا ناف باران یا از نماز در نماز مسجد بیست و هفت بیست و هفت بیست و هفت
مسجد و چیزی کشید که جانداشته باشد مثل دخت و غیره چاه آب من با بیست و هفت بیست و هفت

نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است

نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است از نماز است

یا در هر داخل شد شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیب یا امثال آن آید شایسته است که در مسجد بکشد
 کردن مقصد بصل آورد داخل رفت حرف خود را در مسجد بخصیص تراشید هر چه در مسجد بماند یا
 حرف را بپایاد دیگر غیر با عریه و اما ان بانزه امری که حرام است اول مسجد باطل انقضا کرده آن
 سنگ پیره که درش مسجد باشد از مسجد بر آورد ستم در مسجد چرخ داخل کردن هر چند مسجد است
 ننگ چهارم در آن کردن جنب حاضر و نفاذ در مسجد بچرخ فروشی که وقت مسجد باشد در غیر مسجد
 انداختن ششم چرخ بجز در مسجد طهارت دادن اگر چه در کباب در باره باشد هفتم چرخ از زمین
 داخل ملک خود یا داخل کوچه کردن هشتم مینا در مسجد فن کردن نه صورت جاندار بر روی مسجد
 در هم مصالح مسجد که منهدک باشد قابل تعمیر زیاد در غیر مسجد بکار بردن یا در هر در مسجد خشک
 صبیح ششم در ملاحظه نمود وقت نماز و ایچه و سینه بدانکه اول وقت نماز برآمد جمع صافست
 وقت آن سبک نماز برآمد اوقات اول وقت نماز پیش از باره شد سائره شاخص است بعد از آنکه نماز
 کوناهی مسجد چنانکه در این بلاد واقع میشود با ظاهر شد سائره سبک از آنکه بر طرف شد باشد چنانکه
 در مکه معظمه واقع میشود و این وقت را زوال گویند اول وقت نماز عصر یعنی آنکه از زوال وقت
 نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر منظر در مکه باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد
 عصر داخل میشود اگر محله باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد اگر منظر باشد مقدار
 دو رکعت اگر محله باشد مقدار چهار رکعت گذشته باشد اگر منظر باشد مقدار دو رکعت تا غروب
 اذان بعد از نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانکه معلوم شد این مقدار وقت مخصوص نماز عصر و
 مقدار دای ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و مابین دو وقت مخصوص رکعت نماز ظهر و عصر و وقت
 عصر و زمان است اول وقت نماز است علامت آن بر طرف سحر نیست که در جانب شرقی ظاهر
 میشود اول وقت نماز عصر و وقت نماز است که اگر گذشته باشد که منظر باشد مقدار
 سه رکعت نماز ظهر که محله باشد پس وقت نماز عصر و مابین آنکه باقی ماند نصف است
 آن مقدار وقتی که نماز عصر زود از آن زمان که در آن خاصه نماز عصر است و نماز عصر چنانکه گذشت
 و بجز آن بجز نماز است که با سحر جانب شرقی بر طرف نشود و نماز عصر داخل میشود فصل نماز را در
 اول وقت گذاردن در نماز عظیم دارد بخصیص نماز عریه یا عریه نماز اول نماز کرده است که در چند

و در هر داخل شد شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیب یا امثال آن آید شایسته است که در مسجد بکشد

و در هر داخل شد شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیب یا امثال آن آید شایسته است که در مسجد بکشد

کتاب

که نماز نماز از اول وقت سنت است ما از آن جمله در آن است که مشهور است نماز و نماز و نماز
 نماز نماز حقیق نماز و وقتی که سحر منرب بر طرف شود و بعضی از عباد این نماز را واجب میدانند و
 نماز نماز ظاهر در بلادی که هوای بسیار گرم است نماز و وقتی که گرم هوا کمتر شود چنانکه نماز که است
 کمتر دارد هر یک از نماز ظاهر و منبر یا باخروفت اندازد نمازها نماز را بکند و در نماز بچرخ نماز
 نماز صبح عصر ظهر چهار کذا و نافله آن ششم نماز پیش نماز که نماز و وقتی که تمام نماز جمع شوند
 نماز نماز نماز نماز که بیست نماز حاضر شود ششم نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز
 بجا تواند آورد و نماز نماز نماز نماز و ختن نماز پیدا بشود چنانکه در کتاب صحیح مذکور خواهد شد
 و نماز نماز نماز نماز که جمعی انتظار او را بکشند که با او ظاهر نماز نماز روز بود و بعضی از آن
 باشد یا در نماز نماز نماز طفل ظهر عصر باخروفت نمازها نماز را در نماز ظاهر نماز ظاهر نماز ظاهر
 باید چنانکه در کتاب ظاهر شد که در وقت نماز نماز نماز که بعضی نمازها گذشته است و نماز نماز
 حاضر نماز و وقت مسیده یعنی علیه الرحمه نماز نماز حاضر زود در حضور واجب دانسته اند و است
 کسیکه نماز حاضر و او باشد و بعد که علی الفور نماز او را و نماز نماز که هیچ امری با است و نماز
 نماز و وقتی که در نماز خود از کل آن نمازها فارغ شد و نماز جمع کثیره در آن مشاهده باشد نماز نماز نماز
 فصل در احکام اذان گفتن چنانکه هر یک از نمازها بجا نماند داخل شود از آن گفته است نماز نماز نماز
 از برای نماز که فراتر از این بلند باید خواند بجز از نمازها از آن برای آن واجب است نماز نماز نماز
 نماز نماز بلکه از آن برای نماز بجا نمازها بجا نماند و بعضی همین برای نماز جمع نماز و واجب
 نماز
 و از آن گفتن بجز نمازها بومیه تو اعظم دارد و نماز نماز در این باب حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم
 ائمه معصومین السلام علیهم اشرف علیهم اجمعین که در حد امده هر که در شهر از شهرها اسلام اذان گویند
 از برای او واجب میشود که لازم نیست که مؤمن بالغ باشد پس اگر طفل غیر اذن بگوید نماز نماز نماز نماز
 از برای نماز و از برای نماز نماز و با شنیدن نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز
 و از شنیدن اذان او حلی باشد چنانکه اذان او را و نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز
 امر نیست نماز نماز و در نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز نماز

و در هر داخل شد شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیب یا امثال آن آید شایسته است که در مسجد بکشد

و در هر داخل شد شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیب یا امثال آن آید شایسته است که در مسجد بکشد

اذان

اذان گفتن رو قبله باشد بهتر است که اذان بلند گوید چنانکه اینها بگویند چنانکه در اذان و
 داشته باشد ششم آنکه در جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در گوش خود کند هشتم آنکه اذان
 بجا بگوید نه آنکه در آن وقت سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیاری بود گفتن اذان داشته
 باشد یازدهم آنکه مؤدبانه باشد و آوازدهم آنکه خوش آواز باشد سیزدهم ترک کردن اذان
 پسند چاره دهم دانستن توجیه مسائل اذان بطریق که علماء فرار داده اند یازدهم صلوات فرسان نمودن
 که اذان میشود و مقام برین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است این باب که مطلقا صلوات واجب
 است بر هر کسی که نام آنحضرت را برد یا بشنود در اذان و غیر اذان و این قول کمال قوه دارد شاهرخ ظاهر
 نمود مؤدبانه در اذان و صلوات و صلوات ظاهر کردن حرفها را در اذان و صلوات
 آنکه هر چه شود از صد اذان گوید شنوندگان را گوید نوزدهم اعاده نمودن اذان صحیح اگر قبل از طلوع
 بفعل آورد باشد اما آنکه در اذان مکروه است اول حرف در اذان اذان دوم سکوت
 طویل در اذان سیم نگاه کردن مؤدبانه در اذان چنانچه در است چهارم هر یک از شهادتین را برد
 نوبت گفتن چنانکه غافلانه میکنند پنجم اذان گفتن در نورانی شهر سوره اذان گفتن هفتم
 اذان گفتن در عصر و در جمعه هر گاه نماز جمع کند هفتم اذان گفتن در عصر و در جمعه هر گاه
 نماز اذان گفتن در جمعه نماز عشاء در شهر الحرام شخصی که حج میکند در بعضی از جهتها اذان گفتن در این
 مساجد امید است که اما آن دو امر که حرام است اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت داخل شود مگر اذان
 ضعیف که قبل از طلوع فجر یا بر آواز دوم گفتن اذان بعد از آنکه جمع مکروه است ثانی آنکه در اذان
 گفتن آن سنت است فصل اقامه بعد از اذان سنت مؤکد است با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب قاصد
 پیش از ثواب اذان سنت است که آواز اقامه بلند نکند و ثانی در است ثبیت بلکه ترک نماز سنت است و سید
 مرتضی علیه الرحمه اقامه در همه نمازها بجا کند واجب میدانند بی ضوابط اقامه گفتن را حرام میدانند و آواز
 آن واجب میدانند جمعی از مجتهدین فرمودند بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام است مگر چونکه بنا معلوم
 داشته باشد مثل الناس کردن حاضر از شخصی عادل که پیش از اذان کند امر کردن مأموم را با آنکه
 ضعیف خود را است بلند کند و اما این و بدانکه هر گاه شخصی اذان و اقامه را بجا نیاورد داخل نماز شود
 که نماز اطمینان کند و در اینجا باید نماز از سر کرد و این مشروط بر آنکه شرط است اذان که بگوید اذان

اذان گفتن

اذان گفتن

واقعه کرده باشد بعد از آنکه فرود در اول باشد بهتر است که رکوع نکرده باشد چنانکه در وقت
 اینها شک نیست باشد که اگر نماند اذان اقامه نماید چنانچه از نماز خارج وقت اذان است چنانکه در وقت
 که بعضی از نمازگزاران غیر مباح را در خانه غیر مباح و واضح شود مثل آنکه صاحبخانه یا صاحبخانه گویند که
 است که دور گفتن در خانه من بیا در حجامت بگذارم زیاد بود و در وقت در این صورت چنانچه
 را قطع کند بعد از گفتن اذان و اقامه نماز از سر کرد بجهت آنکه اگر نماز مکه یا در جاه دیگر
 واجب است چنانچه خواهد که بواسطه نماندن اذان و اقامه نماز اطمینان کند قبل از قطع بگوید اللهم صلوات
 و رحمة الله وبرکاته و هر گاه در اذان از خود حدس زد نباید که اذان را قطع کند و ضوابط در اذان
 را اینجا که قطع کرده با تمام نشا و اذان نیست که اذان از سر کرد اما اگر در اذان اقامه از او حد واضح شود
 اقامه را از سر کرد و سنت است مابین اذان و اقامه فاصله واضح شود گفتن با بیست و یک
 با بیست و یک برداشتن با یک گفتن سبحان الله یا الحمد لله و اگر فصل سجده یا نشستن کند در اذان از این دعا بخواند
 اللهم اجعل قلبی نورا و عیونى قارا و رزقی قارا و عملی سارا و اصل لی عند منیر و سواک صلی الله
 علیه و آله مستقر او فرار بر حجتک یا ارحم الراحمین و در وقت نشستن این دعا بخواند سبحان من لا
 یبید معالی سبحان من لا یفسد ذکرة سبحان من لا یخیت سائله سبحان من لا یسر له حاجب شیء و لا یتوا
 یسه و لا یترجمان یباجی سبحان من لا یخار لنفسه احسن الاله سبحان من خلق البحر لوسی سبحان من لا
 یزداد علی کثره العطاء الا کرم ما وجود سبحان من هو هکذا و لا یفکذا غیره و بعد از اقامه بنویسد
 بخواند اللهم رب هذی الدعوة الناقمة و الصلوة الفاضلة بلغ محمد صلی الله علیه و آله و آله الدجیة
 و الوسیلة و الفضل و الفضیلة بالله استوفع و بالله استخیر و محمد صلی الله علیه و آله اوتجبه اللهم
 صلی علی محمد و آل محمد و اجعلنی هم عندک و جها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین بمشیتهم
 در ملاحظه نمود قبله بدانکه شخصی که نماز میکند از جاه حال بیرون نیست یا در اندرون خانه کعبه است یا
 یا م حاکمه است یا حاکم کعبه نذر میکند که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه افتد در
 است که دید خانه کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون حاکمه است طرف که تا بگذارد نماز صحیح است
 بلکه در نماز چهار کعبه میشود که در هر رکعت رو بدارد و از دیوار کعبه کند بشرط آنکه ضل کثیر لا یزید
 و اگر بر جام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجب است چنان باشد که در وقت سجده کردن از جام خانه کعبه

اذان گفتن

مذی در قبلة او باشد همچنین اگر در آن وقت خاکبهره در سجده کند واجب است که در آن
در کعبه در قبلة او باشد اما شخصی که خانه کعبه است چنانچه کعبه را تواند دید مقلد که در وقت نماز
بر او لازم نیست در وقت نماز کعبه را ببیند اما بر او واجبست که بطریق نماز گذارد که اگر از مبادی
او تا بمجا پایت او در وقت سجود خطی راست بکشد آن خط راست خانه کعبه بخورد و بیاید آنست که از خانه
کعبه بخورد و بیاید آنست که از خانه کعبه تا آنست و از این زمین تمام حکم خانه کعبه را در پیش اگر کوهی در
شهره است یا در جای عین نما گذارد نماز و سجده است اگر چه خطی از مبادی وقت او بطریقیکه مذکور شد
بکشد عین خانه کعبه بخورد اما هر گاه با آنچه در حکم خانه کعبه می رسد کافیه است و نماز آنست
که از شهره که در دو جانب چنانچه که در یک خانه کعبه از آنست که نیست مثل آنکه در شهرها دیده باشد قبلة
عین کعبه نیست بلکه چنانچه است یعنی جانی که نماز کعبه است هر دو جانب بلکه آنست که از جانبی که مستلزم
هر دو از اجزای آنست مذکور شود چنانچه کعبه بود باشد و خرم کند که از آنست که در این وقت
قبلة مشا و غیرها مسلمانان معلوم می تواند کرد و بعد از آنکه در میانها مشهور است هر معلومی شود
مثلا علامت قبلة بعضی از بلاد عرب مثل بغداد است که حد در این وقت و در آنست که در وقت
بعضی از بلاد است که بخدا برود و شرح بیکرند علامت قبلة بعضی از بلاد است که سهیل را در وقت
که بنایستند بر سینه ما این چشمها که در علامت قبلة بلاد این است که سهیل را در وقت مذکور در
سراپین دوشها که در اکثر این بلاد معلوم شده در وقت قبلة اعتبار این علم بنا
است اما اگر شخصی در محلی باشد از علامت قبله چیزی ظاهر نباشد شخصی بافتن شود که از قول او سخن
قبله هم رسد آن شخص واجبست که نماز آنجا نیت بجهت اجابت بگذارد و اگر وقت وسیع باشد و اگر وقت
شک باشد هر قدر که وقت کج باشد نماز گذارد اگر چه بکویت باشد هر جا که خواهد گذارد فصل اگر
شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نمازی او قبله نبوده بلکه پشت او قبله
نماز را اعاده نماید اگر وقت باشد قضا کند اگر وقت باقی باشد و اگر ظاهر شود که قبله بجانب است
یا بجانب چپ و بود پس اگر وقت باشد نماز را اعاده نماید اگر گذشته باشد نماز که گذارده است کافی
و قضا آن لازم نیست که ظاهر شود که قبله در پیش باشد یکی از دو وجه اول و ثانی در این صورت چنانچه
حال بر نیست قبله در میان پیش رو و جاد است و بود یا در میان پیش رو و جاد بود یا در نماز

شخصی

بین پیش رو و جاد بود یا در میان پیش رو و جاد بود و صورت اول اگر وقت نماز
نماز را اعاده نماید اگر باقی نباشد قضا لازم نیست در صورتی که نماز را از سر کرده و خواست باقی
و خواست باشد بدانکه گاهی در نماز واجبست قبله کردن ساخط میشود مثل آنکه شخصی از دست کسی که در نماز
قبله است بگریزد وقت نماز شک باشد پس بر آن شخص واجبست که در اثناء نماز چنانچه قبله نماز گذارد
و همچنین اگر مالک خانه شخصی امر کند که از خانه من بیرون رود در خارج وقت قبله باشد وقت نماز
باشد اما اگر وقت نماز شک باشد نماز در بیرون رفتن و گرفتن نماز در بلکه صیر تا ناوختی که در وقت
طرف شود فصل آنچه در نماز است دو نوع است اول با فضل است بزرگ فعل و هر یک از این دو واجبست
و هر یک از این چهار با برانست باید با بعضی و جمیع آنچه بنماز است و در آنست که در وقت نماز
اول آنچه بر زبان بجا آورد آن واجبست مثل بکبره الاحرام دوم آنچه بدست بجا آورد آن واجبست مثل است
سوم آنچه با بعضی بجا آورد آن واجبست مثل کوع و سجده چهارم آنچه بر زبان بجا آورد آنست مثل است
خواندن پنج آنچه بدست آورد آنست مثل سجده و آنچه در نماز خواندند مثل شهادت
با بعضی بجا آورد آنست مثل سوره فاتحه داشتن در حال قنوت هفتم آنچه بزرگ کردن نماز و
است مثل تکلم کردن بحدی که قرآن و دعا نباشد هشتم آنچه بزرگ کردن نماز و اجابت مثل قصد کردن
در باد و بعضی افعال نماز آنچه با بعضی بزرگ کردن نماز و اجابت مثل سبستن در نماز چنانکه مذکور است
دهم آنچه بزرگ کردن نماز است مثل فرات تمام و با وجود شهادت امام یا زدهم آنچه بزرگ کردن نماز
ستادست مثل فکر در کار دنیا کردن و زدهم آنچه با بعضی بزرگ کردن نماز است مثل آنکه دست
زد بطریق منکران و در دست راستی عشره که حسب امر شریف قدس ترجمه شده بیان کرده ایم که هر یک از این
دوازده نوع دوازده قسم است همه مناسبات را در آنست و سابقه فیصل مذکور ساختیم فصل بدانکه در
جمیع نمازهای پنجگانه بوجه سهیل نیست و فعل واجبست با این فیصل در رکعت اول بیست و یک
فصل اول بیست و دویم و قبله کردن ستم نیست کردن چهارم تکبیر احرام گرفتن پنجم درنگ نمودن در
بکبر ششم قرائت کردن هفتم درنگ نمودن بعد قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در
قیام کردیم ذکر گرفتن یازدهم سز کردن رکوع بر داشتن دوازدهم آنچه درنگ نمودن در سجده بیست و یکم درنگ
خم شدن بجهت سجده چهاردهم درنگ نمودن در سجده پانزدهم ذکر گرفتن شانزدهم سز کردن درنگ نمودن
در سجده بیست و یکم درنگ نمودن در سجده پانزدهم ذکر گرفتن شانزدهم سز کردن درنگ نمودن

در نماز پنجگانه

نشان

نشستن در نماز و بعد از آن سجده در رکعت اول تمام شود و در رکعت دوم و سیم در رکعت نمود
 بیست و یکم رکعت و بیست و یکم رکعت اول تمام شود و در رکعت دوم و سیم در رکعت نمود
 میبویست تکبیر اول در رکعت نمود و تکبیر اول پس از آن که در رکعت دوم واجب است بعد
 از آن چهار اصل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت غیبت نماید اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن
 بری تشهد تمام تشهد خواندن چهارم در رکعت نمود در تشهد اگر نماز دور کعبی باشد سه ضل دیگر
 واجبست اول نشستن بجهت سلا کفین دوم سلام کفین سیم در رکعت نمود بقصد سلا کفین پس در نماز
 صبح چهل پنج ضل واجبست در نماز شام شصت شش ضل واجبست در هر یک از نماز ظهر و عصر عشا
 پنج ضل واجبست این جمیع بیست و شصت ضل واجبست نمازهای پنجگانه شیار و نماز عشا
 و بدانکه از جمله این افعال هفت ضل است که احتیاج به یاد آرد و آن نیت و تکبیر اول و قیام و قرائت
 رکوع و تشهد و سجود و تسلیم و بیای این هفت ضل در هفت فصل تفصیل نماید **فصل اول** در
 آنچه متعلق به نیت است و بدانکه نیت هر یک از عبادت خداوند است و آن عبارتست از برای خداوند نیت
 تعیین نماید که کدام نماز است و است با وضو واجبست است بعد از آن قصد کند که میخواهد چه نماز را
 بخواند و این قصد در هفت نیت است و هر اشکالی ندارد و وسوسه بکسی بعضی مردم در میکند از ضل
 است و بیان مضمون آنست که امام جعفر صادق علیه السلام منقولست و آنکه بعضی کسان برده اند که نیت نام رکعت
 او چند چیز مثل تعیین نماز آنکه واجبست است و است با وضو این کسان غلط است بلکه این امور متعلق
 به نیت آنها واقع میشود **فصل دوم** در نیت آنچه متعلق به تکبیر است و در آن چهارده امر است هفت
 واجبست هفت امر است اما هفت امر واجبست اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اگر خداوند
 گوید مثلا نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حرکت تکبیر اجرام و نیت واقع شود مثل اندک سکونی یا لفظی در
 میان نیت و اول تکبیر اجرام در این مثل آنکه گوید قریه الی الله هو الله اگر نماز باطلست چهارم آنکه در
 لفظ الله و لفظ اگر فاصله در میان دو خواه سکون و خواه بلفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله و لفظ اگر
 سکون کند یا لفظ دیگر بگوید مثل آنکه بگوید الله تعالی اگر نماز باطلست پنجم آنکه همة الله و همة اگر را
 قطع کند پس اگر وصل سازد همة الله را با حرف نیت همة اگر را بجا الله نماز باطلست ششم آنکه چنین
 که خود نشود اگر چه بقدر باشد مثل آنکه گویا باشد یا در آشنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بقدر آنکه

در نماز و بعد از آن سجده در رکعت اول تمام شود و در رکعت دوم و سیم در رکعت نمود بیست و یکم رکعت و بیست و یکم رکعت اول تمام شود و در رکعت دوم و سیم در رکعت نمود میبویست تکبیر اول در رکعت نمود و تکبیر اول پس از آن که در رکعت دوم واجب است بعد از آن چهار اصل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت غیبت نماید اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن بری تشهد تمام تشهد خواندن چهارم در رکعت نمود در تشهد اگر نماز دور کعبی باشد سه ضل دیگر واجبست اول نشستن بجهت سلا کفین دوم سلام کفین سیم در رکعت نمود بقصد سلا کفین پس در نماز صبح چهل پنج ضل واجبست در نماز شام شصت شش ضل واجبست در هر یک از نماز ظهر و عصر عشا پنج ضل واجبست این جمیع بیست و شصت ضل واجبست نمازهای پنجگانه شیار و نماز عشا و بدانکه از جمله این افعال هفت ضل است که احتیاج به یاد آرد و آن نیت و تکبیر اول و قیام و قرائت رکوع و تشهد و سجود و تسلیم و بیای این هفت ضل در هفت فصل تفصیل نماید

که میبویا فریاد مردم نمی شنید تکبیر را می شنید نماز او صحیح و الا باطلست هفتم آنکه اگر کفایت باشد
 تصدیکند با نکت اشاره نماید زیرا حرکت دهد اما هفت امر که در تکبیر احتیاج آرد آنست
 اول دستها برداشتن در حال تکبیر کفین تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدا تکبیر کفین با ابتدا دست و پاهای
 باشد آنها با آنها ان سیم کفها در دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان هم چسبند
 مگرد و انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر متباعد باشد و انگشت بزرگ را اینها گویند پنجم آنست که
 تکبیر است اگر تمام باشد و بلند کفین آن اگر پیشانی یا مغز باشد ششم آنکه تکبیر اجرام بعد از نشستن تکبیر
 در اول نماز است بخا آورد یاد آشنای آنها یا مقدمات آنها هفتم آنکه شش تکبیر است و تکبیر اجرام
 دعا مفر بعد از این طرف که سه تکبیر بگوید بعد از این دعا بخواند اللهم أنت الملك الحق لا اله الا
 أنت سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر لي ذنوبي لا يعجز الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید این دعا
 بخواند اللهم أنت سبحانك وسعديك والخير في يديك والشر ليس لك والهدى من هديك لا اله الا انت
 سبحانك وحاميتك مباركت وتعاليت سبحانك رب العالمين وبعد از آن دو تکبیر بگوید این دعا بخواند
 وجهت وجهي الذي فطر السموات والارض عا لمر العبيد والشهادة حنيفا مسلما وما انا من المشركين
 ان صلواتي وسلاماتي ومحبياتي وتمامي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين
فصل سوم در نیت آنچه متعلق به قیام است و در آن هجده امر است پنج امر واجبست سه امر مکروه
 اما این پنج امری که واجبست اول آنست که پیشانی بر زمین یا بر چیزی دیگر یا بر سطحی باشد
 رکوع هر سه دوام استقلال یعنی بر چیزی تکبیر نکردن همچنین که اگر آن چیزی داشته شود مصلی با قیام
 اگر هم با باشد تکبیر کردن مقدس بر نشسته نما کردن سیم شستن بعضی حرکت بسیار نکردن پس اگر در
 که با نیت باشد نماز بگذارد و با او را بخوابد و تواند که در سجده بکند نماز بگذارد آن نماز باطلست چهارم
 در نماز ایستادن پس اگر بیض روی بجا ایستاده نماز گذارد نماز باطلست پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر
 دور نکند همچنین که از ایستادن متعارف بر زمین رود و اما آن که خیره در وقت قیامت اول
 منضوع و خشوع ایستادن بطریقیکه غلامان با خدای خود در خدمت خای خود میایستند در نظر بوضع
 سجود افکندن بجای دیگر سیم قدمها را از یکدیگر دور کردن بعد از آنکه از هم دور شده باشد
 تا بگوید چهارم آنکه قدمها را با یکدیگر محاذی باشند آنکه یکی پیش باشد یکی پس پنج انگشتان دور

در نماز و بعد از آن سجده در رکعت اول تمام شود و در رکعت دوم و سیم در رکعت نمود بیست و یکم رکعت و بیست و یکم رکعت اول تمام شود و در رکعت دوم و سیم در رکعت نمود میبویست تکبیر اول در رکعت نمود و تکبیر اول پس از آن که در رکعت دوم واجب است بعد از آن چهار اصل دیگر واجبست که آنها را داخل رکعت غیبت نماید اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن بری تشهد تمام تشهد خواندن چهارم در رکعت نمود در تشهد اگر نماز دور کعبی باشد سه ضل دیگر واجبست اول نشستن بجهت سلا کفین دوم سلام کفین سیم در رکعت نمود بقصد سلا کفین پس در نماز صبح چهل پنج ضل واجبست در نماز شام شصت شش ضل واجبست در هر یک از نماز ظهر و عصر عشا پنج ضل واجبست این جمیع بیست و شصت ضل واجبست نمازهای پنجگانه شیار و نماز عشا و بدانکه از جمله این افعال هفت ضل است که احتیاج به یاد آرد و آن نیت و تکبیر اول و قیام و قرائت رکوع و تشهد و سجود و تسلیم و بیای این هفت ضل در هفت فصل تفصیل نماید

یا را بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست بردوان گذاشتن هفتم آنکه انگشتان دست را در دو
 هم داشتن هشتم آنکه زین قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای دست را
 بر پشتها گذارد و هم فوت کردن مرد را و زن را در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع مکرر در نماز
 جمعه که مرد فوت رکعت دوم انرا بعد از رکوع میکند و از نماز جمعه ساخط آمد آنکه فوت ششم است
 و معنی آن دعاست خواه دست خود را در آستانهای آن بردارد و خواه بر نذر کرد و شیخ ابن بابویه قوی را
 واجب دانند و نماز بیفتوت را باطل میدانند و اگر فراموش کند نماز بعد از سر برداشتن از رکوع است که
 ضایعیا آورد و اگر آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن نشسته ضایع کند و اگر آنجا نیز فراموش
 شود در وقت راه رفتن بخاطر رسد نماز و بقیه کند و بجا آورد در قنوت هفت مرتبه است
 اولاً الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن باز در یک گوش در وقت تکبیر سیم آنکه در
 قنوت دستها را بالا بردارد تا برابر رو و نحای آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسباند مگر در رکعت
 بزرگ که میباشد از انگشتان دیگر دور باشد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خوانند
 و ان یسئل الله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله و بواله و بوالسبح و بوال
 الادیبین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن و هو رب العرش العظیم و الحمد لله
 رب العالمین و بعد از آن بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عننا فی الدنیا و الاخره ربنا
 علی کل شیء قدیر هفتم بلند خواندن پیشینا و نفر قنوت و او هفتم خوانند ما سوا انرا و اما ان سه که در
 پیام نماز مکرر است اول دست بر کمر زد بطریق متکبران دوم تودک نمود یعنی سبکین بد خود را کا
 بر پا راست گاهی بر پا چپ انداختن سیم کفها را بعد از قنوت بر رو و مالیدن در قنوت کردن بفارسی
 علاء خلافت واضح است که جایز نیست در کتاب حبل المتین بیان شد **فصل چهارم** در بیان
 آنچه مخلوق بقرائت فاتحه و سوره دارد و واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اول و در نمازها بجز کلمه
 اما در رکعت سیم و چهارم متصل هم است اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد پیشینا از بقیه چنانکه تفصیل
 خواهد شد آنچه بعلق بقرائت فاتحه و سوره در دو امر است اول آنکه امر واجبست که امر است و بیع امر
 و شرا امر اما ایام زده امر که واجبست اول آنکه فاتحه و سوره بر با عرض خوانند شود پس اگر بر یاد بگردد
 انرا بخواند نماز باطلست دوم حرفها را از خارج مفرقه اخراج نمود سیم ملاحظه لغزب الفاظ و تشدید

در کتاب حبل المتین
 بیان شد که جایز نیست
 در کتاب حبل المتین
 بیان شد که جایز نیست

چهارم موقوفی از هفت خوانند و لازم نیست از اول تا آخر یک تراشید و بقیه را
 مثلا برایش عاصم و بعضی را بقرائت حمره و بعضی را بقرائت باقی فراموشند یا از است بلکه در آن خوانند
 است که التزام بیک قرائت نکند بجز مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سوره سوره مقدم دارد نماز باطل
 ششم آنکه در نماز الفاظ قرائت فاصله واضح نشود خواه بکوت طول و خواه بیک کلمه که غیر فر او دعا باشد
 فاصله هر یک از دعا و قرآن جایز است بشرط آنکه انظم قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر متصلی مرد باشد
 نماز صحیح و در رکعت اول شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هفتم آنکه در اول فاتحه سوره
 بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعضی از سنیانست همانکه فاتحه سوره را از بر بخواند پس اگر از
 نوشته بخواند یا آنکه از بر خواند خواند نما باطل است سیم آنکه در سوره خواندن قصد سوگند کند
 قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را پیشین کند نما باطل است یا ندیم آنکه چون
 سوره را ترک کند بخواند سوره لا یلا فک و عقبان بخواند و چون الفی سوره را شرح در عقب بخواند اما
 آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره است اول قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
 بگوید دوم ملاحظه نمودن صفات هر دو بطریق که در علم قرائت مفرق شد مثل جهر و سینه و غیر آن سیم
 اشباع کسره کاف ما لک یوم الالدین کردن چهارم اشباع ضمه ذال با ک تعبد کردن پنجم وضو گرفتن
 او در دو رقاچه چهارم وضو گرفتن و هفتم حسن اما چهارم وضو گرفتن بر آخر بسم الله است و بر یوم الالدین
 ششمین و بر ولا الضالین و اما زده و هفتم حسن بر بسم الله است بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر
 الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد و بر ایاک نستعین و بر انعمت علیهم و بر غیر الغضوب علیهم ششم آنکه پیشینا قرائت
 فاتحه و سوره را با موماد نماز جهر بشود بشرط آنکه پیشینا بلند بگوید آن خوانند هفتم بلند خواندن
 پیشینا مفرق بسم الله را در رکوع که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم آنکه بعد از خواندن هر یک از نماز
 و سوره بمقدام نفس ساکت شد تمام آنکه چون سوره و الشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صد الله بگو
 و چون سوره اخلاص بخواند بعد از تمام کردن آن سه نوبت کذلک الله ربی بگوید هم آنکه در نماز صحیح
 بخواند که در درازی مثل سوره عم و سوره فبانه باشد و در نماز ظهر مثل سوره و الشمس و سوره اعلى بخواند
 و در نماز شام و خفتن مثل سوره انما امرنا و سوا از آنجا بخواند و در ظهر و جمعه و سوره
 منافین بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکرر است اول دعا کردن بسم الرحیم و سیم

مالک در سجده از فاتحه دو سوره خواند و بعضی از مجتهدان از احوال میدانند ستم مکرر خواندن مکتوب
در دو رکعت آخر مکتوبه اخلاص که مکرر خواندن آن مکتوبه نیست چهارم عدل نمودن سوره سوره
دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانکه مذکور خواهد شد اما عدل
نمودن از سوره اخلاص سوره طه یا اباها الکافرون سوره دیگر مطلقا حرام است خواه قبل از خواندن نصف آن و
خواه بعد از آن بجز نسبتا کفایت مده خواه متصل و خواه منقطع و اما آن شش امر که در خواندن
فاتحه سوره قبل آوردن آن حرام است اول امین گفتن بعد از خواندن فاتحه سوره طه یا اباها که خواندن
آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود ستم سوره از سوره ها غرام خواندن و سوره
ها غرام قبل از این بنفصل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نفس و صورت
عدل نمودن از سوره سوره دیگر بعد از خواندن نصف سوره اول نه قبل از آن مکرر عدل نمودن از سوره سوره
و سوره یا اباها الکافرون که مطلقا حرام است خواه عدل قبل از خواندن نصف باشد خواه بعد از
الاعتدال نمودن از این دو سوره سوره جمعه و سوره منافقین در تمام جمعه ظهر و عصر جمعه که آن جایز است
اما بشرط اول آنکه اختیار نمودن سوره از روی عمد نکرده باشد و دوم آنکه نصف نرسیده باشد و هرگاه
از سوره سوره دیگر عدل نماید اجنبیکه بسم الله و الاذانه نماید کفایت میکند که در سوره اول خواندن نکند
ششم بعد از خواندن فاتحه یا سوره یا سوره عجمیکه مردم ناخوش و آزار آورده اند اما اگر نرسیده باشد
که مردم را میل بان نباشد جایز است که ناخوش و آزار آورده نشود و بعد از آنکه در رکعت ستم چهارم یا فاتحه
بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللهُ أَكْبَرُ يُخَوِّدُ اجنبیکه اهنه بخواند اولی آنست که
استغفر الله در احوال بگوید اگر مجموع را مکرر نماید فاسد است و نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اول
و دوم خواند فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت ستم یا چهارم یا سیم یا بیجا فاتحه خواند فصل
پنجم در باب آنچه که تعلق بر رکوع دارد و آن نسبت شش امر است ششم واجب ششم از امر ستم چهارم
مکرر و اما ستم امر که واجب است اول آنکه آنچه مذکور شد که گفتند ستمها از انوشیروان است اما دست بردن از آن
واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم و بحمدی گفتن یا الله نوبت سبحان الله و در وضو گرفتن بگوید سبحان
الله کافیست ستم در تک نمودن بعد از چهارم آنکه ذکر یا حی یا قیوم خود نشود اگر چه نیت باشد
چنانکه در فصل نیکب از امر مذکور شد ستم ستم و ستم از آن ستم حمد و نعت نمودن بعد از ستم ستم

و اگر در رکعت اول و دوم
بسم الله الرحمن الرحیم

و اما آن شازده امر که در رکوع ستم است اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید ستم آنکه در رکوع
رکوع ثانوی از ابرئیس برود و پیش بناورد ستم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر طریقه ای بر
رکعت شو بجای خواهد این چهارم آنکه کردن را بخادی پیش کشد ستم آنکه نظر مابین دو وقت خواهد
ششم آنکه دو رکعت خود را از دو رکعت خود بردارد و ستم آنکه دو رکعت را بدو رکعت گذارد و ستم
انگشتان را از هم جدا کند ستم آنکه دست راست را پیش از دست چپ بردارد و ستم آنکه دست راست
را بالا از زانو گذارد و ستم آنکه در رکوع مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمدی نامه مرتبه و فصل از آن بگوید
است و هفت نوبت از آن فاضل است و اگر در رکوع اول از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمدی این دعا بخواند
اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعٌ وَ لَكَ اسْمَةٌ وَ لَكَ تَوَكُّلٌ وَ لَكَ تَضَعُفٌ خَشَعٌ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي
شعری بشری و محی و مدعی و محی و عجبی و عظامی و ما اولئکة قلوبنا ای غیر مستغفیر لا مستغفیر
مستغفیر ستم آنکه اگر پیش نماز باشد رکوع را بلند گوید چهارم آنکه اگر نماز باشد اهنه بگوید
آنکه منفرد باشد بطریق قرابت گوید و چهارم اخفات شازده امر آنکه چون سر از رکوع بردارد ستم الله
حَمْدُكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَالْجُودِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَ لَكَ تَوَكُّلٌ وَ لَكَ تَضَعُفٌ خَشَعٌ لَكَ سَمْعِي وَ بَصَرِي
و در وقت رکوع بگوید و حسیا این دویم ستم برافکندن بر وجهی که سر کردن موازی است ستم آنکه
از قامت بواسطه ضرورتی تعجل دارند ستم و گفتند در وقت رکوع در مابین زانو ها گذاشتن
و بعضی از مجتهدان این را حرام میدانند فصل ستم در باب آنچه تعلق بجود دارد و آن ستم هفت است
ده امر واجب بیست و پنج امر ستم و دو امر مکرر و اما ده امر واجب اول آنکه بر مجموع هفت خصوصیت نماید
که آن پیش است و در گفتند ستمها از انوشیروان است بزرگ یا نه و ستم آنکه ستمی خود را بر کل این
هفت عضو اندازد ستم ستم بر بعضی مطلق ستمی نندارد تا زمان طاعت الا در ستمی که ستمی که انداختن
همه اعضا باشد بر ستم آنکه هر یک از این هفت عضو ستمی باشد یعنی در محل خود قرار گرفته باشد
اگر بر دو برف نرم یا ستم ستم ستمی که بعضی از اعضا ستمی باشد اما باطلست چهارم آنکه پیش از
بر خاک گذارد یا بر چیزی که از خاک رسیده باشد بشرط آنکه خوردن و پوشیدن مجتهدانه نباشد ستم
گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمدی یا الله نوبت سبحان الله و در وضو گرفتن بگوید سبحان الله کافیست
ششم در تک نمودن بعد از چهارم آنکه ذکر یا حسین گوید که خوشنود هفتا که در رکوع مذکور شد ستم

و اگر در رکعت اول و دوم
بسم الله الرحمن الرحیم

سازند سجده اول برداشتن تمام بعد از سر برداشتن که در تک نمود در وقت نوبت دیگر سجده کردن بطریق
سجده اول و اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجده اول آورده آن است که اول گفتن بعد از سر برداشتن
از کوع و قبل از خم شدن بجهت سجده و هم در تک نمود بعد از الله اکبر سیم در وقت الله اکبر گفتن دستها را با
بردن نایب و یک گوشها چسبندم آنکه چون که سجده و اول دو کف دست بر زمین برساند بعد از آن دو
زانوارا و اگر زن باشد اول زانوهار بر زمین برساند بعد از آن دستها را اینم در وقت سجده نکند آن دستها
را بهم چسباند از یکدیگر دور نکند ششم آنکه انگشتان دستها بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از
دستها پهلو چسبید نباید باشد هشتم آنکه آنچنان مقدار بگذرد که برساند که از آن و بعضی از سجده
نامدیه است که در سابق مقدار بگذرد واجبست هر آنکه برخاک سجده کند بر سنگ و چوب و امثال
و فضلا است که خاک یکی از جهاده معصوم عليهم السلام باشد خصوصا که بلا علی ساکنها السلام
آنکه قبل از ذکر سجده این دعا بخواند اللهم لك سجدت و بك امنت و لك اسلمت و عليك توكلت
وانت ربی سجد و خمی للذی خلقه و شف معه و بصره الحمد لله رب العالمین بشارت الله احسن الخلق
یا دم آنکه ذکر را مکرر گوید چنانکه در کوع مذکور شد از دم مبارک از هفت عضو زمین چسبند
بلکه باید که همه هفت عضو برهنه بر زمین برسند اگر مصلی مرد باشد نیز هم بینه را هم جدا نکند
چهارم بنی برخاک گذاشتن یا زخم زانوهار از دم دور داشتن اگر مصلی مرد باشد زن شانزدهم آنکه
چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید هفتم آنکه در وقت الله اکبر گفتن دستها بالا بردارد بطریقیکه قبل از
این گفته شده هیچیک از دستها استغفر الله ربی و اتوب الیه بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم در تک نمودن
بعد از الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیست و یک در مابین دو سجده نوبت کند یعنی برداشتن دست قد
پای راست را بر شکم پای چپ کنار دگر زن باشد بر کف خود نشیند و زانوهار را بالا بردارد و کف پایها
بر زمین نهاد بیست و یک آنکه در وقت سجده دستها بالا بگذرد و بر زمین نکند و اگر زن یا بر زمین گذاشت
بیست و یکم آنکه چون در رکعت اول یا سیم در چهار رکعت سر از سجده دوم بردارد و سجده نیشیند این را
استراحت گویند و سینه رضی علیه الرحمة از واجب دانند بیست و یکم آنکه در جلوسه شرح توره کند بیست
چهارم آنکه زن در وقت سجده نکند که از موی سر چیزی با صله شود یا پیش او و سجده گاه هر چند آن
او آنچه واجبست که سجده گاه رسد بسید باشد بیست و یکم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند

پست باشد اما تفاوت در بلند و پستی عمق آنها انگشت جایز است و زیاده از آن جایز نیست از آن جهت
چیزی که در سجده بقبل آورد آن مکروه است اول بفر کردن در موضع سجده بشرط آنکه از آن دور حاصل
که اگر در حرف حاصل شود حرامست و اما باطلست دوم اعفا کردن در مابین دو سجده یعنی در عقب یا پشت
و سرها انگشتان یا نهادن زمین گذاشتن اینست جمیع آنچه بر کفنا اول غلق دارد فم تا در دنیا احکام
تا در دنیا آن بداند که سجده ها ثلاث قرآن یا زده است اول در سوره اعراف دوم در سوره غافر در سوره
محل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم هفتم در سوره صافات که انجامد و سجدات هشتم در
فرقانم در سوره نمل نهم در سوره الرحمن دهم در سوره صافات و از دم در سوره صافات سیزدهم
سوره و آنچه چهارم در سوره انفث یا زده دم در سوره افرا و از این یا زده سجده چهارم واجبست و آن در
سوره الرحمن بیست و ضلعت و آنچه و افرا و یا زده باقی است و سجده و فی است که آنرا تا خواندند
و در حال سجده پاک بودن از حد و جنب رو بقبله کردن و سر عورت هیچیک لازم نیست اما اول آنست که بر
عضو مقرر سجده کند و اگر کف یا بر زمین گذاشتن نکند و چیزی که سجده نما بران جایز نیست سجده نکند
و در چهارم واجبست که این ذکر را بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدقا
لا اله الا الله عبودیه و تقاضا سجده لك بار بعباد و رقابا آنکه همچنانکه بر خوانند سوره اعراف سجده
بر شنوند نیز واجبست و ناخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست اگر ناخیر شود به نیت فضا یا باید
آورد و بعضی از مجتهدین آنند که همیشه ادا است پس اگر ناخیر شود نیت فضا لازم نیست فصل هفتم
در باب آنچه متعلق به تشهد دارد و آن چهارم است اول واجبست هر وقت و یک امر که و اما آنست
واجبست نشستن بر تشهد خواندن دوم در تک نمودن بعد از تشهد خواندن سیم تشهد خواندن یا بنظر
که تشهد آن لا اله الا الله وحد لا شریک له و اشهدان محمدا عبدا و رسوله اللهم صل علی محمد
و آل محمد و جایز است که بر تشهد آن لا اله الا الله و اشهدان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد
و آل محمد اگر نماز چهارم اخرج حرواز خارج مفرقه نمود پنجم در آشنای تشهد سکون طویل کرد
ششم کلام اجنبی در میان آورد هفتم بعد از تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد نداد و وقت زیاد کرد
شک باشد هشتم تشهد را بلند خواندن اگر بیست یا باشد نهم آهسته خواندن اگر خاموش باشد و اما آنست
امر است اول توره نمودن بطریق که در مابین نشستن دو سجده مذکور شد دوم دستها را بر زانوها گذاشتن

سجده اول و دوم

سجده اول و دوم

سَمِ اسْمَانِ بِهِمْ جَسَابَتُهُمْ نَظَرَ بَكَارِ خُودِ كَرُونَ بِمِيشِ زُشْرِعِ دَوْتَشَهْدَانِ لِيَلَهُ وَبِاللَّهِ
خَيْرِ اسْمَاءٍ لِلَّهِ كَفَنَ شَمَّ بَعْدَ زَكْفَنَ وَاشْهَدَانِ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ بِكُودِ اسْمَهُ بِالْحَيِّ بِشِيرِ
وَقَدِيرِ اَبْنِ بَدِي السَّاعَةِ وَاشْهَدَانِ رَبِّي بِعَمِ الرَّبِّ وَانْ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولِ هَفْتَمُ اَنْتَ بَعْدَ ذَا لِهَفْتَمِ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِكُودِ تَعْبَلُ شَفَاعَتَهُ فِي امَّتِهِ وَارْضَ دَرَجَتَهُ وَفَرِّقْ وَسَيْلَتَهُ وَالْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هَفْتَمُ اَنْتَ دَرْتَشَهْدَهُ وَمِ بَعْدَ زَكْفَنَ وَانْ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولِ بِكُودِ الْبِحَاثِ لِلَّهِ
وَاصْلَوَةُ الطَّاهِرَاتِ الْكَلْبَاتِ الْعَادِيَاتِ الرَّابِحَاتِ السَّابِقَاتِ النَّارِعَاتِ لِلَّهِ مَا طَابَ ظَهْرُ
وَرَكْبٍ وَخَلَصَ صَفَا فَيَلَهُ اشْهَدَانِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاشْهَدَانِ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ
بِالْحَيِّ بِشِيرِ اَبْنِ بَدِي السَّاعَةِ وَاشْهَدَانِ رَبِّي بِعَمِ الرَّبِّ وَاشْهَدَانِ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولِ وَاشْهَدَانِ
اَنْ السَّاعَةَ اَيُّهُ لَا تَمُوتُ فِيهَا وَانْ اللهُ تَعَبَثُ فِي الْقُبُورِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَتَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَرَحَّمْتَ عَلَى اِبْرَاهِيمَ وَآلِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّكَ جَمِيْدٌ عَمِيْدٌ مَا اَنْ يَكُ
اَمْرٌ لَكَ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اسْتَأْذَنْتَ مِنْهُ اَضَاعَ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ هَفْتَمُ
بِجَانِبِهِ تَعْلُقُ بِرِثْلِهِمْ دَارِدُونَ هَفْتَمُ اَمْرٌ سَيَجِيْءُ اَمْرٌ وَاجِبٌ دَارِدُونَ اَمْرٌ سَيَسْتَأْذِنُ اَمْرٌ وَاجِبٌ اَوْلَى
لَشَيْئٍ بِرَأْيِ لَيْلِيْمٍ دَوْمٍ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَمْرٌ سَيَسْتَأْذِنُ لَكَ الشَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ هَفْتَمُ
اَنْتَ لَيْلِيْمُ رَا بَعْدَ زَكْفَنَ فَارْعَ شَدَا اَنْ شَهْدَتِي اَوْ رَدِيْتُمْ اَنْتَ جَنَانٌ بِكُودِ كَ خُودِ شَبُودَا كَرْتَشَهْدَهُ بِرِثْلِهِ
وَاقَا اِنْ دَوَارِدَهُ اَمْرٌ لَكَ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَوْلَى تَوْرَكَ نَمُودَ بِطَرِيْقِ تَوْرَكَ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ كَمَا
تَرْدَانِهَا كَا شَيْئٍ سَمِ اسْمَانِ اِيْمَهُمْ جَسَابَتُهُمْ تَصَدِّقِيْنَ دَفْنِ اَزْمَاوَدِ كَرُونَ بِمِيشِ قَصْدِ سَلَاوَرِ
اَبْنِ اَوْ اِيْمَهُ وَمَلَاءَهُ كَرَهُ جَمِيْعُ مُؤْمِنِيْنَ جَمِيْعِ اَنْسِ كَرُونَ شَمَّ قَصْدِ كَرُونَ بِمِيشِ سَلَامُ بِرَمَا مُؤْمِنِيْنَ وَصَلِّ
مُؤْمِنِيْنَ هَفْتَمُ قَصْدِ كَرُونَ مَامُومِيْنَ سَلَاوَرِ بِمِيشِ اَرْضِ مَمِيْنِ هَفْتَمُ بَلَدِ كَفَنَ بِمِيشِ سَلَاوَرِ
هَفْتَمُ هَفْتَمُ كَفَنَ مَامُومِ اَوْ اَوْ مَمْنُودِ هَفْتَمُ اَنْتَ بِمِيشِ اَوْ مَامُومِ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ دَارِدُونَ بِجَانِبِ رَا سَتِ
بِرُو خُودِ اَشَانَهُ كَرْدَ هَارِدَهُمْ اَنْتَ نُوْبِتُ مَامُومِ بِرَمَا جَمِيْعِ سَلَامُ دَهْدَا كَرُونَ خَلِيْقِ اَوْ شَيْئٍ بِاَشَانَهُ
وَقَصْدِ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ سَلَاوَرِ مَقَامِ شَيْئٍ اَفْسَهُ اَنْتَ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَنْتَ مَمْنُودِ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَنْتَ كَوْشَهُ جَمِيْعِ
بِجَانِبِ سَلَاوَرِ اَشَانَهُ كَرْدَ هَفْتَمِ اِنْ جُومِضِلِيْ اِنْ مَامُومِ اَوْ مَمْنُودِ شَمَّ كَرُونَ بِمِيشِ اَشَانَهُ مَامُومِ اَوْلَى

بِسْمِ اسْمَانِ بِهِمْ جَسَابَتُهُمْ نَظَرَ بَكَارِ خُودِ كَرُونَ بِمِيشِ زُشْرِعِ دَوْتَشَهْدَانِ لِيَلَهُ وَبِاللَّهِ خَيْرِ اسْمَاءٍ لِلَّهِ كَفَنَ شَمَّ بَعْدَ زَكْفَنَ وَاشْهَدَانِ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ بِكُودِ اسْمَهُ بِالْحَيِّ بِشِيرِ

صَلِّ عَلَيْهِ

سَمِ نُوْبِتُ اللهِ اَكْبَرُ كَفَنَ اسْمَانِ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ
لَهَا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسَلِّمُونَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَلْهَآ وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسَلِّمُونَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَلْهَآ وَاحِدًا
وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ لَا نَسْتَعِيْلُ اِلَّا اِيْمَانَهُ غُلَّصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ الشُّرَكَوْنَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ
رَبُّنَا وَرَبُّنَا اَوَّلِيْنَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ وَحْدًا غَيْرُ مَعْدُودٍ وَغَيْرُ مَعْدُودٍ وَغَيْرُ مَعْدُودٍ
وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يَوْمَ تَبْيَضُّ وَهَوِيٌّ لَمْ يَكُنْ لِيَوْمِ يَوْمِ الْحِزْبِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَسْتَغْفِرُ
اللهَ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ
مِنْ عِنْدِكَ وَاقْضِ عَلَيَّ مِنْ ضَلَّتِكَ وَاشْرَعْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَانْزِلْ عَلَيَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ بِسْمِ اَنْتَ لَا اِلَهَ
اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُكَ ذُنُوْبِي كُلِّهَا جَمِيْعًا فَاَنْتَ لَا تَغْفِرُ الذُّنُوْبَ كُلِّهَا جَمِيْعًا اِلَّا اَنْتَ اللهُ اِنْ اَسْتَلْتُكَ مِنْ
كُلِّ خَيْرٍ احَا طِبِّ عَلَيْكَ اللهُ اِنْ اَسْتَلْتُكَ عَاقِبَتِكَ فِي اَمُوْرِي كُلِّهَا وَاعُوْذُ بِكَ مِنْ خَيْرِي لَدُنِّيَا
عَذَابِ الْاٰخِرَةِ وَاعُوْذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيْمِ وَغَيْرِكَ الَّذِي لَا اُرَامُ وَتَقْدَرُكَ الَّذِي لَا يَمِيْعُ
مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ الْاَوْجَاعِ كُلِّهَا وَالْاَوْحَالَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ
تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ
الْمَلِكُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ وَلا يَمُوتُ
اَنْ سَمِيَّ جَاهِ نُوْبِتُ اللهِ اَكْبَرُ سَمِيَّ سَهْ نُوْبِتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَمِيَّ سَهْ نُوْبِتُ سَمِيَّ اللهُ وَارْحَمَهُ اَمَامَ جَمِيْعِ
عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْ قَوْلُكَ شَيْئٍ فَاطِمَةُ زَهْرَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَوْ رَدِيْتُمْ اَنْتَ جَمِيْعِ اَوْ رَدِيْتُمْ
اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ اَوْ رَدِيْتُمْ
بَعْدَ اَزَانِ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَيْدِيْ عَاجِزًا اللهُ اِنْ اَسْتَلْتُكَ اَيْسُوْنَا لِمَكْنُوْنِ الْخُرُوْنِ الطَّاهِرِ الطَّاهِرِ
وَاسْتَلْتُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيْمِ وَسُلْطَانِكَ الْقَدِيْمِ اَنْ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ بِاَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ اَوْ
الْاَسَارِيْ بِاَفْكَالِ الرَّقَابِيْنَ النَّارِ وَاسْتَلْتُكَ اَنْ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ وَانْ تَعْبُوْكَ رَحْمَتِيْ مِنْ اَنْتَ
وَانْ تَخْرُجِيْ مِنَ الدُّنْيَا اَيْمَانًا وَانْ تَدْخُلِيْ الْجَنَّةَ سَلَامًا وَانْ تَجْعَلَ عَاقِبِيْ اَوْلَى فَلَا حَاوَا وَسَطَةَ
بِحَاوَا وَآخِرَةَ صَلَاحًا اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ
حَضْرَتِ اَمَامِ جَعْفَرِ صَافِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ قَوْلُكَ شَيْئٍ فَاطِمَةُ زَهْرَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ دَرْتَشَهْدَهُ مَكْرُوهٌ اَوْ رَدِيْتُمْ
تَوَابِ وَنَمَارِ اَوْ مَمْنُودِ كَرَهُ عَظِيْمًا وَبِسْمِ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ

خاك كبريا يا بعد افضلك وسادست واسنيه وشكر بزمين بچسبا و اين دعا بخواند اللهم
 لا اله الا انت واشهد انك انت الله ربنا محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 في يوم محمد صلى الله عليه واله النبي وعلى بن ابي طالب ائمة علي بن ابي طالب
 جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب والحسن والحسين وعليا وعبد الله
 ابنة بعد از آن سه نوبت بگويد اللهم اني اشدك دم الظالم بعد از آن سه مرتبه بگويد
 اللهم اني اشدك باخوانك على نفسك لا ولي الا انت لظفرتهم بعد ذلك وعدوهم ان تصلي على
 محمد وعلى المشفقين من آل محمد عليهم السلام وسه نوبت بگويد اللهم اني اشدك باخوانك
 على نفسك لا عدوك اللهم يا بديهم وابدو المؤمنين ان تصلي على محمد وعلى المشفقين
 من آل محمد صلى الله عليه واله بعد از آن سه نوبت اللهم اني استاك التبر بعد الصبر بعد از
 آن جانب راست وی خود را بر زمین بگذارد و بگوید یا کفیی حین تعین المذاهب نصیبی علی الاز
 بیا رحمت با باری خلیفی رحمة فی وکت غر خلفی غنیبا صل علی محمد و آل محمد و علی المشفقین
 من آل محمد پس جانب چپ وی خود را بر زمین بگذارد و سه مرتبه بگوید یا مذک کل جبار و یا معتر
 کل ایل قد غررتک بلغ فی محمود بعد از آن سه نوبت بگوید یا خنان یا ممان یا کاشف الکبر
 العظام بعد از آن دیگر پیشانی بر زمین گذارد و صد مرتبه شکر اشکر بگوید بعد از آن حاجت
 خود را از خدا بطلبد چون سر از سجده بردارد دست سراسه نوبت بر سجده گاه گذارد هر مرتبه
 بر جانب چپ و پیشانی بجانب راست و بگوید اللهم الذي لا اله الا هو علام الغيب و
 الشهادة الرحمن الرحيم اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن والسقم والعدم والاصفا والذل
 والفواحش ما ظهر منها وما بطن مقصد دوم نماز جمعه است بدانکه میان نماز جمعه
 در دو جوان جمعه در دو نماز غیبی حضرت امام علیه السلام خلافت اجماع است که مکلف مجاز است
 نماز گذاردن نماز جمعه و نمازها و اما چون ثواب نماز جمعه پیش از نماز ظهر است اولی است که نماز
 ظهر نماز جمعه گذارد شود و اگر کسی خواهد که جمعه احیاط ظهر را بعد از آن گذارد جایز است و از آن
 منعی نیست نماز جمعه در دو رکعت است مثل نماز صبح و از هشت کس بناظر است اول زن دویم بند است
 مساجد کور نیم بر نماز ششم نماز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسی که از او نا

نماز جمعه
 در دو جوان

جا که نماز جمعه گذارده میشود باید بدو فرسخ باشد اگر کسی از این جماعت غایب از آن جا شود
 جمعه را در مسافتی است و آنچه بنما جمعه تعلق دارد میسر است امر واجب است بنا بر سنت امامان
 واجب است که ملاحظه وقت نماز جمعه است و آن از قول افاضت ناوقی که سابقه که بعد از نماز
 مسای شاخص شود و بعضی از جمله بر آنند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است و آنکه جماعت
 گذاردن چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرام است سیم آنکه جماعت که نماز جمعه میکند از نماز پنج نفر کمتر نباشد
 که یکی از ایشان پیشوا است چهارم آنکه پیشوا یا غیر او قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک از این
 دو خطبه مشتمل باشد بر حمد ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او و عطا و خواند بگو کوناه یا رب
 نام القانده سیم آنکه خطبه وقت خطبه خوانند ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه
 هر دو خطبه را بی پنج نفر حاضرین باز بگذارد ششم آنکه در مابین دو خطبه نماز نشیند هفتم آنکه
 هر گاه دو جماعت در دو جا نماز گذارند واجبست که میان ایشان یک فرسخ یا زیاد فاصله بود باشد
 اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو یکجا در نماز شروع کرده باشند نماز هر دو باطلست و الا
 نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطلست و اما آن پیشوا که تعلق بنماز جمعه دارد اول
 غسل کردن چنانکه در بباطهارت مذکور شد و سیم سر تراشیدن و شنبه و خطی شدن سیم غاسل شدن
 کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بپوشیدن و پاکیزه ترین ریختن پوشیدن هفتم خود را بیوی
 خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پشاه بمسجد رفتن نهم آنکه خاک جماعتی که در زندان محبوسند
 رخصت دهند که بنما جمعه حاضر شوند بعد از آن اگر حبس کردن آنها موافق شرع باشد ایشان را بر زمین
 باز کرده و آنند و الا ملازم آنکه خطبه اول باشد یا زدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد و از دهم آنکه در وقت
 خواندن شمشیر یا کمان یا عصا نگیرد سیزدهم آنکه چون بر منبر بر آید بر حاضران سلام کند چهاردهم آنکه
 بعد از سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن او را بگوید و بعد از آن شروع در خطبه نماید یا نزد هم آنکه
 در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن خوشترند هفتم آنکه حاضر
 متوجه بشیند خطبه باشند و بعضی از جمله این دو امر واجب میدانند هجدهم آنکه پیشوا در رکعت
 اول نماز جمعه بخواند در رکعت دوم سووه منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند
 و در رکعت دوم بعد از رکوع چنان که در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه چهار نماز در رکعت و قنوت

و ذکر رکوع و تشهد نسیم پیش بکرم نافله جمع کند از نماز جمع و آن بیست و یک رکعت است در هر
 وقت از روز جمع که خواهد متواند گذارد و افضل آنست که شش رکعت از بعد از طلوع آفتاب تا
 زمانی بگذارد و شش رکعت بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت قبل از زوال باندک زمانی
 رکعت بعد از زوال مقصد سیم در نماز عید یعنی نماز عید صفا و عید قربان و این نماز را
 بر جماعت که تمام جمع بر ایشان واجبست هر گاه امام علیه السلام ظاهر باشد در نماز عید است
 بر جماعت که نماز عید از ایشان ساقط است و افضل آنست که بیجا است گذاردن شصت و دو رکعت است
 بطریق نماز صبح در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید بعد از هر تکبیر قنوت بخواند در رکعت دوم
 چهار تکبیر همان طریق بجا آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک رکعت است شانزده امر است و پنج
 امر مکرر و اما شانزده امر است اول ملاحظه نمودن وقت است از طلوع آفتاب و بعد از آن زوال
 دوم غسل کردن ستم خود را معطر کردن چاه و پنجم پیاده و یا برهنه ذکر کویان بمصلی رفتن ششم
 نذانبانرا بمصلی بردن بطریقیکه در تمام جمع گذشت هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره
 سبح اسم ربك الاعلی در رکعت اول و سوره و آتیس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دوم
 این دعا را در قنوت خواند اللهم اهل الکبریا و العظیمة و اهل الجود و الحرور و اهل العفو و
 الرحمة و اهل التقوی القنوة نسلك بحی هذا اليوم الذی جعلته للسلیین عیداً و لم یجعل
 الله علیه و آله کرامه و ذکر او و غیر هذا ان فیصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنا فی کل خیر
 ادخلت فی محمد و آل محمد و ان فیخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمد و آل محمد اللهم انما نسئلك
 خیر ما سئلت به عبادک الصالحون و تعودیک بما استعاد منه عبادک الخالصون بازدهم
 آنکه نماز بر روز عیدین بجا بل واقع شود و از دم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقیکه در تمام جمع
 گذشت سیزدهم آنکه اگر عید صفا باشد خطیب را شای خطبه آداب مطروحه داد و بر مردم بیایند
 اگر عید قربان باشد آداب قربان کردن را بر مردم بگوید چنانکه خطیب پیش از خطبه بخواند این
 آنکه این نماز در صحرای واقع شود مگر در مکانی که در مسجد الحرام او نیست شانزدهم آنکه وقت در کتب
 از مصلی از راه دیگر بگذرد تا آن پنج امر مکرر اول حرف زدن در شای خطبه دوم سفر کردن
 از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن ستم سلاح نسیه بمصلی نسیه چاه نافله گذاردن پیش از نماز عید

در نماز عید

از نماز عید تحت مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله پنجم منبر محمد ابره مصلی برد و سنت است که اگر عید صفا
 باشد قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم
 در نماز طواف خانه کعبه و آنچه باین متعلق است چنانچه امر است در طواف واجب دو امر است اما در طواف
 اول آنکه اگر طواف واجب باشد باین نماز باید پس مقام ابرهیم علی نبینا و علیه السلام گذاردن باید
 بکلی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد بگذارد بگذارد و آنکه نماز
 بعد از فراغ از طواف قبل از شروع در سعی بگذارد و اما در امر سنت اول خواندن سوره قل یا ایها
 الکافرون در رکعت اول و سوره توحید در رکعت دوم و دویم آنکه بیفاصله بعد از طواف نماز بگذارد
 مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امریکه آسمانی موجب باشد مثل باران
 سیاه و سح و مانند آن و این نماز در رکعت اول پنج رکعت و واجبست با طریق که چون
 از تکبیر اول فاتحه و سوره را بخواند و بر رکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم
 سجده او در رکعت دوم را نیز با طریق بگذارد و بعد از آن تشهد بخواند بعد از تشهد سلام دهد
 و این نماز را با این صور بجا آوردن افضل است و بجز اینست که در هر رکعت بعد از فاتحه بنا بر سوره
 بخواند و بر رکوع رود و چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع بنا بر دیگر نماز یا باده بیفایده بخواند و
 بر رکوع رود و همچنین نافله از رکوع پنجم سوره نماز تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای
 آفتاب و قیامت و آخر وقت آن شروع در آنجا است و سبب منصرفی خروفت را آخر آنجا میداند و اگر کسی
 این نماز را در وقت ترک کند زودی عذابش اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضای او واجبست
 و اگر بعضی گرفته باشد قضای او بعضی از مجتهدین مطلقاً قضای او را می میدانند خوانم فرض گرفته
 شده باشد و خواه مضمی و نماز زلزله در تمام عمر او است در با سبب و سحر و امثال آن بعضی بر آنند که اگر
 نماز را نمی کجند نماز ساظ مشو و بعضی بر آنند که اگر وقت کجا پیش طهارت و بکرکت داشته باشد نماز
 واجبست الا ساظ است قنوت سنت است باین نماز متعلق است اول هر نمود مصلی در فرائض
 خواه در روز این نماز واقع شود و خواه در شب و قنوت خواندن بعضی از سوره ها طولی مانند سوره اینبا
 سوره کتف هر گاه داند که وقت کجا پیش آن دارد ستم الله اگر گفتن بعد از سر برداشتن از هر رکوع مگر
 در رکوع پنجم و دوم که انما سمع الله لیس حیده بگوید چاه قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دوم پنجم این نماز را

در نماز عید

در نماز عید

در نماز عید

در مسجد

در سجده گذاردن باد برجا که سقف نداشته باشد ششم آنکه مفذ از نماز یکی از رکوع و سجود و قنوت
مساوی نماز است باشد هفتم آنکه بجای آنکه کذا و ده شود خواه هر فرض گرفته باشد خواه شیخ
این باب بود بر آنکه اگر همه فرض گرفته نشد باشد بجای آنکه کذا و ده جایز نیست هفتم آنکه هرگاه قبل از
تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند سبب آنست که عاده نماز در انصوت واجبست
و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود وقت یکجا پیش هر دو داشته باشد
در انصوت مکلف بجز آنست و تفهیم هر کدام که خواهد اگر وقت یکی مضیی باشد وقت دیگری موع
تفہیم آنکه وقت مضیق است واجبست و اگر وقت یکساعت مضیق باشد واجبست تفہیم نماز
و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد اگر در انشای این نماز
وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جایز است این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد نماز
مشغول شود چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع کرده با نماز **مقصود ششم** در
نماز میت و این نماز واجب کفایتست یعنی هرگاه شخصی بگذارد از همه کس یا طعمیش و نماز میت و
که آن میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشد
و اگر کمتر از شش سال داشته باشد نماز برای آنست که میت این نماز است که مصلی بعد از نیت
احرام بجا آورد و بگوید **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله**
باز تکبیر دوم بجا آورد و بگوید **اللهم صل علی محمد و آل محمد و رح علی محمد**
و آل محمد کا فضیل ما صلیت و بارکت و ترخت علی ابرهیم و آل ابرهیم انک حمید مجید باز تکبیر
سوم بجا آورد و بگوید **اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و**
الاموات نابع بیننا و بینهم یا بحیر انک تجیب الدعوات علی کل شیء فدیبر باز تکبیر چهارم بجا
آورد پس اگر میت مؤمن باشد بگوید **اللهم ان هذا عبدک و این عبدک و این امیک ترکت**
و انت خیر من قولیه اللهم اننا لانعلم منه الا خیر و انت اعلم به منینا اللهم ان کان محسنا فرد
فی حیاته و ان کان مسیئا فحما و زعنه و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهیرین و اگر
میت مخالف و مشرک باشد بجا می آن بگوید اللهم املأه جوفه نار او قبره نار او سلط علیه الجحیم
و العقارب اگر میت منضعفا باشد یعنی ندهی و انداند و عظام نداشته باشد بعد از تکبیر

نماز میت

چهارم بگوید **اللهم اغفر للذین نابوا و اتبعوا سبیلک و رحم عذاب الجحیم و اگر اعتقادست مطلقا**
ندانند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا النفس التی توسلت الیها و انت منها اللهم
و لها ما تولیت و احشره مع من احبت و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم احسن
لی یومیه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و اگر میت زن مؤمنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم انا لانعلم
هذه امیک و ابنت عبدک و ابنت امیک ترکت بک و انت خیر من قولیه اللهم اننا لانعلم
الا خیر و انت اعلم بهما منینا اللهم ان کان محسنا فرد فی حیاته و ان کان مسیئا فحما و
زعهما و احشرهما مع من کان یتولاه من الائمة الطاهیرین و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و آن ختم
نماز میتیست که آنچه باین نماز ملحق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و ظاهرش آنست که اگر میت
واجب دو ازده امر است و سه امر مکرره اما چنانچه امر واجب اول آنکه در وقت نماز گذاردن میت
بجانب سنت باشد مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجبست دوم آنکه میت را در
انوقت بر پشت بخوابانند بر پهلو و اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجبست سیم آنکه مصلی
از نابوت میت نیاید و دنیا باشد چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکبیر باشد بدینکه
آنچه در این نماز مجزئست کمتر از آن مجزی نیست است که بعد از نیت تکبیر اول بگوید اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد
و در تکبیر پنجم نماز را ختم کند و اما آن دو ازده امر بکه در این نماز است سئوال آنکه مصلی منظر باشد
دوم آنکه پیش نماز عبادی که میت ایند اگر مذکر باشد و عبادی سینه میت ایند اگر میت مؤمنست
باشد سیم کس از پای برود کردن چهارم نزدیک ایشان بچینست که اگر باری زد و دامن مصلی بنا
رسد پنجم آنکه مصلی در هر یک از پنج تکبیر دستها را از نزدیک گوش برساند ششم آنکه این نماز را بجا آید
هفتم آنکه اگر شاموم همین یک کس باشد رگس پیش نماز اینست اما در غیر این نماز است که در نماز
پنجم اینست هفتم ایشان در صفا خرجا عنک ثواب آن بیشتر است هم نماز گذاردن بر طفل که کمتر از
شش سال داشته باشد بشرط آنکه زندا زدم جدا شده باشد پس اگر در رحم زند بود و مرد جدا شد
نماز او مستند است هم آنکه نماز میت را در دو کذا و نکر عذی بنا باز هم آنکه مرد را بجانب مصلی گذاردند

در جانب قبله اگر با هم جمع شوند اما بنوعی که سینه زن نحای گرم باشد اگر طفلی که کمتر از
سال داشته باشد ایشان جمع شود از زن شوخ گذارند و بر هر سه بکنایه جابراست و دعا بجهت هر
طن بطریقی که مذکور شد بجز اول و اگر هر سه را بیک دعا شریک سازند هم جابراست مثل آنکه بگو
اللهم ارحم هؤلاء الاموات و از دم آنکه چون از نماز فارغ شوند پیشانی در مکان خود بایستند
تا نابود زابر دارند و اما آن سه امر که مکرر است اول نماز بر میت در مسجد گذاردن دوم فاتحه یا
سوره در این نماز خواندن هر گاه نیت نباشد ستم آنکه سلام دادن در آخر این نماز در وقت نیت نباشد
و بعضی از عجمی سلام دادن زابر این نماز مکرر و نمیدانند و این نماز واجب حاضر میباید گذارد چنان
در با طهارت مذکور شد مقصد مقصد در نماز بیک نیت واجب شود با بعضی بنا بر این شرط
نماز بیک یکی از این سه امر واجب پیشواست که کسب آن مخالف کسب آنست که در نماز منع نباشد
اگر نیک کند که پنج رکعت نماز بیک سلام بگذارد و بعد از آن یک رکعت بجا آورد اگر نیک کند که
سه رکعت بیک سلام یا بیک رکعت بیک سلام بگذارد در وقت این نیت خلافت واجب است و اگر نیک کند که
نماز عید یا نماز کسوف را در وقت عید کسوف بگذارد اولی عدل است و اگر شخصی نماز واجبی مثل
یکی از نمازهای یومیه را نیت کند او حیثیت و چون مؤکد میشود پس اگر بجانب او رکعت اول از
و بعد از آن رکعت دوم مذکور خواهد شد و چون رکعت دوم نگاه مخالف نیت تخفیف میباشد اما نگاه
نیک نماز با نیت بکفانه دادن تخفیف میباشد اگر شخصی نیت در رکعت از نماز نا ناله کند
بعضی از عجمی را نیت است که واجب است در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بخواند هر چند نا ناله سوزا
نیت اگر شخصی نیت کند که در هر رکعت نماز گذارد مثلا بیک رکعت نیت کند او بر طرف سوزا
و لازم نیست که بیک بگذارد اما کفاره نیت لازم است اگر شخصی نیت کند که سجده او نیت است
اگر نیت کند که رکوعی یا بیک اجرای بجا آورد آن نیت باطلست مقصد مقصد در نماز بیک با جاره واجب
شود هر گاه در نیت شخصی نماز واجبی باشد اجنبی و صبت کند که شخصی را با جاره بگردانند اما نمازها که در
نیت نباشد بگذارد و این وقتی است که آن شخص نیت نداشته باشد اگر کسی نیت داشته باشد نماز او واجب است
بعد از این مذکور خواهد شد بر هر دو واجب است پس از این مطلع سازد و چون شخصی را بجهت قصاص نماز متبایا
بگردانند با جاره را از نیت و کات و اخرج باید کرد و اگر وصیت نکند بر طرف لازم نیست که اخرج کنند

کتاب طهارت
در بیان نماز

کتاب طهارت
در بیان نماز

بعضی از عجمی نیت میکنند که وجه اجاره نماز را بطریق وجه اجاره حج از اصل نیت که باید داد و خواست صحت
کرده باشد خواه نکرده باشد شخصی که با جاره میگردد که نماز بجهت صبت بگذارد میباشد که مانند نماز
نماز را بگذارد و عادل باشد عجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد واجب نیست که بعد از
اجاره علی الفور بیان اشغال نماید با اکثر اوقات بان مشغول باشد بلکه همین قدر کافی است بعضی وقتها
بجا آورد بجهت کسی که عیب گویند که بان اشغال دارد و گاهی نمیکند جابراست که دو شخص را با جاره
نماز یک شخص با جاره بگردانند اما وقت نماز هر یک از آن جماعت میباشد که معتبر باشد بگردانی در وقت
نماز آن میت اشغال نماید نماز او بر طبق قضا شود و چون مرد خود را بجهت قصاص نماز زن با جاره
بگردانند یا بجهت عجز و اخفاء چنین اگر زن خود را بجهت قصاص نماز مرد با جاره دهند بشرط آنکه نماز او
او را نشود بخصی که قبل از این مذکور شد مقصد در نمازها که از نیت فوت شد باشد بگردانی
که بعد از فوت نماز بگردانی از او فوت شد قضا کند بشرط آنکه میت و او بر نیت کتبی از او نباشد
که اگر بر نیت باشد بر هر کویک واجب نیست اما اگر میت و او بر نیت نباشد یا نیت که همه در متن برابر
باشند واجب است نماز بگذارد با نیت قضا کند و اگر بکنایه باقی ماند مثل آنکه چنانچه از او فوت شده باشد
بجای نماز او فوت شده باشد در این صورت میت نماز برایشان واجب کفائی است یعنی هر کدام که بجا
آورد از دیگری ناقص میشود بشرط آنکه بیک صبت کرده باشد که شخص عجز از هر یک بجهت نماز
او است بگذارد که اگر صبت کرده باشد را بنیت قضا نماید از هر یک بگذارد با نیت بعضی از عجمی
شرط ثالث کرده اند از اینست که آن نماز بواسطه بقیای یا بعد از بقیای از نیت فوت شد باشد پس اگر عد
بیک فوت شد باشد قضا ای از بر پس لازم نمیدانند و بعضی بیک شرط رابع کرده اند از آنست که در
بگذارد فوت بیک بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون باشد قضا نماید بعد از بلوغ و عقل
واجب دانند مطلب و مرد و بیایمانانهای مشرک و انواع آن میباشد در این کتاب از اجنبی
چنانچه از نیت بگردانی قبل از این مذکور شد اول نوافل و بیک است که در هر شب از نیت گذارد
آن سنت است از هر چهار رکعت است شد کفانه طهارت معتبر است در هر رکعت ناله
معتبر است در هر چهار رکعت ناله معتبر است بعد از نیت و در نیت که بیک رکعت است نماز او بر
گویند ناله خفتن است بعد از خفتن و نیت کفانه ناله شست و دو رکعت نماز ناله مشغول آن بیک رکعت

کتاب طهارت
در بیان نماز

کتاب طهارت
در بیان نماز

تاریخ و تواریخ و در وقت زوال نوافله صبح است و اول وقت نوافله ظهر زوال آفتاب و آخر آن وقت
 که سائیه شایع مقدار مقدم بر سائیه وقت زوال از ابتدا که وقت زوال شایع زائیه باشد
 و در جای که سائیه مدوق زوال مقدم میشود و آخر آن وقت است که سائیه بعد از یک قدم بر
 و زیاد از قدم هفتاد شایع است اول نوافله عصر تا غروب شدت از نماز ظهر که در اول وقت
 گذارده شود و آخر آن وقت است که سائیه شایع مقدار چهار قدر است اول وقت نوافله مغرب تا غروب
 است تا مغرب که در اول وقت گذارده میشود و آخر آن بر طرف شدت است که در نماز عصر یک
 و اول وقت نوافله ضمن فارغ شد است نماز ضمن که در اول وقت گذارده شود و آخر آن وقت
 و اول وقت نوافله نصف شب تا طلوع فجر دوم و هر چند فجر دوم نزدیکتر باشد افضل است و اگر
 بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت با غیر آن محقق بگذارد و اگر بعد از گذاردن
 کمتر از چهار رکعت فجر دوم طالع شود نوافله را قطع کند و بیجا صبح اشتغال نماید چنانچه است نماز شب را در
 شب گذاردن هر گاه ترسد که در نصف شب بیدار شود و وقت نماز شمع و در بعد از فارغ شدن
 نماز شب او افضل است که شمع و نوراد و نماز فجر اول و دوم بجای آورد و وقت نوافله صبح بعد از
 فارغ شدن است از شمع و نور و وقتان میکند تا بیدار شدن سرخ مشرق و در عقبه و از این نوافله
 بسیار است از کتاب مفتاح الفلاح به تفصیل مذکور ساختم و درین کتاب آنچه اقم است مذکور
 میباشد بدانکه چون زوال آفتاب محقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باینکه این دعا بخواند که حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام بچشم محمد بن مسلم کرده فرمود که محافظت کن بر آن چنانکه محافظت میکنی
 چشم خود را و آن اینست که سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله الذي لم يخلق لدا و لم يكن له
 في الملك ولا يكون له ولي من الدن و كبره تكبير بعد از آن وضو بشود و شروع در نوافله ظهر کند
 رکعت اول تکبیرات سبعة مناجاة و اربعه ثلثة ان بطریق که در فصل تکبیرات مذکور شد بجای آورد
 و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره فل یا ایها الکافرون پس سئله صد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و در
 فاتحه بفرماید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن اللهم انی ضعیف ففوقی فی رضا صغیر و خذ
 منی بنیاصفی و اجعل الایمان منی و رضا و اولی فی ما قسمت لی و بلغنی رحمتک کل الذی
 امنتک و اجعل لی و ذی و اولی المؤمنین و عهدا عندک پس دو رکعت دیگر از نوافله ظهر بگذارد

سورة فاتحه و اربعه رکعت و بعد از آن دعا

بقره

بطریقیکه مذکور شد سواشش تکبیر مناجاة اربعه ثلثة ان پس دو رکعت دیگر را باین طریق
 بجای آورد و بعد از هر دو رکعت ازین شش رکعت آنچه معتبر باشد از غنیمت بجای آورد و بعد از آن
 از آن ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نوافله ظهر را باین طریق بجای آورد و بعد از فارغ شدن
 از نماز ظهر و عقیقات آن شروع کند در نوافله عصر در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد
 چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند اللهم انی لا اله الا انت الحق الصوم القدر
 الحیثم الکرم الخالق الرازق المحیی الممیت البدیع البدیع لك الحمد و لك الشکر و لك التمجید و لك
 الجود و لك الامر و حدك لا شریك لك یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یتولد
 له كفرا احد و لم یخذ صاحبه و لا ولدا صلی علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را بخواند بعد از آن
 رکعت دیگر نوافله عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اللهم رب السموات
 و رب الارضین السبع و ما بینهن و ما بینهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و رب جبرئیل و میکائیل
 و اسرافیل و رب السبع المثانی و المران العظیم و رب محمد خاتم النبیین صلی علی محمد و آل محمد
 یا سبک الاعظم الذی به تقوم السموات و الارض و به یحیی الموتی و یرزق الاجل و یغفر الذنوب
 الجمیع و یجمع بین المنقرین و به احصیت عدد الاجال و وزنت الحبال و کفل البحار و استسکان منیا
 هو کذلک ان صلی علی محمد و آل محمد پس حاجت خود را بخواند و در رکعت دیگر بگذارد باین طریق و بعد
 از آن این دعا بخواند اللهم انی ادعوك كما یأدعاک به عبدك یونس اذ ذهب مغاضبا فظن ان
 لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین فاستجب لی
 نجیة من الغم و کذلک سبحی المؤمنین فانزع دعاک و هو عبدک و انا ادعوك و انا عبدک و استسک
 و هو عبدک و استسک و انا عبدک ان صلی علی محمد و آل محمد و ان استجبت لى و اعد
 بما دعاک به عبدک ابوب زمره انی استسک انی استسک و انت ارحم الراحمین فاستجب لی
 و کسفت ما بین من خیر و انبئة اهله و مثلهم معهم فانزع دعاک و هو عبدک و انا ادعوك و انا عبدک
 و استسک و هو عبدک و انا استسک و انا عبدک ان صلی علی محمد و آل محمد و ان استجبت لى و اعد
 عتق و ان استجبت لى و اعد دعاک بما دعاک به عبدک یوسف اذ فرقت به و بین قلوبنا
 و ایزه فی السجن فانزع دعاک و هو عبدک و انا ادعوك و انا عبدک و استسک و هو عبدک و انا

استسک

اسئلك وان اعبدك ان موسى على محمد وال محمد وان يفرج عني كما فرجت عنه وان تسجبت لي
كما استجبت له فصلى على محمد وال محمد من اجل خود را بخواند بعد از آن دو رکعت دیگر
نافله عصر یا بگذارد پس این دعا بخواند یا من اعظم الجليل وسبح الصبح يا من لا يؤخذ بالبرية
ولم يهتك الشرا كبريم الصبح يا عظيم المن يا حسن النجا وزبا واصبح المنفرة يا باسط اليدين
بالرحمة يا سامع كل نجوى ومنهم كل شكوى يا مبند ثابا لنعم قبل استخفافها يا دابة يا دابة
يا دابة يا سيداه يا سيداه يا غابرة وغبناه يا ذا الجلال والاكرام اسئلك بحق
محمد وعلي وفاطمة والحسين والحسين وعلي وعبد جعفر وموسى وعلي وعبد علي والحسين وعبد علي
الزمان سلام الله عليهم ان تصلي على محمد وال محمد وان تكف كبريهم وتغفر ذنوبهم وتغفر
وتفرج عني وتصلح شأني في ديني ودنياي وان تدخلني الجنة ولا تخرجني النار ولا تقفل
علي ما انا اهله برحمتك يا ارحم الراحمين صدق الله العلي العظيم من اذ ان وافاهم يكونوا ذررا
ما زعمت بعد ان كذا من تمام عصر يغيب عما اورد بعد ان يكون استغفر الله الذي لا اله الا
هو الحي القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال والاكرام واسئله ان يتوب علي توبة عتيد لي خاضع خبير
يا ايها من يبيكين مستيكرين مستجيرين لا يملك لنفسهم ضررا ولا نفعا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا اللهم
لا اله الا انت انت اعوذ بك من نصيب لا شئ ومن قلب لا يفتح ومن علم لا ينفع ومن صلوة لا ترفع ومن دعا
لا يسمع اللهم ان اسئلك البسر بعد السر والفرج بعد الكربة والرحمة بعد الشدة اللهم
بينا من نعمت منك وسئل لا اله الا انت استغفر لك واتوب اليك وسئلك بعد ان تارعه هفت
نوبتا استغفر الله كورد سورة انا انزلناه واره نوبت بخواند بعد از آن دو سجده شکر با اورد بطريق
که كه قبل از آن منگوشد با بد که امر ما ما که بعد از تمام بخواند این دعا باشد اللهم اني
وجسد وخي الالهة اقبلت برضاين قلبك راجيا لاجابتك طامعا في مغفرتك طالبا لما اوتيت
به من فضلك مستغبرا وعدت ان تقول ان هو في استجابتكم فضيل على محمد وال محمد واقبل الي بوجهك
العزيزم وارحمي واسجدي عاني بالاله العالمين فصل كل جود ومنا من اخلت شي يا بدك
ما خير منوجه فان مغفرتك خير من انك وفنا ومضوا استجانتك قبل ان من مذکور شد بعد از آنکه نماز
را بگذارد بعضی بطريق دیگر مذکور شد دعا الله من نوبت کوبها الحمد لله الذي جعل ما يشاء ولا

يقول ما يشاء غير يس نافله مغربا بگذارد واز اتمه مسبوحا الله عليهم اجمعين لغيا واكيد وگذارد
نافله مغرب ببيانت چنانکه او خضر امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده که آنحضرت فرمودند
بن مغرب که ترک ممکن چها رکعت و بعد از مغرب در سفر حضر اگر چه کويجه باشد و اعدا و ايشان و غيب
تو باشد بشنا بند بسو تووه کروه است حرف دن ميانا از مغرب و نافله ان و همچنين مکروه اخر فزون
ميا چها رکعت نافله مغرب و هرگاه فوشو وقت نافله مغرب قضا کند از همچون ساير فوات نوافل
چون شروع در نافله مغرب کند هفت تکبير افتتاحيه را با اربعه تلاوت بخواند و در رکعت اول بعد از
حمد سورة قل هو الله احد ما سه نوبت بخواند در رکعت دوم بعد از حمد سورة انا انزلناه را بکوبد
الرحمات در رکعت اول سو قل يا ايها الكافرون بخواند در رکعت دوم سورة قل هو الله احد الرزبه
رکعت بجزد الكفا تا يد جازات هم چنانکه در ساير نوافل و بايد که قرائت را در نافله مغرب در جميع
نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شد اورد و رکعت اول اين دعا بخواند اللهم انك تربي ولا تربي
انك بالمنظر الاعلى وان اليك الرجوع والمنتهى وان لك المان والحق وان لك الاخرة والاولى اللهم
لا تقو ذنوبك ان تذل وتخزي وتاني ما عنته مني اللهم اني اسئلك ان تصلي على محمد وال محمد و
اسئلك الجنة برحمتك استعبدك من الشارب بعد ذلك واسئلك من الحور العين بعزيتك وان
تجعل اوسع رزقي عندك كبريتي واحسن عملي عند اقرب اياجي واجعل في طاعتك ما يقرب منك و
يخطي عندك ويؤلف لذيك عمرتي واخسر في جميع احوالي امور مغفرتي ولا تكلني الي احد من خلقه الا
وتطول علي بقضاء حوائجي اللذبا والاحرة وانه يوالذي وفدت وجميع احوالي المؤمنين في
جميع ما سئلك لنفسي برحمتك يا ارحم الراحمين پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب
و در رکعت اول از اين دو رکعت بن چند ايه از سورة حد يد بخواند **الحمد لله الذي**
سبح لله ما في السموات والارض هو العزيز الحكيم له ملك السموات والارض يحيي ويميت وهو
على كل شئ قدير هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم هو الله خلق السموات
والارض ستة ايام ثم استوى على العرش يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء
وما يعرج فيها وهو عليم بما كنتم تعملون يصير ليه ملك السموات والارض والاله الله تبارك
الامور يولي الليل في النهار ويولي النهار في الليل وهو علم بيان الصدق وصدقكم يوم الحسرة

حشا بنوا انما لو اتركنا هذا ان على جبل لرايته حاشا منصرا عما من خشية الله وبك الاشيا
 عونا للناس لهم تفكرون هو الله الذي لا اله الا هو عا لا انصب الشهادة هو الخالق
 هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان
 الله عما يشركون هو الله الخلاق البارئ المصور له الاسماء الحسنى تسبح له ما في السموات والارض
 وهو العزيز الحكيم ودر سجده آخر از بن دور كمت هفت نوبت بگويد اللهم اني استاك بوجهك الكريم
 واسمك العظيم وملكك القديم ان فضلي على محمد وال محمد وان تغفر لي الذنب العظيم ان لا يغفر الله
 العظيم الا العظيم بين وجهك شكريجا اوديد و بگويد آنچه قبل از بن دور و سجده شکر کند کور شد اود
 هربك شکر اشكر بگويد كافيست بعد از آن دور كمت نماز غضبه بگذارد و كفتيند عن غير مذکور
 خواهد شد چون سرخا از جانب مغرب بر طرف شود از برای نماز خضن اذان و اقامه بگويد و بعد
 پيش از اقامه بجا اودد و چون از نماز خضن فارغ شود و غضيب بجا اورد و بعد از آن اين دعا بخواند اللهم
 محو محمد وال محمد صل على محمد وال محمد ولا تؤمننا مكره ولا تمننا في كرك ولا تكف عننا شرك ولا
 تخير منا ضلنا ولا تحل علينا غضبك ولا تباعدنا من جوارك ولا تمننا من رحمتك ولا تمننا
 عنا بر كلناك ولا تمننا عن اذنبك واحمل لنا ما اعطيننا و زدنا من فضلك المباركة الطيبة المحببة
 الجميلة ولا تغربنا من نعمتك ولا توكبنا من روحك ولا تهتنا بعد ذكر اسمك ولا تضلنا بعد
 اذ هدبنا و هبنا من ذلك رحمة لك انت الوهاب ليس هربك از فاته و قل هو الله احد و قل
 اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب لانا من زادة نوبت بخواند و نوبت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر و نوبت بگويد اللهم صل على محمد وال محمد بعد از آن اين دعا بخواند اللهم افخ
 ابواب رحمتك واسنج على من جلال و رفك و منعه بالغانفة ما انقبطني في سهمي و بصير و جميع جوار
 اللهم فابينا من غير منيك لا اله الا انت استغفرك و اتوب اليك يا ارحم الراحمين بن دور سجده
 شكر بجا اودد و بعد از آن دور كمت نماز نشسته بجا اودد و اين دعا بخواند و هفت نوبت اين دعا
 را با اذنبه نشسته بجا اودد و كمت قبل بگذرد نماز سوره بياك با سوره واقعه بخواند در دويم از
 نماز سوره توحيد بخواند و بعد از نماز شد حاجت خود را بخواند فصل در بيان اذنبه از سجده
 بنام مؤمن شب از خواب بیدار شو از چيزي كه بجز با اذنبه كه بجز شكر كند بن بگويد و سجده

سبحان الله
 و بحمده
 و بذكره
 و بجلاله
 و بملكه
 و بعزيمه
 و بجبروته
 و بجلاله
 و بملكه
 و بعزيمه
 و بجبروته

باستان سر برداشتن از سجده المهدوي الذي خباي بعد ما انما في واليه الشكر والحمد لله الذي
 على روح لا حمده واحمد بن محمد خواجه شرف در نماز شب كند اين دعا بخواند اللهم صل على
 اليك ينسبك بنو الرحمه واليه رافقهم بين يدي حواشي اللهم اجلني هم وحيها في الدنيا و
 الآخرة ومن المقربين اللهم اجنبيهم ولا تغدوني هم واهديهم لا تخليهم هم وارزقهم
 وافضل لي حواشي في الدنيا والآخرة انك على كل شيء قدير و بگويد آنچه قبل از آن استاك بوجهك
 اول را از نماز شب بگويد سبعة فاجبه يا اذنبه ثلثه ان وافضل انتك در كمت اول بعد
 حمد سوره قل هو الله احد يا سويحور اذ و در كمت دويم سوره قل يا ايها الكافرون را اودد و در كمت
 ديكر از نماز شب سوره ها را از بخواند مثل سوره انعام و كهف و انبيا و يس و اگر وقت شك شود از سوره
 دوازده كاييت بخواند حمد قل هو الله احد در كمت و اگر وقت وفا نكند جايز است كه در هر يك
 افضا كند بر حمد نماز سوره ها و بيايد انك انسان كرهه اند علكا ما فذ من الله ارحمهم بر انكه هم
 بنانكه در نمازها واجبي قنوت سلسله شده در نمازها سخته نيز در كمت دويم سفتك در دور كمت دويم
 شعركه در اوقوت نوبت بلكه قنوت در كمت ستم است كه از ترك كنند چنانكه عنبر بنگد و ميشود
 كما فيست زفونتا بنكه بگويد اللهم اغفر لنا وارحمنا واعف عنا في الدنيا والآخرة انك على
 كل شيء قدير و سفتك سلسله خوانند قنوت اگر چه در نوافل روز باشد هم چنين سنتك بطويل
 اگر در نوافل روز باشد هم چنين سنتك بطويل قنوت خصوص در نماز شبك و فسان و سميع باشد
 از قنوتها محضه كه سزاوار است در نماز واجبي و سفتك خوانند شود اين دعا سفتك كفا دعوك و فند
 عصمتك وكف لا ادعوك وقد عرفتك بعبك فقله وان كنت عاجبا مذهبك بيد الله خير
 تملوة و عينا بالرجاء ممدودة مولاي انت عظيم الظراء وانا اسير الاسراء انا الا سيريديني الرحمن
 رحيم الرحمن طاليتني يدي لا طاليتك بكرمك و ليس طاليتني يدي لا طاليتك بعفوك و كذا
 امرتني في النار لا خيرن اهله اني كنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله على ولى الله اللهم
 ان الطاعة لشرك والمعصية لا لشرك فبعت ما شركت واعف عني ما لا نصرك يا ارحم الراحمين و
 كه مظاهر دور كمت از آن هفت كمت نماز شب اين دعا بخواند اللهم صل على محمد و آل محمد
 توضع مسئلة التالين و ضهور الغيبين و ادعوك و بديع مشك و اذنبك و لا

بِعِزَّتِكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 وَأَعْظَمَهَا يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 أَنَسَأْتِكَ عَلَيْكَ وَأَجْهَأَ إِلَيْكَ وَأَقْرَبَهَا مِنْكَ وَسَبِيلَهُ وَأَشْرَفَهَا عِنْدَكَ مَزَلَةٌ وَأَجْرَهَا لَدَيْكَ يَا
 وَأَسْرَعَهَا فِي الْأُمُورِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 وَتَوْبَهُ وَتَرْخِيهِ عَنِّي وَعَنْ دَعَائِي بِهِ وَيَكِلِ اسْمُكَ لَكَ هُوَ فِي التَّوْبَةِ وَالْإِحْسَانِ وَالزُّبُورِ وَالْفَرَاقِ
 الْعَظِيمِ وَيَكِلِ اسْمُكَ بِي حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَمَلَائِكَتِكَ وَأَنْبِيَاءِكَ وَرُسُلِكَ وَأَهْلَ طَاعَتِكَ يَا
 خَلَقْتَكَ أَنْ تَصِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَالْحَمْدُ وَأَنْ تَجْعَلَ فَرْجَ وَلِيٍّ وَابْنِ وَلِيٍّ وَتَجْعَلَ خَيْرَ عِدَّةٍ بَعْدَ
 الْأَخِي وَرَدَّهَا بِرَأْسِي فَاطِمَةَ زَهْرَةَ عَلِيٍّ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 وَبِحَوْلَانِهِ دَهْرِي كَمَا أَنْ دَرَجَتُهُ أَيْدِيًا وَأَكْرَمَتْكَ بِمَنْزِلَتِهِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 أَيْدِيًا يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 خَلَقْتَ يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 مَقْصُورِي يَا بَلُوغِ أَدَاءِ شُكْرِي يَا بَلُوغِ أَدَاءِ شُكْرِي يَا بَلُوغِ أَدَاءِ شُكْرِي يَا بَلُوغِ أَدَاءِ شُكْرِي
 وَحَرَسَتْ أَرْضِيهَا يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 لَكَ أَنْ ذَلِكَ قَلِيلًا يَا كَثِيرًا يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 أَيْدِيًا يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 غَيْرِي وَلَا يَكُونُ لِي مِنْ حَبْلِكَ سِوَى ذَلِكَ بَعْدَكَ عَلَيَّ قَلِيلًا يَا كَثِيرًا يَا بَلُوغِ أَدَاءِ شُكْرِي
 بِرَبِّهِ نَوَيْتُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ
 عَلَيَّ يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 وَبَعْدَ أَنْ فَانَعَ شِدَّةَ أَنْ شَدَّ رِكَتِي نَمَازِ شَيْءٍ أَدَابِ أَدْعِيَتِهِ أَنْ شَرُوعَ كُنْتُ دَرَجَتِي شَفَعُ
 مَفْرُودَةً وَتَرَوُافِعُ وَأَقَامَانَ مَا بَيْنَ فِرَاقِ أَوْلَادِي وَدَعْوَى اسْتِغْفَارِي وَدَعْوَى اسْتِغْفَارِي وَدَعْوَى اسْتِغْفَارِي
 تَوْحِيدِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 بِحَوْلَانِهِ وَبَعْدَ أَنْ رَسَلْتَهُ دُونَ أَيْدِيًا يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 الْفَاصِلِينَ وَأَمَلْتُ فَضْلَكَ وَمَعْرِفَتَكَ يَا طَالِيُونَ وَلَكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ نَفْحَاتٌ وَجَوَابُهَا وَعِضَاءُ

دُعَاؤُهُ

وَمَوَاهِبَتِي بِهَا عَلَيَّ مِنْ نَشَأَةٍ وَمَنْ لَمْ يَسْبِقْ لَكَ الْعِيَابَةَ مِنْكَ وَهَذَا إِذَا حَضَرَكَ الْعَقْبَرُ
 إِلَيْكَ الْمَوْجِلُ فَضْلَكَ وَمَعْرِفَتَكَ فَإِنْ كُنْتُ بِأَمْرٍ لَمْ يَفْضَلْكَ فِي هَذَا اللَّيْلِ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ
 أَوْ عَدَدَتْ عَلَيْهِ بَعْدَ إِدْعَائِي مِنْ عَطْفِكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَالطَّاهِرِينَ وَالطَّاهِرِينَ وَالطَّاهِرِينَ وَالطَّاهِرِينَ
 بِطَوْلِكَ وَتَعَبِيرِكَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ اللَّهُ عَلَيَّ خَلْمَ النَّبِيِّينَ وَالْإِلَهَ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ آمَنُوا
 أَنَّهُ عَنَّا الرِّجْسُ وَطَهَّرَهُمْ نَظْمًا إِنَّ اللَّهَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَ فَاصْبِرْ لِي كَمَا وَعَدْتَ
 أَنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْعَهْدَ لِي بِكَ يَا رَبِّ مَفْرُودَةً وَتَرَأْسِي خَالِمْ وَأَمَّا مَا كُنْتُ بِكَ بِكَ سَبْعًا يَا خَلْمَ
 وَارْتِعَابًا لِي أَنْ رَجَعْتُ وَأَعْبَادِي وَرَجَعْتُ سِوَهُ نَوْحًا سِوَهُ نَوْحِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي يَا بَيْتِي
 يَا رَبِّ رُدِّهِمْ رُدِّهِمْ كُنْتُ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ
 الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ
 الْمَرْشَى الْعَظِيمِ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ دَعَاؤُكَ يَا رَبِّ
 التَّمَوُّوتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ التَّمَوُّوتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ التَّمَوُّوتِ وَالْأَرْضِ
 صَبْرُ السُّخْرِيينَ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ السُّخْرِيينَ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ السُّخْرِيينَ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ السُّخْرِيينَ
 عَنِ الْمَوْتِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ الْمَوْتِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ الْمَوْتِينَ وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ الْمَوْتِينَ
 اللَّهُ كَأَنَّ السُّوَى وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ السُّوَى وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ السُّوَى وَأَنْتَ اللَّهُ عَادُ السُّوَى
 الْأَحْلِيكَ وَلَا يَنْجِي مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا رَحْمَتُكَ وَلَا يَنْجِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ فَهَبْ لِي يَا رَبِّ
 رَحْمَةً تُضَيِّقُ بِهَا عَنِّي رَحْمَتَكَ مِنْ سِوَاكَ بِالْفِدَى الَّتِي بَوَّأْتَهَا جَمِيعَ مَلَأِي الْبِلَادَ بِهَا أَنْتَ مَهْمُ
 الْعِبَادَةِ وَلَا تَهْلِكُنِي عَمَّا حَقَّ تَعَفُّفِي وَتَرْحَمُنِي وَتَعْرِفُنِي لِأَجَابَةِ دُعَائِي وَارْتِدْفِي الْعَاضَةَ إِلَى مَنْهَوْنِي
 وَأَقْلِبْ عَرَفِي وَلَا تُسَمِّعْ لِي عِدْوِي وَلَا تُمَكِّنْ لِي رَقِيبِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ مِنْ ذَا الَّذِي يَضَعُ
 لِي وَضَعْتَهُ مِنْ ذَا الَّذِي يَرْضِيهِ وَإِنْ أَهْلَكَ لِي مِنْ ذَا الَّذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنِي أَوْ يَفْرُجُ لِي
 شَيْءٌ مِنْ أَمْرِي فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لِي فِي حَبْلِكَ ظِلْمٌ وَلَا فِي نَيْمِكَ عَجَلَةٌ فَلَمَّا بَعِثْتَ مِنْ خِيفَةِ الْقَوْدِ وَأَمَّا
 بِمَنْحَالِهَا أَلْظَمُ الضَّيْفُ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ بِاللَّهِ فَلَا يَجْعَلُنِي لِلْبِلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنَيْمِكَ نَصِيًا
 وَمَهْلَانِي وَنَفْسِي وَأَقْلِبْ عَرَفِي وَلَا تُبْعَثْنِي بِلَاءًا عَلَيَّ أَوْ تَهْلِكُنِي بِهَا فَفَدِّ رِيضَتِي وَفَدِّ جِلْدِي وَأَسْجُدْ
 بِكَ لِلْبِلَاءِ فَاعْدِي وَأَسْجُدْ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاجْرُبْ وَأَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ فَلَا تُخْرِجْنِي لِي بِحَوْلَانِهِ رَهْمًا

حَدِيثٌ

٧٣

احد قبل از رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر با نوبه بار بخواند و در هر رکوع ده بار و در هر سجده داشتن از رکوع ده بار و در هر سجده ده نوبت در هر سجده داشتن از سجده نوبت پس این تسبیح در این نماز سیصد بار گفته میشود و این نماز را اگر هر شب گذاردند ثواب عظیم دارد و اگر بیشتر شود در هر هفته یکبار و الا هر ماه یک نوبت و الا هر سال یک نوبت و اگر شخصی نوافل یومیه را با این طریق گذارد ثواب هر روز از این بگذرد و از جهت این بر آنست که نماز واجبیه میسر را نیز با این طریق میتواند گذارد و وصلی ثواب هر روز خواهد یافت جایز است که در رکعت اول دوم و سیم این نماز بجای آن سه سوره قل هو الله احد بخواند سنت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان من لم یلد ولم یولد ولم یكن له كفواً احد سبحان من لا یبغی الشیخ الا لاله سبحان من لا یخضع كل شیء علیه سبحان ذی المن والنعیم سبحان ذی القدره والامیر اللهم انی اسئلك بمعادید العرش من عرشك منتهی الرحمه من کیفایك یا سميع الاعظم و کلنا انک القامه الیه تمت صدقاً وعدلاً صل علی محمد واهل بیته برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن حاجت خود را بخواند ششم نماز اعراب و آن ده رکعت است در رکعت اول بیک سلام و بعد از آن هشت رکعت بکر هر چهار رکعت بیک سلام و وقتان چاشت روز جمعه است در رکعت اول بعد از فاتحه قل هو ذی القدره هفت نوبت بخواند در رکعت دوم بعد از فاتحه قل هو ذی القدره هفت نوبت بخواند چو سلام هدایه الکریم و هفت نوبت بخواند بعد از آن هشت رکعت باقی با یکبار گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء یکتوب و قل هو الله احد بیست و پنج بار و چو سلام هدایه هفت نوبت بگوید سبحان الله رب العرش الکریم و لا حول الا بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران فاتحه نماز استخوان کوبید گذارد این نماز با جماعت افضل است سنت است که امام خطبه روز جمعه در نماز اگر کند بنوبه و یا آنکه در بعد از روز جمعه و نه بدارند در روز سیم که روز دوشنبه باشد بصره را روندا کرد و مکه نباشد و مکه این نماز را در مسجد الحرام گذارند سنت است که پای همه بجنوع و خشوع و استغضاکان بصره را روندا مردان پیر و نساء و اطفال و بچه پادان را با خود ببرد و اطفال را از مادر جدا سازد و ناخواه از آن ملک را با خود ببرد و مردان پیر نباشند در وقت نماز بجایه از آن سه نوبت الصلوه بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن در رکعت بطریق نماز عید

نماز عید
نماز عید
نماز عید
نماز عید

از نماز عید که در وقت این نماز عید بخواند اللهم انی اسئلك بمعادید العرش من عرشك منتهی الرحمه من کیفایك یا سميع الاعظم و کلنا انک القامه الیه تمت صدقاً وعدلاً صل علی محمد واهل بیته برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن حاجت خود را طلب کند و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در روز نوبت در این روز سنت است در حد آمد که شهرت عید غدیره و اسما این پیغمبر از زمین است و ثواب صدق بیک درهم در این روز برابر است با ثواب هزار درهم و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران رضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد هفتم نماز اول هر ماه و آن در رکعت اول الحمد بیکبار بخواند و قل هو الله احد سی بار و در رکعت دوم الحمد بیکبار و انا انزلناه سوی بار و هفتم نماز نافله نماز مار مضار و آن هزار رکعت گذارد بد طریقیت اول آنکه در شب اول تابیت شب هفت بیت رکعت گذارند هفت رکعت شب شام و خفتن در رکعت بعد از خفتن و در شب نهم صد رکعت افزانند و هفتم بیت ستم طریق دوم و در هر یک از شب نهم و بیست یکم و بیست و نهم صد رکعت افزانند و هشتاد رکعت که همانند چهل رکعت در چهار روز جمعه بگذارند هر روز ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در رکعت نماز فاطمه زهرا علیها السلام و چهار رکعت نماز جعفر طیار رضی الله عنه و اگر پنج جمعه در نماز مضار اتفاق افتد بخیر است اگر خواهد در یک جمعه هم بگذارد و اگر خواهد چند رکعت از جمله در روز جمعه پنج رکعت

نماز عید

نماز عید

وان

و در رکعت دوم فاتحه بجا آورد و الله احد بجا آورد و در رکعت ششم فاتحه بگویند و سوره اخرا بجا
 بگویند و در رکعت پنجم فاتحه بجا آورد و سوره مناجات بجا آورد و بعد از نماز از امام حسین عم
 بگوید **بیت چهارم** هر نماز و وقت و روزی چهار رکعت است بعد سلام رکعت اول فاتحه بگویند
 و اما اگر نماز در وقت و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون ده نوبت و در رکعت ششم
 بعد از فاتحه قل هو الله احد نوبت و در رکعت پنجم بعد از فاتحه هر یک از معونین ده نوبت
 بعد از سلام و این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد الا و صیبا المرصین
 و علی جمیع انبیاءک و رسالتک با فضل صلواتک و باریک علیهم با فضل برکاتک و صل علی ائمه
 و اجسادهم اللهم باریک علی محمد و آل محمد و باریک لنا فی تو مینا هذا الذی فضلته و کرمته و
 شرفته و عظمت خطره اللهم باریک فیما التفتیه علی حتی لا أشکر غیرک و وسیع علی فیه
 یا ذا الجلال و الاکرام و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اول
 وقت گذارده شود **مطلب سیم** در بیاضی که موجب طهارت نماز است آن بیست و سه امر است اول
 حد کردن در آشنای نماز خواه از روی عمد واقع شود خواه از روی سهو خواه اندوختن خواه
 از روی اضطرر خواه قبل از سر برداشتن از سجده آخر نماز و خواه بعد از آن و پیش از آنکه اگر
 حله در نماز بعد از سر برداشتن از سجده آخر نماز واقع شود نماز باطل نمیشود واجبست که وضو بشوید و با
 زبانه نام نهد و بعد از آن بر قبله کردن بپنجه و اگر ضرورت باشد مثل جهل که خصم و بقیله یا
 که وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمیشود و اگر پیش بقیله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت
 شرط طهارت نماز است که وقت آن باقی باشد و اگر بعد از خروج وقت بخاطر تنگی که پیش بقیله نماز
 گذارد آن نماز صحیح است چنانکه در نجف قبله مذکور شد بیستم آخر آن از قبله بجانب یمن یا شمال از روی
 بیضی و اگر از روی سهو باشد حتی آن نماز باطلست که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقا مذکور
 شد چهارم اگر ظاهر شود که وضو یا غسل یا تیمم خللی داشته مثل آنکه ظاهر شود که بعضی از اعضا را
 نشسته یا موی نکرده یا آب وضو یا غسل یا خاک تیمم منجس بوده یا مشبه بمضای یا نجس بود یا مشبه
 یا آب یا خاک غصبه یا مشبه بغصبه دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده یا شد اما اگر در وضو یا غسل یا
 تیمم حال بوضو یا شباهت باشد و بعد از نماز ظاهر شود که غصبه بود یا مشبه بچیزی در این صورت

در رکعت
 چهارم

در رکعت
 پنجم

نماز که کرده جمع است پنجم هر گاه نداند که بگرگت گفاده یا در رکعت ششم شک کردن در عدد
 رکعت نماز قریب کردن هشتم رکعتی از ارکان نماز که نیت نکیر ابرام و قیام و رکوع و سجده
 زیاده یا کم کردن اگر از روی سهو باشد هشتم فعل بسیار آشنای نماز کردن بچشمی که در عرفان
 متصلی نکونند اگر چه سهوا باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کردن یا عرق زدن یا کفش بستن
 یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود تا مگر سکون طویل کردن بطریق فعل اکثر که در عرفان
 او را متصلی نکونند و هر یک رکعت یا زیاد فراموش کردن و بخاطرش نرسد مگر وقتی که در نماز
 امری از او صادر شد باشد که نماز باطل شود عدا و سهو و امثال حد یا پشت بقیله کردن
 اما اگر در نماز بین امری از او صادر شده باشد که اگر عدا صادر شود نماز باطل نمیشود و اگر سهو
 صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بد حرف در این صورت نماز باطل نمیشود نماز با تمام نامید
 و ساینده باز در نماز چهار رکعتی بگرگت سهوا یا زیاده کردن بشرط آنکه بعد از رکعت پنجم
 بعد از نشسته باشد که اگر بعد از نشسته باشد نماز او درستست اگر چه تشهد خواند
 باشد و از دم کل نماز پیش از وقت بجا آوردن خواه عدا خواه سهوا اما اگر بجا آنکه وقت
 داخل شد نماز گذارد و در آشنای نماز وقت داخل شود نماز او صحیحست بیست و نهم دانسته در مکاتیب
 یا حاشیه غصبه نماز گذاردن چهارم در جامه یا در بدن نجس که پیش از نماز نمیدانست که نجس است
 از آن فراموش کرده نماز گذاردن یا نزد هم در نیت عدا بطریق مستند است تا بن ششم
 عدا چیزی خورد در آشنای نماز هر چند آنکه باشد هفدهم عدا بد حرف تکلم کردن بیست و نهم
 بقیله خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا که هر یک در بیستم عدا ترک واجبی کردن از واجبات
 اگر چه درکن نباشد اما اگر چه جهل مسئله عدا ترک کند چهارم در جامه یا نجس یا اخفات و بیست
 که اخفات واجبات نماز صحیح است بیست و یکم عدا زیاد کردن واجبات نماز اگر چه درکن
 بیست و دوم عدا الزام قلیل از قبله کردن که بعد عین یا یا نرسد بیست و دوم عدا کشف خود کرده
 مقصود از عدا و بیست و سوم حکم خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود آن دو نوع است نوع اول
 خلل که بواسطه آن سهو واجب نمیشود نوع دوم خلل که بواسطه آن سجد سهو واجب میشود و احکام این
 دو نوع در دو فصل تفصیل مییابد و فصل اول در بیاضی که بواسطه آن سجد سهو واجبست

در رکعت
 ششم

و آن

و ان فراموش کردن ضلی از افعال واجبه از اول وقت قبل از وقت عمل یا آن بدین اگر خواند نماز
 را فراموش کند بفرمان خواندن سوره و قبل از رکوع یا بعد از رکوع یا بعد از سجده یا بعد از اقامه نماز
 و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از آن سجده کند سجده او صحیح است و اگر بعد از آن سجده کند و بعد از آن رکوع
 بجا میآورد و جایز نیست که اگر نماز را تمام شده باشد و آن نماز تمام شده باشد و آن نماز تمام شده باشد
 از حد رکوع باشد و نخواهد بود بر آن و اگر هر دو سجده را با تشهد اول فراموش کند و بعد از آن تشهد
 و قبل از رکوع بنیادش بگذرد و تشهد را بجا آورد و نماز را با تمام رساند اگر بگوید یا فراموش کند
 پس اگر بعد از آن سجده کرده نشستن و طمأنینه را بجا آورده احتیاج بنشستن و طمأنینه دیگر نیست
 الا بنشیند و طمأنینه را بجا آورد و احتیاج بسجده و نیت اگر پیش نماز در ضلی از افعال نماز شک
 کند و مأموم آن را بر عدل آن واقع نشاد بر پیشین و احتیاج که عمل بقول مأموم نماید
 چه مأموم بکسب باشد و عادل نباشد را بنص و بر پیش نماز سجده و نیت و افعال
 مأموم پیش از اتمام است که با تکرار دستها شد اگر تکرار نیت باشد بلفظ قرآن مثل انکبوت
 نماز شک کرده باشد در نماز چهار رکعتی بنیاد و دستها مأموم داند که سه رکعت گذارد پس
 از سوره کهف سبق قولون ثلاثه بخواند و اگر شخصی در نماز سه رکعتی که در عرف و اکثر
 الشک گویند انصوت ثلاثی نکرده بود واجب نیست آنچه عیش باقی باشد سجده سهوی بر او واجب
 نیست بجز آنچه در وقت و در اکثر الشک میگویند که در سه نماز عمومی سه سجده کند یا در نماز
 سه سجده کند و اگر شک باشد بکند بچینی که او را در عرف اکثر الشک گویند ملغی نشود یا چه شک کرد
 هر چند عمل او باقی باشد نماز او صحیح است و سجده سهوی بر او واجب نیست پس اگر مثل الشک کند در خواندن
 سوره قبل از رکوع بر او واجب است بان ملغی نشود بر رکوع رود و سوره بخواند و اگر سوره را در انصوت
 بخواند آن نماز باطلست هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که خوانده **فصلی و مریدینا خلا**
 که سجده سهوی بجهت آن واجبست فان در هفت موضع است اول فراموش کردن یک سجده دوم فراموش کردن
 شهادتین در تشهد سیم فراموش کردن صلوات بر پیغمبر و آل او بشرط آنکه عمل هر یک از این سه کند
 نباشد پس در انصوت واجبست که اگر بعد از سلام دادن بجا آورد و بعد از آن دو سجده سهوی بکند و اگر
 دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فوت شد باشد واجبست که اول بعد از سلام دادن هر دو را با نیت

بجز آن که در وقت نماز
 سه سجده سهوی بر او واجبست

توت شد بجا آورد و بعد از آن برای هر یک دو سجده سهو کند اما لازم نیست که قصد کند که دو
 سجده اول جهت حلال اولت و دو سجده ثانی از برای خلل دوم است پس اگر در نماز تشهد اول را با
 یک سجده از رکعت سیم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شد
 نماز ظهر را بجا میآورم از واجب قرب بخدا و اگر وقت گذشته باشد بجای او اضا بگوید و بعد از آن
 سجده فراموش شد را با هر طریقی بکند و سجده ها سهو را بعد از آن بکند اگر دو سجده سهو و تشهد آورد
 سجده سهو نیت مقدمه دارد بهر است اما واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجده سهو از برای سهو یک
 در نماز ظهر کرده ام بجا میآورم واجب قرب بخدا و ذکر او اضا لازم نیست اگر در نماز یک سجده بجا
 یا بجهت یک سجده مثل این سهو واقع شود نیت کند که بنیاب غلن تشهد فراموش کرده را بجا میآورم
 بجهت اینکه واجب است با صلا و برین بنیاب را در قرب بخدا اما در نیت سجده سهو ذکر نام شخص
 نیست و بعضی از مجتهدین واجب دانند نیت سجده فراموش شد و بعد از آن دو سجده سهو را واجبست که
 مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و ذکر دو سجده اینست **بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد**
و آل محمد و چون سر از سجده دوم بردارد تشهد با این طریق بخواند **شهدان لا اله الا الله و اشهد**
ان محمدا رسولا لله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن سلام دهد و احتیاجست در آن استقباح قبله
طهارت از حد و خبث چهارم از آن هفت موضعی که در آن سجده سهو واجبست مثل شک کردن مثاپها
لکبت و بیخ رکعت چنانکه در بحث شکات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن از دو سهو در هر عمل ششم
ایستادن و یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن بر باده از دو حرف از غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین
سجده سهو را واجب میدانند از برای هر زباده و نفسی که در نماز واقع شود و نماز باطل نشاند و اینقبول
اخطاست و وقتان بعد از سلام دادنت خواه از برای زباده باشد خواه از برای نسیان و بعضی از مجتهدین
اچیز را که از برای نفس است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنست که این دو سجده قبل از فصل نماز و بعد از
دادن بیفاصله بجا آورد مقصد سیم در بنیاب احکام شک متصل بدانکه شک متصل بدت با دو غیر
عدر کما است با دو عدد رکعات و احکام هر یک در یکی جدا گانه مذکور میشود و بحث اول در بنیاب شک
در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه متصلی در ضلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد خواه غیر
رکن پس اگر عمل آن فعل نکرده باشد واجبست از آنجا آورد مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قرآن

بجز آن که در وقت نماز
 سه سجده سهوی بر او واجبست

کرده بانه در اشای قرآنه شك كند كه تكبير اهل اجماع او در بانه در اشای سجود شك كند كه روع كود
 بانه با در اشای شك كند كه سجده کرده بانه با در وقت شروع در قیام شك كند كه سجده کرده بانه افتاد
 دو صورت آخر بعضی از مجتهدان بر آنند كه سجده را باید بجا آورد و بدانکه هر گاه فعلی از افعال مشكوكه
 غیر زاده محل تلاقی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل
 میشود و اگر غیر رکن است نماز صحیح است و اگر بعد از قیام محل تلاقی کند نماز باطلست خواه آن فعل رکن
 باشد خواه غیر رکن **مبحث دوم در شك کردن در عدد رکعات بدانکه شك در عدد رکعات نماز**
مغرب نماز صحیح موجب بطلان نماز است و هم چنین شك متباین با رکعت عدد و رکعت و هر گاه در نماز چهار
رکعتی شك در عدد رکعات کند شهور آن دو زنده صورت است اول شك کردن متباد و سه بعد از
انما سجده بین و انما ان بفانغ شدن از ذکر سجده آخر است اگر چه سران سجده بنده نشسته باشد پس واجب
که بنا بر سه نهنگ نماز تمام کند و بعد از سلام دادن بیک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و رکعت
نشسته دوم شك کردن متباینه چهار خواججه بین و با تمام رسانید باشد خواه نرسانید باشد پس بنا
بر چهار رکعت احتیاط بطریق مذکور بجا آورد سیم شك کردن میاد و چهار بعد از اكمال سجده بین پس بنا
چهار رکعتی در رکعت ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شك میاد و چهار با مبطل نماز است
چهار شك کردن متباینه دو سه و چهار بعد از اكمال سجده بین پس بنا بر چهار بگذارد و دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و غیر است و نقلیم هر کدام که خواهد بعضی از مجتهدان
که دو رکعت نشسته را مقدر باید داشت پنجم شك کردن متباد و پنج بعد از اكمال سجده بین ششم شك کردن
متباینه پنج بعد از رکوع اما قبل از رکوع این شك واقع شود از رکعت را منهد متباد ناشک و متباد و
چهار شود و حکم او مذکور شد اما بر دو سجده سهو واجبست بواسطه زبانه کردن متباینه شك کردن متباینه
دو سه پنج بعد از اكمال سجده بین هشتم شك کردن متباد و چهار پنج بعد از اكمال سجده بین در این چهار
مجتهدین با وجودی است یکی آنکه بنا بر سه نهنگ نماز تمام کند و وجه دیگر نماز باطلست در صورتی
و وجه دیگر گفته اند و آن بر چهار نهنگ است و در رکعت احتیاط ایستاده بجا آورد و دو سجده سهو کرد
نهم شك کردن متباینه دو سه و چهار پنج بعد از اكمال سجده بین و این حکم صوت هشتم دارد باز باقی در
احتیاط نشسته و اگر خواهد بیک رکعت ایستاده بجا آن بگذارد و در شك کردن متباینه چهار پنج پس اگر بعد

و اگر شک کرد

از سجده سلام دهد و دو سجده بجا آورد و اگر قبل از رکوع است از رکعت اول نماز تمام
 میباشد و چهار شود پس چهار است رکعت اول بیک رکعت احتیاط ایستاده یاد و رکعت نشسته و در
 سهو بجا آورد و اگر بعد از رکوع است بعضی از مجتهدان باطل میدانند بعضی مثل شك قبل از
 رکوع میدانند یا در دم شك کردن متباینه و چهار پنج در این صورتی که در سجده برانند که بنا بر سه
 نهنگ نماز تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار رکعت متباینه احتیاط
 ایستاده بگذارد و دو سجده سهو بجا آورد و آن در تمام آنکه شك بطلان بیک رکعت ششم کرد و در این صورت
 بعضی از مجتهدان بر آنند که نماز باطلست و بعضی بر آنند که بنا بر سه نهنگ حکم آن مثل حکم فتلون شك بیک
 پنج است و هر گاه در عدد رکعات نماز سنتی شك واقع شود متصلی چهار است و بنا بر اقل و بنا بر اکثر
 و بنا بر اقل نهاد ناقص است **فصل در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجبست در نماز**
احتیاط نیز واجبست مثل ظاهر بودن از حد و خفت و استیفاء قبله و سرعور و وقت فتره و تکیه بر
و تشهد و سلام و چهار امر در وقت آن واجبست که در نماز اصل واجبست اول قصد نماز احتیاط کردن
دوم تعیین دو رکعت یا بیک رکعت سیم تعیین آنکه ایستاده بگذارد و میشود یا نشسته چهارم تعیین نماز
احتیاط صحیح اول است و در این نماز بعد از فاتحه نمیشود سوره خواندن و فاتحه را بلند خواندن بنا بر است
و بیستیم اربعه قیام مقافات نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت ایستاده میکنم چهارم جهه احتیاط
فلان نماز برای آنکه واجبست از قرب مجاور اگر نشسته باشد قصد داشتن کند و اگر بعد از قیام
و وقت قصد نماز کند و هر گاه متباینه از اصل و نماز احتیاط متباینه از واقع شود مثل استیفاء قبله یا
حد باصل کمتر در این صورت بعضی از مجتهدان بر آنند که نماز اصل باطل نمیشود اولی بطلان است و هر گاه
اشای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کرده بوده بعضی از مجتهدان بر آنند که نماز احتیاط تمام کند و
دیگر بر اولی نیت نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن باید کرد و قولی در رکعت
اگر بعد از فاتحه شد از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کرده بود بران اتفاق نکند نماز صحیح است
و در اشای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل در نیت بوده و در این صورت نماز احتیاط ناقصه میشود و
مصلی چهار است متباینه و تمام آن بدانکه هر گاه شیخ که نماز احتیاط را واجبست باشد در آن کند
نماز از سر کردن نماز از زمره اوساط نمیشود واجبست بر احتیاط اگر شایع فرموده باشد

کلیکات

تا سبب اطاعت از عاده نماز اصل نماز بود و در صورتی که نماز بر وقت او باقیست بجهت آنکه صلوات
 در بین نماز اصل نماز احتیاط واقع شد و آن نماز است که خلاف شرع کرده **خاتم خود در دنیا**
 احکام نماز صیاد نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل اول در**
بنای احکام نماز صیاد آنکه هر گاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت
فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حجب و نفاس بوده باشد و کافر اصلی نبوده باشد و نماز آن نماز
بر او واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا در وقت حجب و نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین
گاه کافر اصلی مسلمان شود نماز اتمام کفر قضا ندارد و اما اگر کافر مرتد هر گاه مسلمان شود واجبست
بر او قضاهای ارتداد و همچنین نمازیکه در وقت خواب یا در مسنی از شخصی فوت شود قضا آن نماز
است و اگر شخصی چیر بخورد که موجب خواب شود که هر وقت نماز در خواب باشد پس اگر بیدار است
خود آن موجب چنین خواب نیست و او قضای آن نماز واجب نیست اگر بیدار است که موجب چنین خواب
بر قضا نماز واجبست اما اگر از بواسطه معالجه مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب جازن
منصرف از آن بوده در این صورت نیز قضا آن نماز بر او واجب نیست هم چنین قضا ندارد اگر از باران
آن داده باشد اما اگر بواسطه معالجه مرض تناول نموده باشد بقول طبیب غیر جازن خورد با
علاج منصرف از آن نبوده باشد در این سه صورت قضا بر او واجبست و هر گاه شخصی سستی شیعه شود
بر او واجب نیست نمازیکه در ایام تسنن کرده قضا کند اما بر او واجبست نمازیکه در ایام تسنن بر او واجب
بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخصی عجت باشد تا آخر وقت نماز نماید نه خاک که وضو
نایتم کند نماز او ساقط است اما در وجوب قضای آن میان مجتهدین اختلاف است اولی قضا است اما اگر
از وقت آن مقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز در آن جای توان آورد عمدتاً نماز کرده باشد
و بعد از آن خالت واجبست در این صورت قضا آن نماز بر او واجبست بدانکه هر گاه از شخصی نمازی فوت
شد باشد و آن شخص در آن وقت صحیح البدن باشد قادر بر قیام و بر همه افعال منعلقه نماید باشد و آن شخص
زاجر است که در ایام بیماری عدل در قیام و بعضی افعال آن نماز را واجبست مقدر قضا کند و اگر
بیمست که منظر ایام صحیح قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است که نشسته
نماز کند خواه از او خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب است خواهد نماز کند و اگر از آن نیز

علاج شود بر جانبی خواهد چون از آن عاجز شود بر پشت خوابد بر طرف وقت قضا و کوع و
 سجود را با اشاره سر یا آورد و اگر از اشاره سر عاجز باشد بجهت اشاره کند و در این صورت
 سجود را از اشاره رکوع منحصر نشود و قرائت و یا فی از کانه یا او و اگر از همه آنها عاجز باشد
 افعال نماز را بر تپت یا طریک بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز میکند از دستهای نشستن قدر
 بر مقام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت تمام کرده باشد و این ایستادن بجهت رکوع
 باشد در وقت کردن در این مقام واجبست اگر از قیام عاجز باشد بنشیند اما در حال انتقال از قیو
 قیام یا از قیام بقعود قرائت نکند و اگر بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود
 بر مقام پیدا کند باید که بایستد و بعد از ایستادن بجهت سجود در وقت کردن در این مقام لازم
 نیست و در همه این احکام میان نماز و قضا فرقی نیست **فصل دوم در ترتیب نماز صیاد و جمع آن**
واجبست پس اگر از شخصی ظهري و عصر فوت شد و نداند که اول کدام فوت شد در این صورت
سه نماز بگذارد یک عصر هابین دو ظهر یا یک ظهر هابین دو عصر اگر با ظهر و عصر هر دو فوت
باشد در این صورت با نماز گذاردن دقه او بری میشود یا بطریق که ظهری بگذارد باز عصر یا بر
باز عصر یا بر ظهر یا بر ظهری یا بر مغرب یا بر ظهری یا بر عصر و این است که قبل از مغرب
بعد از آن ظهری عصر بگذارد پس هر وقت نماز دقه او بری میشود و اگر با ظهر و عصر و مغرب عشا
شد باشد شامزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بگذرد سه دیگر را بعد از آن باز دیگری سه دیگر
را بعد از آن باز دیگری سه دیگر و این است که این هفت نماز را بعد از آن و باز دیگری
سه دیگر بعد از آن که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس بنابر دقه نماز دقه او بر میشود
و اگر با این چهار صبی فوت شد یا شد بیتی پنج نماز بگذارد یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن باز
دیگری چهار دیگر بعد از آن و همچنین یا پنج نوبت و این است که چهار روز را بر تپت بگذارد
و بعد از آن صبی یا آورد و اگر شخصی را یکبار از نمازهای پنج گانه یومیه فوت شود و نداند که کدام
نماز است پس اگر در عصر فوت شد باشد صبی و مغرب و چهار کفی بگذارد و آن چهار کفی اطلاق کند
مناظره عصر و عشا و در چهار احوال آن چهار است همچنین چهار است و چهار کفی اطلاق کند
اطلاق کند میان نماز صبحی نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغرب بگذارد و در کفی و طواف

سائمه صبح و ظهر و عصر بعد از آن مغرب و بعد از آن مغرب و در کفنی مطلق میان ظهر و عصر و عشا و
 مشامه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شد یا در حضر بیخ نماز بگذارد و در کفنی مطلق میان
 صبح و ظهر و عصر بعد از آن چهار کفنی مطلق مشاظهر و عشا و اگر کسی روزی فوت شده باشد پس اگر در
 حضر فوت شده بیخ نماز بویسته را بر نیت بگذارد و اگر در سفر فوت شد چنانچه نماز بگذارد و در کفنی
 مطلق میان صبح و ظهر و در کفنی بکر مطلق میان ظهر و عصر بعد از آن مغرب بعد از آن دو کفنی
 مطلق میان عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در سفر فوت شد یا در حضر فوت شد یا بگذارد و در
 کفنی مطلق میان صبح و ظهر و عصر بعد از آن ظهر و عصر تمام بعد از آن دو کفنی مطلق میان ظهر
 عصر بعد از آن مغرب بعد از آن دو کفنی مطلق میان عصر عشا بعد از آن عشا را تمام بگذارد و
 اگر چنانچه نماز فوت شد باشد بیخ نماز حاضر را بگذارد اگر در حضر فوت شد باشد بیخ نماز حاضر را
 بگذارد اگر در سفر فوت شده باشد اگر نداند که این چهار نماز در حضر فوت شد یا در سفر فوت شد
 بگذارد و صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری عصر بعد از آن عصر تمام بعد از آن عصر عصر بعد
 آن مغرب بعد از آن عشا تمام و بعد از آن عشا قضا و عصر و همچنین اگر بیخ نماز شبانه فوت شود
 و نداند که در سفر فوت شد یا در حضر بیخ نماز بیخ نماز بگذارد و بدانکه سه نماز است از نماز
 واجبه و مضایقه نماز جمعه و نماز عید قربان و نماز عید ثار عشا و اما نماز ایات غیر از این که
 بعضی فرض ما با امانت گرفته شده باشد مضایقه ندارد و اگر قبل از خروج وقت بر آن مطلع شد باشد
 عدا یا بنا بر دیده و یا فراموش کرده بعضی از اینها قضا از واجبه هستند و بعضی واجبه نیستند و اول
 وجود است و اگر فرض گرفته باشد بر جمع نفاذ برضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بر آن مطلع
 شد و خواه بعد از آن و خواه عدا یا بنا بر دیده باشد و خواه فراموش شده باشد اما نماز نذر در تمام
 عمر است **فصل** در نیت احکام سفر نماز بدانکه واجب است که هر یک از مساکین هر روز
 از نماز ظهر و عصر و عشا را در وقت بگذارد به شرط شرط **اول** قصد نماز آن وقت
 فریضه شرعی باشد چنانچه شرط اراده بازگشت در نماز نذر باشد و فریضه شرعی است
 و سبب چنانچه اگر است بگردن و کبری نیست چنانکه نیت که بعضی در جاهای دیگر باشد
 انگشتی وقت جو متوسط است که بعضی در جاهای دیگر باشد چنانچه نیت است و سبب چنانچه اگر است

و عشا و غیره بجز اینها باشد تا آنکه در سفر و حضر و در کفنی مطلق میان ظهر و عصر و عشا و عشا و غیره
 حاضر شود و اگر در سفر فوت شده باشد یا در حضر فوت شده باشد یا در سفر فوت شده باشد یا در حضر فوت شده باشد

حکم نماز در سفر

چگونه باشد پس فریضه شرعی بجز شرعی و اراده هزار گز است یا انگشتی و سبب چنانچه اگر است
 انگشت است و بجز بجز از هزار و شصت و شصت و شصت و سبب چنانچه اگر است یا بجز چنانچه هزار هزار
 و یک صد و اراده هزار مواست و این هشت فریضه را در شرع برای سبب چنانچه از یک روز و از هر که سفر
 باره و از آن برود بشرط آنکه آن روز معتدل باشد و در رازی و کوفی و ان راه معتدل باشد را سبب
 و سوار بی اگر موضعی باشد که در راه باشد یکی هشت فریضه و دیگری که در این صورت چنانچه از
 راه دور و در وقت بقصد قصر کردن نماز لازم نیست از راه نزدیک و غن و نماز را تمام کردن و بدانکه اگر
 شخصی قصد نماز کند مثل آنکه در طلب غلام که بخت خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر غلامی
 را بابد کرد و در این صورت این شخص قصر کردن نماز جایز نیست هر چند از هشت فریضه بیشتر رود اما
 در وقت برکتش بیشتر قصر کند اگر میان او و شهر هشت فریضه باشد شرط آنکه در هر یک از مواضع
 اقامت آن معتدل برود که از آنرا نشود و در بوقتها را غیر نکند و این مقدار را واحد قصر گویند شرعا
 شرط است هر آنکه سفر او سفر مقصدت باشد بی غلام که بخت و زن فاش و شکار کند که بعضی در وقت
 شکار کند و شخصی که مقصد از آن سفر امر حرام باشد همچنانکه از اینها را قصر نماز جایز نیست بلکه
 آنکه سفر همه وقت نماز را فراموش کرده باشد پس اگر بفرود بعد از آنکه از اول وقت مقدار اطعمه و شراب
 گذشته باشد در این صورت این نماز را تمام بگذارد و قصر جایز نیست و همچنین هر گاه از سفر بوطی آید
 وقت نماز مقدار طعام و بیک وقت ماند باشد نماز را تمام بگذارد شرط آنکه کثیرا نیت باشد که
 در عرفا و کثیرا سفر نکند مثل مکاری و مالج و بعضی از اینها نیت بر آنست که وقتی کثیرا سفر می کند
 سه سفر کند و در بین آن سه سفر کرده و در وطن خود توقف نکند و در غیر وطن نیز بقصد توقف
 پس مادام که کثیرا سفر باشد او را قصر کردن نماز جایز نیست شرط هشتم آنکه در اثنای سفر بوطی خود
 نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر بوطی خود رسد نماز را تمام کند چنانچه گفته شد و نماز را تمام
 هفتم آنکه در اثنای سفر موضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه بکند خطا شد و شتر نما
 در آن موضع بوطی کرده باشد خواه آنقدر شش ماه متوالی باشد خواه منفرین پس هر گاه مسافر در
 نرسد و اجبت که نماز را تمام بگذارد اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر بگرد و یا کثیرا نماز باشد
 هشتم آنکه در اثنای سفر یکی از این چهار موضع که آن مسجد است و مسجد مدینه و مسجد کوفه و سایر کربلا

نورس مرادان خایر از زمین است که منوکل ملعون آب فراز از آن سزاوار بود تا مرقد مقدس حضرت
 امام حسن علیه السلام خراب شود پس اب برد و در زمین بنی الایم ایستاد بکفره داخل انشد
 و از لحاظ بجهت آن گفته اند که ابجران و اب بر کردان ایستاده سوائست که داخل آن وضع شود و
 سخن ایستاده مقدس است یا غار است که در آنست پس هرگاه مسافر یکی از این چهار موضع برسد قصد آنجا
 ده روز نکند قصر بر او لازم نیست بلکه بخیر است در میانین قصر و انعام و اگر نماز تمام کند تو با آن
 بشیر است و قول شهوات است که بخیر است قصر و انعام مخصوص مواضع رجب است سبب تفریحی اینست
 بر آنست که فرقی میان این چهار موضع و مشاهده مقدسه حضرت سائمه معصومه علیهم السلام نیست ظاهرا
 کلام ایشان است که انعام نماز در کل این مواضع بر مسا و اجبت و قصر جایز نیست این باب و بر
 است که در چهار موضع مذکور قصر واجب است و انعام جایز نیست واضح قول شهوات واجب است
 در نیت نماز قصد قصر یا انعام کردن اما جایز است در نیت نماز عدل کردن بقصر بعد از نیت انعام
 و عدل کردن با انعام بعد از نیت قصر و اما در صورت اولی وقتی عدل بقصر جایز است که بر کعبه
 شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی از این مواضع اربعه فوت شود مجتهدین زاد رکعتی هفت
 آن سه احتمال است اول آنکه هم چنانکه مکلف در ادعیه است در فضائیر بخیر است اگر چه ضار را در
 مواضع اربعه نجا آورد و دوم آنکه مکلف ضار را در یکی از این چهار موضع نجا آورد بخیر است اما در غیر
 آن بخیر نیست بلکه قصر لازم نیست هم آنکه مطلقا قصر لازم است خواه ضار در یکی از این چهار موضع
 نجا آورد و خواه در غیر آن واضح احتمال اولست **فصل** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر برخیزد
 بموضعی رسد که از شهر تا آن موضع حد ترخص باشد و در آن موضع انتظار قافله کند و قافله دیر بهم رسد
 در اینصورت بر آن شخص واجب است از وقت که با آن موضع رسید ناسی روز نماز را قصر کند و بعد از آن نسی
 نماز تمام کند هر چند داند که قافله ساعتی دیگر می رسد و هم چنین هر مسافری که در نیت سفر بموضعی
 برسد و در آن روز در آن موضع نرسد با شد پس نادانی که تره در او باقی باشد ناسی روز نماز را قصر
 کند بعد از نسی روز نماز تمام کند اگر چه بجا باشد بلکه هرگاه مسافر بموضعی قصد توقف در
 کند و در نیت آن نسی روز از آن موضع برود بموضعی که حد ترخص است از موضع اول تا اینصورت
 اگر از وقت فریغ باشد پس اگر وقت رفتن از موضع اول غم آن داشته که معادلت کند و در

در آنجا توقف نماید در اینصورت در وقت رفتن بموضع دوم در وقت اول توقف و وقت دوم
 در تمام بگذارد و اگر در وقت رفتن از موضع اول غم اول بقصر سفر برود و نسی باشد یا نسی
 آنکه بعد از عبور در روز در آنجا توقف نماید و غم بعد توقف باقی باشد در اینصورت نماز را در وقت
 رفتن چون محل ترخص برسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در موضع
 قصد نماز است در وقت نماز و بعد از آن غم را بفرستد و قصد سفر کند پس اگر بعد از غم اقامت
 بقیه نماز را تمام کند یا نسی باشد باقی نمازها و اگر در آن موضع میگذارد تمام بگذارد و الا قصر کند
 جایز است مسافر را که در نیت نماز قصر قصد اقامت ده روز نماید پس در اینحال لازم است که
 آن نماز که شروع در آن کرده تمام بگذارد و نسی است که مسافر بعد از هر نماز قصر سه نوبت بگوید سبحان
 الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر **فصل** در نیت نماز خوف و خوف مجتهدین
 خواه در سفر باشد خواه در حضر و غیره و سائلک نباه صلی الله علیه و آله مکرر نماز خوف را باجماع
 گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و اعداد در غیر وجه قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که
 نماز باجماعت گذارند و ترسند که در نیت نماز اعدای ایشان حمله آورند و فرقه شوند اگر اجماع بر آن
 اند و فرقه نباشد بجز فرقه نماز باجماعت بگذارند و فرقه دیگر خرافات ایشان نمایند و نیت با یک فرقه باید
 رکعت بگذارد و چون بر رکعت دوم برخیزد فرقه که ابتدا کرده اند قصد انفراد کنند رکعت دوم را منفرد
 و چون فارغ شوند بخیر است شغال نمایند و فرقه دوم ایند رکعت اول خود را بر رکعت دوم پیش از آن
 کنند و چون پیش از آنکه بشنوند ایشان برخیزند و رکعت دوم را با افراد بگذارند و نیت با نسی باشد
 نماید تا فرقه تا ایشان قصد فعل آورده است و اگر نماز مغرب باشد نیت باجماع است
 دو فرقه که خواهند بیک رکعت نماز گذارند و با فرقه دیگر دو رکعت جایز است که پیش از آنکه فرقه با خود
 و نوبت دیگران نماز را با فرقه دیگر بگذارند و این نماز دوم پیش از آنکه خواهد بود و اگر اعداد در وجه قبله
 باشند نماز باجماعت پیش نماز اهل اسلام را در وصف ساد صغی پیش و صغی در هر دو وصف با و بر
 نسی چون با و صغی و در وصف اول با او سجود کنند و صف دوم با او سجود نکنند بلکه ایستاد بخیر است شغال
 نمایند و چون پیش از رکعت دوم شروع نماید ایشان لیجی روند و صف اول بخیر است مشغول بقدر و چون رکوع
 روزه در وصف با او رکوع کنند چون لیجی رود و صف اول با او سجود کنند و صف دوم خرافات نمایند

در وقت
 در وقت

چون پیش از این صفا اول بقصد مشغول شود و صف دوم لیجور کند و بعد از آن ششم و هفتم
 باشد پس اسلام دهند و بعد از آن که در نماز خود چون عمل ضرورت سلاح یا خود را مشغول و اجابت هر
 چند سلاح عرض باشد و اگر کلاه خود بر پیشانی او باشد و نتواند دور کردن دور کردن آن لازم نیست
 و نماز او صحیح است **فصل ششم** در کراهت نماز در آنوقت هر حال که ممکن باشد آبیاری باشد
 یا سوره یا در حال راه رفتن نماز بگذارد پس اگر در وقت بله کردن در کل نماز معتد باشد در بعضی
 از آن که نوافل بگذرد اگر چه در تکبیر اهرام باشد پس بعد از آنکه آب گوشت زین کند اگر کوع و سجود معتد
 باشد آسانه بر کافیه است اگر نتواند تخم اشاره کند و اگر حال بجای بسته که اشاره نیز ممکن باشد
 صومعه هر کس بکوبت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عرض نماز ستر
 سه نوبت بگوید عرض نماز چهار نوبت بگوید و نوبت و نوبت تکبیر اهرام و نشسته و نوبت بجا آورد
فصل هفتم در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
 که نماز جماعت از نماز منفرد بر بیش از چهار رجه و جماعت نمازهای یومیه مستحب است
 باصحاب مؤکد و در نماز جمعه واجب است خواه سنت گذارده شود خواه واجب و جماعت نمازهای
 معتدله و مظاهر گاه که واجب باشد در نماز کوفه و خور و مثال آن سنت نمازهای شتر
 نماز است که در شب با اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سیم نماز عید ماه رمضان و چهارم
 باشد چهارم نماز عید قربان سیم نماز بر منی که شش سال از رسیدن باشد ششم نماز یک نوبت که
 باشد و جمعی حاضر شوند و خوانند که در آن نماز با او نماز کند پس جایز است که پیش نماز آن نماز نوبت
 دیگر بر نیت سنت بگذارد و جمعی که با او نماز گذارده باشند نیز جایز است که با او نوبت دیگر آن
 نماز نیت سنت بگذارد و بعد از آنکه شروع بودن نماز جماعت شرط عبادت شرعی است اول آنکه
 پیش نماز بالغ باشد و بعضی از جمعی که با او نماز داشته اند که طفل بزرگ بلوغ پیشمای میشوند که اینها
 صحیف است دوم آنکه پیش نماز عیسی که پیش نمازی غیر نبوی کند و هر گاه بعد از جماعت ظاهر شود که
 پیش نماز باشد شرط سیم آنکه عادل باشد اگر چه بنده باشد و بعضی از جمعی که پیش نماز کرده اند عادل نبوده
 یا مؤمن لازم نیست که عبادت نماز گذارد و وقت نماز باقی باشد خواه باشد و اگر در اثنای نماز
 شو که پیش نماز عادل نیت قصد نماز کند و آنچه بر نیت مقدار ارفع شد جمیع است چهارم آبیاری نماز

فصل ششم در کراهت نماز در آنوقت هر حال که ممکن باشد آبیاری باشد یا سوره یا در حال راه رفتن نماز بگذارد پس اگر در وقت بله کردن در کل نماز معتد باشد در بعضی از آن که نوافل بگذرد اگر چه در تکبیر اهرام باشد پس بعد از آنکه آب گوشت زین کند اگر کوع و سجود معتد باشد آسانه بر کافیه است اگر نتواند تخم اشاره کند و اگر حال بجای بسته که اشاره نیز ممکن باشد صومعه هر کس بکوبت سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بگوید پس عرض نماز ستر سه نوبت بگوید عرض نماز چهار نوبت بگوید و نوبت و نوبت تکبیر اهرام و نشسته و نوبت بجا آورد

پس اگر چه بجای نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی که قادر بر آن باشد اما کسی که قادر
 بر ایستادن نباشد جایز است بخیم آنکه از اجزای بعضی روف فاقده و سوره و ادکار و اجزای نماز ظاهر
 باشد پس اگر عاجز باشد از اجزای نیت که پیشمای شخصی کند که قادر بر آن باشد و جایز است که
 پیشمای مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هر گاه پیشمای مرد آن کند چه نیز پیشمای مرد
 کردن جایز نیست اما پیشمای زنان کردن جایز است و مرد را و زن را و حتی از اجزای نیت که پیش
 نمازی زنان کند اما پیشمای حسی بر مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه مأموم نقد بر پیشما
 نکند یعنی جای ایستادن او نزدیک بقبله نباشد اما در پهلوئی پیشما از ایستادن او جایز است
 بعضی از جمعی این از اینها جایز نمیدانند و اگر سجد گاه مأموم بواسطه درازی قدم او نزدیک بقبله
 باشد از سجده گاه پیشما از اجزای ایستادن او نزدیک تر نباشد بعضی از جمعی نماز مأموم را جایز
 میدانند و همچنین هر گاه مأموم بر دو رکعت نماز گذارد جایز نیست که احد از ایشان بکعبه نزدیک
 تر باشد از پیشما و اگر در اندرون خانه کعبه نماز گذارد جایز است که یکصد در پیش سر پیشما
 و یکصد در پیش ایستد و بر پیشما و جایز است که بر دو پیشما از ایستد و او در میان او ایستد اگر
 کسی مأموم بر مردان نماز گذارد بوزید با مقدمه کسی پیشما شود واجب است که مأموم نیت منفرد
 کند و اگر بر نیت نماز جماعت باشد نماز ایشان باطل است هفتم آنکه مأموم از پیشما ایستاد و در نماز
 که بخلاف عادت برسد اما اگر بعضی از مأمومین بواسطه نقصان یا در شوقند قصور نماید نماز آنکه
 مکان پیشما از مکان مأموم آنقدر بلند نباشد که نوازش از کام زدن و جایز است که مکان مأموم
 بلند تر باشد از مکان پیشما نماز آنکه از یک کام اما هر گاه زمین سرازیر باشد یا سربلند باشد نماز جماعت
 آنجا جایز است خواه مکان مأموم بلند تر باشد خواه مکان پیشما از دم نیت نماز گذارد بعد از آنکه
 پیشما از تکبیر اهرام بگوید و اگر بر نیت نماز جماعت کند امریکه بر منفرد واجب است مثل ذکر کوع و سجود
 بفعل نماز و نماز او باطل است اما بر پیشما نیت پیشما نیت عیب نکرد نمازها که جماعت در آن
 واجب باشد مثل نماز جمعه که در آن پیش نماز از نیت جماعت واجب است باز هم آنکه پیشما از مأمومین
 باشد پس اگر دو پیش نماز گذارد مأموم یکی غیر پیشما کند یا باطل است و از هم آنکه
 پیش نماز نماز عبادت از یک شخص نباشد پس اگر نماز از یک شخص کند نماز او باطل است اگر پیش نماز واحد

باید هر

با پیش رو واقع شود درین صورت بواسطه این عذر مأمور اجازت است که در نماز ابتدا پیش از
دیگر کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بی عذر نیز اجازت است در آشنای ابتدا بر پیشین عادل بر پیشین
دیگر کردن خصوصاً اگر پیشین دوم افضل وانی باشد پیشین هر آنکه مأموم پیشین را ببیند
از مأمومین را که پیشین را بواسطه یا بواسطه یا بواسطه ببیند پس اگر پرده باد بوری حاصل باشد
بجیشی که مأموم بر پیشین از او ببیند نه کسی را که بواسطه یا بواسطه یا بواسطه از او باطلت و اگر
حاصل گوناوه باشد چنانکه پیشین اندر او تشهد بگذرد اما در وقت قیام دید شود در این صورت نماز
جماعت صحیح است اما اگر زن ببرد افتد کند و حاصل در میان باشد نماز صحیح است چنانکه صدق نماز
پیشین با مخالف صوت مأموم نباشد پس در وقتیکه پیشین مثل نماز کوف میکند در جایز نیست که
شخصی در نماز ظهر یا صبح با او افتد کند و اجازت است در نماز واجب افتد کردن شخصی که نماز تنه میکند
در شش صوت که قبل از این مذکور شد همچنین اجازت است افتد کردن در نماز ظهر یا عصر در نماز
نماز ظهر و در نماز اذان یا نوازش و عکس و در نماز و رکعتی بنام سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس و چون نماز
مأموم کند باشد بجز است اگر خواهد انتظار پیش نماز کند تا وقتی که سلام دهد و نیز سلام دهد اگر
خواهد انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است و اگر نماز مأموم طول باشد نیز غیر است که خواهد
از آنکه پیش نماز سلام دهد و نیز بجز و نموده نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام داد و او
بکشد و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است **فصل** در مأموم و واجب متابعت کردن
نماز یعنی هیچیک از افعال و افعال نماز را پیشین یا بفعل یا در راه یا با هم بجا آورد و اجازت است در
احرام که آنرا واجب است که مأموم بعد از پیشین یا بفعل آورد پس اگر با هم تکبیر احرام بجا آوردند مأمومین
خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که متابعت پیشین از افعال سوائیکه احرام واجب نیست پس اگر مگو
ذکر رکوع یا ذکر سجود یا امثال آن را قبل از پیشین بجا آورد قصوی ندارد و این اعم است هر گاه بعضی
از افعال پیشین از پیش نماز بجا آورده نماز او باطل نمیشود پس اگر قبل از پیشین رکوع کند واجب است که در
رکوع توقف نماید تا پیش نماز رکوع بجا آورد نماز او صحیح است مگر در بعضی موارد است که عبادت
رود قبل از آنکه پیش نماز فرستد تمام کند اما اگر از روی سهو قبل از پیش نماز رکوع رود در اینصورت
است که سر رکوع بر آید و متابعت پیش نماز کند رکوع و اجازت است مأموم سلام دادن قبل از آنکه

پیش نماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد خواه نباشد اما بعد از نماز آنکه نیت آنرا کند و هم
چنین اجازت است که در آشنای نماز نیت آنرا نماید و نیز نماز را منفرده بکند و مکرر نماز یک جماعت
در آن واجب است مثل نماز جمعه و نماز عید و قی که واجب شود هر گاه مأموم در آشنای نماز نیت آنرا کند
پس اگر آنرا قبل از آنکه پیش نماز حمد و سوره را خواند و لا زم است که او حمد و سوره را بخواند اگر محل سو
بانی باشد و اگر بعد از خواندن پیشین از حمد و سوره گذشت و خواندند پیش نماز کند و خواندند سو
را خود بخواند اگر محل سوره باشد و اگر در آشنای خواندن پیشین از حمد یا سوره یا تسبیح و آیت افتد کند
لازم است که آنچه پیش نماز خواند بخواند و از مأموم غیر از فرات حمد و سوره و تسبیح از بعد چه بگوید بگردد
نمیشود خواه قرائت پیشین از او بشود و خواه نشود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد تسلیم بر ما
واجب است و بفعل آوردن پیشین از ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین فرات کردن مأموم احرام میداند و بعضی
مکروه مگر آنکه مأموم قرائت پیش نماز را هیچ وجه نشود که در اینصورت قرائت کردن او مکروه نمیداند
نماز بدانکه هر گاه شخصی وقتی برسد که پیش نماز رکوع باشد و یا افعال نیت افتد کند و بر رکوع
رود حکم آن دارد که کل رکعت را در پافه باشد هر چند وقتی برسد که پیشین از او وقت رکوع فارغ
باشد و اگر برسد که نارسید بصف مأمومین پیشین از رکوع بر آید در اینصورت بجز است اگر خواهد
همانجا که رسید نیت افتد کند تکبیر احرام بگوید و رکوع رود و رکوع کرده خود را بصف ساقط و اگر خوا
سجد را نیز در آنجا بفعل آورد و خود را بصف رساند و سنت است که در وقت دفن بجانب صفای خود
برود زمین بکشد و کام بر نهد و اگر وقتی برسد که پیش نماز سر رکوع برداشته و شیو زفته یا در
دقیقه در سجده اول باشد در اینصورت سنت است که نیت افتد کند تکبیر احرام بجا آورد و با پیشین
کند چون پیشین بر رکعت دوم برخیزد یا او برخیزد نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که نیت
اول کافیست احتیاج بر نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشین از سجده دوم برداشته و نیت
باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او پیشیند که خدا تعالی کند پس اگر تشهد آخرین باشد
افتد بکشد که پیشین سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را همان نیت افتد ساقط کند و اگر تشهد اول
باشد یا پیشین برخیزد و نماز را همان نیت با تمام رساند هر گاه مأموم دو رکعت آخر یا پیشین از پافه
بگذرد و در رکعت باقی که منفرده میکند و میباید حد تسبیح اگر چه پیشین از دو رکعت آخر فاتحه بخواند

باشد و بعضی از مجتهدان بر آنند که هرگاه پیش از دزدی در کفایت او احوال او باشد و بیع الکفا
 کرده باشد بر ما موم واجبست که دزد و دیکر را خرافا غنه بخواند و الکفا به بیع نکند و اگر شخصی بواسطه
 نسیه بر پیشانی سنی اظهار نماید و واجبست که امانه فرات کند و اگر مجال سوز خواندن نداشته
 باشد فاته کافیتست اگر مطلقا فرات نکند از او باطل است و اگر در اثنای فرات کردن او پیش از رکوع
 رود او نیز بر رکوع رود و از فرات آنچه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر کوه
 بجا آوردنش مستحبست که صحرا نماز جماعت را راست بدارد و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی
 گرداند و اگر ما موم بکس شخص باشد و جانب راست پیش از آنست که برزد باشد و اگر زن باختی باشد
 پس سر پیشانی است و اگر زن پیش از آنست که در داخل صفا بیان آید و نطقم برایشان نکند و
 سننست که پیش نماز ذکر رکوع و سجود و قنوت بکند و نماز خود را بطویل بخواند و سوره
 طویل نکند یا بطویل قنوت با ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیش از اثنای نماز واقف شود
 که شخصی داخل مسجد شد و ازاده نماز جماعت دارد انظار او بکشد بطویل نکند یا فرات نماید یا اگر کف
 داد نباید و میناید که مدت انظار ازاده از مقدار ذکر رکوع باشد و هرگاه پیش از آنکه جماعت
 خواهند شد که با او امضا کنند انظار او ایشان بکشند انقدر که وضو میکند تا قنوت شود و دیگر
 است که پیش نماز جلوه باشد اگر چه عالم باشد یا حجام باشد اگر چه زاهد باشد یا باغ باشد اگر چه
 غابد باشد و همچنین مکروه است که کوریا اقلج باشد یا جدام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیش از آن
 کند که در این علمها مثل خود نباشد و همچنین مکروه است امضا کردن شخصی که وضو ندارد و بیخبر
 را بواسطه ضرورت بر تنه میکند **باب ستم از کتاب جامع عبادی بر بنی احکام**
زکوة واجبی سنی و حسن واجبی سنی و در آن سه مطلب است مطلب اول
 زکوة واجبی و در آن سه فصل است فصل اول بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار حدیث
 وارد است از جمله از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود زکوة اموالکم تقبل
 صلواتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما مقبول شود و نیز از آن حضرت منقولست که مانع از کوهی
 التراب یعنی کندی زکوة در اقس خواهد سوخت و در حدیث دیگر این مضمون وارد است که شخصی که زکوة
 مال خود ندهد خدا بیگالی در بنامت مال او از ارضی گرداند و بر او عیب کارند که در سنن او را بگرد و طو

و در این کتاب
 از کتب معتبره
 است

کردن او کرد و هر شریک او و کوهی که زکوة از او داده باشند آن شخص از بر دست پای خودی
 بگردند و شلخداران او را شاخ بزنند تا وقتی که شاخها لقی با خر سگد فضل بدهد آنکه زکوة در زهر
 چینی واجبست طلا و نقره و کتدم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و کوه سفید و بر شخصی که مانع و عاقل بنا
 و بنده نباشد و مالک نصفا باشد بنفصلی که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قدت داشته
 باشد که در مال خود تصرف نماید پس در عالی که غضب شد باشد زکوة نیست طلا و نقره دادن
 واجبست که سه شرط بهر یک شرط اول آنکه سکه داشته باشد اگر چه آن سکه فروک شده باشد
 که بان معامله نکند پس در شمش طلا و نقره و طلا الاث زکوة نیست و هم چنین در زر و مطلق اگر چه
 مرم بان معامله کنند شرط دوم آنکه هر یکی از طلا و نقره نصاب سید و نصفا طلا نیست مثقال
 شرعیست و در کس از آن زکوة نیست و اگر یک مثقال باد و مثقال باسه مثقال زیاد شود در آن
 زکوة نیست تا وقتی که بچهار مثقال رسد و بر اینقباس و نصاب نقره دو سب درم است و در کس از آن
 زکوة نیست و همچنین اگر بر دو سب درم چیزی زیاد شود در آن زیاد زکوة نیست تا وقتی که بچهار
 رسد و بر اینقباس و زکوة طلا و نقره بکدامک و نیم ده بان است پس زکوة نیست مثقال طلا نیم مثقال
 و زکوة هر چهار مثقال و زکوة دو سب درم نقره پنج درم است و زکوة هر چهار درم که بعد از دو
 درم بهر رسد بکدرم است شرط سیم حولت یعنی آنکه تضامد با زده مادر ملکا اینکس باشد و در
 پانزده ماه سکه دار باشد پس در اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدتی از
 مقدار نصاب تلف شود یا بفرجه شخصی داده شود یا بضره الاث یا نقره الاث یا مطلق سازد
 زکوة ساقط میشود اگر چه بعد کرده باشد تا زکوة بر او واجب شود و بدانکه فرض داری مانع زکوة نمی
 پس زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دو سب درم باشد و سب درم یا زیاد تر فرض داشته باشد زکوة
 دادن بر او واجبست هر چند مالک چیزی دیگر نباشد فصل سیم در زکوة کتدم و جو و خرما و مویز و زکوة
 در این اجناس را بجه واجبست بد شرط شرط اول خود این اجناس را کاشنه یا قبل از آنکه کند و جو را در
 بندد و خرما سرخ بانند شود بملک او در این اگر کند و جو را نکند و بعد از آنکه سب درم یا بعد از آنکه
 سرخ بانند شود بملک شخصی در زکوة بر او واجب نیست شرط دوم آنکه نصاب سید باشد آنکه
 صاع شرعیست صاع شرعی بوزن بکماند یکصد هفتاد درم شرعیست و درم شرعی بوزن چهل

و در این کتاب
 از کتب معتبره
 است

جو ممانه است پس ضایع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شش جوشیا است چنانکه در بحث وضو مذکور شد هر چه از نصاب زبانه باشد اگر چه بکس باشد یا کس از آن زکوة آن واجبست و زکوة این اجناس ده یک است اگر باب روان یا آب باران یا حی احتیاج بآب دادن حاصل شود و نصف ده یک است اگر باین پنجاه و شش و آب یا حی یا غیره باشد و نصف ده یک است اگر آب یا حی یا غیره حاصل شود و اگر هر دو حاصل شد باشد حکم بر اغلب است اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت خوار کندم بالتو کبر بهر دو آب حاصل شده باشد زکوة آن چهار خوار و نیم است و عینا نصاب این اجناس بعد از وضع خراج غم و حصه بر زکوة نصابا کا و مضایح املاکت و اگر آب یا حی را از غنای قبل از دانه بسین خریده باشد هفت از آن بر هر چند کند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصابا نصابا زکوة واجبست اگر کمتر باشد ساقط است و انکوری که عادت نیست از امور کند و در طبعی که عادت نیست از آنرا کند چنان با بد کرد که اگر موثر یا خرم شود نصابا ساقط است اگر بقبضار شد زکوة واجبست و الا ساقط است و تفاوت دادن زکوة هر چه ضامال از این اجناس تصریفاً بعد از انکوری و غیره واجبست و مقدار زکوة از آن معلوم خود سازد و وقت دادن زکوة عوض آن بمسئول رسا و هر گاه زکوة این اجناس را یک غنایت داده باشد بکس دادن زکوة اینها واجبست اگر چه چند سال بر آن گذرد **فصل چهارم** در نسیان زکوة شرکاء و کوفتند زکوة در اینها واجبست چنانچه شرط اول آنکه مدت بازده مادد ملک اینکس باشد شرط دوم آنکه در مدت مذکور قوت آنها از چیدن باشند از مال حتماً شرط سیم آنکه مدت مذکور شرکاء و اگر نفر باشد مثل بار کردن و زمین شپا کردن شرط چهارم آنکه نصابا برسد در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و نایبیت پنج شتر رسد کوه هر پنج شتر بکس کوفتند است و چوبه بیست و شتر رسد کوه آن یک شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شد باشد چون سی و شش شتر برسد کوه آن یک شتر ماده است که داخل سال سیم شد باشد و چون بیست و شتر برسد کوه آن یک شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد چون بیست و یک رسد کوه آن یک شتر ماده است که در سال پنجم داخل شد باشد و چون بیست و شش رسد کوه آن دو نفر شتر ماده است که در سال ششم داخل شد باشد چون بیست و یک رسد کوه آن در هر چهل نفر یک شتر ماده است که در سال سیم داخل شد باشد یا در هر پنجاه نفر یک شتر ماده

نسیان زکوة شرکاء و کوفتند

ماده

ماده است که داخل سال چهارم شد باشد و کما و نایبیت رسد کوه ندارد و چون بیست و شتر رسد کوه آن یک نفر کوفتند است خواه نسیان خواه ماده که در سال دوم داخل شد و چون بیست و شتر رسد کوه آن یک نفر کوفتند است و چون یکصد رسد کوه آن دو نفر کوفتند است و چون بیست و شتر رسد کوه آن سه نفر کوفتند است و چون یکصد رسد کوه آن چهار نفر کوفتند است و چون بیست و شتر رسد کوه آن در هر صد نفر کوفتند است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گا و کوفتند است در شرع نصابا کوفتند هر چه در مابین دو نصابا واضح است زکوة ندارد و کوفتند یک زکوة داده شود و واجبست که کمتر از هفت ماهه نباشد بیمار و عیالک و لاغر و انهن نباشد و اگر نازد زاید باشد و بازده روز نکند زکوة نمیشود **فصل پنجم** در بیان مستحقان زکوة و ایشان هفت نفر اند اول و دوم فقرا و مساکین اند یعنی کافی که مالک قوت بکماله خود و عیال خود نباشد و کسبی و صنعتی نداشته باشد که بان وفا کند بشرط آنکه سبب نباشد مگر آنکه زکوة دهند سبب باشد زکوة سبب بر سادات و اساقم جماعتی اند که خاک شرع ایشان را بواسطه اخذ زکوة از مردم وضبط و محاسبه و قسمتان تعیین نموده باشد و بشرط اینست که اینها فقرا و مساکین باشند هر چند غیر که مالدار نباشند آنچه خاک شرع بجزی است ایشان از زکوة تعیین نمایند میبایست که در تمام عیال کافر که در جهاد مد اهل اسلام نمایند پنج هر بنده که در خدمت آقای خود شفت و از آن کشتن او از زکوة مینویسند خریدن و ازاد کردن و هم چنین هر گاه بشد شرط کرده باشد که مبلغ یا فاد دهد و بعد از آن ازاد باشد از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعضی از آن پس از مبلغ یا پانزده آن را از زکوة با فای او مینویسند و ازاد شود ششم جماعتی که فرض بسیار بر آورده باشد و ازاد آن عاجز باشد بشرط آنکه آن فرض دادن معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مد از جمله طالبان علم ساختن که بعلم شعور باشند که در آخرت از آن نفعی بایشان برسد هشتم این سبیل الله کسیکه در شهر خود مالدار باشد و غنی است اما غریب افتاده و پریشان شد باشد با و زکوة مینویسند بشرط آنکه سفر او سفر معصیت نباشد و شخصی نباید که از او فرض بگیرد یا چیزی از اموال او که در شهر خود دارد بفرود شد **فصل ششم** در بیان زکوة نظر بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد مقدور بر قوت بکماله خود و عیال خود داشته باشد خود و عیال آن فارصان از زکوة گرفته باشد و خوا

نسیان زکوة شرکاء و کوفتند

نسیان زکوة شرکاء و کوفتند

نکره نماند بر او واجبست که از خود و از هر یک از عیال آن خود مقدار یک صناع بجهت بکس و
 جاوند بودن تبریر نمیند از کسندم با جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کسک یا شیره یا نخل در اغلب وقتان
 قویا اهل اتمک باشد بمسخر برساند مقدار صناع قبل از این مذکور شد و وقت دادن بمسخر بقیه
 کند که این جنس بمسخر میدهم بجهت زکوة فطر واجب فطر بمسخر زکوة فطر مسخر زکوة فطر مسخر
 است دادن هفتاد بخش بمسخر و اگر شب عید قار مضام نامی قبل از شام برسد فطر او نیز بر اینکس
 خواه طعام اینکس را خورد یا باشد خواه خورد باشد و همچنین هر غلام و کنیز که در خانه باشد یا
 غایب باشد فطر ایشان نیز بر اینکس واجبست اما اینکس مردن ایشان معلوم نباشد وقت دادن
 زکوة فطر اول شب عید فطر است تا وقت ظهر روز عید حرامست تا آخر این پس اگر تا آخر کند برینت
 داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا آخر عید نیست اما منبوتان داد و بعد از آن فضاست **مطلب**
دوم در بیان زکوة سنتی بدانکه در هشت چیز است منقول است اول است با نیت زکوة هر است
 مالی دو مقدار شرعی طلا است اگر بدو ماده در هر دو اصل باشد و یکسقا است اگر یکی از اینها
 اصل باشد یا آنکه هیچیک از ایشان اصل نباشد بشرط آنکه در تمام سال در هر یک از اینها چیزی
 ایشان مال مالک نباشد دوم از آنچه زکوة دادن آن سنت مالیت که مالک آن کاری کرده یا
 که بواسطه آن کار زکوة در او واجبست باشد مثل آنکه در انشای سال بقرض شخصی مدیونست که
 را مطلق نماید از مضایب اول شرک و کاد با کوسفتد چیزی بشخصی بخشد پس از مثل اینها زکوة دادن
 است هم از آنچه زکوة دادن آن سنت حاصل منفلا است مثل دکان و حما و کاروانسرا و امثال
 پس سنت است که بکد آنک و پنم ده یک حاصل از زکوة بدهند چند بنابر سده حول نکند و چهارم از
 آنکه زکوة دادن سنت است چیزی که از زمین برود و بیکل وزن در آنند مثل نخود و برنج و عدس
 ماش و مانند آن و بضا و حوال آن بطریق بضا و حوال کندم وجود خرما و مویز است همچنین در عید
 عشر و اما در سبزهها و خرزبه و خیار و مانند آن زکوة نیست پنجم از آنچه زکوة دادن آن سنت مالیت
 چند سال در دست مالک نباشد و بعد از آن چند سال بدست مالک باشد سنت زکوة یکسال از این
 ششم از آنچه زکوة دادن سنت مالیت که مالک شک داشته باشد که بضا و سید باشد سنت است
 که شک داشته باشد زکوة از هر سال بدهد هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت مال تجارت است یعنی

در بیان زکوة سنتی

شخصی مناعی چند بجهت تجارت بخرد یا ملکی را باجاره دهد بقصد آنکه باجاره دهد تا بعد از آن
 کند پس هرگاه که در اس المال بضا طلا و نقره برسد و در مدت یکسال تقضا نکند زکوة دادن سنت
 هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنت مال طفل است پس هرگاه و ولی طفل بان تجارت کند از برای طفل
 شرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد **مطلب** سیم در بیان احکام
حسن بدانکه خمس در هفت چیز واجبست اول غنیمت که از کافران حرب بدست آید هر مقدار که باشد و
 هر گاه که بهم رسد مثل فیر شده و من کل ارضی و مانند آن بشرط آنکه بعد از وضع اخراجات ضرورت
 کند و بضا نمودن وقت آن چه بماند بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین بر آنند
 که دادن حسن آن واجبست هر چند بقیه آن بیست مثقال کمتر باشد سیم هر چه از دنیا بقواصی برود
 او کند در میان و غیر آن هرگاه هفت آن بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام مخلوط
 شود و قدر حرام و ضاحل آن معلوم نباشد اما آنقدر معلوم باشد که هیچیک از آنها در این صورت
 حسن آنرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم شود که از بیع یک نباده است
 آنرا باید داد و آنرا باید تقسیم چنین باید کرد و بفقرا و مساکین بقصد باید نمود یعنی که کافر نمی آید
 مسلمانی جز و واجبست که خمس از زمین یا فیت آن زمین یا خمس هر سال او را بدهد ششم زکوة در مورد
 یافت شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شد یا شد دادن حسن آن واجبست خواه از اسلام بان باشد
 و خواه نباشد باقی از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شد یا شد از اسلام بان
 باشد لفظ است و احکام لفظ بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی هفتم فایده که از تجارت یا
 زراعت یا حرفت و مانند آن بهم رسد پس اگر فایده آن زباده از کل اخراجات بکماله این کس باشد و حوال
 لا یومجال او ده تو ما شود ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات بردارد و زده نو ما که میماند و
 بخش بدهد و بر این بناس است فایده که از زراعت حرفت حاصل شود و اگر در آنجا پیشکسب شخصی بدهد
 بخواد با غلام یا کنیز و یا مانند آن خریداری نماید یا او را جرمه کند از جمله اخراجات صاحب است
 آنچه بعد از وضع کل آنها بماند دادن حسن آن واجبست هر فرد که باشد و بدانکه نصف خمس بطلن بر خص
 انان علیه السلام دارد و بضع بکری با ذات بیعی جمعی که از جای بدهاشم که بدهد در سینه یا نه صلوات
 و اله است منوبند اگر چیز از اول و آخر فاطمه زهرا علیها السلام نباشد بشرط آنکه شش ماه شرعی باشد

در بیان زکوة سنتی

کتاب جامع حیات

باید در این مذهب ضعیف است هرگاه بخواهد در این مذهب با اینه

معنا بدو روزان روزه با اطل

و ایام با اینها که با اینها میسر باشد و وجهی که با این جماعت منقول است صاحب حال میتواند که خود
 مانند ایشان منتهی نماید و اما آن صغی که منقول صاحب الزمان هم دارد و ما غیبی است صاحب حال و اگر
 که بچیزها در حدیثها از اینها ان جماعت منتهی کند یا بچیزها در کتاب جامع حیات
 در بیان احکام روزه و اجری و مستحق و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیان نماز و منبطلات و در
 بدانکه مشن چیز است که فعلی آوردن آن در روزه واجب است و اگر فعلی آوردن در روزه باطل میشود
 اول چیزی خوردن و آشامیدن هر چند که خوردن و آشامیدن آن خلاف علت باشد و بعضی از جماعت میگویند
 که خوردن آنچه خوردن آن خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و بربک و کتف و مانند آن روزه با اطل
 میشود و اگر تشنگی یا اگر سنگی بر شخصی غالب شود چنانکه تحمل نتواند کرد در آنوقت بخورد و اما زباده از
 آنچه دفع مضر نکند بخورد و بر او واجب است که لغزه را بزور نکند و هم چنین جرعه ای که تا مدت خوردن و
 آشامیدن در آن نشود و هم از آنچه روزه با اطل میکند از آن است عذاب هر طریقی که باشد اما اگر
 روزه دارد و در غم است خوردن روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه در
 نماز شک باشد اگر ماند که چون در روزه خواب کند غم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و احتیاج
 حرام نیست از آنچه روزه با اطل میشود داخل کردن حشفه است عذاب قبل پاد بر رفتن در روزه فاعل
 و مفعول باطل میشود و اگر شخصی در خوردن روزه ماه رمضان در جماعت کند کفاره خود و از آن در گذرد
 او است و اگر زن مرد زاد روزه جماعت آورد کفاره زن و مرد بر زن واجب چهارم از آنچه روزه با اطل
 میشود عمد بر جنابت ماندن است ناوقت صبح داخل شود پس فضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن یا
 غسل جنس یا استخاضه یا نفاس کند ناوقتی که صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بصد آنکه اگر شب غسل کند
 و ناصح بپوشا شود نه فضا بر او لازم است نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم فضا و هم کفاره
 لازم است و اگر غسل کردن و نکره کن یا طروش فرساید باشد فضا لازم است نه کفاره و هم چنین اگر از خواب
 اول بیدار شود و نوبت دویم بخواب رود بجان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد تا صبح
 بیدار شود فضا لازم است نه کفاره و اگر در اینصورت بیدار شد نداشته باشد فضا و کفاره نیز بر او
 لازم است و اگر نوبت سیم بخواب رود و ناصح بپوشا شود فضا و کفاره و اول از منتهی هر چند بصد غسل
 کردن بخواب رود و بجان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد بخوابد از آنچه روزه با اطل

میکند

میکند رسانیدن کرد غلیظ است عمد با حق و همچنین رسانیدن دو غلیظ است و بخار غلیظ است
 گاه یکی از این سه چیز را بجای رساندن از روی عمد فضا بر او لازم است تا کفاره ندارد ششم از آنچه روزه
 با اطل میکند در کردن است از روی عمد و آن موجب فضا است کفاره لازم نیست و بعضی از جماعت میگویند
 و این لازم میدانند اما اگر بی اختیار از روی سستی کند چیزی لازم نمیشود و هم از آنچه روزه
 با اطل کند فرورفتن در آب است از روی عمد و آن واجب میشود و بعضی از جماعت کفاره را نیز واجب
 میدانند و اگر جنب روزه واجب داشته باشد و غسل را تماسی کند غسل باطل است هشتم از آنچه روزه
 با اطل میکند در روزه کفین است بر خدا بیگانه است آنکه بگوید فلان چیز را خدا بیگانه حرام کرده است باطل
 چیزی را حلال کرده و این قول خلاف واقع شود و هم چنین در روزه کفین بر خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بر یکی از خضر بنامه معصومین علیه السلام واجب فضا است بعضی از جماعت کفاره را نیز واجب
 و بعضی هیچک را واجب میدانند **مطلب نهم** در بیان روزهها و اجبی و سنی و مکروه و حرام بودن آن
 چهار فصل است فصل اول در بیان روزههای واجب بدانکه روزهها واجب بر هشت قسم است اول روزه ماه
 رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان یکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که سی روز از
 ماه شعبان گذشته و دویم شایع یعنی جمع کبیری که از سخن ایشان سخن حاصل شود و اخبار نمایند که ما
 دیدند بگو اهی ایشان ثابت میشود پس اگر در وزن عادل یا آنکه بگرد عادل و در زبان بیشتر عادل باشد
 و گواهی دهند که ماه را میداند بگو اهی ایشان ثابت میشود مگر آنکه خبر حد شایع رسد بخانه تویم
 غیر آن داخل شد ماه ثابت نمیشود و هم از روزهها و اجبی روزه فضای ماه رمضان است و اجبت بخا
 آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آید داخل شود پس اگر بر شخصی مثلاً ده روز فضای ماه رمضان واجب
 شود فضای آنرا تا آخر میتواند تا وقتی که تمام رمضان آید ده روز نمایند پس اگر همیشه عازم بود که آن
 روزها فضا کند و چون بماده رمضان روز نمایند مانعی از روزه داشتن هم رسد مثل آنکه بیمار شود یا
 نزد جنس بیند و اینصورت همین فضای ده روز واجب است و اگر بگذرد ماه رمضان آید تا آخر کرده
 باشند ده روز فضا کند و بجهت هر دو فضا یکدم یا برنج یا نان یا امثال آن صدق کند
 مدت چهار یک ضاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل و نوبت است و هم چنین فضا و قصد لازم است
 غیر بر فضا داشته باشد تا وقتی که تمام رمضان آید مقدار صد فضا نماید و در این مذهب میشود با

کتاب جامع حیات

حصص

حضرت بنیوید آنکه فضا ماه رمضان از پیشین مجزوم و جماع کردن و غیر آن فاسد متبون کرد
 و بعد از آنکه فضا ماه رمضان از پیشین مجزوم و جماع کردن و غیر آن فاسد متبون کرد
 فضا و کفاره لازم میشود و کفاره آن ده مسکین را طعام دادن است و اگر از آن عاجز شود سه روز
 روزه بدارد ستم از روزها و آنچه است که شخصی خورد یا شخصی با جا دهد که مقدار آن سه روز است
 پس بر او واجبست بسپا تا آخر در فضا نکند و نوعی نماید که در عرف کوبند که او مشغولست به فضا و
 متب چهارم از روزههای واجبی روزه است که بر یکدیگر واجب بوده و بید در حال جو با رجوعت
 بر فضا آن فضا نکرده باشد پس بر هر یک از آنها واجبست که از فضا کند اما اگر میت و پیر داشته باشد
 که سال یکی بشیر باشد و سال دیگری کمتر اما آنکه سال او کمتر باشد بالغ باشد بعضی از آنها در آن
 که فضا بر آنست که بالغ است اما آنست که فضا بر آنست که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن بر
 باشد هر یکی ضعیف فضا کند اگر حد فضا جفت باشد اگر طایف باشد فضا یکی کند و اگر طایف
 عیبه هر کدام آن روز را فضا کند از دیگری ملاحظ میشود پس اگر هر دو از روز روزه بدارند و بعد
 پیشین مقدار هم افطار کنند کفاره آن نزد بعضی از مجتهدین واجبست که فضا نیست چیزی را آنکه هر دو
 واجبست تا تو بر نیم از روزها و اجبی است که بنده یا بعهده یا بکند واجبست و آن بر دو قسم است
 مطلق و معین مطلق آنست که نذر کند که بگر و روزه بدارد و تعیین زمان و مکان نماید و معین بر
 قسم است اول آنکه تعیین زمان کند مثل روزه اول ماه رجب و دوم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از
 عیبات غالب استیم آنکه تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزه اول ماه رجب است که معطر بر هر گاه
 از روزه در آن مکان بدارد از زمان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا جرح هر سه فضا باید کرد ششم از
 روزها و اجبی روزه دو ماهه است یعنی هر کفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان هر گاه شخصی بالغ
 عاقل است و عمدت روزه ماه رمضان را بخورد یا اشامید یا جماع کردن و یا ما شدن باطل سار و غیر است
 دو آنکه در فضا روزه بدارد یا یک بنده از آن نماید یا صفت مسکین را طعام دهد هر یک را یک
 و اگر روزه ماه رمضان را چیزی حرام فاسد شود مثل خمر یا طعام غصبی خورد یا زنا کردن یا در حرم
 جماع کردن در این صورت کفاره بر او لازمست یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده از آن نماید یا صفت
 را طعام دهد هفتم روزه اعتکاف است که عنقریب تفصیل مذکور میشود هشتم روزه کفاره آنست که در

کفاره

کفارات مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان روزه سنتی و انواع آن بسیار است و ما در این
 کتاب بیست نوع آنرا که مشهور است مذکور میسازیم اول روز روزه و لو در خضر رسالت پناه صلوات
 علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دویم روزه روز بیست و پنج و آن بیست و هفتم ماه
 است سیم روزه روز عید غدیر و آن هجدهم ماه ذی الحجه است چهارم روزه روزه ماهی یعنی بیست
 هفت روز اول ماه و پنجاه و چهار شب اول از دهه دویم ماه یعنی روزه ایام بصره و آن نهم
 روزه است پنجم و چهاردهم و پانزدهم هر هاشم روزه روزه عرفه که هم ماه ذی الحجه است ششم
 اول آنکه محقق شود که هم ماه است دویم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود همچنین که نتواند
 بتر اغد با اشتغال نماید هفتم روزه روزه ماه است و آن بیست چهارم ماه ذی الحجه است و آن در
 صدق نمودن خیر امیر المؤمنین علیه السلام است که شکر خود را در آشنای رکوع هشتم روزه
 اول ماه ذی الحجه است نهم روزه کل رجب است هم روزه کل ماه شعبان یا زدهم روزه در حو
 الارض است و آن بیست و نهم ماه ذی القعدة است دوازدهم روزه روز اول ماه محرم است سیزدهم
 روزه روز عاشورا که روز دهم ماه محرم است و فطر و بعد از آن افطار نماید باب پنجم آنکه کربلا
 بر بنیت شفا بشرط آنکه زیاده بر یک نخورد نباشد چهاردهم روزه هر پنجشنبه و جمعه یا نهم روزه
 روزه توبه است و آن بیست ماه ذی الحجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان
 روزه روز پانزدهم جمادی الاولی است هجدهم روزه داود پیغمبر علیه نبینا و علیه السلام است و آن
 یک نصد و بیست و چهار روزه داشتن است نوزدهم روز یوم التک بر بنیت سنت و آن از ماه شعبان
 هر گاه احتمال اول ماه رمضان داشته باشد بیست روزه بیست و نهم ماه ذی القعدة است **فصل سوم**
 در بیان روزه حرام و آن نه قسم است اول روزه روز عید ماه رمضان و دویم روزه یوم التک
 هفتم آنکه از ماه رمضان است اما بقصد فضا یا نذر حرام نیست سیم روزه صفت یعنی در آشنای بنیت
 قصد کند که از اول روز تا شب حرف نزنند چهارم روزه و صا و آن زاد و نسیب است اول آنکه در وقت
 بنیت در صفت یا خرافات نماید و شام و سحر را یکی کند دویم آنکه در روز منوال روزه بدارد و یکی
 آنکه در شب روزه بگذارد یعنی روزه زن بر بنیت سنت بر خص شوهر ششم روزه غلام و کنیز بر بنیت
 بر خص یا هفتم روزه بیمار هر گاه از روزه داشتن گمان مضرت داشته باشد یا طبیب بخازن

کتاب بیست نوع آنرا که مشهور است مذکور میسازیم

کتاب بیست نوع آنرا که مشهور است مذکور میسازیم

کوب

گوید که علاج آن بمشغله است در جماعت و تاخیر جماعت تا شب خطر عظیم دارد در این صورت
جماعت در روزه ماه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کثیر یا انکس روز واجب داشته باشد خورد
دیگر که روزه بر او واجب نباشد یا وقت نشوزن خود یا کثیر خود را میتواند که بزور جماعت کند
برایشان منافعت نیفتد که توانست از منعت چون یکی از ایشان را جماعت کند واجبست که کفا
او را بدهد هشم از روزهای حرام روزه مسافر است بر نیت و جوهر گاه مسافر و مباح باشد مگر در
سه جا که روزه واجبست سفر مباح در آن سه جا جایز است اول روزه نذی که مسافر حضرت است
باشد و دوم روزه سه روز در وقت حج هر گاه قربانی یافت شود چنانکه در کتب جامع مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی ستم روزه چیزی روزه شخصی که در حج قبل از غروب یا با نیت عرفات یا در
چنانکه در جامع مذکور میشود انشاء الله تعالی چهار روزهای حرام روزه ایام تشریف آن با
هم در و اندم و سیزدهم مادی الحجه است شخصی که در منا باشد اگر در غیر منا باشد و در او
نیت **فصل چهارم** در بیان روز مکره و آن چهار است اول روزه سنه در سفر و دوم روزه
سنی شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنه است که اظهار کند و اظهار نکند که روز
دارد ستم روزه روز عرفه هر گاه شک در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف باشد بر او
فراغت بدعا اشغال تواند نمود چهارم روزه مهتاب نیت سنت بر حضرت صاحب خانه و بعضی از
مجتهدین بر آنند که روزه صاحب خانه نیز بر حضرت مهتاب مکروه است **مطلب سیم** در بیان ایام
الحکام روزه و در آن چهار فضلت **فصل اول** در بیان نیت روزه بدانکه مشام در نیت
روزه معتبر است اول آنکه نیت را قبل از طلوع فجر بخورد و دوم قصد قربت کردن ستم تعیین آنکه
واجبست یا سنت چهارم تعیین آنکه از ماه رمضان است یا از دیگر اوقات که نیت تعیین آنکه از است یا فضا
و بعضی از مجتهدین بر آنند که در روزه ماه رمضان نیت از ادرم نیت ششم است نیت حکمی یعنی در
اشای روزه قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر
شخصی در اشای روزه قصد چنین فعلی کند گناه کار است اگر چه آن را بفعل نیاورد و میباید
خداوندت که ایا حج در این قصد روزه باطل میشود یا نه و بر نیت باطلان ایا همین فضا لازمست یا
کفاره نیز لازم میشود و در این صورت نیز خلاف است واضح آنستکه فضا لازمست اما کفاره لازم نیست

و در بیان نیت روزه
و در بیان نیت روزه

و بدانکه اگر شخصی نیت روزه واجب را فراموش کند و قبل از پیشین بیاشاید در انوقت نیت کند
روزه او صحیحست و در روزه سنتی هر وقت که بخاطر رسد اگر نیت کند ثواب روزه آن روز را دارد
اگر چه پیش از شام بیک لحظه نیت کند **فصل دوم** در بیان نیت روزه ایشان صحیحست نیت اول
شخصی که از روزه داشتن بواسطه بیماری مشقت عظیم یا بدین عرض هر روز بکند کند یا مانند
نیت کند و ستم شخصی که نشکی بر او غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کند او نیز عرض
هر روز بکند کند نیت نماید هر وقت که غذا بر طرف شود فضا کند ستم زنی که حامله باشد
و گمان آن داشته باشد که از روزه داشتن با و یا بجل او ضرر میرسد حکم آن حکم ضامنشکی است
زنی که طفل شیر میدهد خواه طفل خود و خواه طفل غیر را هر گاه از روزه داشتن ضرر و فضا بطفل
طوین حکم حامله دارد بچیز نیت که حض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استخاضه داشته باشد غسل
واجبست بفعل نیاورد یا باشد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرر یا بد هضم مسافر چنانکه قبل از
مذکور شد هشم روزه طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز از او صحیحست هشم شخصی که
منه باشد روزه او صحیحست و فضا آن روزه بر او واجبست هر شخصی که کافر اصلی بوده باشد
از طلوع فجر مسلمان شود روزه آن روز از او صحیحست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان
روزه آن روز از او صحیحست و فضای روزهها گذشته از او مسافراست اما هر گاه شخصی مرده شود یا از نوبه
کند و اول نیت فضای روزه واجبست که در ایام آن روز از او فوت شد باشد فضا کند و اگر سنی شیعه شود
حکم کافر اصلی دارد که فضای روزه بر او واجبست **فصل سیم** در بیان امری چند که بفعل آوردن
انها در تمام اوقات روزه است اول آنکه در وقت دیدن هلال ایندعا بخواند
و بعضی از مجتهدین خواندن ایندعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و دیگر در وقت خواندن این
دعا در جانب قبله کند نه در جانب هلال و دعا اینست الحمد لله الذی خلقنی و خلقک و قد علمنا انک
و جعلت مواجبت لا یس الالهة هیله علینا اهلا لا منار کا اللهم ادخله علینا بالسلامة
الاسلام و البقین و البیر و القوی و التوفیق لما یحب و رضی و قوم مباشرت باحلال خود کردن در
اول ماه رمضان اظهار کردن بشیر بنی حجام بجهل اظهار قبل از نماز اگر انتظار او داشتند که با او
کنند ستم خورد هر چند طلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این دعا از اخطا

و در بیان نیت روزه
و در بیان نیت روزه

و در بیان نیت روزه
و در بیان نیت روزه

اللهم لك صمتنا وعلى ذنوبنا وعليك مقبله مناديه الظلمه واتبنا المروق وبغى الاثم
اللهم تقبله منا واعتنا عليه وسيلنا فيه وثلثه منا هفتم خواند دعاهاى كه در روزها و
شبهائى مانصا مفر است و در كتاب صبا مذكور است هشتم گذاردن هزار ركعت نافله بطريق
كه در باب نماز مذكور شده خواندن سوره يوم وعنكبوت و شب بيستيم و هم غسل كردن در هر
شبهه كه طاعت مثل اول و سيم و پانزدهم و بيستيم يك اما در شب بيستيم دو غسل سنتيك
در اول شب يكى در آخر شب چنانكه در بحث طهارت مذكور شد پانزدهم آنكه در پناه مخيف بايد
غلام و كبر خود در خدمت بعضى خدمت دشوار ايشان را نفرمايد و ندهم آنكه دعا و ادعائى مانصا
مذخر نماه بخواند كه در صحيفه كامله مذكور است **فصل چهارم** در ذكر آنچه روزه داران
بفعل آوردن مكره است آن پانزده امر است اول شعر خواندن اگر چه مدح حضرت مقدسا
عليهم السلام باشد دوم هر ضليكه موجب ضعف باشد مثل مكث طول در حمام و خون گرفتن و نماز
آن سيم ذنابا بوسيدن بادست با نى كردن چهارم شفاف برداشتن پنجم خنه كردن ششم سفر خاپايد
هفتم در كوش يا در بين چيزى چكاندن هر گاه بجلو نرسد كه اگر بجلو رسد روزه باطل ميشود
شكوفه و كل بويدن تخم بزرگس هه پراهن بر خود ترك كردن دهم هر گاه كه مشك يا عيبر داشته باش
در چشم كشيده پانزدهم زنا و ادا بركت كردن **مطلب چهارم** در اعتكاف و ان مكث صبا
مسجد جامع سه روز يا نهاره بقصد ريت و در ان ثواب عظيم است خصوصا اگر روزه روزه خواه
واقع شود و حضرت رسالت صلى الله عليه و اله هميشه در دهه آخر ماه رمضان اعتكاف مفرمودند
بپروزه داشتن اعتكاف كردن جاين نيت و نسه روز كس نميآيد در غير مسجد جامع صحيح نيت
هر گاه شخص نيت ندهد روز اعتكاف نماند و سيم واجب ميشود و اگر پنج روز يا هفت روز اعتكاف
نمايد در ششم و هم واجب ميشود و بر انقباس است چهارم نيت اعتكاف كند را كه از مسجد برون رود
مگر از براى حاجت ضرورى كه در مسجد بماند يا عيانت مؤمنه يا رفتن بوزاع او يا مشايخ خانه او
و مانند آن و چون از مسجد برون رود حرام است نشستن و در سياره رفتن و نماز گذاردن در غير مسجد
مذرا اعتكاف كرده مگر بواسطه ضرورت مثل آنكه بجهت غلبه ضعف بيشيد يا راه تشيع منحصر در مسجد
با انقض وقت نماند كه نماز در مسجد خواند گذارد و جائز است كه هر گاه بواسطه ضرورت از مسجد برون

بنا بر كسى كه در روزها و شبها نماز نكند

رود نماز را هر جا كه خواهد بگذارد و نيز حرام است راعتكاف واجب روزه را قاسم سلخني در
يجمع كردن و در روز شب بوى خوش شپيدن و ناخواب بوسيدن سنانى كردن و هر چه روز باطل
ميكند اعتكاف را باطل ميسازد و اگر اعتكاف واجب زاد روز ماه رمضان يجمع فاسد است و در
واجب ميشود يكى جهه مانصا و يكى جهه اعتكاف و اگر در شب اعتكاف فاسد سازد يك كفاره
اعتكاف واجب است پس و هم چنين اگر روزه اعتكاف فرد روز يجمع فاسد است و اگر معتكف روزه
معتكف خود زاد و اعتكاف واجب بگرايه نماه معتكف نماه كفاره لازم ميشود و كفاره از جهه خود رود
كفاره از جهه روزه خود يا بچهار كتاب جامع عبا سه در مباح و شهر ابط
از روزان معتكف و هفت مطلب است مقدم بدانكه حج كردن از اعظم اركان دين است و چون واجب
ناخبر كردن ان گناه عظيم است و در حج ايفضا و ادا است كه هر گاه بر شخصى حج واجب شود و حج نرود
با ينك مانع شرعى نداشته باشد پس بپروان وقت مسلمان خواهد بود بلكه از منى و جوه خواهد مرد
روايات بسيار در كس ثواب حج از حضرت رسا پناه صلى الله عليه و اله و حضرت ائمه معصومين
الله عليهم اجمعين وارد شده از جمله منقول است كه شخصى بخدمت حضرت پيغمبر صلى الله عليه و اله آمد كه
اى رسوخدا اينجا از خانه خود بفرم حج بپا الله بپروان آمد بگويم و چون بدانجا رسيد و حج فرود
من مرد عنى مال نامم پس امر فرما كه مال خود را در وجهى از وجه صرف سازم كه ثواب ان مثل ثواب حج
باشد پس حضرت پيغمبر صلى الله عليه و اله روى مبارك بالخص كرده فرمود كه بگو ابو قبيس نظر كن كه اگر
ان كوه تمام زدم حج شود و از راه خدا بپا صرف نماي ثواب ان ثواب حج نبرد بعد از ان حضرت پيغمبر
فرمود كه چون شخصى از راه حج كند بپا ساخن پراي و استبازاه حج اشفاقا بايد فرود نيكه يك چيز
از ان پراي و استبازا از زمين بر دارد پراي زمين گذارد خدا بپا عالى ده ثواب يا ويده مده گاه او را
بپا عالى ده در حج او را در زمين بلند ميسازد و شريكه افشس بران سوا مشهرا كه پاشنه از زمين
گذارد پراي زمين گذارد مثل ان ثوابها خدا بپا عالى از براى اشخص ميبويد **مطلب اول** در پيا
بصه از ارباب حج چون غم حج جرم شود بايد كه زمه خود را از خود مردم خلاص سازد و وصيت كند چون خدا
كه از ضرر خود بپروان بد حال و باز نمايد كان خود را جمع سازد و در كسنا است بگذارد و بعد از ان
دعا را بخواند اللهم انى استودعك الساعة نفعي و اهلى و مالي و ولد و ديني و دنيا و اخرتي و خوا

بنا بر كسى كه در روزها و شبها نماز نكند

بنا بر كسى كه در روزها و شبها نماز نكند

عَلِيَّ اللَّهُمَّ احْفَظْ التَّاهِدِينَ وَالغَائِبِينَ اللَّهُمَّ احْفَظْ أَوْلَادَنَا اللَّهُمَّ احْفَظْ جَوَارِدَنَا
اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّبْنَا نِعَمَتَكَ وَلَا تُعَبِّدْنَا مِنْ عَافِيَتِكَ وَوَصِيَلَاتِكَ وَبِعَدَاؤِنا وَدَاعِ اَطْفَالِنا
خود کرده تحت الحنك لبنة عصا با دام ناله بدست خود گرفته از منزل بیرون آمد و دو وقت برود
آمد بگوید بِسْمِ اللَّهِ اَمْتُ بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ اَكْبَرُ اِنَّ اللَّهَ اَكْبَرُ اِنَّ اللَّهَ اَكْبَرُ اِنَّ اللَّهَ اَكْبَرُ
بگوید بِاللَّهِ اَخْرَجَ وَاَللَّهِ اَدْخَلَ وَعَلَى اللَّهِ اَتَوَكَّلُ بِرُكُوبِ الْمَهْدِ اَفِيءُ فِي رُوحِي هَذَا خَيْرٌ وَاخْرَجَ
بِي خَيْرٌ وَفِي شَرِّ كُلِّ اَيَّةٍ اَنَا خَيْرٌ مِنْهَا اِنَّ رَبِّي عَلِيمٌ بِمُسْتَقِيمٍ و چون از خانه بیرون آمد
بر در خانه رو بقبله بایستد و فاتحه و ایترا کریم بگویند پیش رود بگویند بر دست است و یک
نوبت بر دست چپ بخواند و بعد از آن بیدعا را بخواند اللَّهُمَّ احْفَظْني وَاحْفَظْ مَاعِمي وَ سَلِّمْني
سَلِّمْ مَاعِمي وَ بَلِّغْني مَاعِمي بِبِلَاغِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد از آن نیت حج با این طریقی
کند که متوجه خانه خدا می شوم که حج اسلام و حج تمتع و ایجا اودم برای آنکه بر من واجب نهد
بخدا پای و رد کاب کند و در اوقات بیدعا بخواند بِسْمِ اللَّهِ و بِاللَّهِ و اللهُ اَكْبَرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا اِنَّ لَنَا لِيَاسًا و مَنْ عَلَيْنَا لِحَمْدِهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ الَّذِي سَخَّرَنَا هَذَا وَاَمَّا كَالهٗ مُقَرَّبِينَ وَاِنَّا لَالرَّسَائِلُ الْمُقْبَلُونَ وَا
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اَنْتَ الْخَامِلُ عَلَى الظَّهِرِ وَاَلْسُنَانِ عَلَى الْاَمْرِ اللَّهُمَّ بَلِّغْني بِرَاغَا
الْحَجْرِ بِرَاغَا بِرَاغَا اِلَى مَغْفِرَتِكَ اللَّهُمَّ لَا ضَيْرَ لَاحْزَنَ لَاحْزَنُكَ وَاَلْاٰخِرَةُ كَالْاٰخِرَةِ وَاَلْاٰخِرَةُ كَالْاٰخِرَةِ
است که در هر منزل که فرود آید دو وقت فرود آمد بگوید رَبِّ اَنْزِلْني مِّنْ اَمْبَارِكَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِ
و دو رکعت نماز بگذارد و چون از منزل کوچ کند دو رکعت نماز بگذارد و بداند که بهترین روزها از
برای سفر روز شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر بجایت بداند و هم چنین
در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند قصد باید بکند و متوجه سفر
کرد که ضد نلافی بگذارد و روز کند و سنت است فرخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی تو
و نسبتی آن و در حد آمد که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با هر جا
و ملازمتان و مسکاربان و خشم فر خورد از ایشان و اگر چه در راه است و اگر چه در راه است
بگوید رَبِّ اَنْزِلْني مِّنْ اَمْبَارِكَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِ و اگر چه در راه است و اگر چه در راه است

باز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس بر راه خانه
خدا برود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ است آن خوش خلقیست خشم فر خورد و صلا
و تقوی شعار خود کردن **مطلب** و بر دنیا شرایط و جویج بدانکه ناهفت شرط بهم
زند حج واجب میشود شرط اول بلوغ نسایی بر طفل حج واجب نیست هر چند مالدار باشد اگر
اگر ولی او حاج برد و احرام بندد و قبل از وقت عرفه بر پا دوقوع مشعر بالغ شود و یا فی افعال حج واجب
اورد حج او صحیح است و از حج اسلام بجز ب شرط عقل است پس بخوفی که هیچ وقت بهوش نماند
یا اگر بهوش آید و مدت هشتای او افعال حج را نکند بر او حج واجب نیست تا اگر قبل از وقت
عرفات یا وقت مشعر هشتا شود و یا فی افعال حج را در نما هشتای بجا آورد حکم او حکم طفل
بطریق مذکور شد شرط پنجم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد شود
اگر بر حضرت اقا حج کند ثواب دارد و اما این حج از حج اسلام بجز نیست و هر گاه بعد از از آری
استطاعت حج بهتر است از نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر اینکه قبل از یکی از دو خوف از او شود
در این صورت حکم طفل و مجنون دارد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و
کشتن از چاهای پان و چشمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحال اینکس اگر شخصی گوید که خرج راه
تو در عهد منست و بر منی و اعتماد باشد در این صورت نیز حج واجبست همچنین اگر خود بعضی از خرج
داشته باشد نه را شخصی که بجز او اعتماد باشد متعهد باشد از جمله استطاعت است فقره علیا
و باز مندگان واجب الفقه از وقت رفتن تا وقت آمدن بخانه خود خواه قدرت بر آن داشته باشد و
دیگری متعهدان شود و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض مهرن و غیر آن پس
مادامیکه قادر بر وفای آن نباشد حج بر او واجب نشود و اگر زن در حاج احتیاج بجز داشته باشد
و هم بجهت رفاقتی او اجرتی خواهد این اجرت آن نیز داخل استطاعت نسایی اگر بر اجرت او قادر نباشد
حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحی بدانت مجتبی که از رفتن حج مشقت شدید لازم نیاید شرط
ششم امنیت است پس مادام که جان نا امنه داشته باشد حج واجب نیست شرط هفتم آنکه انقدر
وقت باشد که خود را بتمک مظهر برساند و افعال حج را بجا آورد پس وقت تنگ باشد حج در انسان
است و هر گاه بر زن حج واجب شود میتوانند که در حضرت شوهر حج رود اما حج سنتی بر حضرت شوهر

۴۱۱
باز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس بر راه خانه
خدا برود اگر سه خصلت در او نباشد حج او هیچ است آن خوش خلقیست خشم فر خورد و صلا
و تقوی شعار خود کردن **مطلب** و بر دنیا شرایط و جویج بدانکه ناهفت شرط بهم
زند حج واجب میشود شرط اول بلوغ نسایی بر طفل حج واجب نیست هر چند مالدار باشد اگر
اگر ولی او حاج برد و احرام بندد و قبل از وقت عرفه بر پا دوقوع مشعر بالغ شود و یا فی افعال حج واجب
اورد حج او صحیح است و از حج اسلام بجز ب شرط عقل است پس بخوفی که هیچ وقت بهوش نماند
یا اگر بهوش آید و مدت هشتای او افعال حج را نکند بر او حج واجب نیست تا اگر قبل از وقت
عرفات یا وقت مشعر هشتا شود و یا فی افعال حج را در نما هشتای بجا آورد حکم او حکم طفل
بطریق مذکور شد شرط پنجم حریت است پس بر بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد شود
اگر بر حضرت اقا حج کند ثواب دارد و اما این حج از حج اسلام بجز نیست و هر گاه بعد از از آری
استطاعت حج بهتر است از نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر اینکه قبل از یکی از دو خوف از او شود
در این صورت حکم طفل و مجنون دارد شرط چهارم استطاعت یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن و
کشتن از چاهای پان و چشمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحال اینکس اگر شخصی گوید که خرج راه
تو در عهد منست و بر منی و اعتماد باشد در این صورت نیز حج واجبست همچنین اگر خود بعضی از خرج
داشته باشد نه را شخصی که بجز او اعتماد باشد متعهد باشد از جمله استطاعت است فقره علیا
و باز مندگان واجب الفقه از وقت رفتن تا وقت آمدن بخانه خود خواه قدرت بر آن داشته باشد و
دیگری متعهدان شود و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین مثل قرض مهرن و غیر آن پس
مادامیکه قادر بر وفای آن نباشد حج بر او واجب نشود و اگر زن در حاج احتیاج بجز داشته باشد
و هم بجهت رفاقتی او اجرتی خواهد این اجرت آن نیز داخل استطاعت نسایی اگر بر اجرت او قادر نباشد
حج بر او واجب نمیشود شرط پنجم صحی بدانت مجتبی که از رفتن حج مشقت شدید لازم نیاید شرط
ششم امنیت است پس مادام که جان نا امنه داشته باشد حج واجب نیست شرط هفتم آنکه انقدر
وقت باشد که خود را بتمک مظهر برساند و افعال حج را بجا آورد پس وقت تنگ باشد حج در انسان
است و هر گاه بر زن حج واجب شود میتوانند که در حضرت شوهر حج رود اما حج سنتی بر حضرت شوهر

خود

مطلب چهارم در بیان افعال حج

مطلب چهارم در بیان افعال حج

مطلب چهارم در بیان افعال حج

نمیواند کرد و مطلب پنجم در بیان افعال حج و ذکر مواظبت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قرآن و حج افراد بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ دور باشد و حج قرآن و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه باشد یا در منزل او از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از مکه و مینامند مکه مکینت که حضرت سائیه صلی الله علیه و آله فرار داده که حاجیان از آنجا احرام بندند و آن بیخ موضع است که هر یکی از آن میقات عمره تمتع حجتی است اول ذوالحجفه است آن میقات عمره جماعه است که از راه مدینه مقدمه می آیند و حج است آن میقات حجتی است که از راه شام می آیند بهم بلبل است و آن میقات حجتی است که از راه یمن می آیند چهارم قرن المناسک و آن میقات حجتی است که از راه طایف می آیند پنجم میقات است آن میقات حجتی است که از راه عراق می آیند و بدانکه احرام لیسن قبل از رسیدن بمیقات حج نیست مگر آنکه شخصی بندد یا بجهت بالبوکند بر خود لازم کرده باشد که قبل از رسیدن بمیقات احرام بر بندد و همچنین گذشتن است از میقات احرام حرامت و اگر از میقات بی احرام گذردند واجب است که برگردند و از میقات احرام بر بندند مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع است بر سه سبب اجمال بدانکه افعال حج تمتع چهار است از ترتیب حجتی باید که هر یک از این افعال را از پیش که مذکور شد بجا آورد اول احرام عمره لیسن دویم طواف خانه کعبه است سهیم دو رکعت نماز طواف کفایت چهارم سعی مابین صفا و مروه کردن پنجم بقیع کردن یعنی چیزی از مو و ناخن گرفتن و باین بیخ فعل افعال عمره تمتع تمام است ششم احرام حج لیسن هفتم وقوف عرفات هشتم وقوف مشرف نهم حیره عقبه و ابعث سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سترایشان با نقیصه کردن دوازدهم طواف زیارت سیزدهم دو رکعت نماز طواف کردن چهاردهم سعی مابین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نشا کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نشا کردن هفدهم سه شب ایام تشریق در رمی بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یکی از جرات ثلثه زان هجفت سنگریزه زدن و این افعال واجب است و چون از اینها فارغ شود مستحب است که مکه معظمه عونا بجهت نماز طواف و نایب میقات است که بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع بر سه سبب است و در آن چهار مقصد است مقصد اول در بیان احرام لیسن و شروط آن و در آن دو فصل است فصل اول در ذکر مواظبت که قبل از شروع در احرام میجا

افزون آن سنت است و آن سنت است و آنکه از اول مادی فعل از عوی و موخاسر مطلقا حج نکرده دوم بر طرف ناخن موی هار و مو بغل تراشید یا نوره گذاشتن و نوره افضل است سیم گرفتن چاهم ناخن چید پنجم مسوک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدان واجب میدانند و اگر بعد از غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدث کند یا چیزی بخورد یا پوشند یا بپوشد که بر عمره خود پوشید و پوشیدن حرام باشد غسل را عاده کند هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است سه سلام و اکتفا بحیث رکعت و دو رکعت نیز جایز است سنن است که قدر رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا انکافون بخواند و در رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد هشتم آنکه بعد از نماز این دعا بخواند الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیر ان الله اعلم ان تجعلنی من استجابتک و امن بوعدهک و اتبع امرک فان عبدک و فی مضرتک لا اذی الا ما وقت و لا اجدا الا ما اعطیت و قد ذکرنا حج فاسئلك ان تعزونی علیه علی کتابک و سنه نبیک صلی الله علیه و آله و تقوی علی ما خصت عنه و تستلم من مناسکی فی لیسرتک و عافیة و اجملی من و فذلک الذی نصیب و از حدیث و تمسک و کتب اللہ عز و جل من شقه بسند و انفق مالی انیغاء من صلاتک اللهم فقم حجی عز علی اللہ انی اید الفتح بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنه نبیک صلو انک علیه و آله فان من لی عارض یجسینی فلیتی حیث حبسینی بقیدک الذی قدوت علی اللہ انی اذکر کن حجة ضمره امر لک شعره و بشری و لحمی و دغی و عظامی و فنی و عصبی من النساء و الطیب و اللبانی بی ذلک وجهک و الدار الاخر و بدانکه حوض مانع احرام نیست همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام نیست دویم در بیان اباقی اموریکه متعلق باحرام است آن چهار است سه امر واجب چهار امر مستحب و دو امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت احرام باین طریق که احرام عمره تمتع می بندد از برای آنکه واجب است که در دویم مقارن داشتن نیت سه نلییات ربه یعنی بعد از نیت بیفایضه و ابعث سنگریزه بگویند اللهم کنک لیتک لا یشرک لک لیتک سیم پوشیدن و چهار احرام است از برای آنکه حجتی است و بدانکه یکی از آنک که یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه در وضعه و شبیه بپوشد یا مثل کینک و زره و نمان از جایز است در لغو ام پوشیدن و خت حر یا ما چهار امر است اول آنکه در نلییات بلند بگوید و دوم آنکه نلییات که مذکور میشود اضافه کند بر نلییات واجب و اینست ان الحمد و النعمة و الملك

و این دعا را در هر روز بخواند

و این دعا را در هر روز بخواند

فان كان في طواف
فان كان في طواف
فان كان في طواف

بنوعی باشد که مطلقا برود و او بخورد و فصل دوم در بیاطواف و شرط آن بدانکه اول
افعال عمره منع بعد از احرام طواف استخوانه کعبه است و چهل امر بیان شده است مجموع آنها در دو
فصل میباشد **فصل اول** در بیاطواف پیش از طواف نماز آورده میشود و آن شانزده امر است
چهار امر واجب و دوازده امر مستحب شایعاً در واجبات اول طهارت از حد اکثر و اصغر هر گاه طواف واجب
باشد اما طواف سنتی طهارت از حد اصغر مستحب است و اگر از آنجا که در حد است و در حد است
بطریق نماز چهارم خسته کردن چه اگر شخصی ناخسته نگردد باشد طواف او باطل است اما آن دوازده
امر که قبل از طواف سنت است اول غسل سجده داخل شدیم مکه معظمه در دویم از خواستند قبل از داخل
شدن در حرم مکه معظمه ستم نعلین کنند و یا برهنه برآه رفتن چهارم نعلین خود را بپوش خود کردن
پنجم در وقت داخل شدن این دعا بخواند اللهم انك فلت في كبرك و اذن في الناس بالبحج بانوك
و خالاً و علی كل ضامر یا بین من كل فج عیبو اللهم انی ارجو ان اكون من اجابة دعوتك و قد جئت
من شفة عبیدة و من فج عیبی سامعاً لندایك و محبباً لامرك و كل ذلك بفضلک علی
واخسانك الی فلك الحمد علی ما و قطنی له انبغی بذلك رلفه عندك و الغریبة الیک و المنة لعدك
و المغفرة لذنوبی و التوبة علی منها تمنیک اللهم صل علی محمد و آل محمد و حرم بدنی علی النار و اینه
من عذابك و عذابك یا اكرم ستم غسل کردن سجده داخل شدیم مکه معظمه در مسجد الحرام هفتم غسل کردن
جهه داخل شدیم مکه معظمه و اشپیل زدن حضرت زار در این ستم هشتم داخل شدیم در مسجد الحرام نهم
که از آیات شبهه گویند هم آنکه در بیرون مسجد الحرام اینند بگویند السلام علیک ایها النبی و رحمة
الله و رحمة الله و بركاته و بعد از آن بگویند بسم الله و بیا لله ما شاء الله و السلام علی انبیاء الله
و رسوله و السلام علی رسول الله و السلام علی اولیاء الله و علی اهل بیتهم خلیل الله و الحمد لله و
العالمین هم مخصوص و ختوع داخل مسجد الحرام شدیم بانزدهم آنکه چون داخل شود در جانب کعبه
مشرف کند و سها بر داشته این دعا بخواند اللهم انی استسئلك فی مقامی هذا فی اول مسکن
ان تقبل قریبى و ان تجاوز عن خطیئی و تضع عنی و ذریعتی محمد بن عبد الله الذی بلغنی بینه الحرام اللهم
انی استشهد ان هذا قبلك الحرام الذی جعلته مثابة للناس و انما مبارکاً و هدو و رحمة للعالمین
اللهم انی عبدك و البلد بلدك و النبیت نبیک جئت اطلب رحمتك و طاعتك مطیعاً لایامرك

در اینجا

۱۱۷
راضیاً بقدرک استسئلت من الله القصر الیک الخاف من عقوبتک الی بی ثوبتک اللهم افترغ
لی ابواب رحمتک و استعمل بطاعتک و مرضاتک و ازرهم انک نزدیک حجر الاسود ابد و نجا
حجر کند و این دعا بخواند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر من خلقه و اکبر مما اخاف و اخذ لاله الا الله و حد
لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت سیده الخیر و هو
کل شیء فدیبر اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی جمیع الانبیاء و المرسلین بعد از آن حجر الاسود
ببوسد و اگر بواسطه کثرت و از دام نتواند بوسید دست خود را بان برساند و دست خود را ببوسد
و اگر نتواند دست رساند بجانب حجر بدست راست نشان کند و این دعا بخواند اللهم اوفی بوعده
و اوفی بعهدک اللهم اما فی ذنوبی و امیاتی فاعف عنی و اهدنی الی صراطک المستقیم اللهم صدقاً
ببرکتک و علی سید نبیک أشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و ان محمداً عبده و
رسوله اللهم و کفرت بالجهنم و الطاغوت و اللات و العزیز و عبادة الشیاطین و عبادة کل یذکر
عند ربی اللهم الیه المصیر اللهم الیک لیطت بدی و فماعدتک عظمت عینک فاقبل سعیتی و اعف عی و ارحم
اللهم انی اعوذ بک من الکفر و النفاق و موافق الخرف فی الدنیا و الاخرة و چون از این دعا فارغ شود
شروع در طواف کند **فصل اول** در بیاطواف امور که مستحب است بطواف فان بیست سه امر است
بانزده امر واجب و دوازده امر مستحب اما بانزده امر واجب اول نیت طواف با طریق که طواف عمره است
میکنم از برای آنکه واجب است بخدا و نیت را مقارن طواف ساد برومی که جزء اول جانب چپ در
ابتدای طواف مخاضی جزء اول حجر اسود باشد این بدو شرط باشد یکی آنکه در مقابل حجر اسود باشد
نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کلید او بخازد کل حجر اسود بگذرد طویق دوم آنکه در مقابل
حجر نایبند بلکه از آنجا بیچ خود بگرد و بعضی از اجزای بد خود را پیش بردارد و مخاضی جزء اول حجر
و شروع در طواف کند تا کلید او بخازد کل حجر بگذرد و طویق اول افضل است بریم استقامت حکم
بعضی در ابتدای طواف قصد امری نکنند که منطوق باشد مثل قصد حد و قصد آنکه طواف را با تمام
سهم آنکه در حال طواف متبیا که خانه کعبه برد سنجی و باشد چهارم آنکه در طواف کند از خانه کعبه
در کل جهات گرداند و در مقابل ابرهیم علی نبیا و علیه السلام باشد از خانه کعبه بیچ آنکه کشتن بر کرد خانه

در اینجا
در اینجا
در اینجا

کنت

کثر از هفت نوکت و زیاده از هفت نوکت نباشد و هر هفت نوکت را شوط گویند و هر هفت شوط
 یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کثر یا بیشتر التفات نکند و طواف
 او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد و این صورت از سه حال برین پیشتر است اول آنکه شک
 کند میان هفت شوط و زیاده دویم آنکه شک کند میان هفت شوط یا کثر سیم آنکه یقین داشته باشد که
 هفت شوط نکرده و شک او در میان هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میان چهار و پنج یا میان پنج
 و شش پس در این صورت اول اگر بر کثرت حصر شود در او نیست رسیدن باشد طواف او صحیح است و اگر بان
 رکن نرسیده باشد طواف او باطل است از سر باید گرفت و در صورت دویم و سیم مطلقا طواف باطل
 است خواه بر کثرت رسیدن باشد خواه نرسیده باشد طواف از سر باید گرفت ششم آنکه چهار شوط اول از
 یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف از سر گرفته شود
 فاصله بجهت ضرورت واقع شد باشد مثل نماز واجب که وقت آن شک شد باشد و خواه بی ضرورت واقع
 شد باشد اما در میان شوط چهارم و پنجم و در میان شوط آخر چهارم است که فاصله واقع شود مثل نما
 ستی که وقت آن شک شد باشد یا قضای حاجت مؤمنی یا داخل شدن بخانه کعبه و هم چنین در سه شوط
 آخر چهارم است قطع شوط کردن بجهت امثال آن امور اما واجبست که در وقت قطع مکافی را که در اینجا
 شد نشان کند تا چون بر سر تمام آن زیاده و کم نشود هفتم آنکه حج را یکسره تمام کند و سکوچم داخل
 طواف شود و آن دیوار است که کوفه در جانبها بدان کعبه هشتم آنکه در وقت طواف چیزی از بلند داخل
 شود و کعبه نباشد بلکه باید که کل بدخارج از شادند باشد و آن بنا نیست در هیچ خانه کعبه متصل
 بان از نشانه دیوار قدیم خانه کعبه در قدیم از این وسیعتر بود و شادند جای دیوار قدیم است پس اگر
 طواف کنان دست بی دیوار کعبه گذاردند طواف باطلست چه آنکه دست داخل خانه کعبه خواهد بود
 تمام آنکه در طواف بطریق متعارف راه رود پس اگر بر یکجا یا بر چهار دست یا چیز کان طواف کند صحیح
 بود هم آنکه آخر شوط هفتم جای باشد که ابتدای طواف از آنجا کرده نیز زیاده و نقصان نازدهم آنکه
 دو رکعت نماز طواف کردن در پس مقام ابرهیم علی نبینا و علیه السلام یا در پهلو آن و حجر است و فراتست
 این دو رکعت بسیار باختر و اگر طواف سنت باشد در هر حال از مسجد الحرام که خواهد آمد باید رکعت را میباید
 گذارد و سنتی که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سوره حمد را بخواند

امر سنت که تعلق بطواف دارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود هیچ امری اشتغال نماید الا بمقتدا
 باند هم و در اندام طواف که قبل از این مذکور شد بعد از آن بیفاصله شروع در طواف عمر کند مگر
 آنکه وقت نماز واجب داخل شد یا شد یا نرسد که نماز جماعت از او فوت شود دویم بوسیدن حجر اسود در
 هر شوط و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن خانه کعبه بخصیص رکن
 نماز کن عراقی چهارم آنکه بکطرف دعای خود را از در بغل راست خود بیرون آورد و بر دوش چپ اندازد
 و دوش راست را برهنه سازد پنجم کام خود را در زمین طواف کوفه کرد تا آنچه بواسطه هر گای شش هر
 حسته بجهت اینکس نوشته میشود ششم نزدیک شادند طواف کردن هر چند کام کثر شود چه نزدیک
 تلافی بادی کام میکند هفتم راه رفتن در اثنای طواف نه نرسیده باشد نه ایستاده بلکه سیرا باشد هشتم
 آنکه در اثنای طواف بن دعا بخواند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي بِمَشِيئَتِهِ عَلَى ظِلِّ الْمَاءِ كَلِمَاتُ
 بِعَلَى جِلْدِ الْأَرْضِ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي فَتَرْتَهُ أَفْدَامَ مَلَائِكِكَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي
 دَعَاكَ بِهِ مُوسَى بْنِ جَانِبِ الطُّورِ فَاسْتَجَبَ لَهُ وَالصَّبْرَ عَلَيْهِ حَبَّةً مِنْكَ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي
 غَفَرْتَ بِهِ لِمَنْ سَأَلَ اللَّهَ عَلَيْهِ وَاللَّهُ مَا نَقَمْتُمْ مِنْ ذُنُوبِهِ وَمَا نَأَخَّرُوا بِمَنْتَ عَلَيْهِ وَبِعَيْنِكَ وَأَنْ تَفْعَلَ
 كَذَا وَكَذَا وَبَعْدَ از آن حاجت خود را از خدا بخواهی بخواند هم آنکه در اثنای طواف هر گاه شایع رخ خانه
 کعبه شود صلوات بفرستد هم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوفه که در طرف ناودان خانه
 است برسد بن دعا بخواند اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَعَافِيٍّ مِنَ السُّقْمِ وَارْزُقْ عَلِيٍّ مِنَ الرَّزْقِ الْحَلَالِ
 وَارْزُقْ عَيْنِي شَرْقَةَ الْحِجْرِ وَالْأُرْسُومَ وَالشَّرْقَةَ الْعَرَبِيَّةَ وَالْحَيْمَ بَارِزَهُمُ أَنْكَرُ جُودٌ فِي شَوْطِ هَفْتُمْ بِسْمِ اللَّهِ
 رُسُلَانِ دَعَا مَا سَابِقٌ دَرِخَانَهُ كَعْبَهُ بُوَدُ وَالْحَالُ لَيْسَهُ شَدَّ وَعَلَامَتَانِ نَمَا يَأْتِي لَيْسَ يَأْتِي كَرُوبَانِ
 كُنْتُ وَخُودِي بَانَ بِحَسْبَانِ وَابْنِ دُعَا بَخُودِنَا اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْنَكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهَذَا مَكَانُ الْعَائِدِ
 بَلَى نَزَلَ الْبَارُ وَدَرِخَانَهُ بَكَاهَانَ خُودِيكَ بَلَى فَرَارِ كُنْدُجَه دَرِخَانَهُ هَرِ مَوْسَى كَه دَرِ مَنكَانِ
 شَرِيفِ فَرَارِ بَكَاهَانَ خُودِيكَ كُنْدُ بَلَى حَسْبَانَ كَاهَانَ وَدَاعِي بَخُودِ دَوَانَهُمُ أَنْكَرُ جُودِ فَرَارِ بَكَاهَانَ
 خَوَانِدُ دُعَا بَخُودِنَا اللَّهُمَّ مِنْ فَيْلِكَ الرُّوحُ وَالْفَرْحُ وَالْعَافِيَةُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي
 أَغْفِرُكَ مَا أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي وَخَفَى عَلَيَّ خَلْقِكَ أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ فَغْفِرْ لِي مَا رَزَقْتَنِي وَارْزُقْ
 فِيهَا أَسْأَلُكَ وَبَعْدَ از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت کثرت کند یکسره از اسوا بد از این بوسیدن حاجت

زمره ابد و بکد لواب بکشد از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در درختین بگوید اللهم
 اجعله علما ناصحا و زقا و اسعاده شفاه من كل داء و نسيم و بعد از آن متوجه سعی ما بین صفا
 و مره شود مقصد سیم در بیاسی ما بین صفا و مره بدانکه آنچه تعلق بسعی صفا و
 مره دارد هجده مرتبه است ده مرتبه واجب هشت مرتبه مستاناده امر واجب اول نیت سعیت یا بنظر
 که سعی میکنم میان صفا و مره هفت شوط در عمره تمتع از برای آنکه واجبست نیت بعد از آنکه
 در وقت نیت یا شسته پای او برینه اول از صفا چسبید باشد سیم مقادیر ناخن نیت یا بند از
 بجانب مره چهارم است از حدیثی غیر ضعیف است که هر یک متانیت است نکتی هم آنکه از راه متعارف ما بین
 صفا و مره رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه سعی از هفت شوط کمتر یا بیشتر نباشد هفتم
 موالا نیت یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بیفاصله بطریقیکه در طواف منکوحه ششاد
 مجتهد بر آنست که موالا نیت شرط نیست هشتم آنکه جمیع مسافت ما بین صفا و مره را قطع کند چنانچه
 در میان نکتان و پس چون از صفا بر مره رسد چنان کند که سرانگشتان یا برینه اول مره برسد چون
 خواهد که از مره بصفا ملصق شود پس بجانب صفا رود و این فاعله منظور دارد تا هفت شوط
 با تمام رسانم آنکه اگر طواف را برود کرده باشد سعی را برود بیکر یا بیکر نکتد بلکه شیئا آورد
 بعضی از مجتهدان بیکر یا بیکر جان داشته اند هم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر نیت
 طواف بفعل آورد سعی باطل خواهد بود و اما آن هشتاد مرتبه در سعی سنتست اول آنکه چون از
 مسجد الحرام بجهه سعی برود رود باید که از صفا برین رود و جان الحال داخل مسجد الحرام
 افتاد و متوجه نیت است آنکه شسته اند پس باید که از ما بین دو شوی بکند در دویم طهارت از حد
 اکبر و صغر سیم از آله نجاست زیند و رحمت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام برود یا بیایای صفا و
 مره بکعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود زواست هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا
 اله الا الله و سه نوبت لا اله الا الله و هده لا شریک له اله الملك و له الحمد و حمیت و
 سبحی و هو حی لا یموت بیبا الحیر و هو علی کل شیء قدیر و بعد از آن سه نوبت صلوات بر سید است
 نوبت الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا و الحمد لله الحی القیوم و الحمد لله الحی القیوم
 و سه نوبت بگوید شهدان لا اله الا الله و شهدان محمد عبده و رسوله لا نعبد الا انا و شهدان

بین صفا و مره
 در بیاسی ما بین صفا و مره

در بیاسی ما بین صفا و مره

در بیاسی ما بین صفا و مره

له الدین و لوریه المشرکون و سه نوبت بگوید اللهم انی استسئلت العفو و العافیة و البقیة من
 الدنيا و الآخرة و سه نوبت بگوید اللهم انی استسئلت العفو و العافیة و البقیة من الدنيا و الآخرة
 بعد از آن صد نوبت الله اکبر بگوید و لا اله الا الله صد نوبت و الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد
 نوبت بعد از آن بگوید لا اله الا الله و هده لا شریک له و نصر عبده و غلب الا حراب و حده
 قله الملك و له الحمد و هده اللهم بارک لی فی ما لیس لک فی الدنیا و الآخرة و عوذک من ظلمة القبر و وحشة
 اللعنة اظلمت فی عرشک یوم لا ینفع الا ظلم الا ظلم استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا یضیع وداوود
 دینی و نفسی و اهلی و عالی اللهم استعین علی کربک و سنو نیتک و توفی علی ملة ابرهیم و
 اعزنی من مضلک الفینین پس سه مرتبه الله اکبر بگوید و در مرتبه دیگر دعا استودع الله فالخیر
 پس باز بگردد الله اکبر و بگردد دیگر نیت بعد از آن اللهم اغفر لی کل ذنباً ذنبه فظان
 فعد علی بالغفیرة و انک انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک فیا منی انا محتاج الی رحمتک
 اللهم ارض فی ما انت اهل له و لا تفعل فی ما انا اهل له فانک ان تفعل فی ما انا اهل له تغدب فی و لن
 تطیبتی اجبت انتی عذابک و لا اذات جوارک فیا منی هو عدل لا یجوز ان تحفی و اگر فرصت خواند
 کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد آنچه از جمله منبر باشد بخواند چون فارغ شود از صفا بر مره
 و شروع در سعی نماید بدانکه بر بالای صفا رفتن واجب است و این دعا را خواند مره را استسئلت و در آنجا
 سنت سیم از سنتها سعی است که در آخر شوط اول چون برود رسد بر بالای آن رود و مقادیر
 کعبه ایستد و بکعبه که در بالای صفا خواند اینجا نیز بخواند ششم آنکه بیاید سعی کند مگر آنکه ترسد
 بواسطه ضعیف نتواند بتوجه تمام مشغول نما شود هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن شوط از هر
 دو ما بین مناره و کوفه عطاران که اینجا سنت هفتم اول استخوان بیاید یا صد سوره و این نیت
 مره را استسئلت و در آنجا سنت هشتم آنکه در اثنای سعی ایستد و دعا را بخواند اللهم اغفر وارحم و یا
 عما فعلت انک انت الاعز الاجل الا کره باذالین و الفضل الا کره و الشراء و الجود اغفر ذنوبی
 انه لا یغفر الذنوب الا انت مقصد چهارم در نیتها احکام تفصیل و احکام حج بدانکه بعد از فارغ شدن
 از سعی باید که تفصیل کند یعنی ناخن بکشد و خواه از دست و خواه از پا یا از موی بد چربی زاله کند اگر چه در
 سر و یا شود خواه بمغز و خواه بنور و کپش و خواه بشیر اما از امید هم سر چنانچه نیت از امید

در بیاسی ما بین صفا و مره

در بیاسی ما بین صفا و مره

بعضی جاهاست نیت چنین کند که بقیه میگویند در عمره تمتع از برای آنکه واجبست نیت نزد او مقادیر
 نیت بقصر مشغول شود و چون بقصر بفرستد و در جمیع آنچه با حرام حرام باشد بود حلال میشود و بقصر
 اخراصال عمره است و سنت است که بقصر در عمره واقع شود و مکروه است و فغانه کعبه بعد از
 و قبل از بقصر و واجبست که بعد از بقصر با حرام حج اشتغال نماید جمیع آنچه در حرام عمره مذکور شد
 آنمقدامان و غیر آن در حرام حج مضرب است و بیقتان این حرام شهرت است نیت چنین کند که حرام
 حج تمتع بجا میآید از برای آنکه واجبست نیت بقصر و نیت اشتغال در نیت این
 حرام سنت است اول آنکه در روز هشتم ماه ذی الحجه واقع شود و دوم آنکه در مسجد حرام باشد و
 افضل آنست که زینا و بدان خانه کعبه واقع شود سیم بلند گفتن نیت در مکانیکه آنجا حرام است
 اگر بیایه باشد سوره باشد و وقتی که شری که بر آن سوار است از جا برخیزد و واجبست که بعد از اول
 نیت عرفات رود و از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود نیت حرام
 رود تا طلوع آفتاب بخا نوقف نماید بعد از آن بمی رود و در آنجا نیت عید میلی را که حرمه عقبه گویند
 هفت سنگ بریزد و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن سر برآورد بکمره حاجت نماید بجهت زیارت
 و سعی طواف نشاء و بعد از آن بمی خود نماید بجهت بودن آنجا در شبهای تشریف و در می جوارش
 و این اعمال در حرام نیت بقصر مذکور میشود **قول سبب اوقوف عرفات**
 بدانکه مراد از اوقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد خواه
 نشسته و خواه تکبیر کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن در عرفات هفتاد مرتبه
 اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ماه ذی الحجه باشد قبل از آن و آن روز را بوم
 ترویه گویند اما اگر بیاید از کربلا در ظاهر دم در را ملاحظه نماید قبل از بوم ترویه بیکروز
 باد و روزها سه روز از مکه بیرون رفتن او قصور ندارد و دوم آنکه چون متوجه عرفا شود این دعا
 بخواند **اللهم انک صمد و بآک اعلمت و وجهک اردنا سئلتک ان تبارک لی فی رحمتی و ان تقدر
 لی حاجتی و ان تجعلی من نیا فی یوم من هو افضل فی سبب آنکه در عرفات چون بمی رسد این دعا
 بخواند اللهم هذه منی و هی مامنیت به علیها من المناسک فاسئلتک ان تمن علی ما مننت علی
 انبیائک فانما انا عبدک و فی فضیلتک چاهدم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشاء در منی بگذارد و نیت کند**

و نیت اوقاف
 عرفات

در شب نهم ماه ذی الحجه که شب عرفا است در منی تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید بعد از آن در منی
 عرفات کرد و هفتم آنکه خبر خود را در بیرون زمین عرفات بزند و مکانی که عرفات متصل است
 آنمکان را غزوه گویند و آنجاست که اول وقت پیشین نیت عرفات بکند با نیت نیت که نیت در عرفا میگویند
 از این وقت تا شام در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست نیت بقصر و نیت بماند تا وقت
 شام و بعد از دخول در عرفات دو آند امه سنت است که در اثنای وقوف بقصر اول غسل کردن
 جهت قوف و نیت چنین کند که غسل و قوف و نیت عرفات میگویند از برای اینکه سنتست نیت بقصر و باید که
 این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود و دوم با وضو بودن سیم ظهر و عصر و در اول وقت
 هم جمع کردن بیک اذان و فوا نامه چهارم برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام بجهت نیت بقصر
 کردن از اول وقت تا آخر وقت سیم خاطر خود را بهیج امری مشغول ساختن مگر توبه بدکاره الهی
 آنکه بیایه او و اسان جالبی باشد مثل چهره و بران هشتم کافان خود را بیک شمر کردن و استغفرا
 تمام دعا کردن از برای بزرگان مؤمن و بنامد که کثرت از جمل نفرین باشد هم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد
 نوبت لا اله الا الله و صد نوبت الله اکبر و صد نوبت سبحان الله یا زدهم آنکه صد نوبت قل هو الله
 احد بخواند و از نهم آنکه اینها بخواند **اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخصب و فیک و انتم سیر
 الیک من الفج العیوق اللهم رجا لشارف و کلها فلق ربی من النار و اوسع علی من یدفک الحلا
 و ادر عنی شرفی من الجن و الایین و شرفی من العرب اللهم لا تمکر بی و لا تخد عنی و لا
 تسدر جنی اللهم انی اسئلتک بحولک و قوتک و جودک و کرمک و منیک و فضیلتک یا اسمع
 و یا ابصر لنا ظرین و یا اسرع الخاسرین و یا ارحم الراحمین ان نصلی علی محمد و آل محمد و بعد از آن
 حاجت خود را از خدا بخواهی طلب نماید و بعد از آن در بجانب سامان کند و بگوید اللهم حاجی الیک
 الیه ان اعطیتنیها الرضی ما منعی و ان منعیها لم یفعی ما اعطیتنی سئلتک خلاص ربی من
 النار اللهم انی عبدک و منک فاصبیت بیدک و اجلی علیا اسئلتک ان توفی فی ارضیک
 عنی و ان تسلم منی مناسکی الی ان یها ابرهیم خلیتک علیه السلام و دللت علیها بنیت محمد صلی
 علیه و آله اللهم اجعلنی من رضیت عمله و اطلت عمره و اجبت له بعد الموت حواء طیبه لا اله الا
 الله و صلا لا اله الا الله و حده لا شریک له له الملك و له الحمد یومئذ و یومئذ و هو حی لا**

لا يموت بيده الخبز وهو على كل شيء قدير اللهم لك الحمد الذي يقول وخيرا مما يقول ونقول
 ما يقول انما يقولون اللهم اني اعوذ بك من الفقر ومن وسول من الصد ومن شات الامر ومن غدا
 الفير اللهم اجعل في قلبي نور وفي سمعي نور وفي بصري نور وفي قلبي نور واغفر لي نور يا رب
 يوم القائل انك على كل شيء قدير برحمتك يا ارحم الراحمين وبدائك دعاهي وودعها في كراخرا
 ائمة معصومين صلوات الله عليهم اجمعين نقل شد لينا است واغفر ان دعاهاد ودعاهات
 دعا خسر امام حسين عليه السلام كه مشهور است وديكوي دعا خسر امام زين العابدين عليه السلام
 كه در حقيقت كامله مذكور است چون هر يك از اين دو دعا با غنا طولويل بود در اين مختصر مذکور شد
فصل دوم در احكام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود پيش از نماز مغرب از عرفا
 متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده برون آمد از عرفات كند اين دعا بخواند اللهم لا تجعله
 اخرا العهد من هذا الوضوء وادرك فيه ايقاما ابقيته واقلبي اليوم مفلحا مفلحا مستجابا لخير
 معقورا بافضل ما ينقلب به اليوم اهد من وقرائك عليك واعطني افضل ما اعطيت احدا منهم
 من الخبز والبركة والرحمة والرضوان والغفره وبارك لي فيما ارجع اليه من اهل ارمال او قليل
 او كثير وبارك لهم في رحمتك يا ارحم الراحمين وحي يا بديك در وقت رفتن بمشعر بتاراه رود
 ودر كمال خضوع وخشوع وودد زاه رفتن باسنتفا وطلب خلاصي زانسان جهنم مشغول باشد چون
 بمشعر الحرام رسد واجبست كه نيت كند باين طريق كه از اين وقت تا طلوع افتاب توقف ميكنم در مشعر
 الحرام در حج اسلام حج تمتع از براي انكه واجبست نيت بخدا و سنت است كه در اينجا نماز اول وقت او
 انكه قبل از نماز فرود آرد در نماز مغرب و عشاء را بلكه اذان و دو اقامه بگذارد و دويم نافله مغرب را
 بعد از عشاء بگذارد ستم انكه انشد كه شعبه قرآن است جا بدارد جهام انكه فاصح بگذرد
 و تلاوت قرآن مشغول باشد و از جمله دعاها اين دعا بخواند اللهم هذه جمع اللهم اذ اسئلك
 ان تجمع لي فيها جوامع الخير اللهم لا توبني من الخير الذي سئلتك ان تجمعه لي في قلبي ثم
 اطلب به اليك ان تفرمني ما عرفت اوليا انك في قلبي هذا وان يقيني جوامع الشريم انك اول
 شب غسل كند نيت چنين كند كه غسل بود در مشعر الحرام ميكنم از براي انكه سنتست نيت بخدا ستم
 انكه تا طلوع افتاب ظاهر از حد اكر واغفر باشد هفتم انكه اكر وقت اول باشد بر الاي كوهي در مشعر

فصل في احكام مشعر الحرام

الحرام واقع است بر كوه و در اينجا ذكر الهي بخا اود هشتم انكه هفتاد سنكر نيه كه بجهت دعوي جهنم مشر
 است از مشعر الحرام بدارد واجبست كه انشا بوضع در مشعر الحرام باشد و چون فجر طلوع شود اول انكه
 كه نيت بجهت بجهت وقوف مشركند باين طريق كه توقف ميكنم در مشعر الحرام در حج تمتع از اين وقت تا طلوع
 افتاب از براي انكه واجبست نيت بخدا و سنت است انكه نيت الهي صلوات بر خضر رسالت پناهي صلي
 الله عليه وآله و دعا كردن اشغال نمايد و از جمله دعاها اين دعا بخواند اللهم ربنا اشعر الحرام
 فلك رقيب من النار و اوسع على من ذرقت الحلال و ادره عني شرسفة الجن و الايسر شرسفة
 المربر و اللهم انت خير مطوون و ابد و خير مدعو و خير مستول و لكل و اذ جازة فاجعل
 جازتي في موطني هذا ان تقبل عثري و تقبل معذرتي و ان تجاوز عني خطيئي ثم اجعل النعم
 من الدنيا زادتي تمام انكه چون افتاب بربا بد بخا نيت مي رود و جايز است تا نماز و شخصي كه ضروري
 باشد انكه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بخا نيت مي رود **فصل سيم در رفتن بخا نيت في مشعر**
الحرام بيان افعال ثلثه مناسكت في كه عيد و زقران در مني واجبست كه بجهت انكه چون از مشعر
 الحرام متوجه مني شود و در راه بودي رسد كه از او ادعي عشر كوي بند سنتست كه در آن موضع موا
 صدكام نهد و در اين دعا بخواند اللهم سلم عهده واقبل توبتي واجب دعوتي واجعلني فبين
 بعد و چون مني رسد واجبست كه افعال ثلثه مناسكت مني را كه در روز عيد قران به ترتيب بخا اود
فصل اول في حجه عقبه است يعني در نيل چيلي كه از اجرة عقبه كوي بند بجهت سنكر نيه و در ندي
 عقبه است هشتم واجبست دو از ده امر سنت است اما ان هشتم واجبست اول نيت كردن باين طريق كه
 اين ميل را منم بجهت سنكر نيه در حج اسلام و حج تمتع از براي انكه واجبست نيت بخدا و نيت در
 مقارن شروع دعوي كردن دارد ستم استند استكي يعني مقام بر حكم نيت بودن تا اخروي جهام
 سنك پيزه را بپيك انداختن پس اكر هفتاد بپيك نهد اندازد بكي انها حائست باعنوان ستم
 بلكه هفت سنكر نيه بر اين طريق بران ميل رسانيد ستم انكه هفتاد سنكر نيه هارا از زمين حرم
 چيد هفتم مجموع هفت سنكر نيه ها بپيك باشد يعني هفت يك از انها ردي حجه نشد باشد هشتم انكه در
 بعد از طلوع افتاب و زعيد قران باشد و اما ان دو از ده امر كه سنتست كه در حجه عقبه معصوم
 اول انكه در وقت ردي وضوء داشته باشد و در نيل پيايه بودن سوره ستم ردي كه هفت سنكر نيه راد

فصل في احكام مشعر الحرام

داشته باشد و خواهد که عمل بر نهد این دعا خواند اللهم هؤلاء حصبا فاحصرون وارصهن
 فحسب علي حيازه انك در وقت انداختن هر يك از آن سنگ پاره ها الله اكبر بگوید و این دعا بخواند
 كه اللهم ادخر عني الشيطان اللهم صدقيا بكيا بك وعلى سنة نبيك صلى الله عليه وآله
 اللهم اجعله حيا متبرورا و عملا مقبولا و مقبلا مشكورا و ذميا مغفورا و انعم انك در وقت دعای
 عقبه در سجده کند و پشت بقبله ششم انکه در روی می کشد از جرعه در وقت دعای نذع نام آن
 نذع شرعی باشد هفتم انکه سنگ پاره ها را بر شکم انکت نهی که کرد و بر پشت بنهد اول انکت
 شهادت پیدا کند هشتم انکه سنگ پاره ها را چیده باشد سر انکه سنگی را بشکند و در شکم پاره
 های آن روی کند نهم انکه انکت پاره ها را از مشعر الحرام چیده باشد و هم انکه سنگ پاره ها
 را بشوید با ندم انکه هر يك از آن سنگ پاره ها بمقداسند بالای انکت باشد و از دم انکه
 در شکم هر يك مخالف شکم دیگری باشد **فصل** در افعال ثلثه مناسله منی که بعد عید
 دوم منی بخاورد آن واجب قرآن کریم است و در آن ده امر واجب است مشق استقامت امر
 واجب اول انکه قربانی کوسفند باشد یا ز با کا و یا شتر و اگر غیر اینها را مثل اسب یا اهو قربان کند
 ان قربان صحیح نیست و هم انکه اگر قربانی کوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد اگر بز یا گاو باشد
 يك سال تمام کرده باشد و سال دوم داخل باشد سیم انکه پاره ها باشد و گری نداشته باشد
 و لا غر و لنگ و خوی و گوش برید نباشد و شام اندود او شکسته نباشد چهارم انکه کل از یک شخص
 باشد پس با این بیست که مخصوص بگوید و بر اثر شریک باشد پنجم انکه در وقت کشتن قربانی نیت چنین کند
 که این قربانی را میبکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجب تقریب بخداست ششم انکه نیت مقدار
 اول دفع شاد اگر قربانی غیر شتر باشد مقدار اول هر سانده اگر قربانی شتر باشد و غیر آنست که کاره
 با حریه در گوئی که شایع کردن و سینه شتر واقع است نهم هفتم استقامت سکوی اخراج با ان
 هشتم خوردن یا شکر کشتن قربانی کرد یا شصت از آب خوردن یا سینه نیت چنین کند که این قربان بخدا
 میبکشم بنیابت فلانی در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجب تقریب بخداست اول انکه هر دو نیت
 کنند هم انکه قربانی کردن در دو روز عید واقع شود و اگر منعقد باشد یا نیت یا نیت یا نیت یا نیت
 انکه بعضی از آنرا تصدق کند و بعضی خود بخورد و بعضی را هدیه بکند و اما ان شش امر که در قربانیا

کردن سن است اول انکه اگر قربانی کوسفند یا بز یا شتر باشد و اگر شتر یا گاو باشد باید
 که ماده باشد و هم انکه فرجه آن نمایان باشد که در فرجه و لاغری نباشد سیم انکه از او در
 عرفات حاضر کرده باشد چهارم انکه اگر قربانی شتر باشد شصت و دو ماه بین زانو و پاشنه برسد
 پنجم انکه اگر شصت و دو رگشتن قربانی ناپس خود شاد و دست خود را در وقت کشتن بردارد و گذارد
 ششم انکه در وقت کشتن قربانی که خواهد که قربان کند این دعا بخواند و حجت و حجه للذی فطر الله المومن و اولاد
 حنیفا مسلما و اما انما من المشرکین ان صلواتی و نسکی و محبای و منائی لله رب العالمین لا شریک
 له و عند التضرع و انا اول المصلین اللهم منک و لک لیسیم الله و الله اکبر اللهم تقبل فحج
فصل در افعال ثلثه مناسله منی که بعد عید قرآن بفعل او در آن واجب است که
 کردن از موی خود چیزی را زاله کند خواه برایشید و خواه بغیر آن و زتر از آنست که سر یا زینت در زانو
 کردن موی سر واجب است هفت امر است اما آن سه امر واجب است اول نیت با نیت بوقه از موی چیزی
 از اله میبکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجب تقریب بخداست دوم مقدار داشتن نیت بوزان
 کردن سیم استقامت حکمی و اما ان هفت امر که منستقامت انکه در وقت زاله کردن موی و بقبله نما
 دوم انکه در آن وقت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اعطني بكل شعرة نور ابوم الفیة سیم انکه
 تراشید سر شروع از جانب راست کند چهارم انکه کل سر را تراشید پنجم انکه اگر بر سر موند داشته باشد یا
 بر سر یکشد ششم انکه موی از روی منی که کند هفتم انکه بعد از موزان کردن ناخن میچیند بسیار بکشد و بعد
 ان نافع شد از افعال ثلثه مناسله منی حلال میشود و بر او هر چه بر سر خاشد بود مگر زدن و بوخوردن
فصل در افعال مناسله منی که بعد از عید و واجب است که نیت با نیت
 اول دفع شاد و ان طواف حج است و در کشتن آن و سعی باین صفا و مروءه کردن و طواف نشا و دور
 نماز آن و چون سه امر اول بفعل او در موی خوش حلال میشود اما زدن و فحش حلال میشود که طواف نشا
 ناپسورد و کشتن نماز او در واجب است که این ضامن را بر نیت که مذکور شد بفعل آورد و جمیع آنچه در طواف
 عمر و سعی آن مذکور شد از امور واجب و مستحبی در این دو طواف و سعی معتبر است و فرق همین دو نیت
 است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام و حج تمتع میبکشم از برای انکه واجب تقریب بخدا
 و در طواف نشا نیت چنین کند که طواف نشا میبکشم در حج اسلام و حج تمتع از برای انکه واجب تقریب بخدا

در حج تمتع از برای انکه واجب تقریب بخداست

وینت طواف کند و نیت سنی ما بین صفای هر دو بر این بناست که چون از این بیخ امر خارج
 کرد و جایی که نیت سنی بود کند چنانچه بجا آوردن چنانچه امر اول در نیت سنی باشد با هم تشریح و
 یا نیت هم و دو از هم و منبر و هم ماه ذی الحجه است و جایز است تحصیل کرد در لغام عمره و حج شکار و
 مباشرت بزور نکرده باشد آنکه در شب ستم در وقت نماز آنکه بعد از وقت ظهر روز و دو از هم از
 صبح چون رفت مکر آنکه در وقت مغرب شب منبر هم در وقت باشد که در این صورت بودن انب
 در نیت واجبیت و بیرون رفتن جایز نیست در هر یک از این سه شب صبح مانند در وقت
 از نیت بلکه انقدر توفیق نماید که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون میتواند وقت نماز
 است چنانچه مانند انب در وقت نماز آنکه در مکة بشرط آنکه فاصح بیعت مشغول باشد قدم و در
 جوه اولی در هر یک از نیتها تشریح هفت سنگ بزرگ ستم در نیت وسطی در آن سه روز و در هر
 طریق و واجبیت این ترتیب امری داشتن و وقت در نیت از طلوع افق آنکه تا وقت شام و اگر شب
 را عددی باشد جایز است که شب روی کند و در آنکه اول نیت این در نیت بطریق است که قبل از این
 بنفصل مند کوشد فرجه نیت لا در دو و امر اول آنکه هر یک از جوه اولی و جوه وسطی در وقت
 روی برد ستم است که دویم آنکه بعد از نیت هر یک از این دو جوه آنکه در نیت از این نیت
 وصلوا و دعا اشغال نماید اما بعد از نیت جوه عقبه ایشان نزدان ستم نیست بدانکه این
 انرا فعال واجب است و جایز است که از موقع جن خود بر کردیدی آنکه تمکد معادرت نماید اما در
 بجه و ذاع خانه کعبه ستم پس چون خواهد که تمکد معادرت کند ستم که در مسجد حرام نش
 رکعت نما بگذارد پس در رکعت نایب ستم و بعد از آن متوجه کعبه شود و ادب دخول تمکد و مسجد
 از غسل و غیر آن بطریق است که قبل از این مذکور شد بدانکه داخل شد در خانه کعبه ستم و در
 نیت و ادب آن نیت اول غسل کردن دویم آنکه حلقه در داد در وقت دخول بدست بگردیم آنکه
 حضور و خشوع در وقت داخل شدن بجا آورد چنانکه داخل شود بگوید اللهم انک قلت و
 دخلة کانا مینا فاقیم من عذابک عذاب النار یعنی آنکه بر سنگ سرخ که ما بین دو ستون خانه کعبه
 غرشته و در رکعت از بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجد بخواند و در رکعت دوم بعد
 فاتحه از ادب قرآن بعد از آن حم سجد بخواند و ان بچاه و چنانچه است ستم آنکه در هر رکعتی از چنانچه

کعبه

کعبه دور کنند نما بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم من تعبه و تقناه و اعطاه استغفر
 یوفاه الی مخلوقه رجاء رفقه و جوارحه و توافقه و فوافقه فانک کان باسئد هیته و تعبه
 و استغفادی رجاء رفقه و توافقه و جوارحه فلا تخیر الیوم رجائی یا من لا یخیر سائله و
 یفرض نایله برحمتک یا ارحم الراحمین فانی که ایستک الیوم تعبد صلیح قدسه و لا سفا عر مخلوق
 رجوة و لکن انیتک مقربا بالذنوب و الایمانه علی نفسی فانه لا یجمل و لا یعد و قاسمک یا من
 هو کذلک ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطنی مسئلتی و تقبلنی عرفی و تقبلنی رغبتی و لا یزد
 عر و ما و لا یجوهها و لا خایبا با عظیم با عظیم انجوتک للعظیم استک با عظیم ان تعظم الذنب العظیم
 لا اله الا انت هفتم آنکه در اندون خانه کعبه سر سجده و این دعا بخواند اللهم لا یورد غضبت
 الا حلیک و لا یجی منک الا الطرح التیک فهبط بالاهی من لدنک رجاء بالقدوس الی بیاتی
 امواتنا البیاد و بیها نشر منب الیلاد و لا یفعلک فی الاهی غفاسی شفیعی و یفرغ الا جانیه
 دعاغی برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم ارد فی العاقبه الی منتهی اجلی و لا تمیت عدوی و
 تمکنه من عنفی من ذا الذی برضتی ان یرضی عنی و من ذا الذی یرضی عنی ان یرضی عنی و ان یرضی
 عنی ان الذی برضتک فی عبدک او یرضی عنک عن امرک و قد علمت بالاهی ان لیس فی حکمک ظلم و لا
 فی نفسیک علة و انما یجمل من حیاف القوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف و قد قال الله الاهی
 عن ذلک علوا کبیرا فلا یجعلنی للبیلاء عرضا و لا لیرضیک نصبا و مقولنی و یقبلی و اذنی عری
 و لا یبغی بیلاء علی اثر بلاء فقد روی ضعفی قرطه حلیتی و یضرب عن الیک و وحشی من انک
 فانی بک اعود بک الیوم فاعذنی و استجریک فاجربنی و استعین بک علی الضراء فاعنی و استغفر
 فأنظرنی و انوکل علیک فاکفنی و ادر من بک فامتی و استعین بک فاهدنی و استرحک فانحی
 و استغفرک مما تعلم فاعف عنی و استترز قلن من فضلتک الواسع فارد فی و لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم هشتم آنکه در وقت میرود نامدار خانه کعبه حلقه در خانه کعبه و بگوید الله اکبر الله
 اکبر الله اکبر اللهم لا یجهد بلائی و لا یتمت فی احدائی فانک الصار الناصح بهم که جوارحه
 کعبه بر بگذرد و رکعت نما بگذارد و در نیت کعبه حلقه در خانه کعبه بر نیت استخانه
 در میان اب ذاع خانه کعبه و این دعا بخواند اللهم لا یورد غضبت و لا یعد و قاسمک یا من

کعبه
 خانه کعبه
 حلقه در خانه کعبه
 حلقه در خانه کعبه

بجاورد

نجا آورد و بنفشه چمن کند که طواف خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا دوم آنکه در هر شو طواف استیلا
 حجر اسود و در کنهانی کند و اگر در هر شو طوافی نتواند در شو اول و دو استیلا نماید ستم آنکه بعد
 از فارغ شدن از طواف التزام مسجدا کند بطریق که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه نزدیک حجر
 الاسود بگذرد شکم خود را بکعبه بچسباند و سنچ خود را بر حجر الاسود گذارد و دست راست از جانب
 در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهیرین اللهم صل
 علی محمد و آل محمد و رسولک و امینک و حبیبک و خیرک من خلقتک اللهم کما بلغ و
 وجاهد فی سبیلک و صدع بامرک و اودی فیک حتی انا ان الیقین اللهم اقلین مغلما منجیا مستجیا
 لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من البرکة و العفوة و الرضوان و العافیة بما یبعثی از طواف
 فاسئلك ان تعطينی مثل الذی اعطیته او فضلا من عندک و فضلك تریدنی علی الله
 ان امنی فاغفر لی و ان احببتنی فارز فینه من قایل اللهم لا تحله اخر العهد من دياره
 بیتک اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امیک حملتک علی ذنبتک و سیرتک فی بلادک حتی
 اذ خلقت حرمتک و امنک و قد کان من حین طیبتک ان تغفر لی ذنوبی فارد دعوتی و صلاتی
 الیک زلفی و لا بنا عبد و ان کنت لم تغفر فی ان فاغفر لی قبل ان تنای عن ینک ذاری فی هذا
 اوان انصر فی ان کنت اذنت لی غیرا غیب عنک و لا عن ینک و لا مستبدل لیک و لا به اللهم
 من بین یدی و من خلفی و عن ینبئی و عن شمالی حتی یبلغنی اهلی فاذا بلغنی اهلی فاکفی مؤثره عبا
 و عیالی فانک و لی ذلک من خلقتک و منی ینم بعد از دعا خواندن نجا پنج چاه زمزم را بید فدی ازاد
 اینوشد و بعد از آن منوجه برهن رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در انشای هر روز بگوید ایون
 نایون غابون حامدون ربنا را غیون الی الله را حیون انشاء الله تعالی هفتم آنکه نزد در مسجد
 سجده طویل با کمال خضوع و خشوع نجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام ایستد بگوید اللهم انقل
 علی لاله الا الله نام آنکه بیکدم شرع خراج و تصد کند هم آنکه صدقه همیشه این باشد که نوا
 دیگر حج ابد **مطلب ششم** در بیان احکام حج قرآن و حج افراد و قبل از این مذکور شد که حج قرآن و
 افراد و قبل از این مذکور شد که حج قرآن و حج افراد و قبل از این مذکور شد که حج قرآن و حج افراد
 آنکه در روز و از آن مکان مقدس شانزده فرسخ شرعی باشد که در آن یکس از مکه معظزه زاده بر مشا

نجا آورد و بنفشه چمن کند که طواف خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا دوم آنکه در هر شو طواف استیلا حجر اسود و در کنهانی کند و اگر در هر شو طوافی نتواند در شو اول و دو استیلا نماید ستم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مسجدا کند بطریق که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه نزدیک حجر الاسود بگذرد شکم خود را بکعبه بچسباند و سنچ خود را بر حجر الاسود گذارد و دست راست از جانب در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهیرین اللهم صل علی محمد و آل محمد و رسولک و امینک و حبیبک و خیرک من خلقتک اللهم کما بلغ و وجاهد فی سبیلک و صدع بامرک و اودی فیک حتی انا ان الیقین اللهم اقلین مغلما منجیا مستجیا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من البرکة و العفوة و الرضوان و العافیة بما یبعثی از طواف فاسئلك ان تعطينی مثل الذی اعطیته او فضلا من عندک و فضلك تریدنی علی الله ان امنی فاغفر لی و ان احببتنی فارز فینه من قایل اللهم لا تحله اخر العهد من دياره بیتک اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امیک حملتک علی ذنبتک و سیرتک فی بلادک حتی اذ خلقت حرمتک و امنک و قد کان من حین طیبتک ان تغفر لی ذنوبی فارد دعوتی و صلاتی الیک زلفی و لا بنا عبد و ان کنت لم تغفر فی ان فاغفر لی قبل ان تنای عن ینک ذاری فی هذا اوان انصر فی ان کنت اذنت لی غیرا غیب عنک و لا عن ینک و لا مستبدل لیک و لا به اللهم من بین یدی و من خلفی و عن ینبئی و عن شمالی حتی یبلغنی اهلی فاذا بلغنی اهلی فاکفی مؤثره عبا و عیالی فانک و لی ذلک من خلقتک و منی ینم بعد از دعا خواندن نجا پنج چاه زمزم را بید فدی ازاد اینوشد و بعد از آن منوجه برهن رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در انشای هر روز بگوید ایون نایون غابون حامدون ربنا را غیون الی الله را حیون انشاء الله تعالی هفتم آنکه نزد در مسجد سجده طویل با کمال خضوع و خشوع نجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام ایستد بگوید اللهم انقل علی لاله الا الله نام آنکه بیکدم شرع خراج و تصد کند هم آنکه صدقه همیشه این باشد که نوا دیگر حج ابد **مطلب ششم** در بیان احکام حج قرآن و حج افراد و قبل از این مذکور شد که حج قرآن و حج افراد آنکه در روز و از آن مکان مقدس شانزده فرسخ شرعی باشد که در آن یکس از مکه معظزه زاده بر مشا

فرسخ باشد حجی که بر او واجب میشود حج تمتع است افعال حج تمتع را بتفصیل مذکور ساختیم و افعال حج
 قرآن و حج افراد مثل افعال حج تمتع است و لکن عمره حج تمتع قبل از حج است طواف نشاندادن و عمره حج
 قرآن و حج افراد بعد از حج است و طواف نشاندادن و افعال این دو نوع است یکطرفی لکن در حج قرآن
 تجزیه است میان آنکه نیت احرام مقدار ثلثین باشد یا مقدار اشعاع یا مقدار ثقلید سازد و معتد است
 و ثقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حج قرآن و حج افراد واجب است که از میقات باشد یا از مسکن
 خود هر گاه مسکن او بمکه نزدیکتر باشد از میقات یا از مکه هر گاه مسکن او از مکه باشد باقی افعال
 بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام بر بند متوجه عرفات کرد و بعد از توقف عرفات متوجه
 الحرام شود و بعد از توقف مشعر بمی رود و در می جمرات و قربان و نضیر نجا آورد و بمکه باز کرد و
 طواف و دو رکعت از اوسعی مابین صفا و مروه و طواف نشاندادن و دو رکعت از ابطریق که قبل از این مذکور
 شد نجا آورد و چون از این افعال فارغ شود عمره مفرد و نجا آورد و با این طریق که از یکی از میقاتها یا
 از نزد یکی از مواضع جمره احرام عمره مفرد بر بند و طواف عمره و دو رکعت از اوسعی مابین صفا و مروه
 نضیر و طواف نشاندادن و دو رکعت نماز نجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهها شتر را
 که بجهت قربانی میرسد که در منی قربان کند زخم زندانجا بنا بر چون ان زخم الوده کند و مراد از ثقلید است
 که در کردن قربانی که میبرد ثقلین بیاورد که در آن ثقلین نماز کرده باشد **مطلب هفتم** در بیان
 احکام حج بر نیابت و در آن دو فصل است فصل اول در بیان نایب گرفتن از جهت مبت و حتی بد آنکه چون
 فوت شود و ترکه وانی گذارد و حج اسلام بر او واجب شد باشد و در ذمه او مستقر گشته باشد
 است که در انسال شخصی با جاره گیرند که بر نیابت او حج نجا آورد اگر وقت حج باقی باشد الا سال دیگر
 خواه مبت و صبت کرده باشد که از جهت او حج کند و خواه صبت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج
 در ذمه او مستقر کرد و فوت شود نایب گرفتن واجب نیست حج در ذمه و فقی مسافر شود که شخصی
 با وجود استطاعت و فتن حج نجا نایب کند تا انقدر وقت بکند که کجا باشد حج نجا آورد داشته
 باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است نایب گرفتن
 لازم نیست و اجرت حج مقد است بر مبرات و حکم سایر فروض دارد پس هر گاه مبت مشغول الذمه باشد
 حج و قرض نپرداشته باشد واجب است که اول اجرت حج و قرض را از مر و کات و اینه او بریزد کند

نجا آورد و بنفشه چمن کند که طواف خانه کعبه میکنم سنت تقرب بخدا دوم آنکه در هر شو طواف استیلا حجر اسود و در کنهانی کند و اگر در هر شو طوافی نتواند در شو اول و دو استیلا نماید ستم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام مسجدا کند بطریق که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه نزدیک حجر الاسود بگذرد شکم خود را بکعبه بچسباند و سنچ خود را بر حجر الاسود گذارد و دست راست از جانب در خانه کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهیرین اللهم صل علی محمد و آل محمد و رسولک و امینک و حبیبک و خیرک من خلقتک اللهم کما بلغ و وجاهد فی سبیلک و صدع بامرک و اودی فیک حتی انا ان الیقین اللهم اقلین مغلما منجیا مستجیا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک من البرکة و العفوة و الرضوان و العافیة بما یبعثی از طواف فاسئلك ان تعطينی مثل الذی اعطیته او فضلا من عندک و فضلك تریدنی علی الله ان امنی فاغفر لی و ان احببتنی فارز فینه من قایل اللهم لا تحله اخر العهد من دياره بیتک اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امیک حملتک علی ذنبتک و سیرتک فی بلادک حتی اذ خلقت حرمتک و امنک و قد کان من حین طیبتک ان تغفر لی ذنوبی فارد دعوتی و صلاتی الیک زلفی و لا بنا عبد و ان کنت لم تغفر فی ان فاغفر لی قبل ان تنای عن ینک ذاری فی هذا اوان انصر فی ان کنت اذنت لی غیرا غیب عنک و لا عن ینک و لا مستبدل لیک و لا به اللهم من بین یدی و من خلفی و عن ینبئی و عن شمالی حتی یبلغنی اهلی فاذا بلغنی اهلی فاکفی مؤثره عبا و عیالی فانک و لی ذلک من خلقتک و منی ینم بعد از دعا خواندن نجا پنج چاه زمزم را بید فدی ازاد اینوشد و بعد از آن منوجه برهن رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در انشای هر روز بگوید ایون نایون غابون حامدون ربنا را غیون الی الله را حیون انشاء الله تعالی هفتم آنکه نزد در مسجد سجده طویل با کمال خضوع و خشوع نجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام ایستد بگوید اللهم انقل علی لاله الا الله نام آنکه بیکدم شرع خراج و تصد کند هم آنکه صدقه همیشه این باشد که نوا دیگر حج ابد **مطلب ششم** در بیان احکام حج قرآن و حج افراد و قبل از این مذکور شد که حج قرآن و حج افراد آنکه در روز و از آن مکان مقدس شانزده فرسخ شرعی باشد که در آن یکس از مکه معظزه زاده بر مشا

اگر بعد از آن بماند بوارت میرسد اگر چیزی تمام از شرکات او چیزی بوارت میرسد هم چنین اگر
 همه شرکات او مشای اجرة الثلج باشد که شرکات او را با جریج باید داد و وارث او شرکات
 او و عورت و هم گاه شخصی بترج نماید بی اجرت بنیابت بیع بجا آورد در این صورت از ذمه من
 ساقط میشود و لازم نیست که نایب همه او بگیرد همچنین اگر شخصی بترج از مال خود چیزی را بجا
 ببرد که بنیابت بیع میت کند و بدانکه ما نه بحدین خلافت بدانکه نایب از کجا متوجه شود
 بر آنند که از محل فوت میت واجبست که متوجه شود و بعضی بر آنند که توجه از بیعت کافیه و بعضی
 بر آنند که اگر شرکات میت وفا کنند محل فوت متوجه شود و اگر بان وفا نکنند از بیعت باین قول
 بصورت دیگر است و ظاهر قول دوم با بقول باز میگردد و اگر بیع کند ذمه شخصی مستقر شد باید
 اما بواسطه مانعی که بعد از استفرار به مرتد مثل بیای با خود انداختن نتواند بیع رفتن واجبست
 شخص را بچاره ببرد که بنیابت او بیع کند و اگر بعد از آنکه امتدان نداشته باشد که مانع بر طرف شود
 والا بر او واجبست که خود بیع کند تا اگر بعد از آنکه نایب بنیابت او بیع گذارد و مانع بر طرف شود
 بر او واجبست که خود بیع کند و بیعی که نایب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از آنکه بیع گذاردن بر او
 واجبست باشد قبل از آنکه در ذمه او مستقر شود و او مانعی از بیع رفتن پیش از آنکه در این صورت در وجوب
 نایب گرفتن میانند بحدین خلافت بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استفرار بیع مانعی هم
 مستندست بر آنند که از این شخص بیع ساقطست مادامیکه مانع باقی باشد و نایب گرفتن واجبست
 خواه امید بر طرف شد مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد و اقرب قول اولست **فصل بیع**
 در بیع شرطی که در نایب بنیابت معتبرست و آن شرک است اول آنکه نایب بالغ باشد و بعضی از معتقد
 نایب غیر بالغ را جایز دانسته اند بشرط آنکه عمر داشته باشد و بر سخن او اعتماد باشد دوم آنکه عاقل باشد
 پس هر آنکه غیر عاقل را نایب سازند اما اگر غیر عاقل را نایب کرده باشند و آنکه بیع را بجا آورد
 در این صورت بیع او کافیهست و احتیاج بر نایب عاقل گرفتن نیست و بعضی از معتقد بر آنند که هر گاه ظن غالب
 که نایب عاقل بیع را بجا آورد نایب بگیرد باینکه او جایز نیست ستم آنکه در بیع نایب بیع نباشد چه آنکه
 اتصال بیع را با تمام دانند یا شخصی عاقل یا او باشد که در وقت بیع او در عقلی تعلیم او نایب بچشم اندازند
 نیست ضد کنند که این فعل را بر نایب فلا بیع میاوردیم ستم آنکه شخصی که نایب بنیابت او بیع میکند

بیع شرطی که در نایب بنیابت معتبرست

اشی عشری باشد پس نایب مخالف منهدب شد جایز نیست مگر آنکه نایب بیع یا جده باشد و باشد که در آن
 دو صورت نایب کرد بدن او جایز است یا وجود آنکه مخالف منهدب باشد و بعضی از مجتهدین این دو صورت
 نیز جایز ندانسته اند و بنا بر آنست که نایب مرد باشد و بر عکس و هم چنین جایز است که غلام یا کنیز که
 عاقل باشد بر خصم آقای خود نایب شوند و اگر نایب را شای ناه فوت شود پس اگر فوت او قبل از آنرا
 و داخل شد حرمت واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شد روان بیع شود و در وقت او را
 از وجه اجابه مؤانی ساقی که قطع کرده میرسد پس و تمهه بونه حتما مال میرسد و اگر فوت او بعد
 از احرام و داخل شدن حریم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورد با شد آنچه بفعل آورد کافیهست چنان
 بر نایب گرفتن دیگر نیست و میانند بحدین خلافت بعضی بر آنند که در این دو صورت کل مبلغ که در بیع
 است بوارت میرسد **باب ششم از کتاب جامع عباسی در بیع و وقف**
نموذج قرص اوی جهان نمودن با کفار و در آن چهار مطلب است مطلب اول در بیع و وقف
 کردن و توابع آن و در او سه فصلست **فصل اول** در شرط و وقف بدانکه شرط و وقف شایسته است
 اول اصلیت و افسس و وقف غیر بالغ و دیوانه که تمام و وقف دیوانه باشد صحیح نیست کسی گاهی دیوانه بنا
 و گاهی نه در غیر وقت دیوانگی و نفس صحیح است در وقت طفلی که ده سال داشته باشد میانند بحدین
 است اصح عد صحیحست و کوبا که آن جاعلی که گفته اند که وقف آن صحیح است مستند شد اند بحدی که در
 شد است در جواز صدق او حمل کرده اند صدق او بر وجهی و بعضی صدق جاریست و هم چنین و وقف صدق
 و بیهوش و قرص زاری که خاک شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست و همچنین وقف غلام صحیح
 نیست دوم بیعت و افسس و وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا مست یا بیهوش باشد صحیح نیست
 بعد از وقف کردن و بعضی داون دعوی نماید که وقف بیعت واقع شد آن دعوی مستوع نیست و خلافت
 مجتهدین که با افریت در وقف شرط است بانه افریت است که شرط است پس وقف کافر نیست صحیح ستم ملا
 و افسس اگر ملک دیگر بر او وقف کند صحیح نیست اگر چه مالکش اجازت دهد بعد از وقف چهارم ایجاب
 و وقف ایجاب بفرهنگه دلالت بر وقف کند بقیه قبول مقارن ایجاب از بطن اول در وقف و ولادی در بطن
 دیگر قبول شرط نیست هر گاه وقف بر کسی باشد که ممکن باشد در او قبول و اگر وقف بر طفلی باشد قبول
 و وصی با صوره و غبطه کافیهست و شرط نیست قبول در وقف بر فقیر چه قبول در این صورت ممکن نیست

بیع شرطی که در نایب بنیابت معتبرست

قول

قول شرط نیست اگر وقف بر مصالح مؤمنین و مسلمین باشد چون بر مباحثه شاهدت و غیره
 بر این رفته اند که در این صورت نیز قبولها که شرع لازم نیست شکر معینی ناخن وقف شرط یا
 صفت غیر واقع پس اگر وقف کند و معلق سازد و بر شرط و صفت واقعی غایب باشد بوفع ان صحیح
 مثل آنکه گوید که این را وقف کردم اگر امروز در جمعه باشد هفتم دوام و فضا سبب اگر مقدار صد
 ساربان وقف نخواهد بود بلکه از احبب میگویند با انضای مباحثه و میشود هم چنین اگر شرط کرد
 که هر وقت که خواهد رجوع کند بر کسی که شتر عرض شود غالباً بعد از انقراض او مباحثه خلاف است
 که بعضی گفته اند که راجح بواقف میشود در حالت حیوان و بوارث او منتقل میشود بعد از وفات او
 بعضی گفته اند که بوجه موقوف علیه راجح میشود و بعضی گفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد
 اصح قول اول است و اگر منقطع شود در اول همچو وقف بر معدوم و نگاه بر موجود و اقوی است که
 باطل است و اگر در وسط قطع شود چون وقف بر بده انگاه بر غلام شخصی نگاه بر فرزند بر این دو
 احتمال است یکی صحیح طرفین و بطلان در وسط و عموماً حاصل اول بواقف و وارث او اگر در هر دو
 طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلان است هشتم قبض موقوف علیه از بطن اول در وقت اولاد
 چه در بطون دیگر شرط نیست و قبض ولی طفل و خاک شرع در صغیر کافین پس بنا بر این شرط
 اگر واقف پیش از قبض بپرد و وقف باطل است و در قبض فوریت شرط نیست پس هر گاه قبض کند
 صحیح است و در قبض ازین واقف شرط است و هر گاه واقف تولد آن چیز را که وقف بر فرزند کرده چنانچه
 خویش شرط کرده باشد در مدتی قبض فمیشود شرط نیست بلکه قبض او کافین است آنکه انفس خود
 بیرون کند پس اگر بر خود وقف کند صحیح نیست اما بر خود وقف کند بعد از آن بر فرزند بر این جهت
 زاد و تولد اصح است که باطل است و اگر بر خود وقف کند و او در احتمال است یکی آنکه بضم
 صحیح باشد نصف باطل دویم آنکه تمام باطل باشد و اگر شرط کند که قرصها خود را از وقف بدهد یا
 نفقه او در مدتی قبض از وقف باشد باطل است و اگر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیح
 است زیرا که خصم مالک پناهی صلی الله علیه و آله و فاطمه علیهما السلام این شرط کرده اند پس در
 این صورت اگر ایشان انکفا بوقف کنند و واجب النفقه باشند نفقه ایشان با انکفا میشود یا نه مباحثه
 خلاف است همچنین در نفقه زوجه خلاف است هم آنکه وقف کرده می باید که عین باشد مشخص و از آن

منفع شوند پس وقف برین صحیح نیست و هم چنین هر چه خوردند از مالک و اولاد زیرا که اصل ان باقی مانده
 و خلافت مباحثه است که وقف در هم و دینار جایز است تا به بعضی از جهت نقل اجماع کرده اند که
 وقفها جایز نیست و اصح است که جایز است زیرا که جهت نیست از انها نفع میتوان گرفت باز هم
 آنکه صحیح باشد که از مالک شوند اگر شراب و یا خوک را وقف کند صحیح نیست و از هم آنکه بیامض
 کند پس اگر میان مصر نکند صحیح نیست نیز هم آنکه موقوف علیه موجود باشد را بنده ای وقف نیز
 اگر بر معدوم وقف کند صحیح نیست اگر چه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کند و بعد از او بر
 از او بوجود آید صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کند و بعد از او بر موجود با صحیح است رجحان موجود
 با وقف باطل است در این مسئله مجتهدان دو قول است اصح آنست که باطل است چهارم آنکه موقوف
 علیه با صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب بنده اگر چه مدبر و مکاتب
 مشروط باشد صحیح نیست بر جمادات و وقف صحیح نیست اما اگر وقف بر شاهدت مباحثه و پهلها
 کند صحیح است زیرا که فی الحقیقه راجح به مسلمانا میشود باز هم آنکه موقوف علیه مشخص باشد پس
 بر یکی از دو شخص وقف کند یا یکی از دو مسجد وقف کند صحیح نیست شایسته هم آنکه موقوف علیه را
 جایز باشد بر وقف صحیح کردن پس اگر وقف کند بر ذکا کند کان اقطاع الطريق باطل است و هم چنین
 باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توبه و انجیل و کتب انبیا سابق که الحال درین ایام است
 است و وقف بر عیال خانه نبود و نصای و وقف کردن بر جمیع جایز است به مذهب بعضی از مجتهدان
 این مقاشکال کرده اند که چرا بر جمیع وقف جایز است بر عیال خانه ایشان جایز نیست جواب از این است
 چنین گفته اند که وقف بر عیال خانه ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر جمیع از این جهت
 که ایشان مخلوق الله تعالی اند جایز است و احوال داده که بایشان جایز است فرزندان مسلمانان وجود
 ایند و در این جواب بعضی مسئله همین علت داده و وقف بر ذکا کند کان و قطاع الطريق میشود گفت
 چه ایشان مجبوتی که مخلوقند جایز است وقف بر ایشان و حال آنکه مصریح کرده اند که وقف بر ایشان جایز
 نیست جواب از این بجهت توان گفت که وقف بر عیال و قطاع الطريق مقصود واقف معانست ایشانست
 نه مخلوقیت خدا تعالی بخلاف وقف بر جمیع در آن جمودیت مقصود واقف نیست و وقف کردن
 جمیع بر اینها جایز است و بعضی از مجتهدان وقف کردن انش پرستار را باطل میدانند اما

کردن حیوان بر اینها جایز است هرگاه شرطهای وقف در صورت وقوع علیه مالک میشود
 که بعد از وقف کردن حاصل شود در منافعی که در حالت وقف کردن موجود باشد چون صوف
 نپینک ویر که سفید خلافت میباشد و اگر وقف شرط باشد بر شرطی در آنچه واضح شرط کرد
 صرف باید کرد و بیایر نیست فرسخن وقف و اگر ترسد که ضایع شود یا آنکه در مابا موقوف علیهم
 وقف اولادی واقع شود که بجز عیال باشد و وقف شود مبنای عهدین خلافت اولاد است که
 جایز است فرسخن آنچه وقف شد در این صورت و بقیه مثل آن بجزند و بعضی از جهت
 که در آن شرط است از این است که باطل میدانند فصل دوم در بیایر تصد نمود بدانکه در تصد
 نمود ثواب بسیار وارد شد و صدقه پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بدان واقع شده که
 تو می گندی که تصد نمیکند چه در این صورت آشکارا یا پندار و در صدقه پنهانی شرط اول اینها
 چون تصد واضح بدان ماند و تو می بولی چون قبلت است اقباض باذن مالک چه بدادن مالک
 صحیح بدین چهارم نیست قربت و حرامست تصدقا و اجری چون زکوة واجب است غیره هاشم بر بی هاشم
 چنانچه در بحث زکوة مذکور شد اما از بی هاشم بر بی هاشم جایز است و غلامی که بی هاشم آزاد
 کرده باشد جایز است که از صدقات واجبی بگیرد و جایز است بی هاشم را که تصد بکند بی هاشم و
 نیز جایز است هرگاه خمس و فایده اش ایشان نکند بمقدامعاش و جایز است تصد بر جمیع آنچه بیکا
 باشد هرگاه صدقات واجبی داده شود جایز نیست رجوع بدان و تصد قاسم نیز همین صورت دارد
 خواه قاضی هم باشد خواه اجنبی بعضی از جهت آنکه گفته اند که رجوع بر هر کس که اجنبی باشد
 اصح قول اول است در بیایر سکنی و عمری یعنی شخصی بدیگری گوید که در این خاساکن باشد
 نازند باشد و در آن سه شرط است اول اینجاب است سکنت و عمرت و ثبات و آنچه بدانها ماند و
 قول سیم قبض و هرگاه ساکن گردانند مقید به خود یا بهر ساکن یا مدعی باشد لازم میشود قبض
 و بعد از موت هر کدام که شرط کرده باشند مالک منتقل میشود پس اگر گوید تراست که در این خانه ساکن
 باش تا نزد باشی هرگاه ساکن بمیرد منتقل بمالک میشود و اگر در بیایر مالک بمیرد و در مالک بمیرد
 که ساکن زایل شود و اگر گوید در این خانه ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه مالک بمیرد ساکن
 بمیرد و اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالکرا بمیرد و در وقت فوت من پس هرگاه مالک بمیرد ساکن
 بمیرد و اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالکرا بمیرد و در وقت فوت من پس هرگاه مالک بمیرد ساکن

موقوف بر بیایر سکنی

موقوف بر بیایر عمری

و اگر مقید به وفات نگردد باشد هرگاه خواهد ساکن زایل شود و مقید به وفات نگردد و هر چه بر او
 جایز بود سکنی و عمری جایز است و باطل میشود سکنی و عمری بفرسخن افغانه و هرگاه سکنی مطلق
 واقع شود ساکن خود و فرزند آن و اهل او ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعتی دیگر را سبوی
 اینها جایز است و هرگاه غلام خود را با اسب خود زاده خدا حسن نماید یا گوید که غلام خود است
 کعبه یا مسجد الحرام کند یا بیایر کند یا بیایر کند یا بیایر کند غلام و اسب بدهد یا بیایر کند
 کند مقید نکند اشخص او بمیرد بورد خودش واجب میشود **مطلب** در بیایر فرض دادن و در آن
 دو موقوف است موقوف اول بدانکه در فرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت زین العابدین علیه السلام
 علیه و آله منقول است که آنحضرت فرمود که در شی که مرا بمیراج بردند بر دهنش دید که نوشته بود
 که صد دادن ده مثل آن اجر دارد و فرض دادن بجهت مثل ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات شد
 که صد دادن دو مثل ثواب فرض دادن دارد و مراد از آن صدق و خوشان و علماست چه این صدق
 افضل از فرض دادن است و در فرض دادن سه چیز است اول اینجاب چون اقرضتک یا تصرفت
 یا ائینت یا عیبتک و عیبتک و آنچه بدانها ماند دوم قبول چون قبلت و آنچه دلائل بر صحت
 بر اینجاب کند سیم آنکه واقع شود هر یک از اینجاب بنوعی از بیایر و منت مفلس که
 خاکه شرع او مانع کرده باشد از مالش و طفلی که پانزده سال نداشته باشد اگر مرد باشد و نه سال
 نباشد اگر زن نباشد بالغ نباشد معتبر نیست فرض دادن بینه جایز است و فرض نیست نهادن و ائین
 و فرض دادن آنچه مثل دادن داشته باشد جایز است اما آنچه مثل نداشته باشد و قولت و وعد
 در فرض دادن معتبر نیست پس در الحال فرض دهند میتوانند مال خود را با تمام طیبیت و اگر چه منت
 داده باشد موقوف دقیم بدانکه بقرض دادن بیست امر متعلق است بیخ امر واجب گفت امر حرام و چنان
 امر است و چنان امر مکروه و اما بیخ امر واجب اول و در کردن مثل آنچه گرفته دقیم آنکه هرگاه فرض کرد
 آنچه گرفته باشد یا مثل آنرا نکند قبول کردن فرض دهند واجب است و اگر چه ترخ تفاوت بهم رسانند یا
 و اگر مثل بیرون دهند یا صدقیت ترا در روز که در می کند بدهد اگر مثل داشته باشد قیمت همانند که
 ترخ گرفته بدهد سیم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آنرا بدهد هرگاه قدرت بهم رسانند چنانکه
 فرض کردند بگذارد که سال بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد بصد زکوة بر او واجب است

موقوف بر بیایر سکنی

بیخ

پنجم آنکه سعی کند در دادن ائمال بقرض دهند و اما آن هفتاد مرام اول شرط زباده و نقصا کردن
 ده مقدار و وصفه خواه جنس باشد که زباده و نقصا در او حرام باشد مثل طلا و نقره و کند و جو
 آنچه بکلی و قند زاید با اینچنان نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را با جاه بکشد از اجرت واقعی دهد
 یا زباده از اجرت واقعی یا آنکه هدیه بیاورد یا بجهت او کاری کند جایز نیست تا اگر زیادتی بدهد
 بی شرط جایز است و در بعضی احادیث وارد شده است که عوض در اهرام علت در اهرام صحیح بدهد
 بلکه در اهرام کهنه در اهرام نازده بدهد و اگر شرط کند عوض دست شکسته بدهد یا ناقصه در قیمت
 لغواست و اگر شرط کردی یا ضامن کند چنان فرض با آنکه در شهر بگردد کند جایز است اگر شرط
 کردی و ضامن چنان فرض بگردد جایز نیست و قیم قرض دادن آنچه بکلی و قند زاید بدهد بکنند
 ستم آنست که در قرض بگردد در نفعه بلکه باید که آنکس بقبول کند چهارم طلب کردن قرض و هدیه
 مال خود را از کسی که قادر بر آن نباشد بلکه میناید که با او مدارا کند پنجم طلب کردن مال خود را از
 کسی که قادر بر آن نباشد که مبلغی بمرکبه شد باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از مجتهدین
 مدینه طیبه و مشاهد مشرفه را نیز بکعبه ملحق ساخته اند ششم قرض گرفتن کسوف که قادر بر دادن نباشد
 هفتم نماز کردن قرض زاید را اول وقت اما چهارم است سنن اول قرض دادن دویم ظاهر ساختن قرض
 گرفتن مال الدایء مفلسی خود را بر قرض دهند سیم وفا کرده بشرطی که کرده باشند چهارم آنکه اگر هدیه
 قرض بگردد بیاورد و با مال خود حتما کند اما چنانچه امر هر کس که اول مال الدایء قرض کردن بی ضرورتی اما با حرم
 مکروه نیست چه در احادیث وارد شد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و
 حسن و امام حسین علیهم السلام در چنین وفات قرض گذاشته اند دویم صدق بادی کردن هر یک از قرض
 بگردد و هدیه بیاورد بلفظ بگویند سیم فروزد آمد قرض دهند و در خانه قرض بگردد چهارم زباده از سه
 در منزل او بودن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند **مطلب سیم** در بیانند ازاد کردن و در آن توابع
 بسیار است در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شد که هر کس بند ازاد کند حق سبحان و تعالی بعبودیت
 از آن بند عضو از آن کس از آنش جهنم ازاد کرد اما اگر مرد باشد و اگر زن باشد جوهر در عضو یک عضو را
 از آنش روزه ازاد کرد و اما ازادی بچند قول و لجهت آنچه در بحث گفته ذکر کرده خواهد شد
 آنکه نذر کند ازادی غلامی را یا آنکه در حال خرید غلام اتالی او شرط کند که ازاد کند و قیم سنن چو ازاد

بسیار است در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شد که هر کس بند ازاد کند حق سبحان و تعالی بعبودیت از آن بند عضو از آن کس از آنش جهنم ازاد کرد اما اگر مرد باشد و اگر زن باشد جوهر در عضو یک عضو را از آنش روزه ازاد کرد و اما ازادی بچند قول و لجهت آنچه در بحث گفته ذکر کرده خواهد شد آنکه نذر کند ازادی غلامی را یا آنکه در حال خرید غلام اتالی او شرط کند که ازاد کند و قیم سنن چو ازاد

کدن مومنی بند که از خویشان او باشد که بخریدن بر او ازاد نشود چون برادر و عم و خال و همچنین
 اشکه ازاد غلامی که مومن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد سیم مکروه چون ازاد کردن بند
 که از کسب یا غنای باشد یا طفل باشد معاش ایشان را تعیین کند چهارم حرام چون ازاد کند کافر پنجم مباح
 چو ازاد کردن ولد الزنا و مستضعف ازادی بچهار بکر موقوفند ازادی بچهار حاصل میشود
 اول مباشرت دویم سرب ستم مالک شدن چهارم عوارض و در آن چهارم موقوفست موقوف اول در بیان
 مباشرت وان بر چهار قسم است اول ازاد کردن بند و در آن هفت چیز شرط است اول صبغه چون ازاد
 خرد یعنی توان ازادی و اگر کودک اعفان یعنی ازاد کرد یا بند ترا و صدقات کند مجتهدان در این دو قولست
 اصح آنست که باین قول ازادی واضح میشود و بغیر این دو لفظ ازادی هم نمیرسد از کجا بشارت ها
 و اگر چه بان صدق ازادی کند مگر آنکه قادر بر گرفتن نباشد یا کف باشد و در اینصورت اشارة و توفیر
 بر قرینه بر صدق فایم مقام گرفتن این دو لفظ میشود و قیم آنکه صبغه از بالغ و غافل و مختار صدق کند
 جایز الضرف واضح شود پس اگر ازاد کردن بند کانا از طفل و اگر چه ده سال داشته باشد و بتواند کسی
 او را با کراه بر آن دارند و مست و غافل و مفلس که حاکم شرع از مالش دور کرده باشد که مال او را بر نفس
 خواهان او دهند پنجمی که در بیای زباده از سه ملک مالش ازاد کند واضح شود یا طلست ستم آنکه خرید
 ساد ازاد بر او از شرط و صفت اما جایز است که شرط کند بازادی چیزی پس اگر انا شرط خدمت غلام کند
 همه خدمت خود یا غیر خود زمانی معین جایز است اگر در آن نما غلام بکند ازادی او باطل میشود
 و بر غلام اگر آن زمان لازمست و اگر مولایمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود باورده او را میرسد که در اد
 مثلا او را خدمت فرماید مجتهدین در قولست اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط کند که اگر آنچه شرط کرده یا
 غلام بفعل بیاورد همان بند باشد همچنین مجتهدین در این دو قولست اصح آنست که شرط باطلست
 آنکه قرینه صدق الی الله کند پس اگر کافری بند ازاد کند صحیح نیست بعضی این شرط نمیدانند و ازاد کردن
 کافر را صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او سبب نکار نبوت پیغمبر آن یا قرآن صحیح است
 و اگر سبب نکار خداست عالی است باطلست پنجم آنکه غلام مسلما باشد پس اگر غلام کافر باشد ازاد کردن
 او صحیح نیست بعضی از مجتهدین این شرط نمیدانند و بعضی دیگر گفته اند اگر نذر کند ازاد کردن غلام کافر
 زاجا بر است ستم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگر را ازاد کند صحیح نیست و اگر حنا غلام بعد از آن

دانی

ولفی شود ازین دهد بجهتین زاد این دو قول است صحیح است که خبر است هضم آنکه جنایتی از غلام
 بر کسی واقع نشده باشد چه در این صورت آزاد کردن او صحیح نیست بجز از جهت تعیین یا شرط کرده اند
 پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح نیست بجز از شرط میدانند و میگویند بجز آنست
 معین ساختن یکی از دو غلام **فصل** هفتاد و نهم در غلامی که در دین خود امر مستحب و سه مرتبه
 مکروه اما چنانچه امر مستحب اول آزاد کردن غلام مؤمن و دوم آزاد کردن غلام مؤمن که هفت سال خد
 کرده باشد سیم هرگاه غلام خود را خد بزند سند است که او را آزاد کند چنانچه جاری کردن غلامی را
 که آزاد کرده باشد و از کسب یا شاداناسه چیز مکروه اول آزاد کردن غلام سنی دوم جدا کردن
 طفل و مادرش و بعضی از مجتهدین نیز حرام میدانند سیم آزاد کردن غلامی که عاجز باشد از کسب
 قسم دوم مکاتبه مکاتبه است که کسی با غلام خود گوید که مبلغ معین در مدت و آزاد باش و این
 بر دو قسم است قسم اول مطلقه که اقتضای صیغه و عوض و نیت و وعده کند و هرگاه غلام چیزی را از
 مبلغ بدهد بقیه آن آزاد میشود قسم دوم مشروط و آن چنانست که آقا بفرماید گوید که هرگاه از عو
 عاجز شوی بنده باش و شرط مکاتبه و داده است اول صیغه در مطلق چنین گوید که کاتبک **فصل**
 آن تو دمی ای کذا فاذا اذنت فانت حر یعنی مکاتبه ساختن ترا با این که او اذنی بمن مبلغ معین را و هرگاه
 اذ اذنی آزاد باشی و در شرط گوید کاتبک علی ان تو دمی ای کل شهر کذا فاذا اذنت فانت حر فلان غیر
 فانت حر یعنی مکاتبه ساختن ترا با این که اذنی بمن در هر ماهی مبلغ معین و هرگاه اذ اذنی آزاد باشی
 اگر عاجز باشی نوهان بنده باشی دوم قبول این معنی سیم آنکه هر یک از آقا و غلام باشد بالغ پس اگر طفل
 باشد صحیح نیست اگر چه ده سال باشد و اگر چه ولی اذن دهد چنانکه هر یک از این هر دو عاقل باشد
 پس اگر دیوانه باشد که همیشه دیوانگی او بر یک حال باشد صحیح نیست اگر ولی اذن دهد صحیح است اگر
 دیوانگی باشد گاهی در حال دیوانگی که دیوانه نباشد صحیح است اگر آقا غلام دعوی نماید که کاتب در حال
 طفولت یا جنونیت واقع شد و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است هرگاه حالت جنون ظاهر باشد
 اگر عکس باشد غلام قول مقدم است پس اگر عاقل باشد صیغه **فصل** شصت و نهم در غلامی که
 اگر از سیئه و مفلسی که خاک شرع او را از مالش بجز قرض خود و کرده باشد صحیح نیست و بیای که نک
 مالش و با آزادی غلام نکند صحیح است زباده از ملت صحیح نیست مگر با اجازت وارث و از مرتبه صحیح نیست

مکروان خاک شرع و بعضی از مجتهد گفته اند که مراغانا اسلامش باید که هضم اختیار است پس اگر
 که او را با اکر او بان دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلما باشد با چه کتابت غلام خبر است اما
 صحیح نیست زیرا که در آن حد وارد شد نام آنکه تمام غلام را مکاتبه سازد پس اگر نصف غلام را مکاتبه
 سازد صحیح نیست هم آنکه عوضی که غلام میدهد میباشد که دینی نباشد پس اگر چیزی باشد صحیح نیست و هم آنکه
 عوض چیزی باشد که مولی مالک آن شود پس اگر شرب یا خوک باشد یا زینت و آن هم آنکه این مال
 که غلام میدهد میباشد که جنس نقد و وصفش معلوم باشد **فصل** شصت و نهم در آقا و نوه و اجابت
 واجبت بر او که از سهم بقای چیزی بفرماندهد تا عوض مال کتابت بدهد و بعضی از مجتهد این را
 مخصوص مکاتبه مطلق دانسته اند و هرگاه آقا چیزی باور دهد واجبست که قبول کند و سنتست که اگر
 نوه بر آقا واجب نباشد چیزی بفرماندهد و هرگاه غلام عاجز بود صبر نماید آنکه چیزی بفرماندهد
 و مکروه است کتابت غلام غیر این و هرگاه غلام قادر بر کسب باشد مکروه است مکاتبه ساختن او
 مکروه است عالی کتابت زباده از هفت غلام فرادادن و خواص کتابت بشیره امر است اول وقوع ب
 مباح غلام و آقا دوم آنکه عوض و معوض ملک است سیم بودن غلام مکاتبه بپار وجه استقلال
 و عدل استقلال چهارم آنکه مباح غلامان مکاتبه مالک میشود و تصرف او صحیح است پنجم آنکه کتابت میشود
 جهدا و او ش جنایتی که آقا بر او جنایتی کرده باشد و اگر آقا جنایتی کرده از غلام واقع شود میباید
 آنکه مضایع بمال خود نمیشود کرد و اگر چه آقا اذن دهد قرض از غیر مضایع میتواند گرفت هضم فر
 نمیشود و اگر چه آقا اذن دهد اما قرض میتواند گرفت هشتم غلام خود را مکاتبه نمیتواند ساخت
 مگر با عیله و صرف تمام زوج نمیشود کرد و خاصه هم نمیشود رسانید هم آنکه وصیت و هبه قبول
 نمیشود کسی را که بر او آزاد شود یا زدهم آنکه کسب مکاتبه نمیتواند شوهر کرد و از دهم کفاره از
 او صحیح نیست مکروه داشتن الا باذن آقا سیزدهم مکاتبه میتواند که غلام خود را تصرف کند بلکه
 بعضی مجتهد گفته اند که هرگاه غلام او کاری کند که موجب حد باشد حد نیز میتواند زد و قسم سیم
 تلبیس است یعنی آقا بفرماند خویش گوید که تو ازادی بعد از مردن من و باید که نسبت غیر آقا واقع میشود
 مثل آنکه آقا بگوید خود گوید که تو بعد از مردن شوهر یا زادی میباشد در این مسئله خلاف است و آنچه
 در حدیث آمده معصومین علیهم السلام وارد شد است که این نیز بدیهه است و بدیهه بر همه قسم است

چون نالد
 کردن و بیع
 نمودن

اول تدبیر واجب است که بیعغه مذکور بد علی الله عنو عبدی بعد وفاتی یعنی خدا را است بر من
ازاد کردن بنده بعد از وفات من و رجوع در این قسم تدبیر جایز نیست قسم دوم تدبیر مستحب است و ان مطلقا
تدبیر است که در او رجوع صحیح است قسم تدبیر مکروه چون کافر و سنی و شرط تدبیر هفت است اول اینست
چون است حر بعد وفاتی تو بعد از وفات من ازادی آنچه دلالت کند بر آن و اشاره آخر آن بجای صبیغه
اوست دوم آنکه صبیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و در بطن صحیح نیست قسم آنکه جایز است
باشد پس از صبیغه و مفلس که خاک شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد صحیح نیست و بعضی
از مجتهدان تدبیر صبیغه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از عاقل و مست و خصمه و کسی که
از او با کراهت بران دارند صحیح نیست پنجم بنیت قربت و بعضی از مجتهدان بنیت قربت را شرط میدانند چه
ایشان میگویند که تدبیر وصیت است نه عنو پس تدبیر کافر صحیح نیست بنا بر این قول ششم مجرد سا
تدبیر است از شرط پس اگر معلق بر شرطی سازد چون آمدن نبد از سفر مثلا صحیح نیست هفتم تعیین
و بعضی این را شرط میدانند مدبر همان بنده است میتواند افاضت کردن در او و بر و ختن و بچشید
و دخول کردن پس اگر بغیر و شد یا به بخشد یا تدبیر باطل میشود بانه مجتهدان در این دو قول اکثر
بر آنند که باطل میشود و اگر تدبیر بکریز تدبیرش باطل میشود و صحیح است تدبیر کبریز حامله بی آنکه
طفل او داخل شد باشد و عکس نیز جایز است و سنت است کراهت در وفات اول بر تدبیر قسم چهارم
ام الولد است و او کبری است که از افای خود حامله شود در او و چیز شرط است شرط اول آنکه از افای
خود حامله باشد بطفل ازادی در حالی که ملک او باشد پس اگر و طی کند غلام باشد یا کنیز دیگر بر او
بشبهه دخول کند حامله شود بعد از آن او را مالک شود ام ولد میشود و بعضی از مجتهدان گفته اند
که در اینصورت نیز ام ولد میشود و اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را نکاح در آورده باشد و
کرده باشد که ولد او بنده افا باشد نگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرام و ولد میشود اگر کنیز
خود را بشخصی تزویج نموده باشد نگاه خود و طی کند صلح حرام کرده باشد اما اگر کنیز استن شود
ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند او کافر و قائل کسی که میراث نبرده باشد و سه چیز از خواص فرزند
استیلا است اول آنکه جایز است که او را تدبیر سازد دوم آنکه جایز است که او را مکاتبه سازد سیم آنکه
فرز ختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او و هرگاه شخصی که او را خرید و دخول کرده و فرزند

ازاد حاصل کرده از قیمت او عاجز شود چه میتواند فرخت و از بعضی از مجتهدان سوای این موضع
در نوزده موضع دیگر فرختن او را جایز دانسته اند لیکن آنچه در حد و ارد شد همین یک موضع است
که مذکور شد موقوفه دوم سلامت که هرگاه شخصی نصف غلامی را ازاد کند تمام او ازاد میشود و اگر
غلام نباشد و شخص باشد بشرکت حصه شریک نیز ازاد میشود و لازمست آن ازاد کند حصه خود
که قیمت حصه شریک را بدهد و در شریک چهار چیز شرط است اول آنکه مالدار باشد نقد مال کرده
از خانه و خادم و چوپان و جامه و معنای نفقه بکریز او و عیال او باشد و بعد از قیمت حصه شریک
باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی میکند و اگر غلام ازاد کند قیمت حصه شریک عاجز باشد نصف
ازاد است و نصف او بنده و کسین نیز این حال دارد و خلافتش میباشد که در وقت دادن قیمت
شریک ازاد میشود یا بعد از آن صحیح قول دوم است چه ازادی بعد از مالک شد میشود و آن بعد
دادن قیمت حصه شریک است دوم آنکه باخبار ازاد کند پس اگر نصف دهد و مادر میراث در او منظر
شود شریک در او جاری نیست سیم آنکه متعلق نکند بر او و حقی که مانع فرختن او باشد چون وقت
و تدبیر چهارم آنکه اول حصه خود را ازاد کند پس اگر اول حصه شریک را ازاد کند شریک نیست
موقوف سیم ملک یعنی مالک شد مرد یا زده کن یا اول پدر دوم مادر سیم جد چهارم جد پنجم فرزند
خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند فرزند و هر چند پابین بد هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و هر چند
بالا روند هم دختر برادر هر چند پابین ابد یا زده هم دختر خواهر هر چند پابین بد چه هرگاه کسی آنها
را مالک شود فی الحال ازاد میشوند در ازاد شدن ممان و مضای بهتر خلافت میباشد استیلا
که ازاد میشود و اگر نصف آنها بیب خویشی ازاد شود با نصف بکریزها شریک ازاد میشود و قیمت
و ابضا جش مجاب بد داد و اصح است که اگر باخبار مالک شود مالدار باشد لازمست و اگر باخبار
مالک شود یا آنکه مفلس شود لازم نیست بر زن غیر از پدر و مادر هر چند یا ازاد کند و فرزند آن هر چند
پابین بیایند کسی دیگر بخیر بدین ازاد نمیشود موقوف چهارم عوارضت بدانکه هرگاه یکی از هشتاد هزار
شود بنا ازاد میشود اول آنکه غلام کور شود چه در انصورت ازاد میشود دوم آنکه جذام بهم رسد سیم آنکه
برص بر سر او بیفتد و بعضی از مجتهدان باین ازاد میکنند چهارم آنکه افای غلام کوش و بینی او را قطع نمایند
پنجم آنکه غلام لنگ و زمین کبر شود ششم آنکه غلام پس از افای خورد در با کفار مسلما شود هفتم آنکه هرگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

شخصی مالدار می بود و میراث خواری نداشته باشد سوای میراث خواری نباشد خاک شرع او را میزد
از مال میت و ازاد میسازد و مال را او میبرد و اگر مالک تفرقت خاک شرع جبرش میسازد هفتم آنکه
هر گاه یکی از پد و عمار ازاد باشد فرزندان او می شود هر گاه موی شرط بندگ فرزند نکند مطلب
چهارم در بیجاها با کفار در ثواب جهاد کردن در آن چند فصلت فصل اول بدانکه جهاد از اعظم
ارکان اسلامست و در آن کانیان امانت و امانت مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و رغبت آن و سزای آن است
که جهاد نکند بنیامنی واقع شده احادیث در فضیلت جهاد و مزایای آن نگاه داشتن هر چند که مسلمان
بسیار است از جمله از حضرت رسالت پیاه صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود و الذی یقتل بیده
القدیة فی سبیل الله اودعه خیر من الدنيا ما فیها یعنی قسم بانگسی که نفس من بقدره او است که در هر
رفتن بجنگ براه خدا بهر است از دنیا و هر چه در اوست نیز از حضرت منقولست که الخیر کل فی الشجر
و تحت ظل الشجر لا یقیم الناس الا بالیسوف مغالید جنه و النار یعنی تا آخر در همین است
و در زیر شمشیر است که هیچ قطره پیش خدای سبحان و تعاد و سز نیست زنگونی که در پناه او دیده شود
و هم از آنجست منقولست و مرد ما را است غیبتند مکر کشی و شمشیر کلید و زخ و بهشت هم از آن
خبر منقولست و باطل الله فی سبیل الله خیر من حیثا شہرت یعنی نگاه داشتن هر چند که مسلمان
یکش چهره در صاحب کتف و تعالی بهر است از دعوت او و در داشتن فصل اول و مرد در بیجاها و مشر
ان بدانکه جهاد واجبست بر جمیع و واجب بودن و کفایت یعنی هر گاه جماعتی که مقاومت نماید و سزای
کند کافی بوده باشند و متعهد جنگند تا شوند از دیگران ساخط می شود و بشرطی که امام آنها
و انبیا می خوانند باشد پس اگر امام جماعتی با اسم طلبید باشد جهنتصلی با اینها واجبست و هر گاه
بند با با جاره گرفتن بر خود واجبست که از آن یاد در وقت برسد و لشکر و صف بستن هر دو لشکر حاضر
در این صورت نیز جنگ کردن واجبست می شود هر گاه مسلمانان اندک باشند تا هر جمع شوند مقاومت
نکند واجبست می شود و جهاد واجبست هر گاه دوازده شرط با هم رسد شرط اول آنکه مرد باشد پس بر زن
و حق مشکل جهاد واجبست شرط دوم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجبست آنکه بالغ شود شرط سوم
آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه جهاد واجبست شرط چهارم آنکه ازاد باشد پس بر بنده واجبست هم چنین
بر بندگی مولای او گفته باشد که بعد از فوت او ازاد باشد واجبست هم چنین بر مکاتب واجبست یعنی

بندگی

زینند که مولای او قرار داده باشد که هر گاه که مبلغی بدهد ازاد شود اگر چه او بسبب دن اکثر از مبلغ
ازاد شد باشد اگر امام بنده ها جماعتی را ازاد بپوشان بجنگ بر دو جاهاست جمله آنکه از ایشان منفع
نماید گشت شرط پنجم آنکه پسر نباشد چه پسران عاجزند و خوف جنگ کردن ندارند شرط ششم آنکه زانا
باشد با او بجنگ چه اگر زان باشد واجبست شرط هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بشرطی که قادر بر پش
رفتن و سوار شدن نباشد شرط هشتم آنکه پیمان نباشد اگر در اینصورتها که عاجز است از رفتن بجنگ اما
قد بداشنه باشد که با جرت بگری کسی را یا واجبست بر این مسئله علماء ازاد و قولست شرط نهم آنکه قادر
باشد بر نفقه خود و دو کسفر و مهال خود در حضر شرط دهم آنکه قادر باشد بر چارپایه که بر او سوار شود
پس اگر بافت نشود واجبست خواه مسافت دور باشد خواه نزدیک و بعضی از مجتهد گفته اند که اگر
مسافت هشت فرسخ است قلدت بر چارپا شرط است اگر کسی نفقه و زاحله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند
اینصوت واجبست بجنگ رفتن و اگر چنان بگری واجبست قبول کردن شرط یازدهم آنکه فرض داری
نباشد که و عدا و رسید باشد و صاحب قرض طلبند و قلدت بر دادن نداشته باشد چه در اینصورت
جنگ رفتن جایز نیست مگر آنکه فرض را بدهد یا ضامن و دهنی بفرض خواه بدهد او را راضی گرداند
و اگر امام او را با اسم طلبید باشد واجبست که بجنگ رود اگر چه قرض خواه اذن ندهد اما مستست که
مشرعین مکانهای که کار گشته شده داشته باشند و در بعضی پیش صفا ایستند میان طلبید اگر وعده
خواه نه رسید باشد یا وعده رسید باشد و قادر بر دادن نباشد علماء ازاد بر این دو قولست اخص آنست که
در اینصورت فرض خواه واجبست شرط دوازدهم دشمنی و دشمنی اگر شخصی امام کسب طلبید باشد
بگردد و ضامنند و مدار بجنگ نمی تواند رفت و هر گاه این دوازده شرط را بگرداند واجبست که حالش خود
امام که خود بجنگ رود یا کسی را با جرت بگری که بفرض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را با اسم طلبید
باشد که در اینصورت نامیب نمی تواند فرستد چنانکه سابقا مذکور شد هر گاه عاجز شود مثل آنکه بیمار شود
است بر گردیدن خواهد شد و لشکر بکلی بگری رسید باشد خواه نه رسید باشد تا اگر غلبه بر پش
مثل آنکه انای غلام رخسخت در پشمان شود و بند را طلب نماید در اینصورت اگر هر دو لشکر بر یکدیگر
نزدیک باشند واجبست که بر گردند و اگر هم رسید باشند جایزست و در حالت غنیمت مانع واجبست
هر گاه دشمنان بر سر دیوار مسلمانان ایستد از ایشان اسب اسلام رسد فصل اول آنکه جهاد بر اینهاست

و کلام
و کلام

و با کدام جماعت واجب بداند که سه قومند که خال کردن با ایشان واجب است و آنست که در کتب
اول مردان بالغ و مجنونند که غیر خدا بر سرش بیند چون آفتاب پرست و ستاره پرست و بت پرست
دوم جماعتی اند که هیچ چیز بر سرش بیند چون ملحدان و دهر با و باهر و جماعتی که در حدیث
حضور امام لازمست آنکه مسلمان شوند و این دو فرقه طایفه جزیه قبول نمیکنند که در قیم اهل کتاب
و ایشان نیز در قومتی اول جماعتی اند که کاتبی در دست دارند و پیغمبری داشته اند که توبه کنان
ایشانست و موسی پیغمبر ایشان دوم نصای که اجیل کتاب ایشانست و عیسی پیغمبر ایشان سوم دوم آنکه کاتب
نداشته اند و پیغمبری اما پیشه کاتبی و پیغمبری نمانند چون مجوسان که میگویند کاتبی داشته اند
نام و پیغمبر زردشت نام داشتند و در احادیث وارد شد که کاتبی داشته اند سوخته اند پیغمبری داشته
اند گشته اند و پیغمبر ایشان کاتبی ایشان آورده بود بر پوست و از ده فرار کا و نوشته بود و وجهی این
دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند یا شرط و شرط جزیه و از ده است
شرط اول قبول نمودن جزیه است آنقدر است که امام یا نائب امام هر ساله در آخر سال بر سر هر مردی
بالغ و عاقل این دو طایفه اگر چه پیر و نیک و زمین کرباشند یا بر زمینها ایشان مقرر فرمایند و مینا
بجهت خلافت که امانند جزیه میدهد بانه اقر بانست که نمی دهد و بعضی از مجتهدان فرقی کرده اند میان
بنده جوی که ملک باشد و میان بنده جوی که ملک جهو باشد پس بر اول واجب نمیدانند بر دو قیم و
میدانند و خلافت میان مجتهدان که با جزیه واقف معتین هست چنانچه وارد شد در حدیث که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مقرر کرده بود که فیما بین هر سال دو از ده درم بدهند متوسط ایشان
بیش و چهار درم و اما لدا ایشان صد چهل درم یا آنکه مقدار جزیه غیر معتین است و تعیین آن برای آنها
متوسط است صحیح قول دوم است چه او مناسب بملک و خوری ایشان دارد و آنچه در حدیث مذکور است
تعیین آن وارد شد محمولست بر آنکه برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آنوقت جمله مصلحتی برای
فرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی از این دو طایفه مسلمان شوند جزیه از ایشان ساقط میشود
شرط دوم التزام نمودن احکام مسلمانانست شرط سیم آنکه آنچه منافات با مان دارد نکند مثل عرق
کردن بر حوب مسلمانان و معاونت و مدد مشرکان و باین سه شرط اگر خلل رسانند حرجی میشوند و اگر در
عقد جزیه با امام نکرند اینها را شرط کرده باشد و خواه نکرده باشد و خواه عهد کرده باشد و خواه

سهوا شرط چهارم آنکه زنان مسلمانان نکند نکاح زنان مسلمانان تا نمایند شرط پنجم آنکه نکرند
قتله کردن کنند باینکه مسلمانان را از راه نبرد شرط ششم آنکه نکرند زاده زدن مسلمانان تا نکند شرط هفتم
آنکه جاسوسان کفار را در خانه راه ندهند و کفار را اسیر مسلمانان عالم نشانند و بکار خیری نمانند
از اخبار مسلمانان شرط هشتم آنکه مردان مسلمانان و زنان مسلمانان را نکند این پنج شرط را اگر در عقد
جزیه امام شرط کرده باشند و باینها عمل نکند حرجی میشوند شرط نهم سب و تبا و بغالی و در وصول
الله علیه نکند و استخفاف بدین و کتاب مسلمانان نکند چه اگر الهی باشد الله سب و ایشان واقع شود
واجب القتل میشوند و ترک استخفاف بدین اگر در جزیه شرط کرده باشد بخلاف حرجی میشوند شرط
دهم آنکه اطهار منکر است در شهر اسلام نکند چون شراب و گوشت خوک خورد و نکاح کردن مسلمانان
و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم احداث عیانتها نکند در دار اسلام و او از خود را در خواندن
کتابهای خود بلند نشانند و ناقوس نزنند و خانههای خود بلندتر یا مسای با خانهها مسلمانان
نشانند بلکه پشت تریانند و باین شرط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند که
انها را نکند حرجی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریق بکند زنده که از مسلمانان متمیز شوند باینکه با
ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و چار و ای سوری ایشان غیر چار و ای مسلمانان باشد و بر یک طرف
سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب او نزنند و بر اسب سوار شوند شمشیر و سلاح نمانند و
نثار بر میانند و زنان ایشان نیز بنوعی راه بر روند که از زنان مسلمانان متمیز باشند و در جاده
راه نروند بلکه از جاده منفر شوند و لقب کینت بر مولود خود نگذارند و این شرط دوازدهم را عیال
ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست چنانکه در حدیثی را که در حجاز قویان کنند و مراد از حجاز مکه
و مدینه و طایفه و حوالی آنهاست اگر بکند زنده توطن نکند و چنان نیست ایشانرا مصحف خرد و اگر
بجزند مالکان نمیشوند و بعضی از مجتهدان احادیث را نیز باین ملحق کرده اند و بعضی از مجتهدان از امر مذکور
میدانند قول سیم که خال کردن ایشان واجبست با عیال و اخبار چند و ایشان طایفه اند که از امامان دنیا
روی گردان و باغی شده باشند و خال ایشان واجبست تا آنکه با امام بگردند یا کشته شوند هر گاه
منفرق شوند خالی از آن نیست که گروه دیگر سویی آنها که بچنان آمد خواهند بود یا نه بر نقد بر اول و آنست
که ایشانرا نکند و کربخهای ایشانرا از عقب بر روند بگردند و بکشد و بر نقد بر ثانی احتیاج باینها نیست

و اگر کسی از آنجا که...

بلکه در وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیت با جماع مجتهدان و تبت ایشان و ذناب این طایفه را
 و نشان ایشان را مالک نمیشوند و هم چنین مالک نمیشوند چیزی از آنها ای این طایفه را که در لشکر
 گاه نباشند خواه قابل قتل و تحویل باشند خواه نباشند و در مالهای ایشان که در لشکر گاه است
 مباح است بجز آن خلاف آنکه ابا لشکر مالک میشود بانه اصح آنستکه نمیشود فصل چهارم در کیفیت
 جهاد کردن با کفار و بعد از آنکه جهاد با کفار کردن بینه هفت امر متعلق است سه امر واجب ده امر حرام
 شش امر مستحب و هفت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت باسلام کردن است زیرا که جان برینست ابتدا
 بغضال نمودن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نائب امام ایشان را بشهادتین و افراد بود خداست خداست خدا
 و عدل و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و اولادش و شریع و احکام آن دعوت کنند و اگر مسلمانان
 آنکه امام کفار داد دعوت باسلام نماید یکی از ایشان را بکشد گناه دارد اما ماضی و دین بر او نیست
 این دعوت عامه کفار را لازمست مگر جامع که دعوت با ایشان فرستد باشد و عالم بر عهد رسول
 صلی الله علیه و اله نبوده باشند اما جامع که دعوت با ایشان فرستد باشد و عالم بر عهد رسول
 صلی الله علیه و اله نباشند لازم نیست لکن سنت دوم مبارزت نمودن هر گاه امام الزام نماید
 بر آن ستم ابتدا بغضال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دور تر پس بیشتر باشد با دشمنان نزدیک
 امام جمعه مصلحتی صلح کرده باشد و بعضی فرستد میدانند اما آن ده امری که حرامست اول در جهاد
 ماهه قتال کردن و انهار جب و ذی القعد و ذی الحجه و محرمست بدین سبب ماهها را ما حرام میگویند
 و جهاد کردن در این ماهها با جماعتی حرامست که حرمست این ماهها را بدانند پس اگر جامع که حرمست این
 ماهها را ندانند و یا مسلمانان جهاد کنند با ایشان حرام کردن در این ماه حرامست و قیم مبارزت با
 امام نمودن منع ستم گرفتن است از جنگ دشمنان که زیاد بود و مثل مسلمانان باشند اگر چه کافر
 باشد که کشته میشود بعد از آنکه صفها را است شد باشد مگر آنکه فصدان داشته باشد که یاد دشمنان
 کند مثل آنکه کشت بر آفتاب کند یا بر بلند بر آید یا خود را بمکانهای که آب در وقت باران در آنجا
 بکوه دهد یا در کوه غرضش آن باشد که جماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاد بود و مثل با
 باجماع فقهای ایشان واجبست اما اگر کمان فرج داشته باشد در آن صورت جهاد سنتست چنانکه کشتن ذناب
 کفار است اگر چه معانت کفار کنند و هم چنین حرامست کشتن اطفال ایشان و دیوانهای ایشان بجز کشتن

بهر ذناب ایشان است که از جنگ کردن و تدبیر کردن ایشان مأیوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هر
 گاه جنگ کنند لازمست ششم کوش و بیخی برید ایشان را و هفتم غنم کرده کشت با ایشان یعنی بعد از
 آنکه امام ایشان را امان داده باشد از کشتن غنم غلول کردنست هفتم چینی از غنیمت و ایشیا کردن
 نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح و هم زهر در آب غنم نهم هر گاه بجز این ممکن باشد و بعضی از
 مجتهدین این را مکروه میدانند و بعضی گفته اند اگر کافران غنم کرده در این دوامسلمان غنم حرامست
 و اما انشای امر که سنتست اول آنکه در وقت رسیدن و صف جمعه قتال این دعا بخواند که حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و اله وسلم میخواند که اللهم صل علی الکاتب سیرج الحیتا سیرج السحاب و افرم الخیر
 یا صیرج الکفر و بین یا حبیب دعوت المصطربین یا کاتب الکرم العظیم کیف کریم و غمی غایتک تعلم
 حال و حال صحابی فاکفنی بقوتک علوی مقیم آنکه قتال در وقت ذوال افتاب باشد در حاکم
 اخبار و بعد از گذاردن نماز عصر و پیشین بخواند در وقت در نمازها کاشاده استغفر و در وقت
 دوخت نازل میشود و نزدیک بر شبت و کمر کشتن واضح میشود و اگر کسی از جنگ بگریزد از مسلمانان
 خلاص میشود سیم آنکه امام در راه رخصت لشکر بر آید بجهاد ببرد بلکه بعد از آن جهاد است که با صلح اختیار
 لشکر مشورت نماید پنجم آنکه اخبار و منظر کاه می نماید که این علف بسیار باشد ششم آنکه چاروازی از لشکری
 مانده شود یا نه ای ایشان را بار کند اگر چاره را ندانسته باشد چاره را سفال کردن بهر نوع که ممکن باشد
 در او فرج چون خواب کردن منزهای کفار و طفلهای ایشان و سنگ انداختن بر منجیق بر ایشان و منع کردن
 از زردن قاضی بسوی ایشان و کشتن ایشان و اگر چه در نماز ایشان زنان و اطفال و پسران و اسپران
 مسلمانان کشته شوند و ایشان را با شش سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن از ایشان
 با احتیاج چاره است و در ذی القعد و ذی الحجه و محرمست بدین سبب ماهها را ما حرام میگویند
 هفتم و مجتهدین حمل کرده اند این دو چیز را که بر اینکه حلال نیستند در آب ایشان و بعضی در احتیاج
 و اما آن هشت امری که مکروه است اول بدست خویش پدر کافر خود را کشتن دوم شیخون بر سر عدل
 ردن بجهت غیر حاجت ستم پیش از زوال قتال کردن بجهت حاجت چاروازی کردن به مصلحتی اگر چه
 از زمین باز مانده باشد اما ما مصلحت کشتن هر است اما بی کردن چاروازی کفار چاره است چه آن
 سببضا ایشان میشود غیر مبارزت نمودن مبارزت در وقت اذن امام و بعضی از مجتهدان این را حرام میدانند

فصل ششم

شمر نگاه داشتن این سه جهت کشتن و چیزی باوندادن تا آنکه ببرد و در حد وارد شد که حضرت است
 پناهی صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را بدین طریق نکشته الا عقبه بن ابی معیط را هفتم هرگاه فتح
 بغیر خراب کردن قلعه یا منال ایشان ممکن باشد خراب کردن آن ها و آب برایشان سپردن و ایشان را
 را با لش مو زانیدن و بریند ریختن ای ایشان بی احتیاج خصوص درخت خرمای نیز میگویند هشتم کشتن چاروا
 ایشان بعد از آنکه جنگ تمام شد باشد اما در حال جنگ جایز است چنانکه گذشت **فصل نهم**
 در امان دادن کفار است بدانکه احاد مسلمانان را جایز است که احاد کفار را امان دهند غلام مسلمانان
 و فغان ایشان را جایز است که کفار را امان دهند امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانا که با کراه کفار
 امان دهد و کسی که عقل و بخوردن شراب یا خواب یا خوردن داروی بی هوشی رفته باشد صحیح نیست
 و اسیر مسلمانان که در دست کفار باشند و با کراه بعضی از کفار امان دهند صحیح است و همچنین
 امان دادن نا جران مسلمانان که بدینا و کفار ترند و نمائند و مسلمانانی که کفار ایشان را با جرن گرفته باشند
 مر کفار را صحیح است بشرطیکه امان دادن در بد کفار واقع شد باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نمایند
 که یکی از کفار را امان داده و ممکن باشد یعنی پیش از آن باشد که کفار شدند قولش مقبول است اگر
 بعد از آنکه کفار شود ادعا نماید قولش مقبول نیست اما اگر در وقت اول جرنیک یعنی زنده دارم ترا
 دویم امنتک یعنی امان دادم بود و آنچه صریحا دلالت بر این دو لفظ کند حکم این دو لفظ دارد مثلا
 گوید از منک یا آنکه گوید امنت فی ذمته الاسلام و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشته شده
 امان واضح شده صحیح است خواه نوشته شد بلفظ عربی باشد خواه بلفظ فارسی مثلا آنکه نوشته باشد من
 و هم چنین اگر اشاره کند بطریق که امان از او مفهومی کرده و هرگاه امان داده شود واجبست که وفا کرد
 و آن بهر طریقی که شرط شد باشد بشرطیکه متضمن شرط نامشروعی نباشد آنچه کفار بجان امان ندادند
 و سبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشانرا نکشند و بکشدند بمنزلهای خویش رفتند وقت امان
 دادن پیش از کفر یا شدت پس اگر امان دادن بعد از کفر یا شدت ایشان واضح شود صحیح نیست اما اگر
 بعد از کفر یا شدت کفار غلبه بر ایشان امان دادن جایز است **فصل دهم** در صلح کردن با کفار
 بدانکه هرگاه امام مصلح در صلح کردن کفار ببیند ترک جنگ با ایشان صلاح دانند جایز است که با ایشان
 صلح کنند مباد که صلح کس از یکسال نباشد اگر مسلمانان بیاضغیف باشند ده سال جایز است

در کتب معتبره
 صلح با کفار

در کتب معتبره
 صلح با کفار

و آنچه آنست که انعقد وقت که امام مصلح در آن دانند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج بدین
 چیزی باشد امان دادن آن چیزی واجبست مگر آنچه خلافست قول از ایشانست که واجبست و متولی
 و صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند یعنی همچنانکه هر یک از مسلمانان را جایز بود که هر یک
 از کفار را امان دهد صلح همچنان نیست هرگاه امام یا کفار صلح کند واجبست بر او که کفار و ممالک
 ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود و فایان باید نمود و اگر امام بعد از آنکه
 با کفار صلح کند ببرد برامای که بعد از اوست لازمست که وفای شرطهای او نماید و هرگاه کفار کار
 کند که منافع صلح باشد صلح باطل میشود و هرگاه جماعتی از کفار کاری کنند که منافی صلح باشد و جماعت
 دیگر بر صلح قائم باشند صلح نسبت بجماعت اول باطلست و هرگاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را بر هم
 خواهند زد یا از ایشان خفای ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را بر طرفین کند بشرطی که بجزرگان
 نباشد بلکه ظن او غالب شود هرگاه ممالک کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزع واقع شود و امام
 دعوی خود نماید امام بطریق اسلام میان ایشان حکم کند اگر بهوی یا نصرتی دفع دعوی خود با امام نماید
 غیر است که میان ایشان حکم بطریق اسلام کند یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد **فصل هفتم**
 در بیان غنیمت و حکامان و کیفیت غنیمت میان کسان بدانکه غنیمت مال است که چنانکه کسان بر
 سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسم است اول آنکه قابل نفل و تحویل باشد چون اسلحه
 و آنچه بدان ماندا تا رخت پوشید و قمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که بر او سوار
 باد و هر که در دست استنسه باشد بکسی نعلق دارند که ایشانرا کشته و با آن کشتی و مبادند همیا کفار
 نعلق بکشند ها ایشان دارد یا نه میان مجاهدین خلافست آنچه آنست که نعلق بکشند کسان دارند و بعضی
 مجتهدانند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشتن با شد از او است الا دخل غنیمت است و غنیمت
 بعد از آنکه جمع کرده باشند اول میناید که امام اجرت جماعتی که چته مصلحتی ایشانرا با جرن گرفته باشد
 بدهد و اجرت نگاه دارند جمعا یا بان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کنند پس خمس آنرا بر او بدهد
 و بمسخران مانند نگاه تان و اطفال و غلامان کفاری که بمسلمانان آمد باشند و در جنگ کافر
 حاضر باشند آنچه دای و بدان فرار کرد بدهد بشرط آنکه کس از حصه جدا نکند کسان باشند و بعضی از
 مجتهدان گفته اند که اگر انا غلام خود را از آن داده باشد که چهار روز او بنی داخلست چنانکه کسان و موا

در کتب معتبره
 صلح با کفار

حصه ایشان میبرد و بعضی از مجتهدین بزرگند که اگر غلام سوار باشد بکسوم حصه استنش با پای او
 دهند و کس از سهمی بطلبند دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشد یعنی غایب و کفنه باشد که بعد
 از فوت من از او باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ غایب او کشته شود ثلث مال او برابر حصه او باشد
 ثلث مال او از او میثوند و او نیز در حصه از غنیمت مشایخها کند کانت انگاه امام غیر از اینها
 جدا کند کان مسلمانان که در جنگ گاه حاضر باشند و اگر چه جنگ نکرده باشند پیش از غنیمت
 بزرگتر از لاقی شوند با بنطریق که کسی را که صاحب این است اگر چه در جنگ حاضر او باشد یا جنگ در
 در با باشد دو سهم بدهند و اگر نه بوده از این است داشته باشد سه سهم دهند و پناه را یک سهم بد
 و اگر چنانچه ثلث است داشته باشد و نه بود بر او سواری کند در جنگ هر یک نلسهم بدهند انگاه
 بکسوم را سایر از ایشان منتهی نمایند و اگر است شخص پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بر پا کشته
 شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت برسد سهمش بعلق بود و او نماند و ثلث است که
 ضلع غنیمت کند با در کفار و افسوس تا آخر غنیمت بجهت مکر و هتک است که امام در غنیمت ابتدا بجهت
 کند که نزد یک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده باشند و اگر چه در نزد یکی بان حضرت
 باشند ابتدا بجهت کند که پیش از همه بجهت آمد باشند و اگر دران مشای باشند ابتدا بجهت کنند که سرت
 ایشان نبوده باشند و بعد از ایشان انصافا مقرر کنند و بعد از آن عرب و بعد از آن عجم را و اما منبر
 بجهت خود آنچه خواهد میداند چون کبر از خوف مانعهای نفس که بعلق بر پا و شاهان داشته باشد
 دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهر و دهها و دینها و خانهها و آنچه بدان ماند مهر و خلبه
 باشند و در وقت جنگ با او باشند بعد از اخراج خمس از آنها با ان حاصل آنها مانع بعلق بمکانات او
 و شخصی بجهت کند کان پست متولی ان امام یا نائب او است که حاصل او را صرف مصالح مسلمانان نماید
 چون حفظ سرحدات و تبین پلها و معونت جهات کنندگان و مانع خراج غلامان شهرها و قاضیا و لایها
 و موردان و آنچه بدینها ماند و فرقی غنیمت و عوض نمون و همه که در اینها جایز نیست آنچه از اینها در وقت
 جنگ خراب باشد با بی انکه جنگ کنند بدست فتنه مخصوصا ما منست و لشکر زیاد از دخل نیست آنچه
 بدست لشکر یافتند که باذن امام بجهت فتنه باشند ان بتر بعلق با امام دارد قسمی است این که در جنگ
 گاه بدست اطفال و زنان ایشان بجز با سر کشتن ملک گوی میثوند که ایشان را گرفته باشند و کشتن

در با باشد دو سهم بدهند و اگر نه بوده از این است داشته باشد سه سهم دهند و پناه را یک سهم بد

ایشان جایز نیست و اگر مردان بالغای ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتد امام بجهت میثاکت
 ایشان و بر یک دست و پای ایشان و انداختن ناخوف بر او و فدا میزند و اگر چه از جنگ بدست بیاید
 و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام بجهت میثاکت ایشان بر سر دادن خونها و فدیه
 گرفتن و از کشتن خاتم محمد در سبیا امر معروف و نهی از منکر بدانند که امر بصل بنک واجب چون
 نماز واجب اجبت و بفعال بنک است چون نماز است سنت و نهی که من از فضل منکر یعنی بیخ
 چون فتنه واجب است و نهی کردن از فعل مکرر و سنت و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بود
 امر معروف و واجب نهی از منکر اجابت و هیچ یک از جهت برادر و خوبان هر دو خلاف نیست اما
 میثاکت مجتهدین خلاف است که با او جو بان بجهت عقل با بجهت شرع احوالی قول مؤمن و نهی از منکر
 خلاف است که با او واجب گفتار نیست که چون جمعی بان قیام نمایند و از دیگران ساخط است با هر کس در
 است با بجهت که هر گاه داند که شخصی امر معروف و نهی از منکر کند و ان شخص قبول نکند بر دیگر
 واجب است تا آنکه قبول کند احوالی قول مؤمن تا بجهت شرط بر تمام فرسد واجب میشود اول آنکه کسی که امر
 بفعال بنک و نهی از فعل بد میکند میثاکت غافل و بالغ باشد و هم آنکه بدانند که فعل بنک نیست
 و فعل بد بدست نا آنکه این باشد از صلح کردن سهم بدانند که امر بدانند میثاکت شخص اثر میکند بر
 داند که اثر میکند جایز نیست چهارم آنکه ان شخص که از او داده داند که بفعال بنک او را از او بخواهد و گفته
 از فعل بد عازم شد که فعل بنک را بداند و فعل بد را نکند پس اگر نوبه کرده باشد امر بانها و واجب نیست
 پنجم آنکه امر بفعال بنک و نهی از فعل بد مسلمین ضرر او را بضرر یکی از مسلمانان نباشد پس اگر مسلمانی
 با منکر باشد واجب نیست و بعد از آنکه این شرط محقق شود هر گاه شخصی داند که بجهت او ظاهر داند
 نزد میکند واجب نیست همچنین اگر داند که با ظواهر اگر احدی بر طرف میکند بلکه بدی بر طرف میکند
 واجب است که دور کند از او و اگر بدانند که با اینها بر طرف نمیشوند آنکه زبان اظهار نکند و واجب است زبان
 کند با بنکر و غلط بگوید و بعضی کند بنری و اگر بنری بر طرف نکند سخنان درشت بگوید تا آنکه ترک
 کند و اگر داند که بان بر طرف نمیکند واجب است که او را بنزد و اگر داند که بنزد بر طرف نمیکند سخنان است که
 عضو او را بجز روح شاد او را بکشد با جایز است بدست منقضی علیه الرضا بر اینست جایز است با عدل
 واجب است که جناح باذن امام است هم چنین خلاف است میثاکت مجتهدین که امام خود بیاید امام جایز است

۱۰۹۳
 فتنه
 جنگ

اشاد رجال غیبت امام بعضی از مجتهدین رفته اند که افاغلام خود را میتوانند حدیث کن هرگاه شد
 کتب اعلیٰ افرازد کند یا کواهی بان کواهی دهند که غلام کاری کرده که مستحق حد شد باشد بشرطی که
 ضرر بر نفس یا مال یا یکی از مسلمانان نرسد و هم چنین بعضی از مجتهدین گفته اند که بیک حدیث در پیوسته
 میتوانند و شوهر بزدن خواه شوهر بزدن او را بد باشند خواه بیک یا یکی بند باشند در این صورت
 جمع میشود بند و شوهر و مدنی و فرقه بینت مبارجم و جلد و بعضی از مجتهدین در جم زانچون نکرده اند
 و شرط بینت مبارجم و جلد و بعضی از مجتهدین در جم زانچون نکرده اند و شرط بینت بزدن یا بیکه دخول یا
 کرده باشد و یا مینا بیکه زن که زن نکاح دائم باشد یا آنکه منعه نیز این حکم دارد و مینا مجتهدین در این خلا
 است فریانت که بر منعه نیز این حکم جایز است و مینا مجتهدین خلافت که افای غلام و بیکه شوهر
 هرگاه فیه جامع شرایط باشد میتواند حد زد با مطلقا جایز است آنکه مطلقا جایز است
 چه این تخصیص معنی ندارد چرا که فیه جامع شرایط چنانچه مذکور خواهد شد میشود مطلقا
 که حد زد و مینا مجتهدین خلافت که افاد رجال غیبت امام مجتهدین میتوانند حد زد کرد افوی است که
 میتواند بشرطی که مسلم فتل و جر نباشد یا به هفتاد کتاب جامع عیالی است
زبان حضرت سالتناه و حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومان الله علیهم اجمعین
 و امام مولود و ذوات ایشان و در آن چهار فصل است **فصل اول** در ثواب زیارت هر یک از ایشان
 علیهم السلام بدانکه سنت و کد است حاجان و غیر ایشان را زیارت حضرت موصولی الله علیه و اله در
 سینه طیبه و در جسد وارد شد که امام جبر او قهر آمد و ما را زیارت پیدا کند و اگر نکر کند زیارت
 میدارد زیارت را که مشنان جناس چنانچه در حد و وارد شد که انکس که حج کند زیارت من در حد
 نکند بر من جفا کرده بفرقه عشر و جفا بر خصم حرام و هر که زیارت من کند روز عیانت واجب میشود عیانت
 من او هر که را شفاعت من واجب شود او را واجبست که بر بهشت دو هم انحضرت فرمود که انکسافی که
 زیارت قبر من کند بعد از فوت من چنانست که هجرت کرده باشد از دار کفر بیوی من و اگر استطاعت
 آمد ندانسته باشد از دور سلام بفرستد که بمن میرسد هم از انحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام
 حسین علیه السلام کرده که ای فرزندان من هر کس مراد در حیا و نماز زیارت کند یا بیکت زیارت کند یا براد
 نوز یا ترا که حسین هر آینه من او را روز قیامت زیارت کنم و خالص تمام او را از گناهان و هم از انحضرت

این حدیث را در کتاب جامع عیالی است

منقولست که هر امای زاد کردن دو سنانش عهد است و از نام و قبا بن عهد زیارت قبر اوست
 پس هر کس بنا نام از زیارت کند و در عیانت زیارت کند هر آینه از امام روز قیامت شیع او باشد
 هم از انحضرت منقولست که وقتی امام حسن علیه السلام سوال نموده که بار موی خدا کسی که زیارت ما
 کند چه ثواب دارد انحضرت فرمود که هر کس که مراد زیارت کند در حیا و نماز یا بیکت یا برادرتور یا ترا
 هر آینه بر من واجب میشود که او را در قیامت از آتش روزی نگاه دارم و هم از انحضرت منقولست که باطن
 علیها السلام خطاب نموده که هر کس بر من یا بر تو که فاطمه زیارت سلام کند سه نوز واجب میشود
 زیارتش پس از او سوال نمودند در حال جنوة فرمود که در جنوة و سما و از حضرت امام ناطق جعفر الصا
 علیه السلام منقولست هر کس که زیارت کند امیر المؤمنین علیه السلام را بیاد خدا بیعالی بنویسد
 هر کام او بکنج و عمره و اگر بیاده از زیارت او بر کرد و بهر کامی و حج و زعمه بنویسد و انحضرت فرمود
 که انکس که انحضرت را زیارت کند عارف باشد بحق او امام مفضل الطاعه است بنویسد و حج مقبول
 و عمره میرسد بخدا هم که انش و روزی چندی یا نه ای خالک الوده شد در زیارت انحضرت خواهد بود
 و خواه در پیاده رفتن و نیز از انحضرت منقولست که فرموده هر کس یکی از ما را زیارت کند چنانست
 که پیغمبر این را زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی علیه السلام منقولست که خطاب با محمد زنی کرده
 که نوز غدیرت قبر انحضرت حاضر شود که خدا بیعالی بیعت روزان هر مؤمنی و مؤمنه و مسلم
 و مسلمة کاهان شصت ساله ایشان را او ازاد میداد ایشان را از آتش روزی دو برابر آنچه در زمان مضا
 ازاد میداد و عدد شب قدر و ظهر بکدر هم تصد در از روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز پس در این
 نوز تصدق کیند بر برادران مؤمن خود و حضرت امام ناطق جعفر الصا علیه و علی ابائمه السلام فرمود
 در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام که انکس که در مشهد انحضرت حاضر شود زیارت کند و در
 نماز بکند و در دیوان اعمال او حج میرسد و نوشته میشود و اگر چهار کعبه بکند در حج و عمره
 نوشته شود و همچنین است هرگاه امای که اطاعت او واجب شود زیارت کند و زیارت حضرت امام
 حسین علیه السلام ثواب بسیار است و بعضی از آیات وارد شد که زیارت او فرض است بر هر مؤمن
 و مؤمنه و نازک او نازک خدا و رسولست باعث عقوق و غیر نقص در ایمان و واجبست در مالک
 هر سال یکبار و انکس که یکسال بر او بکند و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش در

در آن مگر و اندوایم زیاده از آن است و هر گاه کسی میبرد و ثواب میبرد از آن سلام که در آن روز
از آن کند بهشت میبرد و هر گاه کسی که در آن راه میبرد ثواب دو هزار در هر روز میبرد و هر کس که او را زیاده
کند و زیاده از آن است خداوند آن را بپوشد و او را میبخشد و زیاده او در هر روز در مقابل
بیشتر و بیشتر میبرد و او را با پیغمبر و امام و در بعضی روزها با او شد که زیاده او در هر روز
خداوند بخشد و او را با پیغمبر و امام و در هر روز از هر جهت است در راه خدا با پیغمبر و امام و زیاده
او را اول در هر روز در مقابل ثواب و در روز شنبه با او صد پیغمبر در هر روز
بیشتر از آن است و در یک سال جمع کردن زیاده او و پیغمبر و مطهره و شنبه شنبه مقابل هر روز
جمع هزار عمره مقبول است و قضاء هر از حاجت بنا و آخرت و زیاده او با معرفت حق و زیاده
خداوند در هر روز او را از این کلان گاه از ثواب زیاده است و بزرگی بیش از آن است که کسی که خط
لهذا پیش برده و زیاده او تعیین یعنی بیستم شهر صفر از علامات ایمان است و زیاده او در هر روز ثوابها
شهره دارد از شهدا بدو هر کس بر بلندی دهد و هر سوی آسمان کند انگاه توحه بقرآن کند بگوید
السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك ورحمة الله وبركاته ثواب جمع و عمره در دو روز عمل او بنویسد
و در زیاده او شد که نماز کردن در مشهد آن حضرت هر یک مقابل هزار حج و هزار عمره است و زیاده
که از آن کند هر از جنات در راه خدا با پیغمبر هر سال یک نماز واجب گذاردن مقابل حج است و نماز است
مقابل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که میگفت که هر کس امام جعفر علیه السلام
زیادت کند هرگز در چشم نمیریند و بیانش شود و مبتلا نمیشود و حضرت صادق علیه السلام خود فرموده که هر
که زیادت کند هر از کائنات او را خدا بخالی بیاورد و فقیر و محتاج نمیزد و از امام رضا علیه السلام
منقول است که پرسید از او که زیادت بدو مثل زیادت امام حسین است آن حضرت فرمود که آری که هر که
بدو زیادت کند بعد از آن داد که پیغمبر و امیر المؤمنین زیادت کرده و از امام موسی علیه السلام
منقول است که فرمود که زیادت فرزند علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج میبرد است و هفتاد حج و
از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که زیادت بدو مثل زیادت امام حسین علیه السلام است
که زیادت بدو زیرا که پدر آن بزرگوار است و شنبه گاه از امامت است و شنبه شنبه و آنچه و
ناو شنبه که حضرت امام جعفر صادق را امام میدانند آنها را با حضرت امام حسین میکنند و کیست آنکه

بناست

بامامت محمد حقیقه قاطبند و غیر از این فرقی نماند از امام حسین علیه السلام میکنند و زیاده امام رضا
علیه السلام نمیکند بهر آنست که او را در حج زیادت کند چه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که نوشته بود بر احمد بن زنی که بر سائشعه من که زیادت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبوله و هزار
عمره مقبوله است احمد بن زنی گوید که از امام محمد تقی علیه السلام پرسید که زیادت بدو مثل مقابل هزار
حج است فرمود که هزار هزار حج است و از امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود که هر که زیاده او را
زیادت کند در هر روز در هر موضع بیاری کم انگاه که نامه از حج زیادت بر آن میشود و در هنگام گذشتن
از صراط و هنگام کسیدن اعمال **فصل** در زیاده زیادت بدانکه بیست یک امر مخلوق زیادت
کردن دارد اول غسل آن پیش از دخول مسجد کردن دوم آنکه طهارت کند تا داخل شود پس اگر در میان
حد واقع شود با عاده غسل باید کرد دست جامه پاک و توپوشید و ایشان بر در مسجد دعا منقوله خوانند
و ازین دخول طلبید هر گاه در خدمت رسید داخل شود و الا انظار بکشد و هر گاه در خدمت رسید داخل
شود چهارم داخل شدن و حضور بخشوع و در چنین دخول پای راسته عقده دارد و در وقت بیرون آمدن پای
چپ آنیم خود را بضرع چپ بماند و بعضی توهم کرده که در ایستادن بهتر است چه از آن بیشتر است از
غلط است که زیاده زیادت دارد شد که بر ضرع باید تکیه کرد و بوسید ضرع چپ از آنست که بوسید است آنها
حد بیست اما مجتهدین امامیه بر آنند که چپ از آنست و ضرع چپ کردن و پشت بقبله در حالت زیادت
هفتم زیادت نامه بطریق منقول خواندن چنانچه در فصل آمده مذکور میشود و قول السلام عليك كما
است و بعضی از مجتهدان حاضر شدند را کافی میدانند هشتم جانب راست روی خود را بر ضرع چپ تکیه نمود
فارغ شد از زیادت و دعا کردن نهم چپ روی خود را بر ضرع چپ تکیه نمود و سؤال نمود از خدا تعالی
و بحق صاحب قبر که بگرداند او را اهل شفاعت صاحب قبر و صاحب الفه در دعا کردن و الخاع نمود و هم بنا
طهارت و در قبله کردن و دعا کردن نهم در هر دو رکعت نماز زیادت کردن بعد از نماز زیادت و اگر زیادت
حضرت رسالت بنیاد صلی الله علیه و آله باشد ششست که نماز زیادت در میان حضرت و قبر او کند
و اگر زیادت حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد با لای سر باید کرد و در این نماز
از ائمه علیهم السلام وارد شد که در وقت توان کرد اگر چه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما چنانکه
در ضرع کند و پشت بقبله نکند هر است و از دم بعد از نماز زیادت دعا منقول خوانند و آنچه در

بناست

رسد

رسد از مورد بی و دنیا طلب نمودن و دعا را جهت جمع خلافت کردن هفتاد و سه مرتبه از باجا بخت نزدیک
 تراست هر دم تلاوت قرآن کردن در آن مکان و هدیه کردن تو ایان صاحب صریح چه نفع آن باز باو
 میرسد و سبب تعظیم صاحب تراست چنانچه در احضار فلک است در جمیع احوال بحسب استطاعت و تومر
 کردن از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدایگان و نکاح دادنندان سقا و عیالان آنجا و
 تصدق دادن مقام مضاعف میشود شایسته تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب
 است هفدهم آنکه هرگاه از دیار بیرون بر کرد دیار بیرون رفتن در آن شهر است هجدهم هرگاه در آن
 نزدیک آمد و ذاع بمنقول کردن نوزدهم آنکه سوال کند از خدا تعالی عود بر آن مقام را بپسیر آنکه در
 وقت بیرون آمدن از مقام روی صریح کرده پس بیرون آید بیست و یکم آنکه در دیار بیرون آمدن از مقام
 چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشیا و زود تر هم میرسد **فصل در بیان آداب مولود خیر**
 رسالت پناه و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آباء
 ایشان **محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمنان کنیت** و ابو القاسم است مولود او مکه در
 جمعه نزدیک طلوع فجر هفدهم شهر ربیع الاول عام الفیل و آنچه در بعضی اخبار است صحیح فرموده شد که در
 دوازدهم شهر ربیع الاول است چون وافق قول سنن است و در اخبار پیش فرموده شد که هرگاه در جمعه
 مخالف وارد باشد عمل بقولی باید کرد که مخالف قول سنن است لهذا احتیاط بدین عمل نکرده اند و الله اعلم
 آنکه بنت و هیبت عیبه مناهامه شد بود از پیدای عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمنان در آنام **کثر**
 که نازدهم و دوازدهم و پانزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان یعنی نزدیک حجره وسطی و در آن مقام
 بجای هستن خوب آن نزد کتب مذکور است روزی هفتاد و سه مرتبه و هفتاد و سه مرتبه از سنن مبارک
 چهل سال گذشته بود و در شب بیست هفتاد آن روز دوازده رکعت نماز است و در آن شب بود
 بیست یک ماه رمضان حضرت ترا معراج واقع شد در سانسیر هم از بیعت در شب چشیده از مکه هجرت پناه
 کرد و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید نفس خود را فدای آنحضرت نموده تا آنکه در قرآن
 بدین واسطه مدح آنحضرت وارد شد و در هم ما ربیع الاول حضرت خدیجه ماد را فاطمه زهرا علیها
 السلام را در جباله خویش را آورد و حضرت در آن وقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله بود و در همین
 روز عبدالله المطلب جدا نمود و در آنوقت حضرت هشت ساله بود و در روز دهم ماه رمضان سال

در بیان آداب مولود خیر

دهم یعنی خدیجه بنت خویلد وفات یافت از روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر سال پانزدهم از هجرت
 او از مکه بمدینه توجه نمود و بعضی از محدثین گفته اند که وفات او در هجرت و ربیع الاول بوده سن بشر
 شصت و سه سال بوده **امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام** اسم مبارکش علی کنیتش ابو
 الحسن پدرش ابو طالب برادر پدینادری عبدالله بن عبدالمطلب علیه و آله مادر او فاطمه بنت
 بن هاشم بن اسیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شدند از او هاشمی و اولادش در آنند و در
 خانه کعبه سپرد هم رحمت کرد بعضی روایات هفتم ماه شعبان از تولد حضرت رسالت پناهی بی سال و
 نصب بلالمانان هجرت هم ذی الحجه سال دهم از هجرت و در همین روز شصت و چهارم از هجرت عثمان بن عفان
 جهنم گشته شدت و خلق بر آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحران غایب
 آمد و در همین روز بر هم علیه السلام از آن نجات یافت و در این روز موسی وصی خود یوشع و سلیمان
 اصفی را تعیین نمود و سایر بر انبیاء و اوصیاء در این روز تعیین شد در روز بیست و چهارم این ماه حضرت
 پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام بناهله باجمود اگر در این روز حضرت
 امیر المؤمنین تصدق با کثرتی خود نمود و او در این باب نازل شد در بیست و پنجم این امیر المؤمنین و فاطمه
 بر مسکین و یتیم و سایر تصدق نمودند قرصها خویش را با وجود کسب و احتیاج خویش و در آن باب
 هلال نازل شد و در بیست و ششم ما فدا کرد عمر ملعون را زخم زد و در بیست و هفتم انزال بیست و ششم
 بجهنم و اصل شد وفات آنحضرت کوفه شب جمعه بیست یکم شهر رمضان بوده و در همین شب عیبه با سایر
 و در این شب عیبه عمر بن بخوار رحمت بردی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت و در این شب
 چهل از هجرت حضرت امیر المؤمنین وفات یافت مدفن او نجف کوفه سن شریفش شصت و سه ساله ابو فاطمه
 بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مولود او مکه بعد از بیست و پنج سال ایام وفات او بمدینه بعد از
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله برصد و زود در آن خلافت صحیح است که در خانه خود بود بعد از آنکه
 بنی امیه مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند آن داخل مسجد شد و در میان منبر و قرآن حضرت رسالت پناهی صلی الله
 و در بیعت نزدیک چهار امام احتیاطان باریت او باید کرد و در نصف شب و بیست و پنج فاطمه و حضرت امیر ذاع
 شد و تا نیم هجرت و سن فاطمه پانزده ساله بوده و در همین سال دهم هجرت قبله تغییر شد یکصد و
 حکمت بن علی بن ابی طالب علیه السلام مادر او فاطمه و کنیت او ابو محمد است شبان هلال جنت مولود او

دو سینه شنبه هفتاد و نه مصاص سال و در هجرت و بعضی از جمله سال هجرت گفته اند
 مدفنش بقیع ایام وفات او در پنجشنبه هفتم شهر صفر سنه ثلث و ربعین از هجرت و بعضی پنجشنبه
 گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال و بعضی چهل و هفت سال گفته اند اما در حسابین بر علی
 بن ابی طالب علیهم السلام سید شباب اهل جنه مادر او فاطمه زهرا کینتار و اباعبیدم ولدش مدینه
 اخرا ماه ربیع الاول سال ستم هجرت و بعضی از جمله مدینه و بعضی شهر مدینه و بعضی بیست
 پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند مدفنش در کربلا روز شنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه
 و روز جمعه نیز گفته اند سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال اما در بعضی
 اخبار بن حسین بن علی علیهم السلام کینتار ابو محمد مادرش شهر ابوبیت شهر و تبرین کثیری
 و بعضی گفته اند خضر زید و بعضی گفته اند خضر زید جرد کثیری ولدش مدینه روز یکشنبه پنجم
 شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی سه هشت گفته اند مدفنش بقیع در پیش عم خود امام حسن علیه
 السلام روز وفاتش شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال
 اما در محکم با فر کینتار ابو جعفر زاده اش ابراهیم بن عبد الله بن الحسن بن علی علیهم السلام پس او علوی
 که از او دو علوی بوجود آمد ولدش روز دوشنبه ستم صفر پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور
 شد از علامه و شیخ شهید در هر پرورد روز من نقل کرده اند چون وفات خیر امام حسین عم در سال
 شصت و یک از هجرت واقع شد پس در روز شهادت آنحضرت امام باقر علیه السلام سال داشته چنانچه صد
 در شبیه نقل کرده و مدفنش بقیع در پهلوئی پدر خویش ایام وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی الحجه
 صد و چهل و نه از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت اما در بعضی صحاح
 کینتار ابو عبد الله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش فاطمه است لقب او ام فروه و مولودش
 مدینه روز دوشنبه هفتم ربیع الاول سال هفتاد و سه از هجرت مدفنش بقیع در پهلوئی پدر خویش
 ایام وفاتش در نصف جیب بعضی گفته اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و یک سال
 اما در بعضی اخبار که ظاهر علیهم السلام کینتار ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده زینب مولودش
 ابواب منربین مابین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی
 بیست و نه گفته اند مدفنش مقابر قریش بر بغداد در روز بیست و چهارم رجس سال صد و هشتاد و سه هجری و

نوزدهم بیست و نیم و یک سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه سال اما در بعضی صحاح
 الرضا علیه السلام کینتار ابو الحسن مادرش ام ولدش مدینه روز پنجشنبه نازدهم ذی القعدة
 و بعضی بیست و ستم او گفته اند سال صد و چهل و هشت هجرت مدفنش طوس بیست و یکم رمضان و
 و سه هجرت سن شریفش پنجاه و پنج سال اما در محکم باقر کینتار ابو جعفر پدرش
 امام رضا علیه السلام مادرش ام ولد از اهل بیت مدینه قبطه مولودش مدینه در رمضان و بعضی
 سال صد و نود و پنج از هجرت مدفنش مقابر قریش بر بغداد ایام وفاتش اخروی لغزله
 نوزدهم شنبه نازدهم ذی القعدة سال دویست و بیست از هجرت گفته اند سن شریفش بیست و پنج سال
 اما در بعضی اخبار کینتار ابو الحسن پدرش محمد جواد مادرش سیمام ولدش مدینه نصف
 الحجه بعضی بیست و ششم گفته سال دویست و نوزده از هجرت مدفنش بخوانه قبر من رای روز دوشنبه
 ستم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته اند سن شریفش چهل و یک سال و
 ماه امام حسن عسکری کینتار ابو محمد پدرش امام علی نقی علیه السلام مادرش جدیث
 ام ولدش مدینه در ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته اند سال
 دویست و هجرت مدفنش خانه پدرش در سمرقند و بعضی روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هفتم ربیع
 سال دویست و شصت و هجرت گفته اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه السلام فرمود
 که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد اصح آنست که از
 در خارج آنهم مال خود را بر شیعه خود حلال کرده اند چنانچه در احادیث وارد شد اما در
 بعضی صحاح سلام الله علیهم اجمعین کینتار ابو القاسم مادرش ام صقبل و لقبش زینب و بعضی زینب
 زینب گفته مولودش سمرقند رای در شب نصف شعبان گفته اند سال دویست و پنجاه و پنج هجری و بعضی دویست
 و پنجاه و چنان گفته اند و ابن النضر است که ظهورش معتبر است بر خواهد کرد ایند زمین را از عدل
 چنانچه از جور پر شد **باب هشتم از کتاب جامع عیالیه** در بیان مدفن کردن و سوز
 خوردن و گدازه دادن و در او سه مطلب است مطلب اول در زند و عمره کردن و در آن دو ضللت
 فصل اول بدانکه نذر است که شخصی حجه شکر نمند یا دفع بلائی یا بجز نفعی چیزی بر خود لازم سازد
 چیربان متعلق است اول صغیرا لفظ کفن مثل آنکه بگوید الله علی ان رزقی الله دارا او شیعا و غیر

در بعضی صحاح
 کینتار ابو جعفر
 کینتار ابو جعفر

من مرضی او ثبت اگر خدا بعالی از فرزند یا مالی از زانی دارد یا از مرض شفاء دهد خدا پرست
 بر من یا اگر زنا کنم یا نماز کنم بر من نصدقه متفال طلا یا نکه جهه شکری یا دفع بلائی یا زجر نفعی
 باشد میان من و عتد بن خلافت صحیح است که صحیح است پس اگر بلفظ نکوید و فا کردن آن سنت است دوم
 آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست ستم بخان باشد پس نذر کسی که او
 زبا اگر او بران داند صحیح نیست چهارم قصد کند پس نذر من و خسته و بهوش صحیح نیست پنجم آنکه صدقه
 قرین الله کند پس نذر کافر نیست صحیح اما اگر مسلم شود بعد از نذر و با آن سنت است ششم از نذر
 و شوهر یا فایده از نذر و زدن غلام بدن از نذر صحیح نیست هفتم آنچه نذر میکند میباید که
 مقدور کند یا باشد پس اگر منع باشد خواه منع عقل چون جوع نیاید و فیض یا منع عانی باشد
 چون رفتن بر آسمان صحیح نیست هشتم آنچه نذر میکند میباید که طاعت باشد چون نماز و روزه
 و حج و جهاد و غیر آن از عبادات باطل و زاج باشد پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد
 میان من و عتد بن خلافت قرین متابعت نذر است در این صوت بحسب بن و دنیا و با مائلی بود اولی
 مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث وارد شد **فصل دوم** در احکام نذر کردن
 نذر بطلان زوجه و آزادی بند پیش شبعه صحیح نیست اگر نذر کند طهارت را با وجوب تیمم جایز نیست و اگر
 نذر نماز کند کمتر از دو رکعت محرمی نیست و بعضی از مجتهدین بگفتند نذر نماز است و اگر نذر حج یا
 کفالت شهری که نذر کرده لازم نیست که متوجه مکه مشرف شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که میباید که از بیخ
 محل که خضر رسالت پیما صلی الله علیه و آله از جهه احرام بسن مقرر کرده چنانکه در کتاب حج مذکور شد
 میباید پیاده برود نامتکه و اگر در این صوت راه او برود یا واقع شود میباید که در کتبی یا نیت اگر نافرمان
 پایه راه سوار شود واجب است که بر گردد و آن راهها را پیاده باز کرده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در بر
 گردیدن پیاده بر گردد و اگر نذر نیت احرام کند منصرف بکعبه میشود و اگر نذر نیت الله کند نیز منصرف بکعبه
 میشود بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر نذر نیت چند ذمعتین کند مجتهدین است و آنکه
 روزه ها را بی دربی بداند یا سرفی یا مگر آنکه نذر صیغه نذر نیت کرده باشد بی دربی و اگر نذر
 نذر عتد کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست نذر کسی که در نیت باشد نذر نیت و در نذر هم و سرفی
 نذر نیت صحیح نیست اگر نذر کند که در ایام حصر روزه بدارد و همچنین نذر مسافر روزه نیت

کتاب
 نذر

مصفا و در سفر صحیح نیست و اگر نذر کند روزه داشتن در مکان شریفی لازمست و قای بان نذر
 کند و اگر مکان شریفی نداشته باشد میان من و عتد بن خلافت صحیح است که در این صوت نیز من مباح
 نذر لازمست و اگر نذر کند روزه داشتن زمانی را میباید بخواهد روزی که مکرر نذر کند کمتر از یک
 ماه باشد و اگر نذر از آزاد کردن غلام ندیم خود کند غلامی که ششماه خدمت او کرده آزاد کند و اگر
 نذر کند که اول بنده که مالک شود از آزاد باشد چند کسر ایک دفعه مالک شود از آزاد باشد و اگر نذر
 کند که آنچه کمتر من اول بر آید از آزاد باشد پس بیک دفعه و طفل بر آید هر دو آزاد است و نذر از آزاد کردن
 بند کوچک و بزرگ و ذکوانتی و صحیح و مرخص مجتهد است و اگر نذر کند مال شبای آنچه در جسد وارد
 شد است که هشتاد درهم یا بیشتر میباید که نذر کند و اگر نذر صدق بجمع مالش کند از آن
 ضرر بیاورد سببها که همه اموالش قیمت کند و بر تلبیح نصدقه بدهد و اگر نذر کند از نذر عاجز شود
 نذر ساقط میشود و اگر بعد از نذر نیت پیدا کند همان واجب میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
 در وقتی که عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه کسی
 نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود عوض هر روز نیم من نبر نذر کند صدق نماید و مجتهدین حد
 حد کرده اند بر آن که این نذر سنت است و عهد کردن در جمیع شرط و احکام حکم نذر کردن دارد و اگر
 در صیغه عوض لله علی در نذر عاهدت لله در عهد بابد گفت **مطلب سوم** در نیت نذر کردن
 بدانکه شرط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام خدا بگوید باشد چون **الذی یفیی بیده الذی قلو**
الجنة و بری النمة و مقرب القلوب و الا بصر ما نساها با اسمها مخصوص با چون و الله و بالله و
الرحمن و القدیم و الباری و ما نساها با اسمها مشرک که آنها را غالباً بر خدا اطلاق کنند چون و ربی
الخالق و الباری و الرازق و غیر آنها چون سوگو و خیر و سبیح و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند
بقدره الله و علم الله خوردن و قصد کند باینها معاینه صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است
و مالک است و حی است و اگر گوید بحلال الله و عظمة الله و کبریا الله و کرم الله و اقمم بالله و املقت بالله
و اشهد بالله سوگند منعقد میشود و اگر این مذکوران را بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست و اگر گوید
حوا الله منعقد میشود و بعضی از مجتهدین بقول منعقد میدانند اگر سوگند خوردن بر اثنای خدا و در سوگند
و ائمه علیهم السلام باینکه گوید که از بن محاصری باشم یا سوگند منعقد میشود یا نذر مجتهد را در این وقت

کتاب
 نذر

در وقت سجده است که مستغفرت میشود و بعضی از مجتهدین سوگند بخلاف عظیم الهی را جایز میدانند چو
 سوگند بخصرت رسالت و ائمه معصومین علیهم السلام و بفران و کعبه و کواکب مستغفرت میشود و بطلا
 نوحه باظهار زیاد کردن بندگی آنکه کسی که سوگند بخورد بیجا که بالغ و ماضی باشد پس سوگند
 طفل و دیوانه صحیح نباشد و اگر طفلی دعوی احلام کند نفیش باید کرد و محتاج بقیم بیسعه یا خیا
 بقیم در لازم میباشد آنکه غنا باشد پس سوگند کسی که او را با کراهت بر او دانند صحیح نیست چنانکه
 صد کند پس سوگند مستغفرت خضه و بهوش صحیح است چنانکه متعلق سوگند بیجا که فعل واجب است
 مباح باشد یا ترک حرام و مکروه یا مرجوع بحسب بن و دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستغفرت باشد
 لیکن بر ماضی خورد صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و آن گاه هست کفاره بیست که چه دروغ باشد
 عداوت و این را سوگند غموس میگویند و بعضی از مجتهدین از داخل کاه کبره کرده اند هفتم آنکه متعلق نه
 مقدر باشد پس اگر مقدر نباشد صحیح نیست و اگر مقدر باشد سوگند خوردن از آن عاجز شود ساقط
 شود و سوگند خوردن بر بیغ قسم است اول واجب چون سوگند خوردن بر خمر خلاص نمون مسلمانا یا مال
 با عرض او از دست ظالمی یا دفع ظلمی از او و اگر در این صورت توریه بتواند کرد که از دروغ خلاص شود
 است دوم حرام چون سوگند خوردن بفرمان خداوند کواکب یا غایبی چون با صتا و مشابه
 سوگند دروغ خوردن و سوگند خوردن بدون نصاید و سوگند خوردن بر صفا شوهر سوگند غلام
 افتاد و غیر واجبات و ترسها ششم سوگند خوردن سوگند خوردن که در او مصلحتی نباشد چو
 اصلاح در مباد و حکم حرام مکروه چون سوگند خوردن بفرمان صتا و اخذ بیغالی چون سوگند
 بر پد و قمار و بعضی از مجتهدین این نیز حرام میدانند سوگندی که متعلق او مکروه باشد سوگند
 خوردن راست نه مکروه است چنانچه مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح مطلق بیستم در کفاره دا
 و در آن دو فصلت فصل اول در اقسام کفاره بدانکه کفاره سوائی آنچه در عرثات احرام ماکور شد بیست
 و در قسم است اول کفاره ظهار است یعنی کسی که بزین خود گوید که پشت تو همچو پشت ما در منته بعد
 آنکه اینرا بگوید یا اگر مشرع ناسه ما او را مملکت بدهد یا کاه جیش کند جلای دادن یا کفاره دادن
 دخول کردن و کفاره او است که بنگار او کند و اگر خارج باشد از آن دو ما در پی روزه دارد و اگر
 از آن عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد و هر مسکین را نیم سز کندم بوزن تبریز و دوم کفاره کسی

کفاره کفاره

که مؤمنی

که مؤمنی را بکشد که از روی خطا نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین گفته اند که کفاره
 ظهار بیدهند و اجبت بر کسی که بر برانند او سو و ائمه سوگند خورد و خلاف کند و با عجز
 از کفاره ظهار کفاره ستمین بر او دانست و بعضی از مجتهدین کفاره بر بد یا تراشیدن زن کیسوی
 خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سیم کفاره افطار رضای ماه رمضان
 اندوالت چه بر او اجبت که ده مسکین را طعام با جامه دهد و اگر از آن عاجز باشد سه روز
 در پی روزه بدارد چهارم کفاره افطار کردن بکر و در رمضان است و افطار نذر روزه معین و کفاره
 او همان سه چیز است که گذشت اما در دادن هر یک از اینها عجز است و بعضی اینها مرئیه گفته اند
 بعضی از مجتهدین کفاره بر بد کیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره میگویند که اند پنجم کفاره خلا
 کردن نذر است و در آن مباحات مجتهدین خلاف است صحیح است که مثل کفاره افطار رمضان است ششم
 کفاره خلاف سوگند کردن چه کفاره او را در کردن بند است یا طعام دادن و جامه دادن ده مسکین
 و اگر از این هر دو عاجز شود نه روز روزه داشتن هفتم کفاره خلاف عهد کردن نیز چون کفاره
 خلاف سوگند کرد نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عهد روزه است کفاره او چون کفاره
 رمضان است و اگر غیر رمضان است مثل کفاره سوگند خوردن ششم کفاره کندن کیسوی خود را و خوا
 ر خود را در مصیبت مثل کفاره سوگند خوردن است نام کفاره کسی که جامه خود را از برای خرید
 خود یا زن خود بپاره کند چون کفاره سوگند خوردن است و اگر چه زن شعه باشد اما اگر از برای کسین
 یا جمله غیر مصیبت بپاره کند کفاره ندارد و بعضی اینها را نیز حرام میدانند هفتم کفاره جمع است هر سه
 خصا کفاره در او واجب چون کفاره کشتن مسلمانا از روی عمد یا زدهم کفاره افطار روزه رمضان
 از چیزی جز آن نزد اکثر مجتهدین و در آن نیز هر سه خصا کفاره واجب است و از دهم کفاره کسی که زن شو
 را بد یا زین را که در عهد باشد نکاح کند است که از او عقاب کند است بیع من نیز بر او نصدق نماید
 بعضی از مجتهدین این را است میدانند سیزدهم کفاره جماع کردن با زن خود در اول حیض بکند یا طلا
 و در وسط نصف پیاورد و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را است میدانند اگر با کبیر در حیض
 کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفاره کسی که سوگند بر بلعه از خدا و رسوله خود بر خلاف
 سوگند نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفا کند یا نذر دهم کفاره کسی که نذر روزه معین کند و

این

ابداً از آن دو مد میسکین صد کند و یا عجز از آن صد کند هر چه اسطاغنه شده باشد و بعضی از
 بجهت کفاره زاد را بنصوت ساقط میدانند شانزدهم کفاره کسی که پیش از نماز خفتن بخوابد و در
 وقت از نصف شب بیدار شود میباید که از روز را روزه بدارد و اگر بعد از آن نماز خفتن باشد
 این حکم ندارد چه روایت در اینصورت وارد نشد هفدهم کفاره کسی که غلام خود را زبانه از حد بر
 است که او را آزاد کند هجدهم کفاره دست بر روی خود زدن استغفا و توبه است نوزدهم کفاره
 عیب کردن استغفا کرد نیست جمله کسی که غیبت او کرده است بیستم کفاره خندیدن گفتن اللهم
 لا تمقنه یعنی خداوند دشمن مرا بدین بگم کفاره منصب از جانب پادشاه ظاهر است که حاجت طلبان
 برادران را بر آورد بیست و دوم کفاره مجلس گفتن سبحان ربنا ربنا عما یصفون و سلام علی
 المرسلین و الحمد لله رب العالمین **فصل در شرط کفاره باندگی است اول نیت دوم قصد**
 توبه الی الله کند سیم آنکه کفاره را از عوض بجز شاد پس اگر آزاد ساد و شرط کند که چیزی بدهد
 صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن بفعل حرام نباشد چون بر بد کوش و بینی چه اگر بر بد کوش و بینی
 همدان آزاد کردن در کفاره کند صحیح نیست پنجم یعنی کفاره باشد تمام ان اما با اتفاق نیست و
 نیست ششم آنکه نیت در کفاره او را آزاد میکند میباید که مسلماً باشد یا طفلی که بد او مسلماً باشد
 آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه نیت کسی نباشد که بر او آزاد کننده آزاد شود پس اگر بد خود را بجز دو
 صد کفاره کند صحیح نیست هشتم سلامت نیت است از عیب که موجب آزادی او میشود و کور و ننگ و ز
 که رنجدم و غیر آن اما اگر بیمار شود یا اقی داشته باشد صحیح است سلامت او نیست ملکیت غیر بر غلام
 غیر غلامی که بر کسی جنبانی کرده باشد یا مدبر باشد یا مکانی مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست
 دهم آنکه تمام نیت را آزاد کند پس اگر نصف آزاد کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد است بر نیت
 باندگی آنکه آزاد کردن را معلق بر شرطی باشد پس مدبر و مکانی کفاره بخیر نیست کفاره میباید
 غلام و کبیر و حاضر و غایب که بجز هر گاه دانند که نیت است کفاره بند در جمیع آنچه مذکور شد نصف
 کفاره آزاد است چه کفاره بند روز است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه انای او چیز بدهد که
 در آن وقت میتوانند بند آزاد کردن یا طعام دادن و در طعام لازم است که عذقه که شارع قرار داده
 اند از مساکین طعام دهند اگر عذقه یافت نشود یا آنچه یافت شود مگر بدهند تا آن حد تمام شود و اگر

باز یافت نشود و طفل را عوض یکسکین حساب در طعام پیر شد عذقه لازم است و قوت غالب در
 طعام کاپیت فضل طعام نان و کوشناست و لباس و جاس است پیران و در باب **کتاب**
جامع عباسی در بیایع کردن و در حق نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب
 است مطلب اول در بیع کردن و در حق نمودن و تجارت نمون و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول
 در بیان اقسام تجارت و کسب این پنج قسم است اول در تجارت و کسب این پنج قسم است که قوت شخص و
 عیال واجب است فقیر و موقوف باشد بر آن و مطلق تجارت که بان نظام نوع انسانی تمام میشود واجب است
 است دوم تجارت و کسب است و آن تجارت نیست که قصد است بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان
 باشد سیم تجارت مباح و آن تجارت نیست که عرض از آن زیاده شد مال باشد یا استغنا چهارم تجارت
 کسب حرام و آن تجارت و کسب است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر جهل و یک قسم است پنجم تجارت و کسب
 مکروه و آن تجارت و کسب است که مشتمل باشد بر وجهی مریح و آن بر بیست و هشت قسم است که بعد از
 قسم چهارم مذکور خواهد شد اول خرید و فروختن چیزهای که بخش باشد خواه نجاست و اصلی باشد چون
 نجاست مرده و پوست و کوشنی که در حصر افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد
 و خونی که در وقت بر بد سر چوئی که خون جند داشته باشد یا بد سوی خون دل که خرد و فروختن آنها
 جان است و خون سگ و خوک چه حرام است سگ شکاری و سگی که کله را محافظت میکند و سگی که در آن
 را محافظت میکند و سگی که محافظت باغ و خانه میکند جایز است و خواه نجاست و عرضی باشد چون چیز
 که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دو شاب روانی که موش در مرده باشد سوی روانی
 که جند خرد و فروختن آن را جایز داشته اند چه سوزانند و جا که سقف نداشته باشد و خلاف آن سگ
 بجهت کراب بخش از خریدن و فروختن متبوع کردن اقی است که جایز است و همچنین جایز است خریدن و فروختن
 چیزهایی که بخش باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس و بوم خریدن و فروختن تر باق فاروق جمله
 داخل بودن شراب و کوشناقی سیم خریدن و فروختن سر کین و بول چوئی که کوشناقی او را فروختند در فروختن
 بول چوئی که کوشناقی او را فروختند میباید خلافت اقی است که حرام است سوی بول شرجه شفا چنانچه
 خریدن و فروختن آنها جایز است و در شرطی و در وی و عو و غیر آنها پنجم خریدن و فروختن آنکه
 و بشره خرما که شراب کند سیم خریدن و فروختن خوب که نیت بر آن شد هفتم خریدن و فروختن سلاخ جنگ

باز یافت نشود و طفل را عوض یکسکین حساب در طعام پیر شد عذقه لازم است و قوت غالب در
 طعام کاپیت فضل طعام نان و کوشناست و لباس و جاس است پیران و در باب کتاب
 جامع عباسی در بیایع کردن و در حق نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب
 است مطلب اول در بیع کردن و در حق نمودن و تجارت نمون و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول
 در بیان اقسام تجارت و کسب این پنج قسم است اول در تجارت و کسب این پنج قسم است که قوت شخص و
 عیال واجب است فقیر و موقوف باشد بر آن و مطلق تجارت که بان نظام نوع انسانی تمام میشود واجب است
 است دوم تجارت و کسب است و آن تجارت نیست که قصد است بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان
 باشد سیم تجارت مباح و آن تجارت نیست که عرض از آن زیاده شد مال باشد یا استغنا چهارم تجارت
 کسب حرام و آن تجارت و کسب است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح و آن بر جهل و یک قسم است پنجم تجارت و کسب
 مکروه و آن تجارت و کسب است که مشتمل باشد بر وجهی مریح و آن بر بیست و هشت قسم است که بعد از
 قسم چهارم مذکور خواهد شد اول خرید و فروختن چیزهای که بخش باشد خواه نجاست و اصلی باشد چون
 نجاست مرده و پوست و کوشنی که در حصر افتاده باشد و حال آنها معلوم نباشد یا در دست کافر باشد
 و خونی که در وقت بر بد سر چوئی که خون جند داشته باشد یا بد سوی خون دل که خرد و فروختن آنها
 جان است و خون سگ و خوک چه حرام است سگ شکاری و سگی که کله را محافظت میکند و سگی که در آن
 را محافظت میکند و سگی که محافظت باغ و خانه میکند جایز است و خواه نجاست و عرضی باشد چون چیز
 که روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دو شاب روانی که موش در مرده باشد سوی روانی
 که جند خرد و فروختن آن را جایز داشته اند چه سوزانند و جا که سقف نداشته باشد و خلاف آن سگ
 بجهت کراب بخش از خریدن و فروختن متبوع کردن اقی است که جایز است و همچنین جایز است خریدن و فروختن
 چیزهایی که بخش باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس و بوم خریدن و فروختن تر باق فاروق جمله
 داخل بودن شراب و کوشناقی سیم خریدن و فروختن سر کین و بول چوئی که کوشناقی او را فروختند در فروختن
 بول چوئی که کوشناقی او را فروختند میباید خلافت اقی است که حرام است سوی بول شرجه شفا چنانچه
 خریدن و فروختن آنها جایز است و در شرطی و در وی و عو و غیر آنها پنجم خریدن و فروختن آنکه
 و بشره خرما که شراب کند سیم خریدن و فروختن خوب که نیت بر آن شد هفتم خریدن و فروختن سلاخ جنگ

پس و غیره و ششیر با عدله دین و مباحین سلاح جهرا ایشان و بعضی از آنها میگویند که در وقت جنگ
 فروختن آنها حرامست نه در حالت صلح و فرقی نیست در این میان که زاهدان را از این بند خلافت
 میباید جداست اصح آنست که حرامست عمل صورتها را بر دار و اجرت گرفتن بر آن و در عمل صورتها که بنا
 نداشته باشد چون نقش برهه میباید جداست اصح آنست که حرامست عمل غناوان و غیره بر آن
 بطریق سر و دستا و اجرت بر آن گرفتن و از ائمه معصومین علیهم السلام در حدیث آمده است که در جابز بود
 خوش خواندن زانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردمان او را نپشاورانند
 و هم چنین حرامست هر کس که مؤمنان و عیبندان را در حق عمل خود کوهانند و شهادت گرفتن بر آنها
 قمار باختن بازدم صفایهودی و قضای کردن دوازدهم خریدن و فروختن آنچه در او واقع بناشد مثل
 خراب و فصلان انسان و کرمها سوای کرم ابریشم و کرمی که چرخه میکند خون بر عضو آن اعضا میباید جداست
 چه در این مورد میباید جداست خلافت قربانست که فروختن آنها جایز است هم چنین جایز است
 نبودن فصل بشرط آنکه ممکن باشد بپایان و مشاهده آن توان کردن سپردن و فروختن مصحف قاضی
 فروختن خلاف و کاغذ و جلدان جایز است همچنین فروختن مصحف با کافر جایز است و بعضی از مجتهد
 گفته اند که اگر کافر مصحف جز آن بیع صحیح و حاکم شرع چیزی میباید فروختن بمسلمانان چنانچه هم
 خریدن و فروختن کتابهای حکم آن منسوخ باشد چون توبه و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن
 آنها بغير نقض ایندم خریدن و فروختن چیزها که مغشوش باشد بخیری که ظاهر بناشد چون آب در شیشه
 شازدم خریدن و فروختن جوانی که منع شد باشد چون میمون مکرفیل که با شیطانان منفع میتوان
 شد در حدیث آورده شد که امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان پیل داشت و بعضی از
 خریدن و فروختن جانوران در نزد سوای آنچه بدان شکار توان کرد چون پارس و باز و غیره و در خریدن
 آن چون شیر و پلنگ و کراک خلافت اصح آنست که حرامست و بعضی از مجتهد بر حرام بودن خریدن فروخت
 شیر گرانجام نقل نموده اند و بعضی از مجتهد فروختن و درنده ها را بناز داشته اند هر گاه قابل زکری
 باشد چه اشباع از پوست ایشان میتوان یافت هیچدم خریدن و فروختن مال غیر چون مصل و دزد و دلق و
 عامه و خواص خون و فضا و لادی سوا که موضعی که استندناشد چنانچه در بحث وقف مذکور شد و غیر
 خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زدگری جایز نیست نوزدهم فروختن کبیری که از او فرزند

داشته باشد در غیر مکانهای که استندنا کرده اند چنانچه در باب ششم اسپلات مذکور شد بیستم خریدن
 و فروختن چیزهای که مشربک باشد چون آب دنیا و خاک حیرت پیش از آنکه در آن تصرف کنند بیست یکم
 خریدن و فروختن زمینها که امام از آنها بهره و غلبه گرفته باشد و خانهها و درختها که در آن زمینها باشد
 در وقت بیع کردن بیست دوم خریدن و فروختن آنچه در شکم ماد و بیاد درخت پدید باشد بیست و دوم
 و فروختن مناج بر مناج بیست چهارم خریدن و فروختن بشرط آنکه با بشرط بیع که با بیع کوبیده
 مناع و اگر بودست بر آن نمی فروختیم بتو بیگانی معین بیست پنجم خریدن و فروختن بشرط آنکه با بیع
 معنی با بیع کوبیده بشیری که هر مناعی که من پیش تو اندازم فروختیم بتو با بیع بیست ششم خریدن و
 بشرط سنگ ندن با بیع معنی که با بیع کوبیده بشیری که هر مناعی که سنگ تو بر او خورد فروختیم بتو بیست
 معین بیست هفتم خریدن و فروختن بقدا از ندای دوزخ چه در این صورت بیع صحیح است اما انفسل حرام است
 بیست هشتم خریدن و فروختن چیزی که بکبل و وزن در آن باشد پیش از آنکه قبض کنند از اینرا نکس که از او
 خریدند اندامها با و فروختن جایز است بمثل آنچه بان خریدند و اگر بمثل آن بفروشد زیاد و کفروختن جایز
 است بیست نهم خریدن و فروختن دین و منصف سوام خریدن و فروختن از ادسی و بیع بیست و نهم خریدن و
 در هر سوای دویم بیع دین بدین سوای بیع سلم و سلف خریدن گوشت و نا آنچه وصفان نتوان کرد سوای
 چهارم بر بابه و کف خریدن و فروختن دوجنس متفق که بیکل و وزن در ادسی و بیع بیست و نهم خریدن و
 ظاهر شود و بعضی از مجتهد گفته که اگر زباده بکمال یا اثر با چیزی دیگر فروختند جایز است خریدن
 و فروختن پشم که بر دست حیوانات باشد نه تنها جایز است سوای بیع بیست و نهم بیع بیست و نهم
 هفتم بیع خرابه و آن بیع مبهود درخت خرما است بان حرام است که از آن درخت باشد سوا که بیع بیست و نهم
 خرما چدر حدیث وارد شده که اثر امپوه همان درخت میتوان فروخت سوای بیع عافله و آن بیع
 زاعنه همان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود سوای بیع بیست و نهم بیع طفل دیوانه و مکتوب و مبهوش و جنسه
 و کسی که با کراه بر آن دارند و مفلس که او را افعال منع کرده باشد حمل فروختن کرد که بیست و نهم
 که پیش شخصی کرد و کرده باشد بیاد او و حمل و بک خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد
 اما آن بیع صحیح است بان قسم بیع که تجارت و کسب کردن آن مکروه است و آن تجارت و کسب است که مشغول
 باشد در جمعی از جوع و آن بر بیست و هشت قسم است اول کندم و جو فروختن دوم کفن فروختن بیست و نهم

بند چید و رسید و آرد شد که بدترین مرد ما کسی است که بید بفرود شد چنانکه فضا و ملاخی کردن
 پنجم جولای کردن و حجامت کن با شرط اجرت هفتم تا پانزدهم با شرط اجرت هشتم معامله با اهل
 کردن نهم معامله با کردن و سفلیکان و دولتان و صاحبان بکری کردن چون کسی
 برص و جذام داشته باشد هم معامله کردن با اهل کتاب چون بهو و نصای و مجوس باز در هم فرو
 کردن و دوازدهم زرگری کردن بپیردم و بی طفل با بچه پیدا کرده تجارت کردن و همچنین مال کسی که از
 حرام برهنه نکند تجارت کردن مکره است چهارم خستی کردن و بریدن و کوفتن خصمین غلا و بعضی
 جهت از حرام میداند پانزدهم اجرت گرفتن بر کتابت قرآن با شرط عشرها قرآن را بطلا نوشتن و
 از جهت این احوام میداند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه خریدم بومین با احتیاج او هفتم
 فروختن املاک مکره بآنکه بقیه ن ملک هنر از آن بخرد هجدهم فروختن کنیزی که حامله بوده باشد و از
 خریدن باشد بعد از چهار ماه دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خودی که بر او که برید از آن شوند
 چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش با عدد این در غیر حال صلح بینت بکری فروختن نوزدهم
 و چوب و شراب و غیره و بی شراب و بی ترشید بیست و دوم نوحه کردن بیاطلا و اجرت
 گرفتن بران اما اجرت گرفتن و نوحه کردن بخواه با زن یا که خسر امام جعفر صادق علیه السلام و صبیبت
 بودند همی چند که بنوحه کران دهند که در موسم حج در معنی فضایل ایشان بخوانند بیست و سوم از خریدن چینه
 قوت خویش و کراهت بخریدن زنان خریدن بیست و چهارم فروختن هر یک از کبیر و فرزند او و اسفاد و مدت
 دو سال و بعضی از چینه هفت سال گفته اند و بعضی از چینه بیست و چهارم بیست و پنجم و هفتم حکم دارد در غیر
 مباح طفل و بی طفل و جد و برادر و خواهر ناباب بودن مادری بیست و پنجم فروختن هر یک از مختلف را با دیگر
 بر شنبه و اگر چه در قدمشای باشند هرگاه قابل کبل و زن باشد بیست و ششم فروختن ابهر بملاک بعضی
 ملک و ابی که احتیاج نداشته باشند بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از نا حامله شده باشد و
 بعد از چهار ماه با و دخول کرده باشد بیست و هشتم سلم خریدن شیء انکور چه حال داد که در چینی که مشر
 خواهد شراب کند هفتم فروختن از اب تجارت بدانکه مشر و هشتم مغلو تجارت دارد بک امر را
 و بی با امر است بیست و نهم مکره و غیر حرام اما ان بک امر واجب و لا آنکه مناع او اگر مشر باشد
 بر عیب خفی از ابر مشری اظهار کند که حبل که زباده فروخته باشد یا بده چنانکه بگوید اما کسی که بک

و اگر با حرام

که سست اول دانا بودن بانکه کدام بیج صحیح است و کدام باطل نا آنکه از و با ساله فاند و اگر چه
 بیفید بجهت باشد و بی استخاره کردن در خرید و فروختن بیستم حلیم بودن چنانکه در خرید و فرو
 نقصان کند و مساحت کند خصوصاً در مناعی که در اوعیات میکند بیج که خریدن و زیاده فروختن
 بیست و یکم هر کس بطلب نرق رفتن هفتم دعای منقول خواندن در آنوقت که از اوده دارد که داخل باز
 شود هشتم دعای منقول خواندن مشری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر گفتن مشر و ششامین
 گفتن او در وقت خرید هم طلب برکت و خیر کردن در خرید و فروختن و سهولت در آنها باز در هم ابتدا
 کردن فرود شد بی فروختن دوازدهم برابر داشتن خریداران اما اگر تفاوت نهاد چه فضیلت علم
 جایز است بیست و یکم آنکه کسی که از خریدن پشیمان شود مناع خود را بگیرد و قیمت از باز دهد چهاردهم
 آنکه اگر قسمی از انعام تجارت برود شوار شود بقیه دیگر انتقال کند که اسان شود و اگر در شهری
 شود بشهر دیگر انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بی فروشد و مشری انظما
 نظر باید شانزدهم آنکه باندک فایده اکتفا کند و بسیار خواهد بلکه مقدار قوت بکروزه را بر مشر با فتنه
 نماید هفدهم آنکه اگر مناع او عیبی داشته باشد اظهار کند هرگاه ان عیب ظاهر نباشد بیست و یکم آنکه بی
 معامله کند که در خبر نشود و نا کرده باشد نوزدهم آنکه در خرید و فروختن قسم نخورد بیست و دو
 قوت سال را تمام کند بیست و یکم آنکه در معا حد وسط نگاه دارد نه سرف کند نه بسیار خود ننگ بکند
 بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول نماز گذارد و نگاه مشغول تجارت شود بیست و سوم آنکه اگر کسی
 او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود نابان نماید طلب بندق کند اگر چه او را
 مایه نباشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود را اگر چه از راه دیگر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست
 هفتم خوابه فقر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه اگر کسی تجارت کردن در شهری نقصان با مورد
 ذبحی آورد چون ناباب بودن از جهت وضو مناجات شهری دیگر انتقال کند بیست و نهم در خرید غلا
 و کبیر بعضی اسم ایشان بدهد سی ام آنکه بشری بخورد ایشان بدهد سی و یکم آنکه بصد کند چینه آنها
 بیست و دو اما ان بیست و شش امری که مکره است اول داخل شدن از پیش از هر کس دویم مدح با بیع و
 مشری مناع را بیست و هفت عیب ظاهر چنانکه سو کند خورد در حال فروختن بیج خرید و فروختن منیا
 طلوع صبح و طلوع آفتاب بیست و هشت فروختن زیاده و آنچه خرید باشد یکی که او را و عدا حسا کرده باشد

هفتم ظاهر بناختن مناع خوب را و پنهان کردن مناع بد را هرگاه بد معسوم باشد اگر در حقش در
 نیاید واجب چنانکه گذشت هشتم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه حکم کردن پیش از یکدیگر
 جدا شده باشد خواه بعد از آن تمام فروختن در موضعی که ناریک باشد عیب ظاهر نشود و هم زیاد
 کردن در قیمت مناع در وقت فریاد کردن دلال بلکه بکند نادال خاموش شود انگاه زیاد کند
 باز هم به شای کردن اهل شهر چنانکه کسی که از غیر این شهر باشد و عالم به قیمت مناع آن شهر نباشد و
 از جهل بدین نیز اجراء میداند و از دم کیل و وزن کردن کسی که عالم بان نباشد تا آنکه از زیاد
 فروختن و کم خریدن این باشد نیز هم خریدن و کیل چنانکه موکل چیزی که خود داشته باشد همچنین
 چیزی که موکل او را در فروختن و کیل کرده باشد چنانچه خود خرید و حکم دلال حکم و کیل است و بعضی
 بجهت این اجراء میداند چنانکه گاهی گاهی در خرید و فروختن یا از دم کاری که مستلزم دنا
 باشد بفسر خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد چون ملک خرید و بفند و شر خریدن شایسته هم
 فایده و دینا را در خرید هفتم متوجه کارها شده چنانکه ظالمان هیچدم این بناختن شراب خوار
 برداشتن مناع در استیمن چنان محل ضایع شده مناعت بیست نسبت دادن فایده و نقصان اینها
 چنانچه گوید که اصل مایه من صد بنا است هر چه دینا را بکند یا نافع میجویم بیست و یکم سفر در بنا
 جبه تجارت هرگاه ظن غالب سلاعت باشد یعنی در غیر نلاطم امواج در بنا بیست و دوم آنکه با بیع اگر میان
 مشتری و با ن تفاوت نهاد آنکس که جهه او تفاوت واضح شد قبول تفاوت کند بیست و سوم بیست و چهارم
 بیست و پنجم تجارت کردن بمالی که احتمال حرام حلال داشته هر مال کسی که در باخوار یا شد با جهالة
 مال آن مال بیست و ششم آنکه غلام و کیزی که بفرزد قیمت خود را بر بیست و هفتم آنکه مناع خود را از بیست
 دهد بفضلی که جاهل رغبت کند از آن اما آن نر امری که حرام است اول زیاد خرید و کم فروختن این
 بکلی و در زیاد و کم مغشوش بناختن چیزی که ظاهر نباشد بیست و نهم در قیمت مناع بعد از آنکه
 کسی از او خریدن کرده باشد و غلام باشد بیست و دهم آنکه با بیع پیشا شود یا که کردن قیمت
 آنکه در دنیا خیار بشری گوید که من مثل این مناع را بکسر از آنچه خریدم مشتری پشیمان شود و بعضی
 بجهت این امر کرده میداند چنان تفاوت میان نقد و نسیه نهان در فروختن چیزی بیع خرید و فروخت
 ابتدای بیع بیست و نهم زیاد کردن در قیمت مناعی که از او خریدن داشته باشد تا آنکه مشتری بیع

باشد

باشد در خرید و در این سو بیع صحیح است اما معیون اخباری فرخ دارد هفتم پیش رفتن بیع خرید و
 چنان فرخ که با جائی که طالع بر رخ شهر نباشد معامله کند اما اگر اتفاق باشد با چنان فرخ پیش
 نباشد جایز است و بعضی از عهده این امر کرده میداند و میباید که اختلافی که با بیع در انصود
 صحیح است با هرگاه در انصود عین باشد با بیع را دعوی عین برسد ششم نگاه داشتن کند و جو
 و خرما و غیره و در عین حقه کران شد بشرطی که غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم محتاج با
 و بعضی از عهده این اجراء میداند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شد که حدنگاه و در
 در کران دهنه نعداست و در انصود چهل نعد و بعد از آن خاکر شرح او را جبر بکند فروختن و عینا
 بجهت خلافت که با بیع خاکر عین میکند یا بیع آنکه بیع بدست صاحب است هم سفر در بنا
 تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت نلاطم امواج آن فصل بیست و یکم در انعام بیع کردن بدانکه
 بیع کردن در وقت نلاطم اول آنکه مناع و عین آن مرد و حال باشد طین قسم دانند گویند در حال
 که بیع مطابق کند با شرط حال بودن قیمت مناع کند متصرفان قسم میشود و شرط آن چنانکه است
 اولاً اجاب چون بیعت هذا یعنی فروختن بیع این کار را بر بیعت معین شد اصدا بیست و دوم قبول
 چون قبول یعنی قبول این بیع است آنکه بلفظ بگوید اجاب و قبول را پس اگر بافتن اشاره گنا
 کند کافیست خلافت بیع است که اگر بلفظ بگوید بکفایت دادن قیمت و گرفتن مناع کند یا با
 است یا نه طین را بیع میگویند و اکثر بجهت بر آنند که این قسم را بیع نمیگویند هیچکدام مالک نمیشود
 بعد از تلف شدن یکی از مناع یا قیمت آن چنان آنکه هر یک از اجاب قبول را بیعت است و اگر بافتن
 مذکور شد پس اگر بیعت بیعت با امر میگویند صحیح بیست و یکم آنکه هر یک از فروختن و خریدن با بیع و عاقل یا
 و یا با تصرف در خاندان است که بیعت و بیعت و بیعت و اگر چه مرد ده سال باشد و بیعت و اگر چه ولی
 اذن دهد بیعت بیعت و بیعت و اگر چه بعد از آنکه بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت
 انما الش بواسطة فرض خواهان منع کرده نباشد کسی که او را با گواه بر آن دارند صحیح بیست و یکم تا اگر بعد از
 اگر اذن بران بیع دهد صحیح است ششم آنکه هر یک از اینها از او باشند بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت بیعت
 انا صحیح بیعت هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه مناع موصوف باشد یا مسلمان باشد یا کافر بیعت صحیح
 و بعضی از عهده این امر شده است بیعت بیعت بلکه گفته اند این بیع صحیح است و خاکر او را جبر میکند بیعت بیعت

بیعت صحیح است

بیعت

بملاک چنانچه گذشت هشتم آنکه فرشتند مالک باشد یا در حکم مالک چون وقوع کبل و حکم
 شرعی با امین او پس بیع کردن کس که مالک آن مناع یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست موقوف
 بر حکم مالک هم آنکه آن مناع چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خریدن فروخت شرب و خورد و
 حشرات و فضلائشان چون موی و ناخن صحیح نیست مباحجهت اختلاف است در جواز فروختن شرب
 اقر بانست که جایز است هم آنکه مناع نباشد یا قابل پاک کردن باشد چه بیع جنس چنانچه گذشت
 صحیح نیست یا ندقم آنکه مناع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست و از دهم آنکه فرشتند فاد
 باشد بر مسلم آن پس خریدن و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بندگی که بیع صحیح نیست نیز دهم آنکه
 مناعی که میفروشند میباید که وقف نباشد اگر چه وقف باشد صحیح نیست مگر وقف ولادی بشرط آنکه
 مباح موقوف علیه هم نزاع باشد بخوی که سبب خراب شد و وقف باشد که در انصاف بعضی از مجتهد گفته
 اند که میشود از فروختن و بیعتن ملک دیگر خرید چنانکه گذشت چهاردهم آنکه مناعی که میفروشند
 اگر قابل کبل و وزن باشد میباید که معلوم باشد بیکل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر
 مجهول باشد صحیح نیست اگر چه شاهد کند اما شاهد در جامه زمین مذکور بود و عدل در آنها
 کافی است بعضی از مجتهد گفته اند که اگر نسبت یکی از فرشتند یا خریدن مجهول نباشد صحیح است مثل آنکه
 مشری گوید بیایم بفروشان مناع این بیعتی بدیگری فروخته و همچنین قیمت مناع مباح معلوم
 باشد قسم دهم آنکه مناع هم قیمت آن هر دو داشته باشد و این قسم را بیع دین میگویند این
 حرام است چه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از این قسم بیعی فرموده قسم ستم آنکه مناع حال باشد و
 از شرب و این قسم را بیع نسبه گویند و شرطهای این قسم فاده بر چهارده شرطی که مذکور شد و قسم اول
 مشخص بودن و عدل قیمت است پس اگر عدل مشخص نباشد چون املا حاجب از بیع با رسیدن صحیح نیست
 قسم چهارم آنکه مناع نسبه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را سلف و سلم گویند و شرطهای این فاده بر
 چهارده شرط مذکور در قسم اول و بیعت کردن قیمت در مجلس است ذکر عدل و عقد بیع لازم است و میباید
 که در وقوع جود آن جنس ممکن باشد قسم پنجم آنکه مناعی بفروشد میباید که در آن قسم را سلف و سلم
 گویند و شرطهای او چنانچه شرط بیعت در قسم اول مذکور شد قسم ششم آنکه مناعی از بیعت خرید
 بفروشد این قسم را بیع نسبه گویند و شرطهای این قسم فاده بر چهارده شرط مذکور است که در فاده
 فاده

بر آن در عقد بیع و اگر بوعده خرید باشد میباید که مشتری بگوید که من بوعده خریدم و مگر و است
 در بیع نسبت دادن فایده باصل مابیه مثل آنکه گوید که مناعی از بیعت بیعت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت
 بتوبرده دینا یا بیک دینار قسم هفتم آنکه مناعی از بیعت خرید بفرشتند و این قسم را بیعت نسبه گویند و
 شرطهای این قسم فاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مابیه است و آنکه بقیعتی که خرید بفرشتند
 فاده و نقضا قسم هشتم آنکه مناعی از بیعت خرید بفرشتند این قسم را مواضعه گویند و شرطهای
 این قسم فاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مابیه است مگر و است نسبت دادن نقضا از در
 این قسم نیز باصل مابیه چنانچه در مزایع مذکور شد قسم نهم آنکه دو مناع متشابهی اگر قابل کبل و وزن
 باشد بیکدیگر فروختن و شرطهای این قسم فاده بر چهارده شرط مذکور عدل فاده و نقضا است و در
 و در نقد و نسبه چه اگر بر فاده و نقضا بفرشتند و بخردند جایز نیست اگر چه این زبان حکمی باشد
 شرط کردن ساختن آنکسری جهت مایع مثلا و آنچه در بعضی احادیث از امام و مضمومین صلوات الله علیهم
 وارد شد که جایز است فروختن درم ناز و درم کهنه و شرط زردی قرمز بد هم کهنه فروختن است
 پس زردی آن در برابر غش دیگری خواهد بود و فاده خواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را
 بجنس خالص او نمیشود فروخته هر گاه مقدار غش معلوم نباشد اگر معلوم بوده باشد بنیاده میباید
 فروخت و اگر نایع و مشری بید و لیس و وزن و شوره و آقا و غلام باشد ایشان را اگر بنیاده و مگر مناع
 متفرد که قابل کبل و وزن باشد بفرشتند صحیح است و اگر یکی طلا و دیگری کافرا باشد در این صورت
 از جنس یک کافر میباید فروخته اما فاده با ایشان نمیشود داد اما صابون مسلمانا و جود با بیعت و در
 مسئله مباحجهت اختلاف است که در فاده و در فروختن طلا و نقره که در او زعفران گویند فاده
 بر شرط مذکور قبض در مجلس است و اگر پیش از آنکه خرید و فروشتند قبض کند متفرق شوند باطل است
 و اگر بعضی را قبض کنند همان بیعت صحیح است و اگر دو جنس متفردی باقی واقع شود با علم و اجبت بکری
 آن که آن فاده را بیعت با زهدا اگر بیعت با او و بعد از فوفا و بوفشار او برساند و اگر نشاند
 او را جهل او قصد کند و اگر بعد از فاده را نداند و صاحبش را نیز نشاند جنس از آن بیرون کند و بیعت
 حلال است و اگر جاهل باشد مجرم بود و استغنا کند گناه ندارد و این صورتها بیعت با بیعت
 با بیعتی است که در این دو قول است افوی است که بر او واجب است و میتوان خلاص شد از بیعت با آنکه بگوید

پاناس چیری از غیر جنس او باشد که فاضل بجزر و دیگر می شود و نیز باید بجزر دانا آنکه زیاده در آن باشد
 قسم دوم آنکه در جنس مختلف باشد چه از این ماده و چه از آنکه در وقت بیرون فروختن آن اگر هر دو قابل کسر
 و وزن باشد نسبت به فروختن آن مگر در آنکه چه فباده و ففضا بفرود شد **فصل چهارم**
 در بیابانچه در بیع کردن داخل است و قاعد کلی در آن است که در عرفا و داخل دانند و در بیع
 کردن داخل است و الفاظ آن شر است اول زمین و بقعه و عرصه و مساحت پس هر گاه عقد بیع بر
 اینها واقع شود و چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخل است و درختهای که در آن باشد با آنجا
 که شده باشد داخل نیست که بیع در وقت بیع گفته باشد که فروخته می توان از بیع حقوقی
 اما اگر گفته باشد که فروخته می شود این خانه را با آنچه در آن در بر و بسته شود یا این زمین را آنچه در آن است
 در بیعت و در خانه و داخل است اما سنگهای که در زمین مدفون باشد داخل نیست و باغ
 در بیعت لازم است که سنگهای از آن زمین بیرون کنند و اجرت سنگ کردن سنگها بر باغ لازم
 نیست و اگر چه در آن بیابان باشد اما با بیع لازم است که بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین
 ناهموار شده باشد هموار کند و در باغ و دستان پس هر گاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درخت
 زمین و بیوت داخل است با عمارتی که در باغ و اقصی خانه های که خوب بر آن میاندازند بر آن بالا
 میزند چنانچه بر اینند و محافظت آنجا را نکند داخل است **فصل پنجم** در بیعتی که داخل نیست
 سیم خانه در داخل است در زمین و عمارت و بنا الا خانه مگر آنکه هر یک بر خود خوانده باشد و آنچه در
 آنجا ثابت باشد داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درها خانه را نباید و حلقه ها
 با آنچه بدان در آید و خواه از اجزای خانه باشد لیکن بواسطه انسانی ثابت ساخته باشد چون
 بر دیانی که در جانی است یا سنگ نبوی که نتوان آنرا از جای مجای نقل نمود و در جایی که
 باشند و میزهای که در آن کوفته باشند یا دست سب و خنجرها و نظارها و چوبهای کاندی نشانیند
 و کجیهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه و چار و درها که میزها کوفته گذاشته باشند
 در میان و در خود و فضل داخل نیست چنانچه هر دو هکده پس اگر بیع با این هر دو واقع شود عمارت سا
 که احاطه با آنها کرده و در آنها داخل است در آن و آبادی آنها که در میان آن باشد داخل است **فصل ششم**
 خلافتی که در آن بیعت می شود از بیعتی که داخل نیست مگر باقرینه که دلالت بر داخل بودن

آنکه

ان کند بیع درخت داخل است در او شاخها و برگها و اگر او با شاخ و برگ خشک و بولد درخت توت داخل
 است میان بیعتی که داخل است یا بیوت درخت داخل نیست اگر درخت را پیشتر بیع بکند حق با بیع ساقط
 میشود و بیوت درخت خرد که در آن از این ماده نشانیند باشد داخل نیست مگر آنکه شرط کرده باشد
 و بر مشتری در این صورت لازم است که بگذارد بیوت برسد اگر ضرر ببرد درخت نرساند اگر آن زمان را بیعت
 که از بیع طلب کند و اگر در گذارستن نارسید بیوت بیوت درخت ضرر در بیعت مشتری میتواند قطع کرد و
 اگر در خلاف است ششم غلام داخل نیست و درخت بی غلام مالک چیری میشود مگر آنکه شرط کند بیعت
 آنکه در آن شود و جامه های که پوشید باشد یا داخل است میان بیعتی که خلاف است اگر بیعت
 حکم بان کند داخل است **فصل هفتم** در بیان اقسام خیارات آنکه اصل در بیع کردن لازم است
 و در شانزده موضع رد کردن جایز است اول خیارات مجلس و آن مخصوص بیع کردن و هر یک از بیع و بیعت
 اختیار بیع می کند در مجلس چهار شرط اول در عقد بیع شرط سقوط خیارات مجلس کند اختیاری
 منع ندارد شرط دوم بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع باشد خیارات مجلس بیعت شرط است
 آنکه هر یک از طرفین شده و خردند از یکدیگر با اختیار منفردی نشده باشد چه اگر منفردی شد باشد چنان
 مجلس نیست تا با اگر اه ایثار از یکدیگر منفردی ساند ساقط نمیشوند و اگر یکی از ایشان بمرزدا یا
 جدا شدن دادند یا نه یا نه مجتهد در این مسئله خلافت و اگر هر یکی از ایشان بخواهند ساقط
 میشود بلکه ولی ایشان با صرفه و عبط اختیار بیعت شرط حجام چیری که خرید درخت بان واقع
 میشود یکی از آن بازده کس نباشد که بر مشتری زاد میشود چه اگر یکی از آن بازده کس باشد چنان
 منع ندارد و خرید غلام نفس خود را بدهد بجز از مجتهد که جایز دانسته اند اختیار بیع ندارد و مجتهد
 بعضی از مجتهد گفته اند که اگر بکند طفل چیری از مال خود را چنانچه فرزند بیعت خود بجز در خیارات مجلس
 دوم خیارات جوان یعنی مشتری جوان از اختیار بیع است از وقت بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین
 گفته اند بیع نیز مجتهد است در این سه روز اگر فقیر جوان نیز جوان باشد بیعت شرط اول در عقد بیع
 شرط سقوط کرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود و دوم آنکه تصرف در جوان نکرده باشد
 با اجازه یا هبه چه با تصرف خیارات جوان ساقط است اگر عیبی در این دو سه روز خیارات جوان
 شود از غیر جهت مشتری مجتهد در این سه قول است صحیح است که مشتری مجتهد در بیعت با نگاه

که متولی تمسک است
 کرده باشد بنا بر آن
 قول که گفته اند که
 غلام

فصل ششم

داشتن اجزای عیب و تفاوت مباح بودن و معیوب بودن و اگر در این سه مورد بی آنکه غیر
 کند تلف شود از مال با بیع است بی شرط و این خیار در جمیع عقود با و بیع است و عقد نکاح
 و وقف و در طلاق نیز جاری نیست و شرطهای خیار شرط در بیع بچگونگی اول آنکه شرط نباشد
 که منافی باشد چون بشرط آنکه نفر و شده و بی آنکه منافی شرع نباشد چون شرط آنکه از ادنکند
 با و طی نکند یا اگر آنکه کسی از ادنکند و عوض آنرا با بیع بدهد بی آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط
 بجهت بول کند چون امداد یا جان از بیع باطلست چهارم آنکه شرط در عقد بیع کرده باشد چه اگر در
 عقد بیع نکرده باشد اختیار دفع ندارد بی آنکه تصرف در منع نکرده باشد چه با تصرف چون در
 کردن خیار شرط ساقط میشود نگاه اگر مثل نداشته باشد طلب مثل با بیعت میکند و این چهار شرط
 در بیع محبتی است هر یک از بیع و مشتری است پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرط کند
 جایز است اگر در فروختن شرط مسکی یکسال یا دو سال کند جایز است و خیار شرط بطریق پیش
 بود مشق میشود **کلیفها نسبت بقبول و شرط تعلیق بر چهار شرط اول آنکه**
قابل هیچکدام نیست چون ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام و بواجبات فطریه غیر از غیر فطریه
دوم آنکه قابل شرط و تعلیق بر شرط است چون از اد غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد کند کردن
و تدبیر کردن غلام و چون اعتکاف در مسجد کردن چه ان قابل تعلیق است بکوشش و قابل
شرط است که رجوع کند در آن صورت که خواهد بیستیم آنکه قابل شرط است قابل تعلیق نیست
بیع کردن و صلح نمودن و اجازه دادن و دهن نمودن چه انتقال بعد از رضای ایشان است و رضای
نیت مکر با جرم و در صورت تعلیق بر بیعت چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد
نماز و روزه یا ندی و بیع خیار یا خیر ان چنانست که بیع چیزی را بفروشد و منع یا بعضی از آنرا
نکند مشتری قیمت آنرا یا بعضی از آنرا بیع ندهد یا آنکه شرط و عقد نکرده باشد مانع از بیع صبر
میکند و بعد از آن سه روز بخیر است دفع و غیر خیار چیزی که در آن وقت ثابت ضایع شود یا
ان ناقص شود پس اگر کسی همچنین چیزی را بفروشد مانع میکند اگر مشتری قیمت آنرا یا در مالک
شود اگر بنا آورد بیع بخیر است دفع و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد فراداده باشد یا بعضی از آنرا
تسبیح نقد ندهد یا با بیع بخیر است دفع یا نه بخیر است زاد را در آن مسئله دو قول است اول آنکه

بنا ندهد و همچنین خلافست که اگر آنچه بوعده فراداده بوعده هدم چهارم بیع
 و این چنانست که شخصی متاعی را بی آنکه بر بیعت بوضف بخرد پس اگر بعد از آن بدخلالت صفت باشد
 بخیر است در دفع و نگاه داشتن آن بعضی را دید باید باشد و با بیع بوضف خرید باشد نگاه بخلاف
 باشد تمام را بدست آورد کرد یا آنکه بعضی نگاه دارد و بعضی را بکند هفتم خیار عین است
 چنانست که شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد نگاه ظاهر شود که در وقت عقد زیاده از آن یا کمتر
 از آن قیمت داشته آنکس که مغفولست بخیر است در دفع به شرط اول آنکه تصرفی که مانع از بیع باشد
 در آن مانع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف شدن در دست و بعضی از بجهت که در آن صورت
 نیز دفع میسر است با بیع را و الزام مشتری میباشد بر آورد کردن قیمت مانع یا مثل آن مانع و بعضی از بجهت
 گفته اند که با بیع زاد را بوضف میسر است که آن مانع از آن مشتری فروخته از آن شخصی که خرید بکند و در
 در وقت خرید و فروختن عالم بقیه آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار دفع نیست بیستیم
 زیاده و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیاده و نقصان باشد که در عرف و عادت
 زیاده و نقصان نکند اختیار رجوع نیست هشتم خیار عین تا بیعت در هر چیزی که در خلعت اصلی
 زیاده یا کم باشد و آن بر بیعت و هشت قسم است اول دیوانه بودن غلام و کینه و دوم برص داشتن
 جدا داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کینه را در فرج چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم
 بر آمدن پشت یا شنه غلام و کینه ششم کینه ایشان بیعت نه آنکه از روی ترس یا جاهلها شوند آنچه
 کینه را بدست می توان کرد هفتم حتی بودن هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت زیاده باشد همیشه
 بودن رهم کور بودن و احوال بودن یا زدم کور بودن و زدم کافر بودن غلام و کینه هرگاه مشتری
 شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از بجهت سیزدهم نبودن نومی بر پشت ظاهر غلام چهاردهم
 مستحق بودن حد یا تغذیری که سبب هلالک مسلمانا شود یا مسخو قتل یا برید عضو باشد پانزدهم
 مو در سر نهادن شان زدم خون حیض دیدن کینه جوان بر قول بعضی از بجهت هفدهم بودن طفل
 و در روز زیاده بر عادت در روغن زیتن هجدهم ایستادن کینه زدم بیاب بودن اگر چه تب بکند
 باشد بیستیم کند بکند و دهن بقول بعضی از بجهت بیست یکم نماندن غلام و کینه بر قول بعضی از بجهت
 بیست دوم بول کردن غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از بجهت بیست و دوم در وقت خواب کردن

غلام و کثیر بشرط آنکه غیر نداشتند باشد نه آنکه طفل یا شند بیست چهارم اعمق بودن ظاهره
 بیست پنجم آنکه شرطی خواو باشد بیست و ششم آنکه مناعی که خرید بخر باشد و اگر چه قابل پاک
 ساختن باشد یا مشقت یا نقصان در یافتن در پاک کردن بیست هفتم خسته ناکردن غلام بر خود
 بعضی از بندگان بشرط آنکه مشری نداند که او را خسته نکرده اند بیست هشتم بیعت بودن در
 ذات غلام یا فوت داشتن چپ و پش مشری هرگاه عالم باشد یا بعبودیت خیار منع دارد چنانچه
 شرط اول آنکه تصرف در آن مناع نکرده باشد چه با تصرف در آن نمیتوان کرد اما اگر مناع
 میباشد بیعتی و عیبی و بیست و نهم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد مگر چنانچه عیب اول
 آنکه چهار عیب تا یکسال بهم رسد مشری منع آن میشود که هرگاه تصرف نکرده باشد سیم آنکه
 مشری پیش از بیع کردن عالم نباشد بیعتی چنانچه عالم نباشد نمیتواند کرد و اگر مناعی که چهار
 آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد خواه بتفصیل خواه باجمال چه اگر ساقط کرده
 باشد نمیتوان کرد و اگر مناع در چهار موضع ثابت میشود اول هرگاه مشری تصرف کرده باشد
 مناع عیبی آنچنانکه گذشت دوم هرگاه مشری کسرا ببرد که بر او زاد شود و بصورتی نمیتواند
 کرد و اگر مناعی که در صورتی که مشری اختیار منع داشته باشد و منع نکند و اگر مناعی که چهار
 آنکه هرگاه مناع در دست مشری عیب برسد یا با بیع شرط کرده باشد که هرگاه عیب ناکند شود
 بدهد نه خیار تلبس و انحنان که شخصی کثیر بر او خریده باشد بشرط آنکه سرخ ندهد و بعد
 مو باشد و در سرخ کرده باشد بر خاب و وصل کرده باشد موی دیگر را بر او چسباند
 مشری عالم نبوده باشد و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که منع کند و همچنین اختیار دارد که
 منع کند و همچنین اختیار دارد هرگاه کوفتند را چند روز بشراوند و بشید باشد بفرشد بشرط
 آنکه بشرط معنی داشته باشد بعد از آن ظاهر شود که بشرط او کسر از آن بوده در اینصورت بشرط
 بشرط آنکه در کسر از سه روز بشراوند که شود چه اگر در پیش از سه روز که شود بشرط منع ندارد و اگر
 بشرط آن کوفتند که او را سه روز ندهد بشید باشد که شود عادت شود او را با مشری اختیار منع دارد
 بانه مباح است بجهتین خلاف است آنکه اختیار منع ندارد با این حکم در غیر کوفتند موی دیگر را
 حدیث در کوفتند واقع شد مخصوص کوفتند است مباح است بشرط آنکه در غیر کوفتند

بشرط آنکه مناعی که بشرط مشری بیعت نماید و بعد از آن ظاهر شود
 که ابر او که بوده اختیار دارد در خیارند پس هرگاه منع نکند بنگاه داشتن باشد و اگر مناعی که
 مکروه بشرط بکان چه هرگاه شرط کرده باشد که کثیر بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارند
 نداشته در اینصورت بنا بر قول مشهور او را میباید و در منع خصوصاً اگر شرع بایع بشرط نیست دوم
 خیار انحراف و انحنان که مناعی بشرط میفرشد سالر نباشد بشرط پس باعدان شرط باشد بشرط
 آن موی خیار منع هست و چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعده معین ندهد نماید ساقط
 بر منع بیع باشد از آن جهت خیار شرکت و انحنان که مناع و اگر بکسر میفرشد اگر مزوج باشد مثلاً
 آن بجهتین که جدا نتوان کرد از یکدیگر چه در اینصورت مشری اختیار منع و شرکت هر دو دارد
 خیار و شوازی بشلم کردن چه هرگاه بایع مناعی که کان او این باشد که میتواند بشلم کردن مناع
 بعد از آن دشوار شود بر او بشلم چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر دو باز آید
 مشری غیر است مباح و طلب مثل با هفت آن بیست و نهم خیارند کردن بعضی از مناع و انحنان است
 که کسی دو غلام را مثلاً بیک دفعه خرید نگاه ظاهر شود که یکی از آنها ملک دیگری بوده غیر است
 مباح و بیع هر دو غلام با نگاه داشتن یک غلام را بجز او از هفت و طلب کردن غلام دیگری از آن
 بایع چهارم خیار تلبس و انحنان که هرگاه کسی مناعی بفرشد و بعد از آن خاکه شرعی
 او را از مالش منع کند بیعت کردن مال بر فرض خواهان چه در اینصورت صاحب مناع غیر است
 منع کردن بیع و گرفتن مال خود و مباح است و شرط بیع بودن با فرض خواهان در مال آن مغلس یا زدم
 خیار تلف شد و عصب کردن چه اگر مناعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مباح
 تلف شود بیعی از جانب بایع یا اجنبی مشری غیر است در منع و یا اجرت مدتی مشری از بایع میباید
 بانه در اینصورت خلاف است اما اگر بایع در بیعت ناچار کند اجرت مدتی یا چیزی را و از دستش بماند چنانچه
 جهالت و انحنان که هرگاه مشری جاهل باشد که زمانی را که بایع با او فروخته در اجاره دیگری
 بوده اختیار منع دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگهای که در زمین مدفون بوده باشد
 بایع است غیر است در منع و اجتماع اقسام چنانچه از خواص این کتاب است **خامس** در بیعت احکام
 از بیع کردن و گرفتن مناع بشلم بر مشری از دستش بماند در چیزهای که قابل نقل و تحویل نباشد

بشرط آنکه مشری نداند که او را خسته نکرده اند
 بیعت بیعتی و عیبی و بیست و نهم آنکه عیب پیش از بیع کردن باشد
 مشری پیش از بیع کردن عالم نباشد
 آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط نکرده باشد
 مناع عیبی آنچنانکه گذشت
 آنکه هرگاه مناع در دست مشری عیب برسد
 بدهد نه خیار تلبس و انحنان
 مو باشد و در سرخ کرده باشد
 مشری عالم نبوده باشد
 منع کند و همچنین اختیار دارد
 بشرط آنکه در کسر از سه روز بشراوند
 بشرط آنکه در کسر از سه روز بشراوند
 بشرط آنکه در کسر از سه روز بشراوند
 بشرط آنکه در کسر از سه روز بشراوند

چون زمین که عمارت و بناغ و درخت فطریه است یعنی خلقی کردن و دستله نصرت فان داشتن با آنکه
 نخت خود را از اجناس بیرون بردن و اگر در زمین ذرات رسیده باشد چه در آنچه قابل نقل باشد
 اگر قابل کپل و وزن کپل و وزن کردن و اگر جوان است نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن
 بعد از بیع و پیش از قبض نیامدنی در ممانع هم رسد مال مشریت جاز است که با بیع در بیع است
 کند آنچه خواهد و اگر ممانع جوان باشد و استنکاه و پوستان کند در آن مجتهد را بیع قولست
 آنکه بیع صحیح است و قیم آنکه باطل است بتم آنکه اگر جوان را توان نمود صحیح است و الا باطل است هر چه آنکه
 در جوانی که در بیع او نتوان کرد شرکست قیمت کله و پوستان بیع آنکه مطلقا نسبت کله و پوستان
 شرکست و صحیح احوال قول دومست و اجرت کپل و وزن کننده و شمرنده ممانع و فرشتگان بر بیع
 و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و خرید ممانع و نقل کننده آن بر مشریت بشرط آنکه بر رضا
 خود نیامد باشند بلکه با بیع و مشریت ایشان را آورده باشند و دلالت این است که ممانع در دست
 او بی نعت و تفسیر فروت شود ضامن نیست و اگر ممانع مالک و دلالت اختلاف واقع شود در تفسیر
 و در قیمت ممانع با تفسیر قول قول دلالت **مطلب** و مرد در بیار هن کردن و وزن دو فصل
 است فصل اول بدانکه کرد گذاشتن کسی که بر ذمه او دینی باشد چنانچه استماع است خواه در سفر
 خواه در حضر و آنچه در ذمه کریمه واقع شد که در سفر جاز است بنا بر غالب است چه بیشتر اوقات در سفر
 کسی هم نبرد که غنای پیدا کنفا بکر و بکشد این سخن عقیده است از طرف کسی که در دست کند
 با بعضی که دیگر نمیتواند در آن که و تصرف کرد و آنرا از کرد و بگذرد گرفت تا وقتی که درین اوزاد کند
 و بدان که شرط است اول آنکه کرد و کند با بالغ و عاقل باشد جاز است تصرف پس کرد و کردن طفل و دیوانه
 و کسی که اوزاد با کراه بر آن دانند و بعد از آنکه اذن ندهد و مست بهوش و مغلس که خاک اوزاد از
 مالش منع کرده باشد صحیح نیست تا اول طفل میشود که با مصلحت طفل مال او را کرد و کند چنانچه
 که بواسطه مصلحت طفل کر و باشد با جهته مال او کرد و بیکر در دویم ايجاب چون زاهنتك هذا علی الله
 القلان یعنی کرد که هم این عین را پیش تو بجهت فلان دین بتم قبول چون قبلیت و آنچه دلالت کند
 بر آن و میباشد که قبول بعد از ايجاب بیفاسله واقع شود چه تمام آنکه ايجاب قبول را با لفظ بگویند یا
 و با غایب بودن باشد و کاتب نیز جاز است و بیع عری و غیر صحیح همان جاز است بیع قبض کردن و در

تفسیر بیع
 بیع صحیح
 بیع صحیح
 بیع صحیح

قبض کردن اذن کرد و کند شرط است پس اگر قبض از قبض کرد کند ببرد یا در توانه شود یا در
 اذن در قبض نماید کرد باطل میشود و بعضی از مجتهد قبض شرط نمیدانند و استناد است قبض شرط
 نیست پس اگر بعد از قبض کرد و کند در آن تصرف کند کرد باطل نمیشود ششم حاضر بود کرد و کند
 در قبض پس اگر در غیبت او کرد و کند تا آنکه کرد و کند یا در کپل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح
 نیست هفتم آنکه کرد و عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد مالک شدن آن جاز است با
 فروختن آن پس کرد کردن دین و منفعت چون سگناه خانه و خدمت و غلام و کرد کردن ملک غیر
 اذن صاحب کرد کردن شراب و خوک و اگر چه بهو باشد و نزد مثل آن کرد و کند و در دست خود دیگر
 بگذارد صحیح نیست اما اگر شتره آن کرد و کرد صحیح است و در وقتی که شراب شود از کرد و ببرد
 میرود و چون سر که شود باز کرد و میشود و اگر در حالتی که شراب شود صاحب از ببرد و صحیح
 ببرد و اگر است از اجماع کند یا مالک آن میشود بعد از آن که سر که شود یا همان ملک کسی است که
 کرده در این مسئله مجتهدین زاد و فولست اصح است که اگر قبض در سر که شد صحیح نمود باشد مالک آن
 شود اگر قبض شراب صحیح کرده باشد مالک آن نمیشود و چنین صحیح نیست کرد کردن مصحف بند
 مستمانند کافر و بعضی از اجازت داشته اند و گفته اند واجبست که در اینصورت مستمانند و کرد
 کردن کتب فقه و حدیث نزد بهود مکروه است و همچنین مکروه است کرد کردن کتب خوش نوی نوی
 فاسق و مکر آنچه محرر باشد و میباید خلافت در آنکه کرد و کردن چیزی که قبض آن توان کرد
 مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده کریمه ایا جاز است یا نه و هم چنین خلافست در میا مجتهد
 در کرد کردن چیزی که از او فرزند داشته باشد اصح است که کرد میتوان کرد چنانچه فقیهان کثیر
 کرد کردن کتب مکاتب و مدبر صحیحست و کرد کردن زمین وقف و زمین خراج جاز نیست هشتم آنکه کرد
 جهته دین باشد که در وقت ثابت باشد پس جاز نیست کرد کردن جهته دینی که در وقت ثابت است
 چون کرد کردن جهته دینی که خواهد گرفت و بجهته جنایتی که شخصی بکند و بر جرت کسی که اوزاد گرفته
 باشد که بنده کریمه اوزاد از شهری بر کرد و اندیش از بکردارند او در کرد کردن غلام جهته مال گنا
 میباید خلافست قوی است که جاز است گناه آنکه کرد و جهته دین باشد که استیفاء آن دین از کرد و کرد
 باشد پس کرد کردن بر اجاره متعلقه بید شخصی معین چون خدمت و صحیح نیست اگر او بکرد و کرد

تواند که کرده بفرشد شخص دیگر را چندان عمل اجاره کند استیفا در آن از که ممکن نیست اما
 اگر انحصار اجاره علی معین چون خیاطی کردن یا ماهیگیری باشد یا اجاره کرده باشد یا اجاره بی شرط و در
 متیون که کرده بفرشد شخصی دیگر را اجاره عمل اجاره کند هم عقد من فایده شرط است پس
 هر شرطی که منافق آن نباشد جایز است چون شرط کردن آنکه کرده در دست عدلی باشد یا آنکه کرده
 بکنند و کمال باشد در فروختن کرده در بی صور کرده و کند و اندا نمیتواند از و کالت عمل کرده
 اما اگر کرده بفرشد که باطل میشود بلکه بفرشد او منتقل میشود و اگر کرده در کرده در شرط کند که
 جایز نباشد چون شرط آنکه منافع کرده و بکننده باشد صحیح نیست اگر شرط کند که منافع کرده
 کرده باشد صحیح است بعد از آنکه کرده بکننده چیزی کرده و کند دیگر او را تصرفی که منافق آن کرده بکننده یا
 باشد صحیح نیست چون فروختن و هدیه نمودن آن و دخول کردن بان مکر باذن کرده بکننده و همچنین
 کرده بکننده تصرف در او صحیح نیست مکر باذن کرده بکننده و دیگر وعده در کرده در شرط نیست اما
 اگر شرط کند از آنکه اگر بکند از وعده کرده کند از دادن در این امتناع نماید و کرده بکننده و کمال
 در فروختن باشد بفرشد در خود بردارد و زیاده بپردازد و اگر کمال نباشد بی شرط و بعد
 و اگر غایب باشد یا در خصمه مدعی که شرح انوار بفرشد و در این و زیاده بپردازد و کرده بکننده کرده بکننده
 را اجازت دهد که کرده بفرشد از وعده بفرشد بی شرط تصرف در فیت آن نه استقام رسیدن عقد
 و اگر کرده بکننده چیزی را که بی شرط نمایند جایز است که شرط کنند پیش از وعده بفرشد بعضی از بجهت
 بر این رفتارند که فروختن آن صحیح است و بیعت آن داخل کرده است و کرده بکننده کرده بکننده اما
 است پس اگر بی تصرفی خلاف شود منافی نیست قول او است با عدل و تقصیر باقیم قول کرده
 کننده است در قیمت کرده و مقدار در آن و اگر کرده بکننده شود و کرده بکننده چیزی دیگر بفرشد محتاج
 دیگر نیست و اگر در منافعی از اجاره در فتن کرده بکننده هر گاه یکی از آنها را بدهد هر دو از اجاره نیست
 نگاه نمیتوان داشت و همچنین اگر در فتن بکننده یکی یا کرد یکی دیگر و هر گاه در آن با کرده از آنجا
 نمیتواند کرده بجهت آن در نگاه داشته هر گاه کرده بکننده بر او بدهد کرده بکننده نمیتواند کرده بکننده
 را بفرشد و بفرشد کرده بکننده را تکلیف نمون کرده بکننده در آن او از غیر کرده بفرشد و اگر چه
 باشد و کرده بکننده را حاضر کرده بکننده لازم نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاضر است

انچه خرج حاضر حاضرین کرو شود بعد از دادن دین از مال کرده کننده او اگر و جوانی باشد بفرشد
 خرج او بکر و کند تعلق دارد و نفقه او بر او است و در بعضی از احادیث واضح شد که اگر کرده فایده
 آن باشد که بر او سوار شوند و بشرداشته باشد که بخوند جایز است که سوار شوند و بشرداشته باشند
 و نفقه را بدهند و قول اصح آنست که تصرفی از آن در آن کرده کند جایز نیست و نفقه بر او است
 اگر کرده بکننده نفقه کند از کرده بکننده بیباید **مطلب سیم** در شفعه گرفتن و انچه است که هر
 گاه یکی از دو شخص ملک مشاع داشته باشد و یکی از آنها پیش از دیگری مالک شد باشد هر گاه
 ان شخص دیگر حصة خود را بفرشد شرک شریک سابق انحصار استحقاق میشود و آنچه دیگری قیمت میدهد
 ان قیمت را میدهد بینه شرط اول آنکه انچه که شریک فروخته باشد میباشد که فایده
 نقل نباشد بحسب عادت پس در انچه فایده نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از بجهت آنکه
 که شفعه در جوان نیز هست و هر گاه زمین را بفرشد یا درخت و خانه و دو دلاب بر بنیعت از
 شفعه میرود و قیم آنکه فایده قیمت باشد پس انچه فایده قیمت نباشد چون طعام کوچک و درگاه
 کوچک و نهر و زاه سنگ شفعه ندارد سیم آنکه انچه را قیمت کرده باشد هر گاه قیمت کرده
 باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر و زاه شریک باشند چه در این صورت با قیمت شفعه دارد
 گاه هر دو با هم بفرشد چه اگر زمین را بی نهر و زاه بفرشد در این صورت شفعه ندارد
 آنکه نیاده از دو شریک نباشد و بعضی از بجهت نیاده از دو شریک را نیز جایز داشته اند
 و بعضی از بجهت آنکه بفرشد که در غیر جوان نیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در جوان نیاده
 از دو شریک را شفعه میرسد پنجم آنکه حصة شریک بخرید و فروختن منتقل شود بد دیگری چه
 بخرید یا فروخت بمرات با هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه میرسد و بعضی از بجهت
 گفته اند که در هبه معوضه شفعه دارد سیم آنکه آنکه که شفعه میطلبد همو یا مرده نباشد و شریک
 مثلا پس هر گاه مشتری مثلا او شریک همو یا مرده نباشد شفعه میرسد اگر مشتری کافر باشد و
 کسی که شفعه میخواهد مرده نباشد یا او را شفعه میرسد یا نه میباید خلافت و همچنین خلافت
 میباید بفرشد در آنکه بعد از عقد بیع شریک مرده شود هفتم آنکه حصة شریکی که شفعه میطلبد و هفتم
 نباشد چه هر گاه و هفتم باشد شفعه او را میرسد و سیم رضی الله عنه گفته که هر گاه آنکه که

نسخه
 شفعه

و نف براد باشد یک گس باشد و اشغف برسد و در صورتی که بیع و فقا و لادی جائز است چنانچه
 در باب عقد کتبت شریک است و شغف میگردم آنکه یکی از دو شریک مفاد باشد در خرید چیزی
 گاه هر دو بیکدفعه خریدند باشد هیچ کدام اشغف نمیشوند و همچنین در صورتی یکی پیشتر خرید
 باشد مثل آنرا اشغف نمیشود آنکه اشغف که شغف مطلقه میباشد که عالم باشد بقیه آن چنانچه
 باشد بقیه آن که شریک فروخته باشد از آنچه با جماله هر دو اشغف گرفتن صحیح نیست و هم
 آنکه قادر باشد بر قیمت دادن آن و گرفتن آن پس اگر قادر باشد با قادر باشد قیمت ندهد شغف
 ساقط است اما اگر گوید که قیمت را حاضر ندارم و غایب است بصر کند تا حاضر تمام و مصلحتش دهد
 زیرا که حاضر سازد از زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت ضرر بشری رسد چنانچه در این
 صورت شغف ساقط است باز هم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شغف مطلقه تلف نشده
 باشد چه اگر تلف شد باشد شغف ساقط است و از دو هم آنکه طلب شغف فی الفور کند چه اگر عالم
 باشد بفر و خن شریک و طلب شغف کند با آنکه بعد از دانستن فروختن شریک حصه خود را نیز
 بفر و شد شغف در این صورت ساقط است و اگر غایب باشد با طفل یا دیوانه یا بیایه یا بیعوش
 یا مجنون باشد ساقط نمیشود و شغف ایشان بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشان را و ولی طفل
 دیوانه یا مجنون و غبطه ایشان شغف میگردم نیز هم آنکه در وقت گرفتن اشغف بگوید که گرفتن این را
 را مثلا بشفعه چه بقول بیعی عقد بیع است و مخارج بعد بیع جدا نیست اگر مشتری در آن چیزی
 کرده باشد مثل آنکه از فروخته باشد شریک را نمیشود که آنرا باطل سازد و از آنکه بگوید آنچه مستحق
 هم رسد پیش از آنکه شریک شغف مطلقه مال مشتری ساقط نمیشود و شغف بر ایشان شده است
 از خریدن یا از گرفتن بیعی بواسطه عیب و شغف میتواند از آنرا رد کردن بشرطی که عیب یا جاهل بود
 آن عیب تا اگر رد نکند تفاوت قیمت را نمیشود گرفتن با بیع مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بیع
 گرفته باشد و اگر نمیشود که شغف میخواهد و مشتری نزع شود در انتقال با و بیع یا بیع یا بیع یا
 آنکه گواهد نداشته باشد قول قول مشتری است بر نفی استحقاق شغف و قول قول مشتری در قیمت
 با ضم بر قول مشهور و اگر هر دو گواهد داشته باشند گواهد مشتری مقدم است **طلب حیا** در
 بیان توابع بیع و در آن چند ضلالت فصل اول در حکم جامع که خاک شرع ایشان از مال ایشان منع

بیع حیا

نموده باین سبب معلق حق غیری بمال ایشان با جمعه حفظ مال ایشان از ضایع شدن و از نمانده فومند
 اول طفلان چنانچه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ و صاحب شد شوند و بالغ شدن
 بر یکی از سه چیز است یا با نرزه ساله شدن یا موی درشت بر پشت زها ایشان بر آمدن یا حمل شدن
 و در زنان نرساله شدن یا حضری بدست و صاحب شد و وقتی میشوند که ایشان را از مالشان کنند
 باینکه بر بنیاد که مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا در دویم دیوانگان و ایشان از مال
 خود ممنوعند تا آنکه عاقل شوند و ولی طفل و دیوانگان بدست و جد پدری هر چند بالا رود
 و اگر مرد و جمیع شوند هر دو در ولی بودن شریکند و هرگاه ایشان نباشند کسی که پدر و جد
 و قی کرده باشد و هرگاه او نیز ناباب بوده باشد خاک شرع و امینی که خاک شرع او را نصب نماید
 ستم سفیهان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان بر طرف نشود و ایشان اگر عقل
 داشته باشند و بر طرف شد باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیه بالغ شد باشد
 ایشان خاک شرع است هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوعند خواه خاک ایشان را
 منع کرده باشد از مال ایشان خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت او بر طرف نشود تا خاک شرع
 حکم نکند منع او از مالش بر طرف نمیشود و بعضی از سفیهان بر نمانند که هرگاه سفیه نیست نجباله شود
 دیگر در مال خود تصرف میکنند کرد و اگر چه سفیه باشد و سفیه هرگاه پیش از سفاهت بر او حج و
 شود میتواند حج واجب خود را بفعل آورد با آنکه حجی راه حج را بدیگری بسپارد حج نیز میتواند کرد
 هرگاه حج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند بماند خود را که اداء آن روزه میکند
 بنابر آنکه در آن عرض فوت شوند چه ایشان زیاد از سه یک مال خود ممنوعند این معنی که اگر کسی
 تومان داشته باشد مثل او یکی بچشد ده تومان آن صحیح است باقی باطل است چنانچه جماعتی که متافرد
 باشند از انبلی مشتری نکرده باشند چه از تصرف در قیمت آن منع ممنوعند تا آنکه آن منع تسلیم
 شرعی نمایند چنانچه که منع خرید باشند و قیمت از آن داده باشند چه ممنوعند آن تصرف در
 آن منع تا قیمت از آن بدهند هم غلامانی که انای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغ معین
 و از آن شوند از آنچه پیدا میکنند سوای نفقه و آنچه با ما میدهند ممنوعند تا آنچه با ایشان قرار داده
 بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و بندگان ایشان کافر بوده باشند چه در دنیا

نیز

پس از مال خود ممنوعند تا آنکه مشکاشوند بجماعه که مال خود را پیش کسی کرده باشند چنانچه
 دینی چنانچه ایشان از تصرف در آن ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند و هر مقلتا که مالهای ایشان از
 قرض خواهان ناص باشد چنانچه ایشان از تصرف در مال سوا فقیر و غایب خود و اهل و عیال و اولاد
 الفقیر خود ممنوعند بجماعه شرط اول آنکه قرض قرض خواهان پیش خاکم شرع ثابت باشد و قیم عدل
 قرضها ایشان رسید باشد سیم آنکه مالهای ایشان از قرض خواهان ناص باشد چنانچه آنکه
 قرض خواهان از خاکم الناس کنند که اینها را منع کنند از مالشان چه بعد از این با چنانچه حکم شرعی
 جمیع اموال ایشان منتهی باین حدی که مقلتا و قرض خواهان را حاضر میباشد و قرض خواهان
 که روی داشته باشند که روزا بفرود شود و بانهادهد و قرض خواهان دیگر در آن دخلی نیست
 مناعی که موجب باشد بخریدن آنکه اختیار مناع خود کنند با آنکه با قرض خواهان شریک باشند
 انگاه بجماعه که مقلتا بر ایشان خیانتی کرده باشد چنانچه از بدهندگان چنانچه بیکه محتاج
 نفقه باشند و اول بفرود شدن آنکه مناع و قماش و منقولات بفرود شود و متکالی مقلتا و خانه
 او را نمیتوان فروخت هر گاه محتاج باینها باشد و با بعد از فروختن چیزهای مقلتا بقرض خواهان
 او دادن و منعی که خاکم شرع او را کرده زایل میشود یا محتاج حکم خاکم مقلتا بجهت خلافت او
 است که بجز در قسمت منع بفرود میشود و غیر سید قرض خواهان را که بعد از آنکه آنچه داشته باشد
 از او گرفته باشند و با تکلیف نمایند که چنانچه ایشان کار کنند و اگر چه ضایع باشد با آنکه اگر
 چیزی با و بچند تکلیف نمایند که قبول یا قرض کنند چنانچه ایشان و تکلیف نمیشود کرده و در آنرا
 کردن جهت گرفتن مهر از ایشان و حبس او کردن بعد از قسمت اموال جایز نیست بلکه مهلتا و واجبا
 تا آنکه حق سبحان و تعالی او را استغنی کرد **فصل در قرض و ضمانت** و آن بر سه قسم است اول
 منعهد مالی شد که بر دست شخصی باشد و شرط آن هفت است اول ایجاب چون ضمانت عینه یعنی
 شد از فلان شخص یا بجز بر دست او سزا و آنچه ضرر یا دلائل کند بر آن و با طاعت کتاب و اشاره
 کافی نیست و اشاره آخرس کافیست در قیم قبول کسی که او را ضمانت میشود و بعضی از محققان گفته اند
 که رضای او کافیست اگر چه بلفظ نگوید اما رضای کسی که از جانب او ضمانت میشود و خندانند و لیکر
 اگر بر ضمانت او ضمانت شود مالی که میدهد رجوع با و نمیشود مگر تا آنکه بر ضمانت او ضمانت شود رجوع

بسیار است

میکنند و اگر کسی که بواسطه مال او ضمانت شد اگر چیزی ضمانت بچند نفر باشد
 از آنکس که چنانچه او ضمانت شده بگردد و خود بقرض قبول شرط نیست سیم آنکه ضمانت بالغ و عاقل و عا
 التصرف باشد پس ضمانت طفل و دیوانه و سفیه و معی علیه و مست و بیوش و خفته صحیح نیست چنانچه
 آنکه ضمانت از اذن باشد چنانچه ضمانت ببدن اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدان گفته اند که صحیح است
 و بعد از اذادی میدهد و با اذن مولی صحیح است ضمانت و تعلق میبکند بدقت بندگی مال و
 و بعضی از مجتهدان گفته اند که تعلق میبکند بمال مولی بچنانکه ضمانت مالدار باشد با آنکه گفته
 که چنانچه مال او ضمانت میشود غایب باشد مقلتا او در هنگام ضمانت شدن او استمرار مالدار
 ضمانت شرط نیست پس اگر در اثنای ضمانت شدن مال تلف شود ضمانت باطل نمیشود سیم آنکه
 ضمانت معلق بر شرط است چنانچه اگر تعلق بر شرط سازد صحیح نیست تا اگر دادن مال را معلق
 بر شرط سازد صحیح است هفتم آنکه مالی که ضمانت میشود پس اگر در وقت ثابت نباشد
 ضمانت صحیح نیست چون ضمانت مال جلاله پیش از فعل و ضمانت مال کاتب و ضمانت امانت و ودیعت
 و مال شرکت و مضاربه و بعد از آنکه شرکهای ضمانت هم مستعمل میشود مال از دست شخص
 که از جانب او ضمانت شده بر ذمه او در ضمانت حال و موجب جاز است در وقت اگر ضمانت بقرض
 موجب حال میشود و جاز است که شخصی از ضمانت ضمانت شود و همچنین قیم دویم حواله چنانچه
 انتقال مالک از وقتی بدقی دیگر و شرط آن شش است اول ایجاب چون ائمتک بالذین القلا
 علی فلان یعنی حواله کردم ترا بقرض تو بر فلانکس دویم قبول چون قبلیت و قبول واجب نیست از مال
 دار و بچنانچه از مجتهدان گفته اند که قبول از مالدار واجب است و اخادش که وارد شد بدین معنی
 بر استیجاب است سیم آنکه کسی که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که بر او حواله کرده
 چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمه کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بقرض خواهد
 گرفت صحیح نیست بچنانکه معلق باشد حواله را بر شرط سیم آنکه طالع باید بقدر دین و هر گاه
 شرط حواله متحقق شود منتقل میشود از ذمه کسی که حواله میکند بدقه کسی که حواله قبول میکند
 بر او و حواله کردن آنکه کسی که حواله کرده شد بر او بر کسی دیگر جاز است و همچنین بر کسی دیگر و حواله
 بقرض نیز جاز است چنانچه بر ذمه او در هم باشد بدین حواله کند سیم گفته اند که حواله در ضمانت

بد شخصی است که بر او حق غیری ثابت باشد و شرط او بیع است اول اینجا چون گفتند که بعضی
 کفیل شد چه نوفلان را دوم قبول کسی که از برای او ضمان میشود و بعضی از جمله بیعت
 کسی که ضمان بد او میشود شرط کرده اند ستم تعیین آنکس که ضمان بد او میشود پس اگر کوید ضمان
 بد یکی از این دو شخص شد صحیح نیست و همچنین معین مدعیان لایست که چهارم آنکه ضمان ترا
 معقول بر شرط نماند چه اگر معلق بر شرط سازد باطلست پنجم آنکه آنچه بر او باشد حد نباشد
 چه کفیل شد کسی که بر او حد باشد صحیح نیست بعد از آنکه این شرط هم رسد کفاله صحیح است و کفاله
 شد حال و مؤجل جایز است بوعده نیز هر گاه و عده مشخص باشد با آنکه اجل مضبوط باشد و هر گاه
 عقد کفاله مطلق واقع شود منصرف بحال میشود یعنی بحال میاید و در تسلیم کردن آن شخص بر
 الذمه میشود بشرطی که در آنوقت ظالمی نباشد که او را رها کند چه در آنوقت بر تسلیم کردن بر
 الذمه میشود و اگر آنچه بر او بر ذمه او باشد که جهت آن ضمان بد او شد باشد تلف شود صفا
 برقی الذمه میشود و اگر از حاضر شاخنی او امتناع کند یا شرع او را حبس نماید یا او را حاضر کند
 یا اضره در اوست از عهد بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه بر ذمه ضمانت رجوع میکنند بر آن کس که
 ضمانت بد شد اگر چه باذن او ضمانت نشد باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غیبت منقطع
 که غیر او منقطع شد باشد یا ضمانت از آنست که آنچه بر ذمه اوست میدهد یا نه ضمانت عقد در اول
 خلافتش از بیعت که میاید داد آنچه بر اوست یا حاضر است و اگر غایب شد او بطریق نباشد که
 خبر او منقطع باشد ضمانت مهلت دهند تا او را حاضر سازد و اگر کوید غایبست انتظار میاید
 کشیدند بلکه او را حاضر سازند و در حکم ضمانت شد است رها کردن فرض دارد از دست کسی که از
 روی قهر و غلبه چه در بیصوت بر او لایست که رد کند او را با آنچه بر اوست بدهد باطل میشود
 کفاله بردن کسی که ضمانت بد او شد باشد دادن مال بر ضمانت در بیصوت لازم نیست و در این
 صوت حاضر شاخنی آن مرده واجب نیست مگر چه کواهی دادن چه در بیصوت اخضا لازم
 اگر چه دفن کرده باشند و اگر ضمانت ببرد یا بواند او را لایست که آن شخص را حاضر کند یا نه
 خلافتش میانتهجهتد افر با آنست که منقل بود و میشود **فصل در بیع صلح کردن**
 فلان عقد است که شارع وضعی کرده اند چه قطع نزاع و آن بر سه قسم است اول بیع مسلمانان

بیع مسلمانان

واحد کتاب چنانچه در بیعت مجاد با کفار مذکور شد و هم میزان و شوه چنانچه در بیعت طلا و
 خواهد آمد ستم دوم خصم چنانچه در اموال تفصیل مذکور میشود صلح عقد است لازم و شرط
 آن شش است اول اینجا چون صالحتك یعنی مصالحه کردم با نوفلان دعوی را بفلان مبلغ دگر
 بقول چوز قبلیت ستم اینجا و هر چه دلالت کند بر صفا اینجا و قبول از با نفع عاقل رشید مختار
 یا بر الضرف واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و عاقل و مست و بهوش و مفلس که
 خاک شرع او را از مالش منع کرده و کسی که او را با گواه بران داد صحیح نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی
 واقع شود که عوض بر آن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت چون صلح کردن با زنی یا آنکه زنی اقرا
 کند بر وجهی زوجیه در این صورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند جایز نیست پنجم آنکه
 صلح با عوض واقع شود چه اگر صلح و عوض واقع شود صحیح نیست ششم آنکه صلح کردن بر حلال
 کردن هر خرابی یا حرام کردن بر غیر حلالی واقع شود چه بر چنین صلح فاسد است و در صلح طلا و
 نقره بقصد مجلس شرط نیست چنان مخصوص است چنانکه گذشت است بعد از آنکه شرطهای صلح
 تحقق شود لایست آن عقد است مستقبل و بعضی از جمله عقد گفته اند که صلح گاهی تابع بیع کرد
 است یعنی حکم او حکم بیع است هر گاه افاده نقل عینی کند و گاهی فرع اجاره است هر گاه مستأجر
 منفعت باشد و گاهی فرع هبه است هر گاه منفعت نقل عین باشد بیعوض و گاهی فرع عاریت است
 گاهی فرع ابراهر گاه منفعت اسقاط حقی باشد و صلح با انکار اقرار نیست خلافتش مستأجر آنکه
 گفته اند که صلح در حالت انکار مستأجر اقرار است و صلح است صلح کردن بر عین و عین و منفعت بر
 و عین خواه بجنس آنچه دعوی میکنند خواه غیر جنس آن و صلح هم چنانچه بر ذمه از قیمت منافع مستأجر
 و غیر کمتر از آن جایز است و صلح است صلح بچیز بحال مؤجل و مؤجل از حال **باب بیع**
کتاب جامع عباسی در اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن
 توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب اول در اجاره دادن و در آن سه فصل است فصل اول
 بیان شرایط اجاره و احکام آن بدانکه اجاره تملیک منفعت معلومست بیعوض معلوم و شرط آن باذن
 است لایست اینجا چون اینک هذا بیع اجاره دادم بنوفلان زمین را بمبلغ معین مثلا صد دینار
 و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست اگر چه قصد اجاره کند و هم بقول چون بیلین و آنچه دلالت بر رضا

بیع مسلمانان

انجاب کند ستم آنکه هر یک از مؤجر و مستاجر یا لاج و عاقل مختار و جابر انصاف باشند پس اجاره
 طفل و دیوانه و عاقل و مست و سهوش و خفته و کسی که او را با کراه بران دارند صحیح نیست و مفلس
 مال خود را اجاره دهد صحیح نیست اما اگر خود را با اجاره دهد صحیح است چهارم آنکه اجاره اجاره میکند
 میناید چیزی باشد که او را نتوان دید یا وصف از آن کرد بیوعی که جهالت از او بر طرف شود پس
 در اجاره تمام اجاره است از دیدن خانه های آن و بندگی و کوچکی و تون و جانی که خاکسار برینند و
 خانه و مضران با وصف کردن آن تمام بیوعی که جهالت از او بر طرف شود و در اجاره زمین اجاره
 از دیدن باوصفی که جهالت بر طرف سازد و تعیین منفعت بزراعت و غیر آن و تعیین مقدار آب که
 بمشاهد با بوضوح کوه و نانه و ذکرها و در محل نفع بریند بران در اجاره که شود هر روز
 مستلزم نیست مگر با شرط و با اگر در بیابان با کل غیر مستلزم است و بدین بدل آن لازم است و اگر
 چه شرط عقد ابدال کرده باشد بیع آنکه چیزی باشد که اصل آن باقی ماند و از آن منفع شوند پس
 اجاره درخت جهت خوردن میوه و کوسند جهت خوردن شراب و همه جهت سوزانیدن و طعام جیره خورد
 صحیح نیست و در اجاره زمین دام جهت شیره دادن طفل خلافت است مباح عقد اقربا است که جابر است
 و با اجاره است که کوسند اجاره کند جهت شیره دادن بره و در آن نیز خلافت اقربا است که جابر است
 و همچنین اجاره کردن بویها خوش جا بر است و اگر چه بویکد که شود و همچنین اجاره تمام جابراست
 نشستن و در آن زمین آب نایب است و با اجاره چاه جهت آب کشیدن جابراست مباح عقد اقربا است
 خلافت ستم آنکه آنچه بر اجاره میکند و منفعت آن منتقل باشد و در اجاره کردن ستم
 بویکد و درخت جهت نشستن در سائیر آن مباح عقد خلافت است اما اجاره درخت جهت خشک کردن
 ریخت بر آن صحیح است هفتم آنکه منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند
 صحیح نیست ستم آنکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملک را که از دیگری عصب کردن بنا
 صحیح نیست ستم آنکه انتفاع ممکن باشد پس اجاره کردن کوسند جهت زراعت کردن بدان عوض
 کا و با جهت بار برداشتن عوض ستم جهت انتفاع در اینصورت ممکن نیست ستم آنکه قادی باشد بر
 آن پس اجاره بندگی که ریخته باشد صحیح نیست ستم آنکه منفعت چیزی نباشد که بجهت شریعت
 ممنوع باشد از آن پس اجاره کردن دلالت جهت کردن دندان که در دهنی کند یا حاضر یا جنب جیره جازد

کردن صحیح نیست اما اگر اجاره کند جهت دندان که در دهنی میکند صحیح است و همچنین صحیح نیست
 اجاره کافر مصحف را جهت نظر کردن در آن و مثل آنرا جهت خند کردن دوازدهم آنکه ممکن باشد
 که مستاجر از منفعت حاصل شود پس اجاره کردن کسی که حج بر او واجب باشد صحیح کردن از غیر حج
 نیست ستم آنکه منفعت معلوم باشد چون حیاطی کردن قبای شخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست
 چهاردهم آنکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهدان یا بوضعی که جهالت بر طرف نشود و اگر قابل
 کمال و وزن باشد بکمال و وزن در او وزن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست ستم آنکه عوض منفعت
 عیب نداشته باشد یا ستم آنکه عیب داشته باشد عیب است ممانعت ممانعت یا از شغل هر گاه این شرط
 مستحق شود اجاره لان منفعت و فتح آن نمیشود مگر باطل شد عیبی که اجاره کرده اند چون خراب شد
 خانه و عرف مثل عین دایم و همچنین کسی که او را اجاره کرده اند خواه تلف پیش از قبض بود یا
 و خواه بعد از قبض چون سگ را که در دندان در حال آمدن لاک باطل نمیشود و منع کردن مؤجر
 مستاجر از تصرف در عین و عصب کردن عین پیش از قبض و مفسد بودن مستاجر و خلاف است
 بجهت ستم که با اجاره بیعت یکی از مستاجر باطل میشود یا نه بعضی از جهت میگویند که باطل میشود
 و بعضی میگویند که باطل نمیشود و خواه قبل از استیفا منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی
 برینند که بیعت مستاجر باطل است و بیعت مؤجر با مستاجر فقیر یعنی شیخ الطائفه بماء المله و الله
 محمد طاب براه در این موقوف بوده جهت معارضه آنکه و اگر مؤجر موقوف علیه باشد بیعت و از انهای
 ماله بانه عیب در این مسئله نیز خلافت و بعضی بر این گفته اند که اقربا است که باطل است و مستاجر
 رجوع میکند بقیه اجرت بر وقت موجود در این مسئله اسناد فقیر شیخ الطائفه یعنی بماء المله و الله
 محمد الغامله طاب براه موقوف بود جهت معارضه آنکه و باطل نمیشود اجاره بفر و ضمن عین اما اگر مستاجر
 با اجاره باشد مستاجر است در دفع و مضار اگر اجرت معین بیمار شود اجاره باطل میشود اما اگر معین بیمار
 یا معین باشد و مضرت باشد باطل نمیشود و الزام میکند او را با اجاره شخص جهت عمل و بخر عقد
 مؤجر مال التاجر موقوف مستاجر مالک منفعت میشود اما انبلیم اجرت موقوف بر کسب عین
 و اگر اجرت بر عملی باشد از انقضای عمل اجرت لازم است و در حکم کسب عین است انبلیم دادن مؤجر
 ان عین را از نکر فتن مستاجر و هر گاه مستاجر کند که انتفاع از آن عین ممکن باشد مستاجر منفع
 نشود

نشود اجرت ثابت میشود و یا انقضاء کسی که باجرت میگیرد بدار انقضاء خود می آید و باجرت او بر کسی است که او را
اجاره کرد یا بر حنا اوست خلافت و اقرار با آنست که بر حنا چاره او است بر آن کسی که اجاره شده یا محتاج چاره او ای که
باجاره میگردد بر کسی است که باجاره میگردد و ازین بیخام سنت است که اجاره را پیش از گرفتن مشخص کند و هنوز
عرف او خشک نشده باشد که بدهند مگر آنکه چیزی که در دست او صورت شده باشد به تفصیل با اجاره او حنا
کنند **فصل در بیان آنچه که در موضع اجاره است و چه مکروه است و چه وجوه موضع اجاره است بدانکه اجاره**
پانزده موضع حرامست و هشت موضع مکروه است و در شانزده موضع اجاره است اما پانزده موضع حرام اول اجاره
کسی که جهت ساختن شطرنج و زود و آلات قمار و هودوم کسی که سر و بیاطل کند و عرو که در آن اجاره است بیسم
اجاره کسی که جهت برداشتن شراب یا مرده خوک جهت خوردن اشیا که از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از جمله
انچه بود بدو داده است و همچنین برداشتن شراب جهت جود چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر یا طرا
و کتاب هل ضلال جهت غیر نقص و حجت بر ایشان پنجم اجاره خانه که جهت خود که در آن عینا کنند یا شراب بکند و هم
چهارم که خانه را مستأجر اجاره دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ کینه و خوک هفتم اجاره
دادن خر و سینه بنما یا بیدار کند هفتم اجاره گرفتن کسی که پیش از وقت و اذان اذان و غسل اذان و کفن و دفن
مردگان اما در ازین بیست مال گرفتن اجاره است هم اجاره دادن زمین که آب و نشینند جهت زراعت و دهم اجاره دادن
زمین یا چاه و زمین پروراید یا نزد هم اجاره طفل و جن و سفیه و مفلس و آنرا هم اجاره گویند که بر ما اندازند
اما اگر جهت حنا گویند هفدهم بیابان حلالست سیزدهم اجاره ساختن صومعه یا مساجد چهاردهم اجاره
جهت تعلیم و در اجرت قرآن و معانی و پیش از هر چه با آنهم اجاره دادن نفس خود یا وجه کسی که بر او حج واجب باشد اما
الطست موضع مکروه است و الا جاره مستأجر جهت خدمت جهود و هم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب کتابت آن
و نوشتن عشرها آن بطلانست اما اجاره است با شرط اجاره کردن در بیابان بیسم اجاره کردن بیاطل
اشا جهت نوحه بخواند ششم اجاره دادن نفس در اجاره از این بیست و نه اجاره است بیسم اجاره کردن بیاطل
دادن کینه غیر ازین اما آن پانزده موضع که اجاره است اول اجاره مکروه است حفظ نظر کردن و همچنین اجاره کردن کتب و حد ادا
دوم اجاره گرفتن کتبه جهت تعلیم شعری او علم حنا و خط ستم اجاره کسی که علم با آن خواهد بود چهارم اجاره حج
اجاره کردن ساختن یا نوشتن یا ششم اجاره زراعت یا با آن هفتم اجاره عاقبت اجاره بجا خواهد بود دهم اجاره در میان
خوک نظر کردن و زمین یا نزد هم اجاره خشک کردن درخت یا انداختن زخم در میان و در آن هم اجاره اجاره

فصل در بیان آنچه که در موضع اجاره است و چه مکروه است و چه وجوه موضع اجاره است بدانکه اجاره پانزده موضع حرامست و هشت موضع مکروه است و در شانزده موضع اجاره است اما پانزده موضع حرام اول اجاره کسی که جهت ساختن شطرنج و زود و آلات قمار و هودوم کسی که سر و بیاطل کند و عرو که در آن اجاره است بیسم اجاره کسی که جهت برداشتن شراب یا مرده خوک جهت خوردن اشیا که از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از جمله انچه بود بدو داده است و همچنین برداشتن شراب جهت جود چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر یا طرا و کتاب هل ضلال جهت غیر نقص و حجت بر ایشان پنجم اجاره خانه که جهت خود که در آن عینا کنند یا شراب بکند و هم چهارم که خانه را مستأجر اجاره دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ کینه و خوک هفتم اجاره دادن خر و سینه بنما یا بیدار کند هفتم اجاره گرفتن کسی که پیش از وقت و اذان اذان و غسل اذان و کفن و دفن مردگان اما در ازین بیست مال گرفتن اجاره است هم اجاره دادن زمین که آب و نشینند جهت زراعت و دهم اجاره دادن زمین یا چاه و زمین پروراید یا نزد هم اجاره طفل و جن و سفیه و مفلس و آنرا هم اجاره گویند که بر ما اندازند اما اگر جهت حنا گویند هفدهم بیابان حلالست سیزدهم اجاره ساختن صومعه یا مساجد چهاردهم اجاره جهت تعلیم و در اجرت قرآن و معانی و پیش از هر چه با آنهم اجاره دادن نفس خود یا وجه کسی که بر او حج واجب باشد اما الطست موضع مکروه است و الا جاره مستأجر جهت خدمت جهود و هم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب کتابت آن و نوشتن عشرها آن بطلانست اما اجاره است با شرط اجاره کردن در بیابان بیسم اجاره کردن بیاطل اشا جهت نوحه بخواند ششم اجاره دادن نفس در اجاره از این بیست و نه اجاره است بیسم اجاره کردن بیاطل دادن کینه غیر ازین اما آن پانزده موضع که اجاره است اول اجاره مکروه است حفظ نظر کردن و همچنین اجاره کردن کتب و حد ادا دوم اجاره گرفتن کتبه جهت تعلیم شعری او علم حنا و خط ستم اجاره کسی که علم با آن خواهد بود چهارم اجاره حج اجاره کردن ساختن یا نوشتن یا ششم اجاره زراعت یا با آن هفتم اجاره عاقبت اجاره بجا خواهد بود دهم اجاره در میان خوک نظر کردن و زمین یا نزد هم اجاره خشک کردن درخت یا انداختن زخم در میان و در آن هم اجاره اجاره

فصل در بیان آنچه که در موضع اجاره است و چه مکروه است و چه وجوه موضع اجاره است بدانکه اجاره
پانزده موضع حرامست و هشت موضع مکروه است و در شانزده موضع اجاره است اما پانزده موضع حرام اول اجاره
کسی که جهت ساختن شطرنج و زود و آلات قمار و هودوم کسی که سر و بیاطل کند و عرو که در آن اجاره است بیسم
اجاره کسی که جهت برداشتن شراب یا مرده خوک جهت خوردن اشیا که از برای سرکه کردن باشد یا آنکه مرده را از جمله
انچه بود بدو داده است و همچنین برداشتن شراب جهت جود چهارم اجاره کتابت کننده جهت نوشتن شعر یا طرا
و کتاب هل ضلال جهت غیر نقص و حجت بر ایشان پنجم اجاره خانه که جهت خود که در آن عینا کنند یا شراب بکند و هم
چهارم که خانه را مستأجر اجاره دهد جهت شراب گذاشتن ششم اجاره دادن سگ کینه و خوک هفتم اجاره
دادن خر و سینه بنما یا بیدار کند هفتم اجاره گرفتن کسی که پیش از وقت و اذان اذان و غسل اذان و کفن و دفن
مردگان اما در ازین بیست مال گرفتن اجاره است هم اجاره دادن زمین که آب و نشینند جهت زراعت و دهم اجاره دادن
زمین یا چاه و زمین پروراید یا نزد هم اجاره طفل و جن و سفیه و مفلس و آنرا هم اجاره گویند که بر ما اندازند
اما اگر جهت حنا گویند هفدهم بیابان حلالست سیزدهم اجاره ساختن صومعه یا مساجد چهاردهم اجاره
جهت تعلیم و در اجرت قرآن و معانی و پیش از هر چه با آنهم اجاره دادن نفس خود یا وجه کسی که بر او حج واجب باشد اما
الطست موضع مکروه است و الا جاره مستأجر جهت خدمت جهود و هم اجاره بر تعلیم قرآن غیر واجب کتابت آن
و نوشتن عشرها آن بطلانست اما اجاره است با شرط اجاره کردن در بیابان بیسم اجاره کردن بیاطل
اشا جهت نوحه بخواند ششم اجاره دادن نفس در اجاره از این بیست و نه اجاره است بیسم اجاره کردن بیاطل
دادن کینه غیر ازین اما آن پانزده موضع که اجاره است اول اجاره مکروه است حفظ نظر کردن و همچنین اجاره کردن کتب و حد ادا
دوم اجاره گرفتن کتبه جهت تعلیم شعری او علم حنا و خط ستم اجاره کسی که علم با آن خواهد بود چهارم اجاره حج
اجاره کردن ساختن یا نوشتن یا ششم اجاره زراعت یا با آن هفتم اجاره عاقبت اجاره بجا خواهد بود دهم اجاره در میان
خوک نظر کردن و زمین یا نزد هم اجاره خشک کردن درخت یا انداختن زخم در میان و در آن هم اجاره اجاره

که عاری است

که غایب میدهد و بیکر با غافل و بالغ باشد و جایز القصر باشد پس غایب طفل و مجنون بیادند
 و اما ایشان تعیینه و بنده بیادند مولی و کسی که او را با کراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه
 کسی که غایب میدهد مالک باشد پس غایب مستاجر صحیح است غایب غاصب صحیح نیست پنجم آنکه
 آنچه را که بکار بست میبکشد میباید که عینی باشد که اصل آن باقی باشد و از آن منفعه توان شد
 غایب گرفتن ملک و بیادند و بیکر شکار کردن و کربه جفت گرفتن موش و کوسه و در حوض انداختن
 بر کوسه و ماده و غایب کردن طعام و میوه و غیره خوردن صحیح نیست اما کوسه و قنداق و غیره در آن
 اگر غایب کند بجهت بیادند استغناء کرده اند و در غیر کوسه و قنداق استغناء قوی است که مخصوص است
 است ششم آنکه کسی که غایب میکند میباید که اهلیان داشته باشد که با او تواند داد پس اگر کسی
 که لغو است نباشد باشد جهتی غایب شکاف کند صحیح نیست هفتم آنکه غایب گرفتن جگر مرغ را
 نباشد پس غایب گرفتن خانه حقه و چنین شراب و راوی از بیعت و غایب گرفتن کبوتر جگر مرغ را و غیره
 آنکه لغو است بطلان با و ایضا کوسه و جگر بیعت و مکروه است غایب گرفتن پند و ماده در غایب حقه خداست
 کردن اعتلام و آنچه بکار بست میبکشد اما غایب کردن دست غایب که بزند تلف شود مگر آنکه شرط کرده باشد
 تلف یا آنکه آنچه بکار بست گرفته طلا و نقره باشد چه تلف کردن آنها حرام است خواه سکه داشته باشد
 و خواه نداشته باشد اگر میان غایب و غایب بزند و بکشد و بزند و تلف شود در تلف منافع قول غایب
 است باقیم و اگر دعوی در کردن نماید قول غایب در دست است باقیم **فصل در امانت**
 نزد کسی بجا دادن و شرط آن سه امر است اول ایجاب و تم قبول بطریق که در غایب گذشت سیم هر
 یک از ایشان بالغ و عاقل باشد و بخار و جوار القصر باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا بد بول
 یا سفید یا سهوش یا کسی که با کراه او را بران دارند یا غلام یا زن یا اقا باشد اما غایب در دست نیست و
 امانت کردن سنت و خط کردن آن واجب است بقدر امکان بعد از قبول و بعد از آن مالک واجب است
 و در وقت و در کردن آن کراه گرفتن از سنت است و ترجیح ساختن امانت بمال خود و غیره پس حرام است
 بکشد این است اگر تلف شود ضامن است در هشت موضع اول به نفس کردن در آن چون پوشیدن در
 صنایع که در این است چون جای گذاشتن که ظالم برینند و بفرماند بیکم با آنکه متاعی باشد که در صحیح
 از فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند ستم خلاف کردن قول مالک اگر بعضی موضع کند

در امانت
 اگر کسی بکار بست
 میباید که عینی باشد

مگر آنکه تلف ترسد چهارم یکی دیگر دادن با امانت بیافن مالک بی احتیاج و اگر چه عادل باشد
 پنجم تقصیر کردن در امانت او چون علف چون شتم انکار کردن امانت هفتم امانت کردن در
 بیاحتیاجی آنکه صاحب بطلد هشتم عازم بودن بر ندادن نصیب و باطل میشود امانت بموت هر یک
 از ایشان و همچنین مجنون هر یک و سهوش و اگر چه که باشد بغیر نفس خود اگر مینا امانت گیرند و
 دهند نزع و امانت شود در انکار امانت قول قول امانت که ندادند قول قول که گفتند است با امانت
 و قول قول امانت که ندادند است در رد که گوید در رد یکی که امانت بمن داده بود و اما اگر گویند
 بواو است او کرد قول قول در انکار است باقیم **مطلب سیم** در احکام غضب کردن و در آن سه
 فصل است فصل اول بدانکه غضب کردن گرفتن مال غیر است از روی تعصب و غلبه اگر کسی را از مال
 منع کند خود مختار شود او را غاصب نمیگویند و تصرف در آنچه قابل نقل باشد نفیست و در جاه
 که سوار شد بران و در فرس نشستن بران و در عقار دخول و در خانه دخول نمودن و در آن و در
 کردن صاحب کافی است و غضب کردن حرام است بحسب عقل و کلام حدیث و اجماع و تقصیر کردن غاصب
 در آن مال حرام است سوای رد کردن بصاحب چه آن واجب است و اگر چه منعند باشد چون چوب در عمارت
 و لوح در کشتی و اگر چه محتاج بویزان کردن باشد اما اگر در دیبا باشد و لوح در پاپین کشتی باشد
 در آن بعد از اخراج باطل واجب است اگر رد کردن عین معصوم منعند باشد واجب است و مثل آن
 و اگر مثل نداشته باشد واجب است که قیمت اعلی بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل آن
 باشد غاصب اصناع نماید و از آن مثل آن با آنکه مثل آن نباشد در اوج قیمت اعلی از روز
 غضب تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز ناب بودن سیم قیمت اعلی از روز غضب تا ناب
 بودن چهارم قیمت اعلی از روز غضب تا وقت دادن قیمت پنجم قیمت روز انبساط و اگر پیش غاصب ناب
 بهم رسد منفصل چون فرزند یا منقل چون فریخ اجبیب غاصب با اصل رد کند مالک و اگر غایب
 آن عین را ندهد و بدل از بدهد صاحب مال بدک میشود و غاصب مالک آن عین نمیشود و کندم وجودا
 هر گاه غاصب بداعت کند همان ملک مالک است اگر غاصب در آن تصرف کند بجز آنکه قیمت آن نپاوه شود
 چون رد کردن کندم و تعلیم کاری غلام را غاصب مالک نمیشود بلکه لازم است که رد کند بصاحب آن عین
 را با نپاوهی و اگر بیست یا در غاصب قیمت ناقص شود رد کند آن عین را با ارزش ناقص و اگر غاصب بکشد

در امانت
 اگر کسی بکار بست
 میباید که عینی باشد

سازد از اینجای آن با مهر از آن شرکت با مالک او و در اینصورت اگر حق مالک داخل باشد و
 بر او که قبول کند و اگر بکسر از آن در غیر وقت مزوج شود غیر از مالک مذکور من این با او اثر
 باشد آن و اگر مالک بقدر حق خود از او خواهد و اجابت غاصب بدهد اگر زیاد از قدر حق خود
 خواهد چنانکه اگر مزوج باشد با غیر منی اذیت و ضامن مثل او وقت مزوج ساختن کند بجز
 اذیت منی بلکه او را تکلیف میکند جدا کردن از یکدیگر اگر چه بر او دشوار باشد و اگر یکی از غصب
 کرد و بجای او زبان بدهند و اجابت شکافن و بیرون آوردن و بیجا مگر ترسد که سبب بیرون
 آوردن بنا صانع شود در این صورت قیمت ترا بدهد همچنین قیمت میدهد اگر زبان و بیجا اجابت
 حیوان بر او و خنر باشد مگر آنکه اذیت شد و ناقص شد این باشد چه در اینصورت بیرون شکافن
 بیرون آورد اما اگر آن جوان بیرون آید از اینان را میتوان شکافن و بیرون آورد و بیجا مگر
 خلافت و اگر کسی با کبزی که غصب کرده و طی کند و کبزی بکشد یا جاهل باشد میکند کبزی را با
 مهر مثل داده یک قیمت آن کبزی و اگر بکشد یا کبزی بکشد یا کبزی بکشد و بعضی از قیمت
 کند آنکه لازمست که غاصب بجز زیاد باشد از او شده یک قیمت از صاحب بدهد یا کبزی بدو
 اولی و اگر بکارت کبزی را با نکتت بیرون بکارد یا کبزی بکشد اگر بعد از آنکه بکارد یا با نکتت
 برود دخول کند به بکار یا بکار نکند و در مهر مثل داده یک قیمت کبزی را با کبزی و با اجرة المثل آن
 که کبزی را داشته باشد میدهد و اگر کبزی حامله شود فرزند در اینصورت از غاصب است قیمت آن فرزند
 نادر دی که وضع حمل کبزی میشود و کبزی میدهد با نفاوی که در قیمت کبزی هم میدهد باشد و اگر
 که کبزی از غاصب حامله باشد چیزی بر شکر آن کبزی زند غاصب را نکند و بجز این از او بگیرد و مالک
 از غاصب بجز این بند را بگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم غاصب هم کبزی را با نکتت بکارد
 دخول کرده باشد صاحب کبزی مهر فرزند و نقتضای اجرت با ای که پیش غاصب یا کبزی بگیرد و
 غاصب عدل از دست و اگر کبزی مظاوعنا و کرده باشد دخول مهر و واحد مهر نند و در مهر خلا
 و اگر غاصب کبزی را بفرشد و شتری یا علم بخصیت خود کند حکم او حکم صاحب غصب است اگر کو مقدر
 نری را غصب کند و بفراده کند نتایج آن هر دو از صاحب کو مقدر داده است و اگر چه آن از غاصب یا
 اما غاصب اجرة وارش نقتضای صاحب کو مقدر میدهد و اگر زمین کسی را غصب کند و در آن وقت مالک

از زمین

از زمین را از مال او از آن مهر شد اگر چه نزد یک چندان باشد اگر غاصب بجز غصب کرده و فرود شد
 موقوف بر اجاره مالک شتری ضامن منی و منفعت و اگر مال غصب بوده باشد اجابت که از او
 زد کند مالک و رجوع بر غاصب را بر منی صورت میکند بعضی بر آنند که مالک در اینصورت غیر از
 رجوع بر غاصب شتری اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع میکند و شکر که مال غصب کرده و اگر
 چه شکر دیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند هم ضامنند مالک غیر
 که از مهر کدام ایشان که خواهد بکشد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را بر او از او میشود و غاصب قیمت
 از او ضامنست که مالک بدهد و اگر شتر را غصب کند و پیش غاصب بر که شود با غاصب ضامنست یا نه
 منانه بجهت منی در این مسئله خلافت **ضمانت** و مرد دنیا آنکه غاصب چند موضع ضامن
 بداند که غاصب ضامنست منی و منفعت داد و سپردن موضع اول غصب کردن غلامی که ضامنست
 باشد چه ضامنست و با منفعت او و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت صنعت اعلا را ضامنست
 دویم غصب کردن کبزی با او و طی کردن چه ضامنست کبزی او مهر مثل او را داده یک قیمت و اگر بک
 باشد و بیست یک او را اگر بکشد یا شتر غصب کردن سگ شکاری سگ کله و سگی که غاصب
 ندانند باغ و خانه کند چه غاصب این سگها را و منفعت آنها را ضامنست چهارم غصب کردن
 و بیاط و منع کردن مستحقین را آنها را از داخل شدن در آنها چه در اینصورت غاصب منی و منفعت آنها
 را ضامنست پنجم غصب کردن بیت در جو شایند که که شود غاصب ضامنست را و آنچه که شد باشد
 از آن شتر غصب کردن بیوه چه غاصب این بیوه را و قیمت از او ضامنست اگر قیمت داشته باشد بود
 غصب هفتم غصب کردن غلامی را و غصب کردن او قیمت ضامنست غلام را با غلام ضامنست هفتم
 کردن طلا و نقره و زر گری کردن آنها چه غاصب ضامنست مثل آنها را بقتل بدد و اگر مثل منگنه یا
 و ضامن آنهاست بقتل بدد و اجابت که ساخته بصلاحت دهد اگر بشکند قیمت ساختن از او ضامنست
 هم غصب کردن شتره انکور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شتره را ضامنست هم با
 لازمست که شتره هم بدهد ضامنست او میا بجهت در این مسئله خلافت است که از این بدهد
 اگر شتره هم بدهد و در دست صاحب که شود در مثل آن بر غاصب زامنست در این مسئله صاحب
 خلافت اما اگر در دست غاصب که شود در کند سر که را با نفاون قیمت سر که و شتره انکور هم قیمت

ان

بکسر ک

آن سرکه کسر باشد باز در هم غصب کردن جنسی بکسر از آن در پخت مزاج ساختن ضامنست مثل
از اغاصب قهت از ضامنست و از در هم غصب کردن طفل ازادی و در نزد اغاصب تلف شوهر قهت
از ضامنست نیز در هم غصب کردن شراب جهوی که پنهان خورد **فصل پنجم در استیاضات**
چهارم استیاضی و هشت امر که در اجاره و عادیست و غصبند کوز شد بیست و شش امر دیگر که مذکور
خواهد شد سوای غاصب و دو چیز است اول فون کردن مال غیر را بنفع خود و اگر غلام کسی را
کسی تلف کند بر دست او لازم میشود که بعد از او شده بدهد بعضی از بجهت گفته اند که بر مولی
است که از کسب غلام بدهد و هم سبب تلف شدن آن چون کندن چاه در غیر ملک خود بقصد فساد آن
چیزی در آن چاه یا چیزیهای لغزنده در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصان برسد سیم ماختن آتیا
از قدر حاجت در ملک خود نسبت که ضرر بخیر رسد چهارم بقصد حاجت آبتن در ملک
خود یا آنکه فاند که ضرر بخیر رسد پنجم آتش بزراعت خود زدن یا آنکه فاند که سرایت بزراعت دیگر
میکند ششم باز کردن سرمشک آب یا طریقی که در او روغن یا عسل یا دوشاب باشد یا آنچه در درخت
یا آفتاب از آنم سازد یا بملاقات نجاسات نجس میشود هفتم باز کردن در خانه که در او نجوس باشد
یا آنکه بگریزد هفتم آنکه چیزی را بر بیع فاسد یا اجاره فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد هشتم سر دادن چاه
خود که ضرر بخیر رساند دهم دلال کردن در محافظت فقیر کند یا از در هم فقیر کردن که در آن
کرد و از در هم فقیر کردن یا غبنان و بر بیکران در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدد شریک از بیع
شریکان و از تصرف در مال شریک اذن داده یا فقیر کند در محافظت مال شریک چهاردهم فقیر کردن
عامل مضامیر و تعدد از اذن مالک چه با تلف در ایستوار ضامنست یا از در هم امتناع و یکبار از تسلیم
مال موکل بجهت شرعی تلف شد شانزدهم تعدد و یکبار از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم فقیر کردن
کسی که چیزی یافته باشد در حفظ آن و در ملک آن و در صورتی که کسی وضعین کند یا او دهد اذن
حاکم انگاه گواه بگذرد که از دیگری بوده و تلف شد باشد هجدهم ضمانت دین در نکاح مهری
اگر ضمانت دین شوهر پیش از قبضه زن فون شود ضامنست قهت از آن وقت مطالبه تا وقت
تلف بیستیم هرگاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند به نوعی که تلف شود باعضو از اعضا او بجز در شود
ضامنست بیستیکم فساد نکاح چون شیر دادن زن بزن که زن کوچک او غیر آن بیست و دوم هرگاه عضو

چیزی که زن در خلع کرده میدهد تلف شود ضامنست عوض از بیست سیم ضمانت قهت بهایم یا زوجه
کردن با و بیست چهارم ضمانت دین در ادعی اعضا او و وارث و نقصان بطریق که در آخر این کتاب مذکور
خواهد شد بیست و پنجم جوان ماکول یا غیر آن را بکشد ضامن تفاوت کشته و زنده است اگر نفاذ
داشته اگر نباشد ضامن بیست و ششم چاروازی کسی اگر شب یا روز نقصان بزرگت یا غیر آن
ضامنست با فقیر کردن **مطلب چهارم** در توابع اجاره و عادی و غصب و در آن چند فصل
است فصل اول مزارع یعنی بر دیگر کفن یا آنکه زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شرط آن مزارع
اول آنجا چون زراعت کند یعنی بر دیگر کرم یا آنکه در محصول شریک باشد بیست و هفتم معلومی کارکنی دویم
مقول و آن هر قطیبت که دلالک بر زمین را بر اجاب سیم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند چه اگر
طفل یا دوازده باشد صحیح نیست چهارم آنکه جایز انصرف باشد چه اگر مفسر باشد یا مسن یا بهوش و خرد
و غاصب باشد صحیح نیست پنجم زمین مزارع و حیاط آن بماه و سال ششم آنکه منفع شد بان زمین
ممکن باشد چه اگر از زمین اب نداشته باشد از زمین یا چاه یا بیکر غیر آن در رفع و همچنین اگر در
اب زمین در اشای مذهب منقطع شود بر دیگر غیر آن اگر منفع کند اجرت آنچه کار کرده میکند هفتم
بزرگ حصه داشته باشد هشتم آنکه قدر حصه او مشخص باشد چه باجهت آن صحیح نیست نهم آنکه
مشترک باشد چه اگر مفسور شود صحیح نیست مگر و است که مالک که شرط کند یا حصه چیزی از طلا و
نقره را و غیر طلا و نقره مگر و بیست هرگاه این شرط بهر سه عقد از آنم میشود و هیچ کدام از آن
منع نمیرسد مگر آنکه هر دو مانع شوند بیع و باطل نمیشود بر زن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مرد
مطلق واقع شود بر دیگر غیر آنست در زراعت هر نوع که خواهد و اگر معین کند نوعی از نوع معین
میشود و در ایستوار اگر خلاف قول مالک کند بخیری که ضرر بمالک برسد مالک مجربست ممانعت منفع و
امضا و یا منفع اجرة المثل میگیرد و یا امضا تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان یا مالک مگر
آنکه مالک شرط کرده باشد که بر دیگر بدهد و اگر مالک شرط کند که از او زمین باشد و از دیگری تخم
و کاو و عمل جایز است و بعضی از بجهت گفته اند که هرگاه عقد مزارع مطلق واقع شود بر دیگر و یا
دارد و بعضی از بجهت گفته اند که مزارع در ایستوار باطلست جایز است که شرط کند که تخم او مرد
باشد خواه در حصه موافق باشد خواه مخالف خواه در تخم مساوی باشد خواه مخالف و هرگاه

بکسر ک

مزارعه فاسد شود و نداعنا از کسی است که غم داده است بر او اجرت زمین در ارض لازمست
 و جایز است که مالک حصه بر دیگری اجرت و زمین از او چیزی قبول کند و قبول بزرگ در این صورت
 لازم نیست پس اگر قبول کند و قی مالک را میباید که آنچه قرار کرده بدهد اگر تسلیم نماند و اعاد
 اذاعت نماید چه اگر بافت شایع هم تقضا واقع شود چیزی بر مالک نیست و اگر نداده شود از آنچه
 تعیین کرده آن نداده حلالست و اگر نزاع شود میان مالک و بر دیگرند غار زمین با آنکه بزرگ
 گوید این زمین غار است نزد من و مالک منکر عاقبت شود و گوید حصه بیا جرة است قول اول
 مالک است و عاقبت بر مزارع است جرة المثل با قسم خوردن بزرگ مادامیکه با آنچه دعوی میکند
 از جرة المثل نباشد اما اگر گوید که غصب کرده از من این زمین را در این صورت قسم بخورد و اجرت از
 دیگر و اما نقصان و اذاله نداعنا میباید که **فصل فی قسمة اموال باغبان** گرفتن که از
 پلوه باغ حصه در عوض کار کردن داشته باشد و شرط آن ده چیز است اول انجام چون **قسطا**
علی اشجار یعنی باغبان کرد ایندم تو را که عمل کنی و درختهای باغ من و حصه معینی از حاصل آنها
 بری و دوم قبول هر لفظیست که دلالت کند بر تصاحب باغ بستم آنکه بالغ و عاقل باشد چنان
 آنکه جایز التصرف باشد بستم آنکه معتد باشد و در آن مدتی وجود میوه ممکن باشد پس اگر متد
 باشد که در آن مدتی میوه ظاهر شود باغبان را در این صورت چیزی از آن میبویزد اگر ظاهر شود
 میوه در آن مدت کامل شود باغبان در این صورت شریک و با کار کردن باغبان تا وقت رسیدن
 میوه بر او لازمست این خلافست از آنست که واجب نیست بستم آنکه حصه عامل معتد باشد چه
 اگر معتد نباشد صحیح نیست اگر شرط کند مالک با حصه چیزی از طلا و نقره را مکره است در
 غیر طلا و نقره مکره نیست هفتم آنکه در عوض عمل میبویزد پس اگر شرط کند حصه را صلح را یا
 میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشاندگی باشد پس اگر درخت نشاندگی باشد یا قرار داده
 باشند که بنشانند و درخت شریک باشند صحیح نیست نهم کار کردن پس اگر میتوان درخت
 باشد و محتاج بکار کردن باغبان نباشد صحیح نیست هم آنکه درختی باشد که میبویزد نشاندگی
 چه درخت میوه چون چنار و توت خلافست بعضی از مجتهدین بر آنند که جایز است هرگاه این شرط
 هم رسد عقد منافات لازم میشود بیکدیگر امر افصح جایز نیست مگر بر صواب بزرگ هرگاه مطلقاً

بسیار است

شود واجبست بر باغبان هر عملی که صلاح میبود آن باشد و اخراجات بر مالکست مگر بشرط و تقصیر
 جامعست که در کار کردن مد باغبان کند بر باغبان است و باغبان مالک حصه خود میشود بظاهر
 شدن میوه و اگر منافات باطل شود مالک را لازم است که اجرة باغبان را بدهد اگر باغبان از کار
 کردن امتناع نماید یا بزرگ کسی جوخه او برضا و رغبت کار بکند اگر کار شرع شخیص از مال با
 با از بیت المال چیزی بدهد و بعضی او کار کند مالک را فرسخ نگیرد و اگر آن نیز منعقد شود مالک
 تجار است و رفیع و باغبان امین است پس اگر تلف دعوی کند یا دعوی خجانت یا بعد نفسیها
 قولش مستوع است و مالک را میباید امینی همراه او کند و اجرة او بر مالکست و اگر نگاه داشتن آن
 ممکن نباشد یا میباید مالک او را بیرون کردن میباید بجهت خلافت او یا است که جایز است
فصل فی شریک شدن و ان جمع شد حصای چند مالکست و یک چیز است شریک چنان
 چنانست اول شریک دویم خریدن بستم مزوج کردن دو جنس متقوی بمشینی که هرگاه مزوج نشاندگی
 دیگر نیز شود خواه مزوج کردن اختیاری باشد خواه غیر اختیاری باشد چنانچه جمع کردن چند
 چیزی را و اقسام شریک نیز چهار است اول شریک اموال دویم شریک ابدان در آنچه کسب کند بافت
 در کسب بستم شریک معارضه و ان چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که از هر کسب کنند شریک با
 و آنچه نقصان بایشان رسد چون غرامت خواهی که بر کسی نرسد بر هر دو باشد چنانچه شریک وجود
 اینچنانست که دو مغلس مشایخ را شریک بخرند و هم شریک شوند و رفع بانکه مغلس منافع مالدار است
 بفرود شد بر پاره مالک او از دفع باشد و غیر شریک اموال از اقسام شریک نیز شریک معارضه است
 آن ده چیز است اول آنکه هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند دویم آنکه جایز التصرف باشند بستم
 انجام چون شریک گناهی شریک شدیم چنانچه قول دان هر لفظیست که دلالت بر تصاحب انجام کند
 آنکه سهواً باشد بستم آنکه جنس مقدار سهواً معلوم باشد چه اگر قبول باشد صحیح نیست و شریک
 که جنس مال هر دو متقوی باشد بومی که هرگاه بیکدیگر مخلوط کنند متقوی شود پس اگر چنین نباشد
 صحیح نیست هفتم آنکه سهواً حاضر باشد پس اگر غایب باشد یا در صحیح نیست هشتم آنکه رفع شریک
 بالتویر باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کند جایز است و بعضی
 میباید گفته اند که اگر زیادگی را کار کنند بر او باشد شرط افصح است هم آنکه مد نظر بدهند چنانچه

بسیار است

بنا بر هر وقت که خواهد صحت می تواند کرد و هم آنکه یکی از ایشان دیگر را وکیل کند و تصرف کردن و
 بفرودختن و خریدن تصرف هیچکدام بدون اذن دیگری در مال عموماً صحیح نیست و با اذن افضلاً
 بدان کند که شرط گفته پس اگر تعدد کند از آن ضمانت و قدره موضع شرکت منفع می شود
 رجوع هر یک از شرکاء هر وقت که خواهند و هم در بخواهند شد هر یک سهم هر یک از آن شرکاء
 امینت پس اگر تلف شود بقصر او ضامن نیست و قول او مقبولست در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهر
 میکند چون غرض شدن و همچنین قول او مقبولست در عقد خانت و عقد نصیر و همچنین قول او مقبولست
 اگر دعوی کند در آنچه خریدن و بخریدن خود یا شرکت خریدن است **فصل چهارم** در مضایبه کردن
 و آنچه است که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بان و حصه از نفع آن بردارد و شرطهای
 پانزده است اول آنجا چون ضامن است بعضی مضایبه کردیم این مال را با آنکه تجارت کنی بان و نفع آن با
 من و تو و نصف باشد دوم قول و آن لفظیست که دلالت کند بر رضا و اجاب سهم هر یک از ایشان با
 و عاقل باشد چهارم آنکه جایز الضرف باشد پنجم آنکه کسی که آن مال را امید مالک باشد یا وکیل یا ورنه
 مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه سماعی باشد صحیح نیست هشتم آنکه
 سرمایه معلوم نقد باشد و پانزدهم آنکه کافیت باشد نه خلافت مباح باشد نه آنکه سرمایه طلا و
 نقره سکه دار باشد چه اگر بی سکه باشد فلوس باشد یا معشوش باشد صحیح نیست نهم آنکه اگر
 دین باشد صحیح نیست هم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که آن مضایبه میکند پس اگر مالک شرط کند
 که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد صحیح است بانه خلافت پانزدهم کار کردن
 چه حصه نفع در برابر کار کردن و آن هر چند نیست که مالک مولی آن میتواند شد چون باید کردن مانی
 و بچیدن و فروختن و خریدن و در صندوق نهادن و آنچه بدان ماند و از دستم آنکه عمل تجارت باشد
 پس مضایبه در غیر تجارت صحیح نیست نیز هم آنکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کند
 فائده را با جوی دهند صحیح نیست اما اگر مالک غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فائده
 شرک باشد میان ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم
 آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فائده صد پانزدهم آنکه فائده صحیح نیست
 و عقد مضایبه عقدیست جایز هر وقت که خواهد فسخ می تواند کرد خواه مال نقد باشد و خواه نقد

کسی که مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بان و نفع آن با من و تو و نصف باشد

نشده باشد و هرگاه فسخ کند منافع نقد نشده باشد و فایده ظاهر باشد عامل بجز و شد اگر مالک
 از فروختن منافع نماید و خاک او را بر فروختن چیزی نماید و منفع میشود مضایبه سهم هر یک از ایشان
 و بدو انتر شدن هر یک و هر شرط مشرعی که مالک کند در عقد صحیح است مثل آنکه سفر نکند یا
 او با از شخصی معین بجزد ماعدا اما اگر شرط کند که ضامن باشد عاقل و اگر چیزی از مایه نقصان
 شود بر حامل باشد یا شرط مدتی کند صحیح نیست نفقه عامل در سفر کمال نفقه از اصل مالکست و عا
 قلم و وکیل است و تصرفات او صحیح است با غبطه و عالم بودن باذن مالک و آنچه از قیمت فایده کسب می
 و بظهور فائده کار کننده مالک حصه خود میشود و بعضی از جهته گفته اند که هرگاه نقد شود
 مالک میشود و عامل امینت در قولش مقبولست در مقدار مایه و تلف و نقصان کردن و نقصان
 شدن و مقدار فائده و قول مالک مقبولست در رد کردن منافع و آنکه اذن در نسبت فروختن مانی
 نداده و عقد حصه عامل از فائده **فصل پنجم** در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی
 بالذات و شرط طو کالت ده چهارم اول آنجا و آن لفظیست که دلالت کند بر رضا با اجاب خواه
 قولی چون قیلت خواه مطلق چون خرید و فروخت و مشارنه قبول مرا بجا بر شرط نیست چه کسی
 که غایب است میتواند وکیل کردن سهم آنکه هر یک از ایشان عاقل و بالغ و بجا بر الضرف باشد چه وکیل
 کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست تا و از ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسی که با ورنه
 با گراه بران دارند مثل سفیه صحیح نیست و وکیل کردن مفسر که خاک او را از مالش منع کرده باشد
 در مال صحیح نیست اما در غیر مال اصح است چون طلاق در خلع و طلع و وکیل کردن بند کسی را در چیزی
 که اذن مولی در او شرط است صحیح نیست تا و از آنچه اذن مولی شرط نیست چون طلاق زوجه صحیح است
 غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه احرام نشسته نباشد چه وکیل شدن او در نگاه
 و خرید و شکار صحیح نیست پنجم آنچه معتکف باشد چه در مسجد اعتکاف کرده باشد وکیل نمیتواند شد
 که خرید و فروخت نماید در مسجد ششم آنکه وکاله معلق بر شرط متوضی نباشد چه اگر موقوف بر شرط
 متوضی باشد چون آمدن شام و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکاله شرط کند که بعد از آمدن
 تصرف کند جایز است هفتم آنکه چیزی را که جهه ان تعیین میکند میباید که ملک او باشد پس وکیل کردن
 جهه فروختن مال غیر نامالی که خواهد خرید یا طلاق زوجه که خواهد نکاح کرد صحیح نیست هشتم

بنا بر هر وقت که خواهد صحت می تواند کرد و هم آنکه یکی از ایشان دیگر را وکیل کند و تصرف کردن و بفرودختن و خریدن تصرف هیچکدام بدون اذن دیگری در مال عموماً صحیح نیست و با اذن افضلاً بدان کند که شرط گفته پس اگر تعدد کند از آن ضمانت و قدره موضع شرکت منفع می شود رجوع هر یک از شرکاء هر وقت که خواهند و هم در بخواهند شد هر یک سهم هر یک از آن شرکاء امینت پس اگر تلف شود بقصر او ضامن نیست و قول او مقبولست در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهر میکند چون غرض شدن و همچنین قول او مقبولست در عقد خانت و عقد نصیر و همچنین قول او مقبولست اگر دعوی کند در آنچه خریدن و بخریدن خود یا شرکت خریدن است فصل چهارم در مضایبه کردن و آنچه است که شخصی مال خود را بکسی دهد که تجارت کند بان و حصه از نفع آن بردارد و شرطهای پانزده است اول آنجا چون ضامن است بعضی مضایبه کردیم این مال را با آنکه تجارت کنی بان و نفع آن با من و تو و نصف باشد دوم قول و آن لفظیست که دلالت کند بر رضا و اجاب سهم هر یک از ایشان با و عاقل باشد چهارم آنکه جایز الضرف باشد پنجم آنکه کسی که آن مال را امید مالک باشد یا وکیل یا ورنه مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه سماعی باشد صحیح نیست هشتم آنکه سرمایه معلوم نقد باشد و پانزدهم آنکه کافیت باشد نه خلافت مباح باشد نه آنکه سرمایه طلا و نقره سکه دار باشد چه اگر بی سکه باشد فلوس باشد یا معشوش باشد صحیح نیست نهم آنکه اگر دین باشد صحیح نیست هم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که آن مضایبه میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد صحیح است بانه خلافت پانزدهم کار کردن چه حصه نفع در برابر کار کردن و آن هر چند نیست که مالک مولی آن میتواند شد چون باید کردن مانی و بچیدن و فروختن و خریدن و در صندوق نهادن و آنچه بدان ماند و از دستم آنکه عمل تجارت باشد پس مضایبه در غیر تجارت صحیح نیست نیز هم آنکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کند فائده را با جوی دهند صحیح نیست اما اگر مالک غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فائده شرک باشد میان ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فائده صد پانزدهم آنکه فائده صحیح نیست و عقد مضایبه عقدیست جایز هر وقت که خواهد فسخ می تواند کرد خواه مال نقد باشد و خواه نقد

انکه انچه بی که وکیل همه او تعیین میکند میباید که چیزی نباشد که مستلماً مالکان شود پس وکیل
 کردن مسلمانان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست هر انکه انچه قابل وکالت باشد چه اگر قابل
 نیابت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن همه نماز کردن در حال جنونه او صحیح نیست هم انکه انچه
 را که وکیل همه او تعیین میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خرید و غلامی صحیح
 نیست با انکه ذکر و صفات کند هر گاه این شرط متحقق شود وکالت صحیح است ان عقد نیابت جائز
 در دوازده موضع پیشو اول عزل موکل با علم وکیل بغیر سوای وکالت که وکیل در فروختن
 کرد در عده چه این قسم وکالت بغیر موکل باطل نمیشود دویم انکار وکیل وکالت و استمردن
 هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان اگر چه دوری باشد پنجم بیعوش شدن هر یک از آنکه
 اگر چه در وقت باشد ششم منع حاکم شرع موکل را بجهت سفاقت یا فلاس هر گاه وکیل کرده باشد در ایام
 اما اگر مفلس کسرا وکیل کرده در طلاق و وجه مفلس مثلاً بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود هفتم
 انکه موکل بنده باشد مثل انکه موکل کافر خوبی باشد و مسلمان او را بکند و بنده کند چه کالت او
 ایضا باطل میشود هشتم انکه انچه بی که وکیل همه او تعیین کرده باشد موکل خود از ان بعمل آورد
 هم خابن شد وکیل دهم که تعیین غلامی که اما او را وکیل کرده باز دهم تلف شدن غلامی که همه فرو
 او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم فصل کلی منافی وکالت را چون غلامی که وکیل همه فروختن
 او کرده بود میباید که وکیل اختصاص کند بدانچه وکیل تعیین کرده بود میباید چه با نیک از ان ضامن
 اگر تلف شود هر گاه وکالت مطلق واضح شود در فروختن چیزی بقاصاً میباید که فروختن را بصفت
 در ان شهر بشرط انکه کسی نباشد که داده از قیمت و فایده آن را بدین صورت جائز است پس با
 بیانکه قیمت را مشتری حاضر بیاورد و خلافت منبانه بجهت وافر و بیانش که جائز نیست و اگر وکیل کند
 او را در خریدن و فروختن در اینحال خریدن وکیل همه نفس خود خواهد است و اگر وکیل کند او را در
 خواستن زن دختر خود را وکیل همه نکاح نمیتواند کرد و وکیل به از ان موکل وکیل و تعیین نمی
 تواند کرد مگر انکه وکیل صاحب جاه باشد یا انکه آنچه که جامعه عیال نباشد اما با اذن جائز است
 هر گاه موکل وکیل تعیین کند همه وکیل پس وکیل ثانی وکیل موکلست و برین وکیل اول عزل او و کالت
 ثانی باطل نمیشود و اما اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد برین او عزل او باطل میشود و اگر چه

باجه گرفتن باشد و با نصیب و تعدد وکالت او باطل نمیشود و قول او مقبولست در دعوی نمودن
 یا انکه عالم بغیر بنوده یا تقریب نکرده و تعدد از ان موکل نکرده و در تلف مال قول او مقبولست
 موصوف دویم که چیزهای که قابل نیابت نیست و ان هجده چیز است اول وضو و غسل و نیت کردن با قند
 وجه با عده قدرت جائز است نایب گرفتن جهت استعاذه دویم نماز واجب ز حال جنونه سوئی و در
 واجب نسیج یا نعد رجه در ان نایب توان گرفت ستم رفته واجب ز حال جنونه حجام اعتکاف واجب
 پنجم حج واجب بر قدرت یا رفتن چه اگر از رفتن عاجز شود جائز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن
 و نذر کردن چه دیگری یا نیابت او سوگند نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم عصب کردن چه دیگری
 بعوض و عصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه دیگری میراث به نیابت دیگری نمیتواند تمام ششم
 پیش نشان دهم اظهار کردن با انکه یعنی با زن خود کو بد که پشت تو هر وقت مادر و خواهر مست
 در این نیز نیابت جائز نیست با ندم سوگند خوردن با دخول نکردن با زن خود دوازدهم لعان
 کردن با زن خود بطریق که مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع هر گاه زنی را بشیر دادن گرفته باشد
 نایب نمیتوان گرفت چهاردهم رضا کردن عدل با ندم شامه شامه رضاع جنایت هفدهم القاط و
 احطاب و احتشاش هجدهم اقامت شهادت مکرر بر وجه شهادت چه در اینصورت حاکم حجه او نایب
 میتواند گرفت موصوف ستم در چیزهای که قابل نیابت نیست هفتم چیز است اول اخرج زکوة و عمر
 و تصدقات دویم خریدن و فروختن بر نیابت کسی که اخراج قسند باشد ستم قبض کردن بقتضای
 حجامت کرد کردن و قبض کردن بقتضای مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم مصنا
 دهم بر دیگر گرفتن با ندم با عیان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم غار بر وود بجهت چهاردهم
 طلب شفاعت کردن و گرفتن ان با ندم اجاره کردن شانزدهم ابراء از حی نمودن هفدهم نکاح کردن
 مسکونکاح جنه کسی که احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صدق انوز دهم خلع بیستم رجعت کردن
 ندهم رجعت بیست یکم طلاق بیست و دویم جعالت بیست و ستم بخشیدن و فقیر کردن بیست و چهارم
 ضامن کردن بیست و پنجم قبض دین بیست و ششم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هفتم عقد
 خریدن و قبض ان بیست و هشتم حجامت با عده تعیین ان بیست و نهم کشتن کوفتند در همدی ام حد
 اوی می دیگر اثبات حد اوی می دویم انداختن بر واسطه و ایند سی و یکم از اد کردن بندگان

و کالت

و مکاتبه مدبر ساختن سی و چهارم فضا بر سپیدی و پیچیدگی و عموماً سی و ششم اثبات جنتهای
 مدعی و حقوق او کردن سی و هفتم طواف قنار در منی کردن هجده کسی که فراموش کرده باشد
فصل ششم و کالت بر سه قسم است اول و کالت حرام چون و کالت ذمی هجده دعوی کردن بر
 سلمان از جانب مسلماً و ذمی و وکیل شدن از جانب مسلماً هجده فرسخن چیزهای حرام چون شراب
 گوشت خوک و اگر چه وکیل جود باشد دوم و کالت مکروه چون و کالت مسلماً هجده ذمی بر سلمان
 و بعضی از جهتهای این قسم را نیز حرام میدانیم و کالت جابر و ان بر صفت هجده است اول و کالت از جانب
 حاضر در طلاق زوجیه و بعضی از جهتهای این قسم را جابر میدانند دوم و کالت از جانب سفیهان
 با این خاکرستم و کالت زنان جهه نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم و کالت فاسد زنی و بیخ دخر
 یا شیر خود یا نجاب و قبول پیچ و کالت غلام باذن انا ششم و کالت کافر هفتم و کالت مفلس و است
 که وکیل صاحب شتر تمام باشد عارف باشد بلفظ که بیان مکالمه میکند و واجب است تسلیم کردن
 آنچه در دست است اطلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه در آن حال اگر تسلیم نکند و تلف
 شود ضامن است اما اگر تسلیم نکردن جهه گواه گرفتن باشد جابر است و واجب است بر او که گواه گرفتن
 در دادن دین موکل و تسلیم مناع چه بگواه صحیح نیست اما اگر وکیل باشد در و بیع و اجرت نیست
 گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خرید آنچه وکیل باشد در فرسخن او جهه خود بیادین موکل و حرام است
 بر او نکاح کردن دخر خود اگر وکیل باشد در نکاح کردن زوجه غیر موکل و است صاحب خانه
 و مرتزقا که نفس خود مرتکب دعوی نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت و کالت یکی از دو چیز میشود یا از
 موکل پیش خاکر شرع و بگواهی زادن در گواه عادل پیش خاکر شرع و عزل وکیل تا بنام میشود و کالت
 اگر چه خبر دهند بکر و عادل بود باشد چنانچه در دو ابواب هشام بن سالم وارد شد **فصل**
هفتم در است و اینند و بر انداختن و شرط آن هفده است اول ایجاب و قبول از با ل و عاقل
 جابر الضرف و بعضی از جهتهای گفته اند که این جمله است ایجاب کالینست و هم جوانی که بر این پیش
 دینی توان کرد چون است شتر و شر و قبل و غیر اینها جاز نیست چون کبوتر و شاطر و گشتی گرفتن
 و برداشتن سنکرا اما اگر اینها بچوس باشد حرام است بعضی از جهتهای گشتی گرفتن بچوس جاز باشد
 اند ستم آنکه ابتدای مسافرت و استهای آن شخص باشد پس اگر بجهول باشد صحیح نیست چهارم تعیین

و کالت

عوض از مال
مسافران باشد

عوض یعنی چیزی که قرار میدهد که سابق بیکدیگر میباید که مقدار آن معلوم باشد مثلاً با
 وصف جابز است که دین باشد خواه حال و خواه مؤجل و جابز است تا یکی از ایشان با از اجبه یا
 از بین مال پیچ تعیین جنس لقی که پیش دستنی است چون دو است و اینند با دو پیش بر یکان دار عشا
 اثنا تعیین آن دو شخص لازم نیست ششم برابر بودن هر دو است مثلاً در اجتهال پیش دستنی نمودن
 یعنی یکی ضعیف باشد و دیگری قوی هفتم آنکه هر دو یک جنس باشند پس یکی است باشد و دیگری است
 صحیح نیست اما اگر در صفت مختلف باشند چون عرب و یابو صحیح نیست هشتم آنکه هر دو یکا باشد اما اگر
 پیش و پس بد و است صحیح نیست اما مسافران در مکان ایستادن شرط نیست نهم کردن عود عوض هجده
 در است و اینند یا محکم پس اگر بغیر ایشان دهند صحیح نیست نهم علم بعد از انداختن در محاط و در
 مبادر خلافت باز درم تعدد زدن بر نشان مثل آنکه یکو بد هر بیخ نیز از جمله بیسبب و بیخ نیز بیشتر
 بر نشان زنده عوض از او باشد و از هم علم بر صفت زدن مثل آنکه شرط کند که بر نشان زنده با
 بر نشان خورد و یا پیش نشان سفید و یا بر جانب نشان خورد و یا بر نشان خورد بهر طریقی که باشد باطل
 منصرف جابز میشود سیزدهم هر دو در عقد نیز زدن و صفت زدن و سایر احوال مشای با است چهاردهم
 آنکه عالم باشد بقدر نشان عیاشد یا بقدر چه نشان مختلف میباشد یا نیز در هم تعیین اندازد نیز
 اگر تعیین نباشد صحیح نیست شانزدهم پیش دستنی کردن بر زدن بر نشان برود و انداختن پس اگر بگوید
 که عوض از کسی باشد که برود بر میاندازد صحیح نیست هفدهم زدن نشان ممکن باشد پس اگر ممکن
 نباشد چون زدن از پانصد ذرع راه صحیح نیست **فصل هشتم** در اقسام غلبه در بر انداختن
 و آن بر سه قسم است اول مبادره مثل آنکه گوید هر کس بجز از جمله بیسبب بر نهد او سا بقصد
 عوض مال و است پس اگر از ایشان یکی از بیخ بر انداختن از جمله دهه نیز زنده دیگری چهارم بر نهد زنده
 نیز اول سا بقصد و کمال در انصوت لازم نیست دوم مخاطره یعنی که کردن آنچه برابر زنده مثل آنکه
 که هر بیخ بر از بیسبب بر نهد سا بقصد پس اگر هر دو بیخ بر زنده بر نهد میاندازند تا بیسبب بر کامل
 ستم متنازه مثل آنکه گویند هر کدام بیشتر بر نهد از بیسبب بر یکی یاد و پاسه او سابق است و سبب و ما به
 باطل میشود مردن اندازه و با مردن است و اندک نیز باطل میشود و با و ارت و است مبد اند خلافت
فصل نهم و در جها و ان مال نیست که شخصی هجده آوردن غلام که جنبه ایچا و ای باغی شد با عمل

عوض از مال

عوض

تعیین میکند و شرط آن پنجسؤال است **اول** ایجاب و آن لفظیست که دلالت بر آنچه مذکور شد کند و قیوم
 قبول فعلی چه لفظی در جماله لازم نیست ستم آنکه بالغ و عاقل و مجاز باشد چنانچه عام
 و امکان باشد محضیل آن عمل پنج آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجازت گرفتن چندان و تعیین عام
 و عوض شرط نیست پس اگر کوپد هر کس بندها که چینه مر از بر کرد اند نصفان عوض از او باشد جایز است
 اما اگر عوض را مشخص نداد و ذکر و قدر آن شرط است باجماله مضر باجوره المثل میشود و بعضی از مجتهدان
 گفته که اگر شهر که مالک بدانست بیاورد بکفالت طلا میگیرد و اگر از غیر آفته ببرد اند چنانچه
 طلا و مستند این قول ضعیف حدیث است اما مشهور است واضح است که مضر باجوره المثل میشود و لازم
 شود اجاره بتسليم ان بمالك پس اگر بکفالت مالک برساند و بگریزد مستحق اجاره نمیشود و اگر پیش از تسليم
 بگریزد بعضی از مجتهدان بر آنند که مستحق اجاره نمیشود و لازمست بر او تسامی باشد ان بمالك با صیغه زیاد
 از یک کس بیاورد ندهد در اجرت شریکند برابرمگر آنکه مالک شرط تفاوت میان ایشان کرده باشد
 و اگر در مقدار آنچه مالک فرار داده بدهد یا در خیر آن نزاع کند هر دو سو کند بخورد و ثابت میشود
 و آنچه کمتر باشد از اجاره و آنچه دعوی میکند مگر آنکه مالک دعوی کند زیاده از اجاره المثل را در اینصورت
 معتبر است و اگر در اصل جماله نزاع کند قول مالک مقتد است **فصل** در لفظه و آن برداشتن
 چیزیست که اگر بردارد ضایع میشود و بر سه قسم است **اول** انسان و **انزال** فیط و منبوط و مملو کوبند
 هر طفل ضایع است که کسی برداشته باشد و از بزرگ کند و محافظت او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد
 که جبرش تواند کرد حاکم شرع بر نفقه او چون پدر و جد و با افای غلام که خیر کردن او لازمست برداشتن
 او واجب کفایتیست هر گاه بر سر سندان تلف شدن او بعضی از مجتهدان از استنباط پیدا شد و اگر در کس از زیاده
 برداشتن طفل نزاع کنند سابق اولست با آنکه بیک نفعه بردارند و آنکس که از شهر باشد اولست محافظت
 از آنکه از ده کده باشد و کسی که در ده کده باشد اولست آنکس که در صحرا منزل او باشد و مالدار اولست
 از مفسد ظاهر المذله اولست از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد شای باشد غیر از
 نام هر کدام که برین ایداز آنکس است و شرط آن کس که بر میپزد است **اول** آنکه بالغ و عاقل باشد
 و قیوم آنکه از او باشد چه برداشتن غلام یا از او صاحب نیست مگر در وقتی که بر طفلی رسد و کسی نباشد
 خطای بند چه در این صورت واجبست برداشتن بنده او را ستم آنکه مستکما باشد هر گاه طفل مستکما

در باب الفقه

و اگر کسی داشته باشد کسی او را بپای آورد و یا آنکه صیغه بگوید مستحق چنانچه

بغیر در دار الاسلام فدا شده باشد یا در الحرب یا آنکه در او مسلما باشد و در بعضی از مجتهدان اسلام
 شرط نمیدانند چه عرض محافظت است و آن در کافرتیست و بعضی از مجتهدان اسلام شرط عاقلانه
 در برداشتن کرده اند و نفقه طفل اگر مالدار باشد بر مال اوست و اگر مال نداشته باشد استغانه
 جویند سلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجبست بیک نفقه او و اگر ایشان ندهند آنکس که برداشته
 انظر اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جایز است بعضی از مجتهدان جوهر اجازت میدهند
 و بعضی از مجتهدان بر آنند که طفل اگر غلام باشد چنانچه ضمه او را با احتیاج مینویسند و فرزند باذن حاکم شرع
 و اگر ممکن باشد استغانت از غیر و از مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را برداشته از
 طفل نمیتواند بیاذن حاکم نفقه خود را برداشت مگر با احتیاج و قول قول دارند باقیم در وقت نفقه
 که معرفت و همچنین قول قول اوست در اصل نفقه و در تفسیر نکردن ضامن نیست اگر تلف شود مگر
 تفسیر در محافظت او و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند منست ثابت میشود و مملو میشود با او و اگر
 طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار کند و اعیان ندارد و عاقله او اما مستهرا که کسی میراث خوار و
 جریزه او باشد در خطای او بر امامت و حکم کرده میشود با زادی اگر کسی دعوی بندگی او نکند
 اصل در هر کس است که از او باشد و اگر بنده او را بکشد بنده را در عوض باید کشت اما اگر ازادی او
 را بکشد نمیتواند کشت و در عوض او چه احتمال دارد که طفل بند باشد اگر کسی زخمی بر او زند هر
 او را که بعد از بزرگ شدن زخمی بر او زند باید بگریزد قیوم چون و از اطفاله کوبند و ان هر حیوانی
 ضامنست در دست کسی نباشد و اگر بردارد تلف میشود و برداشتن او مگر و هست آنچه در احکام
 نهی از برداشتن آن واقع شد جل کرده شد و بر آنکه برداشته بفسد آنکه بمیک چه اگر بفسد بردار
 حرامست شیخ طوسی در کتاب مقبول برداشتن از مخصوص حاکم شرع ساخت اما اگر بر سر سندان تلف شد
 و سندان برداشتن حیوانی که اگر برداشتنند تلف شود در غیر با دانی چه نگاه داشتند اما اگر در با
 بردار حرامست ضامنست در اینصورت و اگر نفقه بدهد رجوع نمیدارد با مالک سوا کوفتند که
 از امینون برداشتن **فصل** در نفقه و خط در غیر با دانی نباشد حلال نیست
 بردار ضامنست رجوع بنفقه در اینصورت او را نمیدهند سوا کوفتند چه از امینون برداشتن و
 است میان نگاه داشتن جهت مالک و دادن آن بر حاکم شرع و در این صورت ضامن نیست اگر تلف شود

و اگر کوفتند بر آن که در حجره اگر آب نباشد خوردن فی الحال حلال است باجماع مجتهد و ضامنست
 نهبت از هر گاه صاحب آن پیدا شود اما شرط و کافرا نمیشوند گرفت اگر صحیح باشد باید که موضع باشد
 که آب و گناه باشد چه بکرفتن او در بند صورت ضامن میشود بری الذمه نمیشوند مگر بدان آنها با
 باجماع شرع و اگر در آنکه بری الذمه نمیشوند و خوردن در حجره میتوان گرفت چه صبر بر نشکند
 و بعضی از مجتهدین کرفتن از آن منع کرده اند و جایز است کرفتن از این چهار جا که مکرر مذکور شد
 و بعد از تعریف کمال انتفاع از ایشان میتوان گرفت و ضامنست آنها را بجهت معارف هر گاه ضامن
 پیدا کنند و نفقه آن یافته شده لازم است و رجوع میکنند بر ضامن اگر در برابر آن عوض نباشد چیزی
 سوار شد است پیش از آن که کوفتند چون یافت شده اما ضامنست کمال بعد از آن ضامنست که شد
 آن میتوان کرد و بعضی از مجتهدین کمال تعریف در ضامنست شرط نمیدانند و بعضی گفته اند که قد کوفتند
 تعریف است و نگاه فرود خن و تصدق کردن بجهت آن و ضامنست هر گاه صاحب پیدا شود و اگر طفل
 یا عجون جوانی بگیرند ولی ایشان بکمال تعریف میکنند و بعد از آن عجز است با عیبه و ضرر طفل
 نگاه داشتن و مال کشیدن با ضمانت و نطفه دادن آنچنان قسم ستم لفظه و آن برداشتن هر تالی
 ضامنست نگاه داشتن از برای مالکان و آن مکرر است اگر چه اعطاء بر نفس خود داشته باشند
 مگر با خوف تلف شد چه در اینصورت مکرر نیست و اگر اعطاء نداشته باشد برداشتن آن حرامست
 در لفظه حرم مگر عدالت شرط است پس فاسق را برداشتن حرامست عادل بخیر است نگاه داشتن
 آن و بجا کرمیدن و اگر فاسق لفظه را بردارد خاک را از او بگیرد یا کسی همراه او میداند تا بکمال و در
 فاسق خاک را لفظه را بگیرد یا کسی همراه او میکند و بکمال نگاه فاسق نمیشود کند خاک را بعد از آن
 سال با و میدهند بچنان و آنچه از طلا و نقره و جواهر که در غیر حرم مکرر از حرام است با آن بیاید باید
 یاد شاهان اسلام بر آنها نباشد آنکس که یافته باشد مالک میشود و اگر چه نیاید آن بدهم باشد و در
 و آنچه که دانند پس اگر گوید که مال من نیست از آن کسی است که یافته اگر اثر اسلام بر او نباشد و اگر اثر
 اسلام بر او باشد حکم لفظه بر او جاریست و در ذیبت صحیح محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام

حلال

مطلوب واقع شد که آنچه در خواهر یافته باشد آنکس که یافته لوایت بان خواه اثر اسلام داشته باشد
 و حمل آن کرده اند محمد بن برانکه مراد امام و آنچه اثر اسلام داشته باشد آنست که بعد از تعریف باشد
 و در حدیث صحیح وارد شد که آنچه در شکم چاروا یافت شود از طلا و نقره و جواهر و از کسی خرید یا
 که آنکس را یافته اند پس اگر آنکس بشناسد غلو با و داد و اگر نه از آنکس است که یافته بشرط اثر
 اسلام بر او نباشد و اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف کمال لازمست و لفظه حرم مکرر با و تعریف کمال
 مالک نمیشود و اگر چه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر در حرم مکرر در هم مطلقست
 بی تعریف از پانزده است و اگر بند لفظه چون و مال را بردارد و بعد از آن بکمال تعریف کند ضامنست
 بدنه او بگیرد که بعد از آن آزاد شد بدهد **احکام** لفظه چنانچه است اول واجب است که
 است یعنی شناساند کسی که او را یافته باشد یا ناپاک و یا نکه فریاد کند همان روز تا شب نگاه هر روز باید
 بآورد و بار نگاه هر ماهی بچشمی که فراموش نشود تا یک سال و واضح کرد تا اندواید که مکانهای که مردم
 اجتماع شوند چون بازارها و دقایق مسجد ها و در صبا حها و شام و در روزها عید جمعه ها و در وقت
 داخل شد تا فاصله بشهر رود فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا و نقره و اگر در غربت یافته باشد باید
 از تعریف بشهر خود میتوان برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در حرام یافته باشد در هر جا که خوا
 تعریف کند تا بجا نماند بر نفس خود قیمت نماید و بد دیگری بفرستد قیمت از نگاه دارد و ضامنست
 تا آنچه منسوخ شود ضامنست اگر در سال تعریف فوت شود ضامنست و اگر زیاده بود هم رسد خوا
 منقض چون فرزند و خواه منقض چون فرزند بر این بکمال از مالک است بعد از آن سال از مالک است
 بعد از بیعت مملکت و قبیله زمان با مملکت و تقصیر در حفظ بدن مملکت اما منسوخ است مالک شد و آن
 از تعریف بکمال است با ضامنست که چهارم تدبیر مالک و آن واجبست هر گاه بد و گناه عادل ثابت است
 که ملک او است و بیکسوله ثابت میشود و وصف کردن آن کافیست و اگر چه ظن صدق داشته باشد
 بلکه در اینصورت از دست کردن امتناع نماید مگر اگر شرع جبرش نمیکند و اگر در صورت وصف و کند نگاه
 گناه او ای ده ملک غیر بوده غیر شرع عین میکند و با تلف رجوع میکند هر کدام که خواهد بود
 بر آنکس رجوع کند بوصف کننده داده او را رجوع میرسد بوجه وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن
 بملکت او نکرده باشد چه در اینصورت رجوع نمیشوند و اگر هر یک گناه بکند از آنکه بگوید

داده

داده باشد چه گواهان ایشان را بر دیگری ترجیح نتوان نهاد و هر چند با هم هر یک از ایشان که
 بیرون آید باید و دهند پس اگر اسم دومی بر غیر آن ابداع میکند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست
 که با اول داده اگر حکم جا که شرح داده و اگر بیاد آن خاک داده ضامن نیست کل الفاظ بر بیع قسم است
 اذک واجب آن برداشتن طفل است که اگر بردارد ضایع شود و بعضی از جمله آنها بر استند میکنند
 قسم دومی خرام و آن وقتی است که شخصی بر میدارد داند که حیانت میکند یا فاسق باشد در لفظه
 حرم قسم ستم برداشتن مال نیست که اگر بردارد ضایع شود قسم حرام مکرر و آن چند
 است اول مطلق برداشتن دومی برداشتن فاسق غیر لفظه حرم است برداشتن مال و حیوان غیر
 برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار چون عصاره و مغز و مغزین و مطهره و نان
 و بعضی از جمله برداشتن بخلین و مطهره و نان با نذر احوام میداند بیع کس از یکدم در حرم
 برداشتن قسم بیع مباح و آن کس از یکدم است در غیر حرم مکرر و آنچه بر باینده لفظه واجب است
 است اول نگاه داشتن دومی گواه گرفتن در طفل و آنچه بر او سند نیست و چیزی است اول گواه
 گرفتن در مال و حیوان دومی آنکه بشناساند بگواه بعضی از اوصاف آنرا آنکه فایده گواهی حاصل
 شود و آنچه بر او مکرر است فریاد ندانست جمعه که شد در مسجد آنچه بر مالک واجب است که هر
 گاه باینده آنچه با فیه باشد رد کند بر او قبول کند و اگر عیب ناک شد باشد در صوتی که باینده ضد
 نفسی است که کرده باشد با او شرف ضامن بدهد قبول کردن او واجب است **فصل در بیع**
 مؤلف و آن زمینها نیست که کسی منصرف آنها نباشد و معطل باشند بواسطه منقطع شدن ازار
 زمینها یا انکسار بر آنها مسئولی شد باشد و آنها مالک امام است پس اگر کسی انصرف کند در آنها
 بعارض کردن مال پیشووه بیعت شرط اول آنکه امام حاضر باشد باذن او و عارضت کند با عیب او
 کسی که عارضت کند اول نیست تصرف در آن زمینها از دیگری با عارضت او هست دومی آنکه مملوک مسلماً
 یا کسی که امام مطلقاً صلح کرده باشد پس اگر زمین مؤلف ملک کسی باشد عارضت کردن آن بیادن
 آن صحیح نیست و اگر مالک غایب باشد و کسی از عارضت کند تا آمدن غایب و اولی است تصرف دیگری
 آنکه عارضت او قائم باشد و اگر عارضت او خراب شود دیگری عارضت کند تا فانی اول نیست تصرف در زمین
 ستم آنکه کسی که عارضت میکند و سلباً باشد اگر چه هو باشد امام او را اذن دهد بجهت

باید

باید

زاد این دو قولست چهارم آنکه شخصی که میخواهد زمین را بخرد باید که زمین را از مالک
 که از زمین را عارضت میکند سلباً بکند که کاری بکند که از زمین دعوی و عارضت کند که اجازت
 کرد باشد بود در زمین با چیدن سنگها و زمین را زاهدان کافی نیست چنانچه افاده ملک
 او میکند بلکه افاده اول تصرف او میکند و اگر منقل شود از او بد دیگری آن دیگر اول نیست از او
 اگر بیورد و ارضت او اول نیست اگر بیورد شد از زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از جمله بیع بر این
 افاده که افاده ملک است آنچه مذکور شد از بیور کرد اینک و سنگ چیدن و عارضت بیع آنکه از زمین
 مؤلف مکان عبادت نباشد چون عرفات و شعر و منی چه اینها مناسک جمعه ششم آنکه مکانی است
 که خیر رسالت بناهای صلی الله علیه و آله از اجتناب صلح مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد
 چون مخصوص ساختن بیع که از غلظت آنها میجران بوده همچون بیع چادری زکوة و وصله قاری
 و همچنین است حکم زمینها که حضرت مفاطعه کرده باشد با جماعه چنانچه عقین و ابیال بن الحارث
 قطع کرده بود بیع و کسی از صحابه بدان تصریح کرده بود تا زمان خلافت عمر علیه السلام و العذار
 او منع کرد بلال را از تصرف در آن هضم آنکه حرم عارضت نباشد چه بیع چیزی در مباح حرمی دارد
 چیزی که دیگری انصرف در آن نمیرسد و آن بر چند قسم است اول آنکه حرم خانه و خاک و بیرون
 انداز است و جای که آب باران از آن و آن بران بریزد و مورد اخل شد با نماند دومی حرم دیوار و آن
 بمقدار طرح تر است که اگر خراب شود بیع حرم شهر و آن حوالی شهر است چنانچه اهل شهر و
 در اینند است خاک دیگری و عمل چندانها با آن شهر چهارم راههای که در زمین مؤلف احد است
 هضم دفع بیع شهر و آن مقدار زمین خاک است و مقدار که برد و باقی شهر راه روند ششم
 چاهی که اشتر و آنجا آب میدهد چهل در عین بر اگر کسی خواهد که حجاب دادن شران خواهد بکند
 بدان چهل ذرع نمینو اندکند در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 فرموده که حرم چاه در جاهت چاه نزع بود و در اسلام بیست و پنج ذرع هضم چاهی که شتر آب میکند
 هفت ذراع کردن با آن چاه هفت ذرع است هفتم حرم چشمه در زمین نزع هر از نزع است و در زمین
 نزع بیست ذرع پس دیگر بر این است که در آن مقدار زمین در حوالی آن چشمه چشمه دیگر احد است
 نماند زمین مقدار وارد شد و این حرمها هم در زمین مؤلف زیرا که در زمین معوم نیست

حرم

حرم راه و آن در زمین موات هفت ذرع است **فصل** در مشرکات بدانکه منافع مشرک برنج
 قسم اول راهها و فایده هفت ذراع و نشستن که ضرر نرساند بجاغیر که در راه میرود
 و اگر در آن راه بنشیند چنانچه در وقت آرزو و وسیع باشد که بشر درین ضرر نرساند بجاغیر
 اما با ضرب بجاغیر نیست و اگر خود از آنجا بر خیزد و منافع او باغیا باشد دیگری باغیا نمیشوند و نشاند
 اگر منافع خود را بر داند و قصد داشته باشد که همان مکان خود کند خلافت میانر بجهت در آن
 افریا است که خوا و از آن مکان باطل میشود برخواستن از آن مکان و نیای که در آنجا بجاغیر نیست
 و اگر در راه ساکن بگری چون بود بشرطی که ضرر نرساند بجاغیر درین جا بر است اگر در و کس
 بکفنه در مکان که خواهند بنشینند افریا است که فرعه نرساند بنام هر کدام که برین اید اول است
 اند بگری و هوای راهها که تردد میکنند در آن حکم زمین موات دارد هر کسی احداث چیزی میتواند
 بشرطی که ضرر نرساند بجاغیر که مخصوص جماعی باشد احداث چیزی نمیتواند کرد
 مگر باذن ایشان قسم دوم مسجدها و فایده آن معلوم است هر کس بسط کند بگری فتن محل اول است
 دیگری بان مکان و هر گاه بر خیزد و دیگری بنشیند فایده اول است اگر چه بقصد ضوضا سخن بر خیزد
 باشد مگر آنکه در وقت خود را گذاشته باشد قسم سیم موقوفات عامه چون مدارس باطها و فایده
 نزول طلب علم و موقوفات را آنها بر هر کس که ساکن حیره شود از آنها از آن جماعت که اهل است مکتبها
 داشته باشد اولی است از دیگری نادراست بیرون کردن او بجاغیر نیست اگر چه بسط در آنجا باشد
 بشرط آنکه واقف شرط مدعیین نکرده باشد چه در اینصورت با بعضی آن مدعیین میتوان کرد و همچنین
 بیرون کند و اگر واقف شرط کرده که بطلب علم مشغول باشند یا بفراتن قرآن و آن شخص یکی از اینها
 مشغول نباشد بجاغیر است که کسی را با خود در حیره مشرک نکند مادامی بر صفتی باشد که واقف شرط
 کرده باشد که هر گاه از حیره بیرون رود و حقی و از آن مکان باطل میشود و اگر در آنجا باشد حقی و باطل
 میشود بانه خلافت قسم چهارم معدنها و کانهها و آن بدو قسم است اول کانهها و ظاهر که محتاج بخرج
 نیست چون نمک و نفت و کرب و غیره و مویا و سوره و با قوت چه اینها مشرکست میان مسلمانان
 و بعضی از معدنها اینها مخصوص امام میشوند و اگر کسی از آنها چیزی بردارد منع نمیشود کرد تا خارج
 شود دیگری نمیتواند گرفت و اگر در آنجا پاداه سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد هر چه

واحتمال نمک و نفت هم محتاج بخرید و اگر در جانب مکتبها و جاهای دوزمین موات بکشد و آن
 آنجا اندونک کند مالکان میشوند و غیره و با او عدان نمک شربک نیست قسم دوم معدنها
 که محتاج بخرج و عملت چون کان طلا و نقره و آهن و مس و صابو و بلور و فیروزه و آن نیز مشرکست
 میان مسلمانان و بعضی از معدنها اینها نیز مخصوص امام میشوند اگر ظاهر شود باجای مالک
 میشوند اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی از ظاهر کند و اجا کند پس اگر در ملک او باشد مالک می
 شود و اگر معدن در زمین پیدا شود که تابع اجا کرده ملک اوست خواه ظاهر باشد خواه خفی
 باجای کشته دارد اما اگر پیش از اجا ظاهر باشد ملک او میشود اما اگر چاهی بکند بعد در ساها
 مشرکست میان مسلمانان و مالک نمیشود قسم سیم آبها و آن بر شش قسم است اول آنکه در ظرفی
 باشند یا در حوض آنها ملک کسی است که طرف و ملک از اوست اگر چه از مباح گرفته باشد و در
 آن آب بجاغیر است و قسم اب چاهی که در ملک خود بکند یا در زمین مباح چه در اینصورت مالک میشود
 و کسی باقی از آن تصرف بجاغیر نمیشود و فرغین آن کباب و در آنجا بر است اگر اهل فرغین همه بجا
 جابز نیست و سلیم آن منع در است و چاه قدیم هر گاه پرازان خاک شود کسی از آنجا مالک آن میشود
 و اگر کسی چاهی در زمین مباحی بکند نه بقصد آنکه مالک بودن بلکه جهت نفع گرفتن او اول است
 و فنی که اجا باشد هر گاه مفارقت کند از آنچه هر که سابق باشد در آنجا اول است باقیق از آن جا
 و مخصوص احد نیست هر گاه کسی چاهی در ملک خود بکند منع همیشا خود نمیتواند کرد از چاه کند دیگر
 عمیق تر از چاه او بان چاه مزایب کند سیم آب چشمه باران و آب نیار و زمین مباح نه از زمین مالک
 مشرک است میان مسلمانان و مخصوص احد نیست هر گاه کسی چاهی بردارد مالک نمیشود چاه آب
 زند چون قران و در جمله بغداد میان مسلمانان مشرکست و اگر میان آن باشد و فایده آن بکند ابتدا
 بکس کند که نزدیک دهنه باشد اگر چه ذراع باشد تا بند نعلین اب باورد و فایده آن چاه غیره
 خرما باشد تا قدم و چاه درخت خرما تا ساق باشد از آن جماعت سر هند را بکسانی که در پهلوی
 باشند بعد از آن اجا و سر دادن پیش از آنکه مذکور واجب نیست اگر چه متأخر است پس اگر از اول
 نمایند با حق بخریب نهر ملوک که جدا کرده باشند از مباح بانکه نهر کسی نهری از زمین مالک
 باشد مالکان اب میشود و هر کس در آن نهر کار کرده باشد مشرکست بان اب بقصد نفع بعمل پس اگر

مطلب اول در بیان نکاح

مهر وفا کند و الا فدر حصه و ضعیف خود منت کند یا بی مهر از کجا جامع
عبارت در بیان نکاح کردن بدوام منعه و تحلیل و ملک و پیمان و دوزان سه مقدمه
خاتمه است مقدمه در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه احادیث در فضیلت نکاح کرده
بسیار آورده شده و چون این مختصر کجا پیش ذکر جمیع آنها ندارد و لهذا بر سه حد افضالی زد
و از جمله در حد ائمه معصومین آمده که بهتر فائده مسلمانان از آن بعد از اسلام حاصل شده باشد
بهر از آنکه صالحه نیست که هرگاه او را ببیند خوشحال شود و هرگاه از او غایب شود حفظ ناموس
و مال او کند و هم در حد ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که در رکعت نماز که حناران
مکذوب بهر است از هفتاد رکعت نازی که عرب بکنار و هم در حد ائمه بدترین مسلمانان
انگسافی اند که عرب مرده باشند و اقسام نکاح کردن بنظر نکاح کننده پنج است اول واجب و
است که نفس او مشاق باشد و او ترسد که اگر نکاح نکند دزدان او دزدیم کنند آن وقتیکه
خوف زنا نباشد و یاد بر نفقه و مهر باشد ستم حرام چون نیاده بر چهار زن ازاد و کثیر خواست
ازاد و نیاده بر کفند ازاد و کثیر خواستن بنده و نکاح کردن کافر و ستی زن مسلمان دائم
مکروه و آن وقتی است که نفس اشیا نباشد و عاقل باشد از نفقه بر قول بعضی از مجتهدین ستم
و آن ماعدای چهار ستم مذکور است و اقسام نکاح نظر بر مکروه نیز پنج قسم است اول واجب و
نکاح فتن و با کثیر که بر ایشان ترسد از ماندن بر نادویم مستحب چون نکاح خویشان چهار صله
ستم حرام چون نکاح زنا فی که بسبب عداوت و عداوت زن کافر غیر مجرب و اهل کتاب بر آن
دوام خواستن و نکاح جماعی از زنان که در میان یکی از عمر و چون مادریا خواهر و خول کننده با
چه نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زانی که عقیم باشند یعنی زنی که
از او فرزندی هم نرسد و نکاح دختر زنی که نگاه کرده باشند بجز او پنجم مباح و آن نکاح مطلقا
آن چهار ستم است و از نکاح کردن منضم میشود به قسم اول نکاح کردن زن زادی که بسبب
بردن از یکدیگر و این قسم زانکاح دائمی گویند قسم دوم نکاح زنا زادی که بسبب عداوت میشود
نکاح منعه گویند قسم ستم نکاح کردن کثیر و آن بر سه وجه است اول کثیر غیر بعد خواستن در
کثیر غیر را بر تحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد ستم خرید کثیر چه مجرب و طی و حلال میشود

مطلب اول در بیان نکاح

مطلب اول در بیان نکاح منعه پیش فرقه ناخبره اش عشره اجاعیت و مشر و غیره آن سخن ترا
و احادیث موافق و مخالف ثابت غایب است از آنکه ایشان دعوی میکنند که مشرع بود اما
نسخ شده الحاد بی که در باب نسخ شدن این کثیره قرآن نقل کرده اند همه معارض یکدیگرند و قول عمر
علیه السلام که در منعه در زمان خضر رسالت پناه صلی الله علیه و آله حلال بوده و من
از آن میکنم و آن دلالت بدان میکند که نسخ نشد و بواسطه عمر آن صریح قرآن و قول رسول الله
صلی الله علیه و آله قرآن نسخ کرده معقول نیست زیرا که اگر با جهاد خود حرام کرده اجتهاد در مقام
نسخ قرآن خطاست اگر بطریق دواپس از خضر رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم کرده چگونه
بر جمیع صحابه نازمان خلافت او چنین حکمی صحیح محمول بوده باشد و در صحاح هر وی که از علی
غافلین مذکور است که شخصی از اهل شام از عبد الله عمر پرسید که پدید تو منعه زانی که در حد
عمر در جواب گفت که اگر چه ندیدم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حلال
کرده و کاری که انحصار کرده باشد چه قول بدیم ترک نمیتوان کرد و منعه کردن بر سه وجه است اول
ستم چون منعه کردن مؤمنه عقیقه دویم حرام چون زن بی پرستی دشمن اهل بیت و منعه
ستم زن مسلمانرا ستم مکروه چون منعه کردن فاحشه و دختر بکر بر خصم پدر او و شرطهای نکاح
منعه شر است اول اجاب چون آنکه نکاح منع نکاح کردم ترا یا منعه کردم ترا اگر زن و شوهر
خود بلفظ گویند و اگر وکیل ایشان بلفظ گویند چنین گویند که منعت و کلمه من و کلمه یعنی منعه
کردم و کلمه کنده خود را حنه و کلمه کنده تو دویم بول چون بولت در صورت اول و بولت لولو کلی در
صوت دویم ستم ذکر مملکی و نیادی مملکت غیر نیست پس اگر مملکت در عقده کر نکند نباید خلا
است بعضی گفته اند که عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دائم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر
مهر نکند باطلست بخلاف نکاح دائم که اگر ذکر مهر نکند صحیح است و کمی در پادشاهی و املائی نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که کثیر از یکدیگر هم عقد نباید کرد پنجم آنکه زن مسلمانا باشد یا اهل کتاب
چون ستم اشکالست ستم زنان اهل کتاب را اگر منعه کنند منع نمائید ایشانرا از شرک و کوشن خول
و اشباع حرمان هفتم عقد منعه قابل شرط مشرع است چون شب پادشاهی و پسران آمد و بکر تبه یا
مهر به دخول کردن بشرط آنکه زمان مختص نباشد چه اگر زمان محمول باشد صحیح نیست منعه مخاج

طلاق

طلاق نیست بلکه هرگاه مد او تمام شود جدا میشود از شوهر و معنی آن نفقه دادن لانم نیست
 و بیعت نمیدارد و اگر در عقد معنی شرط بیعت بر آن کنایا بیعت میرند خلافت و لغات و بلاغت
 معنی نیست چنانچه در دایمی است بطریقیکه مذکور خواهد شد و با معنی ظاهر میتوان کرد یعنی
 با و میتوان گفت که بیعت تو هرچیز است مادون بیعت چنانچه بیفصیل آن خواهد آمد خلافت و کوا
 گرفتن در عقد معنی نیست چنانکه در نکاح دائم نیست که کواه بگیرد اما اگر نکاح او
 گویند زن میکند سنست که معنی از احوالش سؤال کند هرگاه با و بدنگان باشند و خلافت
 میباشد بجهت که با او زیاده از چهار معنی جمع کردن جایز است با مثل نکاح دائم زیاده از چهار
 اطلاق است که زیاده از چهار معنی جمع نکند **مطلب و مراد** بیان احکام کثیران بر سه
 قسم است اول عقد بیعت ثان مخصوص کثیر غیر بیعت چه در دخول کثیر ملوک افا و عقد شرط بیعت خلا
 میانه بجهت که عقد کردن از او بکثیر جایز است بعضی از مجتهد گفته اند که جایز است بشرط
 اول ترسید وقوع و فتنه و دوم مفلسی که قادر نباشد بر خواستن زن از او و فرزند این کثیر اگر
 شوهر از او باشد از او است اگر اقای کثیر شرط کرده باشد که اگر فرزند که بهم رسد بیاید باشد اما
 با این شرط فرزند بیاید میشود یا نه میباشد مجتهد خلافت قول مشهور است که میشود و شرطها آن شر
 است اول ایجاب و دوم قبول بطریق که مذکور شد سیم اذن صاحب چه در عقد غلام و کثیر بیاید
 افا صحیح نیست و قوف با اجازه است و بعضی از مجتهد گفته اند که باطل است را بصورت فرزند
 که هم رسد بیاید است اگر از او بر شوهر کند با ازادی بنده بخواید هرگاه با علم دخول کند چنان
 اذن زن از او چه اگر کسی بی اذن زن از او کثیر بر عقد کند و اگر چه از زن از او بیوانه با کویک با بی
 باشد جایز نیست بجم آنکه زیاده از دو کثیر نباشد و اگر شوهر از او باشد بعضی از مجتهد زیاده از
 یک کثیر جایز نیست آنکه زیاده از چهار کثیر نباشد اگر شوهر بیاید باشد سیم دوم مالک
 شد کثیر چه جایز است مالک کثیر خود را دخول کردن و عقد ملک جمع نمیشوند چه هرگاه کثیری
 غیر بر عقد کند و انکاه مجرد نکاح فاسد شود و با ملک دخول میکند و این قسم مخصوص مرد است
 چه میتواند شخصی ملک را کثیر را دخول کرد و بخلاف عقد و هرگاه زن خود را بد دیگری بفریج کند
 جایز نیست مرد را دخول کردن با و مگر بعد از طلاق شوهر و انصافا و فسخ عقد او نمیتواند کرد

کثیران

هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر غلام او باشد نفقه میباید ایشان میتواند کرده و نتند
 است و اما اگر هرگاه کثیر خود را بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود که بصورت مهر
 بعضی از مجتهد چیزی دادن واجب میدانند اگر غلام یا کثیر را بد دیگری بفرستد مشتری بخیر است در
 فسخ عقد و هرگاه افا کثیر خود را بد دیگری بدهد کند و خدمت نمیتواند کرده بر او لانم نیست
 بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر افا کثیر را هر او خود بسفر برود شوهر او خواهد که همراه او بسفر
 رود اما منع شوهر نمیتواند کرد و میباید و کثیر خواستگار است بخلاف دوزن از او که خواستگار
 ایشان مکروه است همچنین جایز است دخول کردن با کثیر هرگاه طفل آنجا باشد که نگاه کند و وطی کثیر
 فاجره و کثیری که از او نامی رسد باشد جایز است منی در غیر فرج کثیر همچنین نیز جایز است و هیچ با
 دوشهر بکرا وطی کردن کثیر مشرک را جایز نیست در تحلیل خلافت سیم ایجاب و شرط بیعت است و خلافت
 که شخص بد دیگری دخول کردن کثیر خود را حلال کند این از خواص فرقه فاجره استی غیر است و خلافت
 میباید مجتهد که این قسم داخل قسم اول است با داخل در قسم ثانی و سیم رضای و داخل قسم اول میباشد
 شرطهای این قسم شش است اول ایجاب چون اهلك لك و طی امینه هله حلال کردم بر تو دخول کرد
 فلان کثیر خود را یا بلفظ ایباحه جایز است یا نه خلافت دوم قبول چون فلیک سیم آنکه تحلیل میکند
 با یا که مالک کثیر باشد پس تحلیل کثیر غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کثیر بیوانه و طفل و مستحق
 و بیهوش نباشد و مفسد نباشد که خاک شرع او از مالش منع کرده باشد چنانچه فرض فرض خواه
 بجم آنکه کسی که دخول کثیر را بر او حلال میکند میباید که شخص نباشد که دخول کردن کثیر بر او حلال
 پس اگر چنین باشد تحلیل بر او جایز نیست مثل آنکه کثیر مسلمان یا کافر یا کثیر شیعه یا ائمه سنی تحلیل
 چه در انصوت تحلیل جایز نیست سیم آنکه کثیر شوهر نداشته باشد و هرگاه این شرطها بهم رسد
 دخول کردن کثیر مجرد گفتن صاحب کثیر دخول کن از او بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست
 مفسد بر قول صاحب کثیر باید کرد پس اگر خدمت کثیر را با بوسه کردن یا دست مالیدن او حلال کند
 دخول کردن با و جایز نیست اما اگر دخول کردن با و جایز نیست اما اگر دخول کردن بان کثیر حلال کند
 بوسه کردن معنی مالیدن حلال میشود اما خدمت کردن حلال نمیشود و فرزند که از این هم رسد
 دخول کننده از او باشد صاحب کثیر شرط بندگی فرزندان کثیر نکرده باشد از او است **مطلب سیم**

در بیان نکاح

در بیان نکاح دائمی و مفقعات و شرط آن و در آن سیزده فصل است فصل اول در بیان مقدمه نکاح بدانکه شصت و نهم بر نکاح صلح دارد باینکه هر دو اجابت می چنانچه امر است و هشتم حرام و بیست و شش امر مکرره اما باینکه واجب است که فاد باشد بر نفقه دادن و اگر چه در موافق نباشد و در ایضوت و اگر از آن ندهد نگاه دارد و اما سی و چهارم امر است که اول خواستگاری کردن پیش از عقد و دوم پیش از عقد و در کتب ما از کردن سیم استخاره کردن چهارم بعد از نماز استخاره دعا منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعا بر آمله حاجت کردن هفتم اخبار دختر بکر کردن هشتم اخبار کردن ننی که ایشان را بشود یا بشود یعنی از خویشاوندان باشد نهم اخبار زن صاحب جمال کردن که مهر او کم باشد و فصد جمال او نکند و هم اخبار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که صالح و مؤمن مادر پیدا و باشد باز دم اخبار کردن زنی که خویش باشد جمعه صلح رحم خلاف مرتب است اگر ایشان نکاح خویشان را مکرره میدانند و از دم اخبار کردن مؤمنی زنی که نکاح نند سینه جان نیست سیزدهم عقد ظاهر کردن در این نکاح چهاردهم گواهی گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش عقد و میباید که این خطبه مشتمل بر حمد خدا تعالی باشد و صلوات بر حضرت سائیه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله و بعضی از سنن خطبه خواندن واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن مخرلاف سنن است که ایشان در روز جمعه سنن میدانند هجدهم دیدن روی دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد و پنداده و نشسته دیدن او و هیچکس طعام داد جماعتی از فراه مؤمنان یک روز پاد و روزی بعضی از سنن این طعام دادند و واجب دانند و سنن است که این طعام در روزی باشد نوزدهم اجابت کردن و رفتن مجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس اگر چه نوزدهم داشته باشد خصوصاً اگر دانند که اضران نکند صاحب طعام اندر ده میباید و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد کردن چیزها حرام رفتن با آنها حرام است مگر آنکه کسی باشد که منع تواند کرد با آنکه بواسطه خواطر او فضا حرام بر طرف نکند و اگر ندانند که آن مجلس رفتن اگر فاد داشته باشد واجب است که از آن مجلس برخیزند و بروند اگر رفتن از آنجا دشوار باشد از نشستن آنجا نگاه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتها و بعضی از جمعی کفته اند که اگر آن مرد نهاد دعای و هر من باشد جایز است رفتن با آن مجلس و بعضی کفته اند اگر برایش باشد رفتن با آنجا جایز است و اگر کسی بیکفیه کسی را بر سر کند بجا نماند آنکس بود که بخاک

ادونک

او نزدیک تر باشد بیستم رخصت کردن دختر بکر در عقد کردن از پند بیست و یکم و یکل کردن زود برادری بزرگ کردن و هر گاه پند بیست و دوم اخبار کردن عقد بزرگ بزرگ اگر چه هر یک از بزرگان همه شخصی عقد کرده باشند و بیست و سیم دو رکعت نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول کردن بیست و چهارم دعا منقول خواندن بعد از نماز طلبیدن فرزند صالح تمام اعضا از حق تعالی طلب نمودن و عونه پایی زنی از پای زنی کردن و پاهای او را بایستادن و در دو خانه ریختن بیست و پنجم امر کردن مردی که آنجا حاضر نباشد در وقت دعا خواندن باینکه امین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی زن نهادن و دعا و یا بصله کردن پیش از دخول کردن و دعا خواندن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم دعا خواندن دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر و ام غلام خود را نکاح دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم زنی را در خارج فرج ریختن هر گاه کسی خامله خریده باشد بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند سی و دوم مشخص کردن مهر او اگر در حال عقد کردن مشخص کرده باشند پیش از دخول سی و سیم بیشتر از یک زن از او خواستن سی و چهارم چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشتم حرام اول خواستگاری کردن بعد از آنکه کسی دیگران زن را خواستگاری کرده باشد و اجابت کرده باشد و بعضی از مجتهدین اینرا مکرره میدانند و دوم خواستگاری کردن زنی که در عده حبسه باشد خواه بصریح خواه بکاپر و در عده و فاق خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکاپر جایز است سیم عقد کردن و یکل زنی و از اجزای خود چهارم نکاح کردن زنی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن مسلمان را بکافر سیم تزویج زن مؤمنه جمعه سنی و بعضی از مجتهدین اینرا حرام نمی دانند هفتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی شار کنند هر گاه دانند که صاحب زنی بیست و نهم امر مکرره اول نیک نکاح کردن جهت رسیدن زنی و بیست و نهم و مفلسه دوم نکاح کردن بفسد مال و جمال چه در جسد انانته معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بفسد مال و جمال نکاح کند عروم شود از او و اگر بفسد سنن پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحان و تعالی مال و جمال او را رود کردانند سیم عقد کردن هر گاه مرد در عقیق باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر ماه یعنی نیک بسم الله کردن در حال دخول

ششم

ششم زیاده از دو روز طعام دادن هفتم در حال جماع نگاه کردن و باندن و فرج
 نگاه کردن کراهت بشمار است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حد آمده که اگر فرزند
 در این حال حاصل شود کور خواهد بود هشتم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً شوهر مکرر در حد
 ثانی و در حد آمده که اگر در حال جماع سخن گوید فرزند حاصل آید کور خواهد بود
 نهم مخصوصاً سخن و طعام دادن در عروسی با الداران و اما اگر بعضی مفسرین بعضی مالداران باشند
 جایز است در ضمن مجلس عروسی کافر یا زده هم غارت کردن آنچه در عروسی مشارکند هر گاه
 که صاحبی نیست و از دم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصاً شراب خوار و سنی و مفسد
 بیرون نکاح کردن زانی که سبب باشد سوی دنیا اول چهاردهم نکاح کردن زانی که بیعته
 باشد یا زده هم نکاح کردن زن فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هر گاه فواید ظاهر نکند
 باشد شانزدهم نکاح کردن زنان دیوانه و سلیمه و حسود و بدخلق و عقیق هم نبی که از ادا
 نکاح او داشته باشد صحیح گفتن که جماعی که ترا از او میکنند نزد منست یا بگناه کنی که او یا
 جماعی که ترا از او میکنند نزد منست هم عقد کردن زنی که او را از او بپایند باشد و نزدیک کرده یا
 و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را از او بپایند باشد و تربیت
 کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او از او خواسته باشد بعد از آن طلاق داده شوهر
 کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر بیست یکم نکاح کردن دختر زنی که او را با مادر یک شوهر کرده باشد غیر از
 پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بیادین پدر او بیست و سوم نکاح کردن خواهر زنی که او را طلاق
 داده باشد در حال بر قول بعضی از مجتهدین چهارم منع کردن زنان از عیانت خویشاوندان و غیره
 بیست و پنجم بچین من در عروسی زن ازادی که بعد از او خواسته باشد بیادین از زن و بعضی از
 مجتهدین این را حرام میدانند هر گاه این عمل کنند سنست که دره شغال طلا و نقره بمان زن بدهد
 و بعضی از مجتهدین این عمل را حرام میدانند و اما در منعه و بشره دهند عقیق و زنان مستی سلیمه و
 بیادین از این است بیست و ششم خوابیدن در میان زن از ادا و نیکو و بیکه میباید خوابیدن
 و در مرد شبها شرطهای عقدی و آن شانزده است اول اجاب چون نزد جنک یعنی زن گوید مرد
 نسیج کردم ترا و قول چون فلیت نکاح یعنی مرد قبول کردم نکاح را و فلیت گفتن بیانکه

و اگر در عروسی
 کافر یا زده هم غارت
 کردن جایز است

ضم کند نیز کاپیت و اگر در لفظ اجاب و قبول موافق نباشد چنانچه مذکور شد جایز است و مقید
 داشتن اجاب بر قبول جایز نیست و اگر هر یک از زن و شوهر شخصاً او یکیل کند و یکیل زن چنین گوید
 که زوجت موکلی من موکلت یعنی نکاح کردم و یکیل کند خود را جمعه و یکیل کند تو و یکیل مرد که
 فلیت لک یعنی قبول کردم نکاح را جمعه و یکیل کند خود بیستم آنکه هر یک از اجاب قبول را بصیغه
 ماضی گویند چنانکه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند
 بعضی از مجتهدین این را جایز دانسته اند چهارم آنکه در بصیغه صداقتا کنند چه اگر قصد ماضی کنند
 صحیح نیست بیستم آنکه اجاب قبول را بصیغه عربیه بگویند هر گاه فلیت بر صیغه داشته باشند اما
 اگر فادری باشند بر آن گفت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از اجاب قبول را بلفظ بگویند
 با و در آن پس اگر اشاره کند صحیح نیست اما اگر فادری بر گفتن نباشد اشاره کافیه هم آنکه
 را معلق بر شرط سازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح نیست اما اگر در عقد شرط شرعی کنند
 صحیح است هشتم آنکه اجاب قبول در یک مجلس واقع شود بیفاصله باشد و اگر چه باندک باشد صحیح
 نیست و اما اگر فاصله شامل امر ضروری باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از زن و شوهر بالغ باشد
 پس اگر طفل باشد عقد ایشان بیادین ولی صحیح نیست هم آنکه هر یک از ایشان غافل باشد چه اگر
 دیوانه باشد عقد ایشان بیادین ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد این اگر مستی و سهو
 و خفه باشد صحیح نیست و اگر چه بعد از آن بخوابند و از آن دهند و از دم آنکه هر یک از ایشان
 مسلمان باشد چه اگر یکی کافر باشد با اگر زن مؤمنه باشد و شوهر سنی باشد صحیح نیست بیستم
 آنکه از ادا باشد چه عقد بیک بیادین فاجیه نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنها باشد که بر مرد خوا
 است یا زده هم آنکه در حال عقد مشغول باشد پس اگر یکی از دو دختر خود را عقد کند میانکه مشغول
 باشد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه اگر شخصاً او یکیل کرده باشد یا
 که او را بر یا ضد هم نفر عقد کند پس اگر آن شخص بدین درم عقد کند صحیح نیست بر قول بعضی
 از مجتهدین و با فلیت داشتن شوهر بیعته و مهر است خلافت بیانه مجتهدین است که شرط نیست
 و اگر از بیعته دادن بعد از عقد عاجز شوند ناچار بیعته ندادند فصل سیم در جماعی که ولی
 عقدند و ایشان سه نومند قوی اول بد و بعد بدی چه ایشان ولی طفل دیوانه و سفیه اند و اولی

و اگر در عروسی
 کافر یا زده هم غارت
 کردن جایز است

که تابع و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی در سبب و خلافت نباشد که جلد در حالت فوت
 بد و لیس با آنکه بدوی بودن زنده کی بد شرط است فریالنت که ولایت اگر چه بگردد باشد
 اگر یکدیگر و جلد کسی را و حق طفل مانند با آن وصی و ولایت نکاح طفل پس بد با آن مجتهد را در این
 خلاف است قوی است که او را ولایت نکاح هست اگر طفل فاسد العقد بالغ شد باشد وصی یا
 اختیار او میشود و نکاح کرد اگر ولی طفل یا دیوانه همه ایشان نکاح کند ایشان را بعد از باو
 عقل اختیار صحیح نیست مگر در چهار موضع اول آنکه او را بهم جنس نکاح کرده باشند دوم آنکه با
 آن زوج کرده باشد که الت عمری نداشته باشد سیم آنکه زنی جهت او نکاح کرده باشد که حنا
 عیب باشد چهارم آنکه طفل کنیزی خواسته باشد یا دختر خود را بخلایق داده باشد چه بر قول بعضی
 از مجتهدان ایشانرا اختیار منع است بعد از بالغ شدن خصوصاً بر مذهب جماعه از مجتهدان که در حلال
 بودن کنیز خواستن نرسیدند تا افاقت را شرط داشته اند چه در این مذهب ایشانرا بعد از بالغ شدن
 منع میرسد و هر گاه بدو جلد هر یک جهت دیگری عقد کرده باشند عقد کسی که بشیء کرده باشد
 اصح است اگر هر دو بیکدیگر عقد کرده باشند عقد بد صحیح است و بیک از چهار امر ولایت بد و
 ساقط میشود اول آنکه بند باشد چه ولایت بند بیان افاصح نیست دوم آنکه ناخصل العقد بودیم
 باشند سیم آنکه کافر باشند و طفل مسلم چه کافر را ولایت بر فرزند مسلم نیست تا فرزند کافر
 است چهارم آنکه احرام نسبه نباشند جمیع با عمره چه اگر عمره در حالت احرام عقد کند صحیح نیست
 گاه یکی از این چهار امر حادث شود ولایت بد و جلد ساقط میشود منتقل با امام میشود قوم دوم افا
 بنده چه افا را ولایت نکاح بندگان خود هست اگر ایشان بنکاح را بعد نباشند بعد افا میشود
 ایشانرا بیکدیگر عقد کرد با وجود افا بدی ولی نیست بند کافر یا بدی افا نکاح صحیح نیست قوم سیم
 خاک شرع هر گاه بدو جلد نباشد با طفل بعقل بالغ شود چه در انبصوت خاک شرع ولی او نیست
 و اگر چه بدو جلد نباشد هم چنین امام ولی کسی است که بعد از بالغ شدن دیوانه شود و با احبا
 صرفاً و بنکاح میشود جهت او نکاح کرد **فصل چهارم** در ذکر جماعه از زنان که بر مردان
 که ایشان سه قسم است قسم اول جماعه آنکه ایشانرا نمیتوان خواست مطلقاً و ایشان دو صنفند
 اول جماعه از زنانند که بواسطه خویشی صحیح و مانند صحیح حرامند و هرگز حلال نمیشوند و آنها

جماعه از زنانند که بواسطه خویشی صحیح و مانند صحیح حرامند و هرگز حلال نمیشوند و آنها

فصل اول ماد هر چند بالارود دوم فرزند ستم فرزند زاده هر چند پایش رود چهارم حوا
 ید و مادری پنجم دختر خواهر و دختر برادر هر چند پایش رود ستم عمر هر چند بالارود و پو
 عمر پدر و مادری و عمر جد و عمر جد هر چند بالارود و اقامت عمر گاه هست که حرام نیست هفتم خاله
 هر چند بالارود چون خاله پدر و خاله مادری اما خاله خاله گاه هست که حرام نیست و بر ذرات هفتم
 جماعه از زنان اول بد هر چند بالارود دوم فرزند ستم فرزند زاده هر چند پایش رود چهارم
 برادر پدری و مادری پنجم برادر هر چند پایش رود ستم عمر هر چند بالارود بطریق مذکور
 هفتم خاله هر چند بالارود و بطریق مذکور شد **فصل پنجم** جماعه از زنان آنکه خوا
 شد ایشان عارض شده و سبب نشد که نکاح ایشان اصلاً جایز نیست و آنها پانزده فرزند قوم
 اول مادری هر چند بالارود چه هر گاه کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادری از
 هر چند بالارود حرام مؤبد میشود و اگر چه مادری رضاعی آن زن باشد و هم چنین مادری که باو
 دخول کرده باشد حرام مؤبد میشود و اگر زنی را عقد کند و دخول نکند یا مادری او حرام مؤبد میشود
 در این مسئله میان مجتهدان خلاف است قوی است که حرام مؤبد میشود و باو در عقد کردن دختر
 باید که اذن لازم باشد از هر دو طرف یا از یک طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد
 فسخ نکند مادری حرام میشود خلافت میان مجتهدان مسئله قوم دوم دختری که مدخوله هر چند
 پایش بود چه هر گاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پایش بود حرام مؤبد میشود و اگر
 چه دختری رضاعی باشد خواه اند دختر بعد از دخول کردن بهام رسیده باشد خواه پیش از دخول کردن
 یا دخول کردن بشبهه یا برنا همین حکم دارد میان مجتهدان در این مسئله خلافت است اما از آن که در دختر
 بعد از نکاح کردن مادری مادری حرام نمیشود قوم ستم زنی بد هر چند بالارود و اگر چه بد رضاعاً باشد
 بد حرام مؤبد است و اگر چه بد دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که بد دخول کرده باشد هم
 چنین حرام مؤبد است زانی که بد کسی را پس او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند هر چند
 پایش رود اگر چه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگر چه بد دخول نکرده باشد و هم چنین است هر گاه
 کسی بد دخول کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر بد بیکدیگر را بشیءه دخول کند یا بد دیگری حرام میشود
 در این مسئله میان مجتهدان خلاف است قوی است که حرام نمیشود و هم چنین خلاف است میان مجتهدان

جماعه از زنانند که بواسطه خویشی صحیح و مانند صحیح حرامند و هرگز حلال نمیشوند و آنها

که کنیزی را که پد دست بشوید مالید باشد با نکاح کرده باشد بجای که غیر از اقامی دیگر دست نشانی
 مالید نکاح کردن یا با بجز نکاح کردن و دست مالید حرام مؤبد میشود و بر دیگری افریانت که
 حرام نمیشود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر دست مالید باشد با نکاح
 کرده باشد اگر چه حرام میشود قوم بجم جاعی انداز زن آن که بواسطه رضاع یعنی شیر خوردن طفل از ا
 حرام میشود و شرطهای شیر خوردن ده است اول آنکه شیر دهند زن باشد پس اگر طفل شیر خورد
 بخورد رضاع بهم غیر صدوقیم آنکه هر یک از شیر خوردند و شیر دهند زن باشد پس اگر مردی باشد
 رضاع بهم غیر صدوقیم آنکه شیران زن از اوستی هم رسیده باشد پس اگر زنی بیانکه حامله باشد شیر
 هم رساند رضاع بهم غیر صدوقیم آنکه اگر طفل شیر خالص از پستان زن بمکشد پس اگر چیزی در
 ان طفل باشد که با شیر مزوج باشد بخورد و در عرفان را شیر نکوبند رضاع بهم غیر صدوقیم آنکه ان طفل شیر
 از پستان زن بمکشد پس اگر آن شیر را در ظرف بدوشد و ان طفل بخورد یا با رضاع بهم غیر صدوقیم آنکه
 خلافت در این مسئله افریانت که رضاع بهم رسیده بجم رضاع شوهر را فاد شیر دادن شرط نیست
 اگر زن کسی یا کینه شخصی بر خص شوهر یا افا طفلی را شیر دهند رضاع بهم رسیده و همچنین باید حال
 در شیر دادن طفل شرط نیست ششم پس اگر زن از پستان طفل را شیر دهد رضاع بهم رسیده
 همچنین مداوم نکاح در آن زن شرط نیست پس اگر منع شخصی که از او استن باشد بان حامله را که
 شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع بهم رسیده هفتم آنکه طفل از غذا شیر بخورد که استخوان
 او سخت شود و گوشت برود یا آنکه ششاد شیر بخورد و آنقدر که بر شود و خویشاوارا بکند و در
 دو جهت صحیح فایده شد که در مرتبه ان کافی است بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه کافی است ششم
 آنکه طفل در پستان با نر در مرتبه شیر زن دیگر را نخورد تمام آنکه شیر خورد طفل پیش از آنکه ششاد او با
 بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیر دهند میباید که در مساله نباشد پس اگر بعد از آنکه او شیر
 بخورد رضاع بهم رسیده تمام آنکه صاحب پستان کسی باشد پس اگر زن طفل را از شیر شوهر بخورد
 مرتبه و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشود و شیخ طوسی با این گفته
 که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هر گاه این شرطها بهم رسد شیر دهند مادان طفل میشود و شوهر
 که صاحب شیر باشد پد میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشد یا شیر ایشان را خورد باشد

حرام نمیشود و اگر پد دست مالید باشد با نکاح کرده باشد

برادر و خواهر میشوند و بسبب خود هفت زن حرام مؤبد میشود اول زن شیر دهند و ماد او
 هر چند بالاد و حرام مؤبد میشود و دوم زن شیر دهند و ماد او هر چند بالاد و حرام مؤبد اند
 بر طفل شیر خوردند همه آنکه اینها هم بمنزله ماد و نند در سبب همچنین هر زنی که پد و ماد واحد
 طفل را شیر دهند حرام مؤبد اند سیم دختر بر آنکه زن شخصی شیر دهد چه اندخیز بمنزله دختر است
 چهارم فرزندان دختر کردن او شیر داده باشد چه اینها بمنزله فرزندان داده است پنجم دختر که از
 شیر دهند حاصل شده باشد یا شیر او را خورد داشته باشد و دختری که از زن شیر دهند مالید باشد
 ان طفل حرام است چه اینها هم بمنزله خواهر اند در سبب ششم فرزندان فرزندان شوهر زن شیر دهند
 باشد یا طفل خواهی و خواهی و فرزندان و فرزندان فرزندان شیر دهند چه اینها هم بمنزله
 دختری که خواهر برادر داشته در سبب هفتم خواهر زن شیر دهند چه او بر تبه خاله است و سبب
 شوهران زن چه بمنزله عم است و سبب هشتم چنین هفت کنعان مردان بنده حرام مؤبد اند بسبب
 خود اول شوهر زاده شیر دهند هر گاه دختر را شیر دهد بر شوهر او حرام است چه او بمنزله پسر او است
 در سبب نهم پس آنکه از ان طفل شیر خوردند بهم رسیده اینان بمنزله فرزندان داده اند در سبب
 دهم پس رضاعی شوهر شیر دهند و بی شیر دهند چه اینها بمنزله برادرند در سبب یازدهم فرزندان
 فرزند رضا و بی شوهر شیر دهند چه اینها بمنزله برادر و خواهرند در سبب شانزدهم برادر
 شیر دهند چه او بمنزله خالت در سبب هفتم برادر زن شیر دهند چه او بمنزله خاله است و سبب
 ماد رضا شیر دهند و فرزندان رضا او که از غیر او شیر خورد داشته و خاله رضا او خواهر
 و دختر خواهر دختر برادر و رضا بر شیر خورد حرام نمیشود و حرام شد اولاد رضا شیر دهند بر پد
 شیر خورد خلافت شیخ طوسی بر این گفته است که حرام میشود خواهران با طفل که از ان شیر خورد
 نباشند بر شوهر شیر دهند حرام نمیشوند برادران طفل که از ان شیر خورد باشند میتوانند که دختر
 شیر دهند و شوهر او را نکاح کند و بعضی از مجتهدین این حرام میدهند و در سبب نهم میباید رضا
 لاحق نکاح نابود باشد اگر ماد در شخصی غذا و شیر دهند از ان حرام مؤبد میشود بر ان شخص اگر
 زن بزنی شخصی زن کوچک او را شیر دهد و بر شوهر حرام میشود هر گاه زن بزنی دخول کرده
 باشد زن بزنی حرام میشود قوم ششم زانی که شوهر داشته باشد در عداوت و سبب نهم باشد جامعاً

از زن

ایشان زنا کنند چه در ایصوت از زمان بر آنها دخول کرده اند حرام مؤبد میشود کتبی که انانی
 با دخول کرده باشد اگر شخصی با دخول کند یا بران شخص بکنیز حرام میشود یا نه میباید در
 مسئله خلافت قوم هفتم نمانی که شوهرهای ایشان ایشان را طلاق گفته باشند و هنوز
 علیهمون زنده باشند اگر جامع ایشان را عقد کنند و ایصوتان زنان بجز عقد کردن برنج
 حرام مؤبد میشود اگر نه آنها دخول نکرده باشند و اگر نادانسته بران زنان عقد کنند حرام
 نمیشود تا آنکه دخول کنند پس اگر دخول کنند حرام میشود اما اگر کسی در وقت سبزی کتبی شخصی
 نادانسته بکنیز را عقد کند یا بدان کس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن بر زن که در عقد باشد
 میانه بجهت خلافت در این مسئله و اگر کسی زن شوهر دار یا منعه دار نادانسته عقد کند تا با بجز
 عقد بر او حرام مؤبد میشود در این مسئله نیز خلافت قوم هشتم زانی که مردم در حال که حرام
 نبوده باشند ایشان را دانسته نکاح کند چه آن زنان برایشان حرام مؤبد میشود و اگر نادانسته
 عقد کرده باشند آن عقد باطلت و حرام مؤبد نمیشود اما اگر دخول کرده باشند یا آن زن حرام
 مؤبد میشود بر آنها در این مسئله میانه بجهت خلافت قوم نهم زانی که شوهر ایشان با ایشان کما
 کرده باشند و همان انت که هرگاه کسی با زن خود گوید که فلان بانو زنا کرده و گواه نداشته باشد
 حاکم شرع ایشان را امر میکند تا آنکه بگوید که انت گفتی که زود باشد که در بجهت ابا بید
 انما ان زن بر شوهران خود حرام مؤبد میشود قوم دهم زنان که بکنیز شوهران ایشان با ایشان
 گفتند باشد که فلان زونا کرده چه در ایصوت بجز این گفتن زن بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشود
 قوم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه بقره و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بران کتبی که زنا با ایشان
 کرده باشند حرام مؤبد میشود اما اگر بقره و خاله بجهت دخول کنند با عقد دختران پیش از زنا با ایشان
 باشد حرام مؤبد نمیشود قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان زواجر کرده
 باشند یا حقه یا بعضی حشفه در فرج ان پسر غایب شده باشد چه مادران و خواهران ایشان بولو
 کنند حرام مؤبد میشود هرگاه عقد ایشان پیش از زواجر کنند باشد و با مادر و خواهر رضایان
 پسر بجز دخول کردن با حرام مؤبد میشود یا نه خلافت در عمو بود ماد و ماد و دختر و دختر و
 دختر خواهر و حرام نمیشود قوم سیزدهم زانی که از او باشد که شوهر ایشان مرتبه طلاق عقد

ایشان

ایشان را چه بعد از آن حرام مؤبد میشود بر شوهران ایشان قوم چهاردهم کتبی که شوهران ایشان
 شش مرتبه ایشان را طلاق کرده باشند چه بعد از آن بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشود قوم
 پانزدهم دختری که نه ساله نداشته باشد و شوهر دخول کند و بجز حض و بول یا غرغره بول غایب
 او یکی شود او حرام مؤبد میشود بر شوهر و بعضی از مجتهد گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو عمر
 یکی و بیک شود حلال میشود و با اگر دختر بالغ زانکاح کرده باشد و دخول کند و این حال او را
 بهم رسد یا حرام مؤبد میشود یا نه در این مسئله میانه بجهت خلافت و همچنین در اینکه اگر دختر
 با نکست بکاره برسد یا حرام مؤبد میشود یا نه او با نکست که حرام مؤبد نمیشود قوم شانزدهم
 چهارم جامع از زنان که حرام مؤبد نمیشود بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه و صنف
 از ایشان یا غیر آنها و آنها صنف اند اق جمع کردن میانه ماد و دختر بشرطی که دخول بمادر نکند
 باشد ماد را طلاق دهند دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرامست و بیم جمع کردن
 میانه و خواهر و اگر چه بعد منعه باشد حرامست چه تا بیک خواهر را طلاق ندهد خواهر دیگر
 نمیتواند خواست تا آن خواهر از عذر بیرون نرود و اگر طلاق رجعی باشد که شوهر نواند در عقد رجعی
 کرده و در طلاق با این میانه بجهت خلافت صحیح است که جایز است جمع کردن میانه و خاله هر چند
 بالاروند و دختر برادر و دختر خواهران بیادن عمه و خاله در عقد اگر چه منعه باشد حرامست اما اگر
 اذن دهند حرام نیست در حرام بودن جمع کردن میانه عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه
 کتبی باشد خلافت میانه بجهت و اسناد بنیاد عقی افضل الماخیرین بها المله و الله بن عمه طاب ثراه
 این مسئله منقوع بوده زیرا که در این باب چند بنظر رسید چهارم جمع کردن میانه کتبی و زن از او بیاد
 از او حرامست اما باذن او جایز است خلافت میانه بجهت در این مسئله پنج جمع کردن مرد از او میانه
 چنانچه از او دائمی و منعه بر هول بعضی از مجتهد ششم جمع کردن مرد از او میانه بیاد از او کتبی و
 از مجتهد جمع میانه دو کتبی را جایز نمیدانند جمع کردن بیاد میانه از او با بیشر چه بیاد از
 دوزن از او جایز نیست ششم جمع کردن میانه کتبی با بیاد چه بیاد از او کتبی حرامست هفتم کما
 مذکور است چه کفر مانع است از حلال بودن او بر مسلمانان و هم نکاح زن مسلمان که مرتد شده باشد چه
 مرتد شدن مانع است از خواستن او با زدهم زن به و زنه تا را عقد دائمی خواستن اما منعه کردن ایشان

باین

چنانکه بر قول بعضی از مجتهدان و از آنکه زن از آنکه سه مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر او
شوهر حرامست تا آنکه او را دیگری ب عقد دخول کند طلاق دهد نگاه حلال میشود و اگر چه طلا
دهند بنگ نابد پس در آن زن از آنکه شوهر او را طلاق دهد بر شوهر او حرامست تا آنکه
او را دیگری ب عقد دخول دهد و طلاق دهد نگاه حلال شود و اگر چه طلاق دهند بنگ نابد چنان
کنیز را هرگاه شوهر او در مرتبه طلاق گوید حرام میشود تا آنکه او را شخصی ب عقد دخول کند و طلا
دهد و اگر چه طلاق دهند او را از آنکه باشد یا نزد هم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود
بر شوهر تا آنکه دیگری او را ب عقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهند او را از آنکه باشد
هرگاه شخصی هر یک از آن دو شخصی بخر خود را ب دیگری دهند که مهر هر یک بخرج دیگری باشد حرامست
و این نکاح را سفار میگویند و این نکاح با طلاق هفدهم هرگاه جماعت از آنان که شمریدن ایشان
ممکن باشد و یکی از ایشان محرم باشد چون مادر و خواهر مشبهه باشد نکاح کردن اینها عتباتاً
حرامست **فصل پنجم** در اقسام دخول کردن زن بر بچاه و یک وجه است سه وجه واجب
شمارده وجه حرام و پنج امر است و بیست هفت وجه مکروه اما سه امر واجب اول دخول کردن بعد
از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد و نیاز خود دخول نکند واجبست که دخول کند پس در دوم
هرگاه قسم بخورد کسی که با زن خود دخول نکند از آن بجا که شرع معامله خود را عرض کند و خاک شرع
النفس را با اجازت اهلک میدهد و بجز اینها دخول کردن و طلاق دادن و بعد از چهار ماه و
است بر او دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ابله خواهد آمد ستم هرگاه کسی با
خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر منست از آن حال خود را بجا که شرع عرض کند خاک ناسه ما او
مهلک بدهد نگاه واجبست دخول با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار آمده خواهد بود
ان شانزده امر حرام اول دخول در حالت حیض داشتن با زنان و دوم در حالتی که زنان نفاس داشته
باشند ستم در حالتی که هر یک از زن با شوهر حرام بیج عمره جنبه باشد چنانچه در طلاق که هر یک از ایشان
روزه واجب چون در صفا باشد معین داشته باشند در نذر غیر معین خلافت بیج در حالتی که وقت
نماز است باشد ستم هرگاه یکی از ایشان اعساف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی از ایشان در
مسجد باشد ستم هرگاه کسی زن خود گفته باشد که پشت تو همچو پشت مادر منست یا کفاره دادن

در این کتاب
در بیان
در بیان

دخول کردن بان زن حرامست هم در حالتی که زنی که زنی را بشهه دخول کند شوهر از آن زن
کردن بان حرامست تا آنکه از عده آن دخول کند بیرون رفتن ستم هرگاه بیست دخول کردن در
غیر بالغ بخرج بول و غایب با بخرج حیض یا بول یکی شود دخول کردن با حرامست بعضی از مجتهدان
گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یا زدم دخول کردن یکی از آن در زنی که
نوبت زن دیگری باشد یا زن آن زن که نوبت اوست بر قول بعضی از مجتهدان و از دم در وقتیکه
زن ندارد که شوهر با دخول کند بجز گرفتن مهر خود و اگر شوهر بفرقه و غلبه دخول کند حرامست
سیزدهم در حالتی که زن از آن طلاق گفته باشد که شوهر را بزوج رسد پیش از آنکه از عده بیرون
رفت دخول کردن غیر شوهر با ایشان حرامست چنانچه دخول کردن بر کنیز حرامست که خرید باشد
پیش از آنکه چهار ماه از اینان بگذرد حرامست یا زدم دخول کردن بزنی که غایب باشد از
دخول کردن با و بواسطه بیماری او بزرگی است شوهر حرامست شانزدهم هرگاه کنیز را بخرند پیش از
آنکه کنیز یک حیض یا چهل پنج روز از وقت خرید نکند دخول آن کنیز حرامست و باید از اینها
دخول کردن حرامست بوسیدن کنیز و دست مالیدن با حرامست مباحست چنانچه در این مسئله
خلافت و اما این بیج وجه که سنت است اول مطلق دخول کردن با زن خود با آنکه ضرر با او نکند
بر آن داشته باشد سنت دوم اول ماه رمضان دخول کردن ستم در شب سه شبه و در شبه
و پنجشنبه و عید بعد از ختن دخول کردن چنانچه در وقت پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن بیج در
روز جمعه بعد از عصر دخول و اما ان بیست و هفت امر مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم
باشد پیش از آنکه وضو با آن با غسل کند چه در چند آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شد باشد دخول
کردن بزنی خود و وضو نکرده با غسل نکرده باشد فرزند که حاصل شود در آن باشد و ستم بر هفت
کردن ستم در کشتی و در جای که سقف نداشته باشد در زیر درختان میوه دار دخول کردن چنان
اندقت طلوع صبح تا طلوع آفتاب دخول کردن بیج دخول کردن در وقت طلوع آفتاب هرگاه در
باشد ستم دخول کردن در وقت ظهر مکروه در وقت پنجشنبه که سنت هفتم دخول کردن در آخر
در وقتیکه آفتاب زده باشد ستم دخول کردن بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق هم دخول کردن
در اقل هر ماهی مکروه اول ماه رمضان که سنت چنانچه مذکور شد هم چنین مکروه است اول

سنت

ساعت از شب هم دخول کردن در میان ماهی خصوصا با زده هم دخول کردن در آخر هر ماه
 چه در حد باشد که اگر فرزند در اول ماه یا در میان ماه یا در آخر ماه صورت بگیرد از شک بپند یا
 در فواید خواهد بود و از هم دخول کردن در وقتی که اقاب و ماه گرفته باشد یا ادهای شب
 صبح و زود تر سناک بود باز من بچند منبر هم دخول کردن در جای که طفلی ایشان را بر
 بپند چه در حد آمده که اگر کسی را فرزند بی هم رسد در این حالت اگر پسر باشد ناکند باشد
 و اگر دختر باشد زانیه باشد و بعضی زعمند گفته اند که اگر طفل تمیز باشد مکره است حد
 سلق و ارد شده همچنین مکره است دخول کردن با زنان هر گاه زن دیگر نگاه کند چهاردهم
 بهیله و پشت قبيله انباده و در بافتاب خول کردن یا نزد هم دخول کردن در سفر هر گاه آب یا
 و یا اگر در حضر هم آب نباشد دخول کردن مکره است باین جهت که خلاف است از هم دخول کردن یا
 دختر بگره گاه او مانع کرده باشد چه سن است و این حالت بکار او در نزد هفدهم دخول کردن
 در پس زنان و مالک نیز که یکی از علماء است بر این رفته و بعضی زعمند این دخول کردن را حرام
 میدانند همچو هم دخول کردن بکنز حاصله بعد از آنکه از بسینه او چهار ماه گذشته باشد و در
 دخول کردن بزنی که از زنا بهم رسیده باشد خواه عقد و خواه بجز آن بیستم دخول کردن پیش از زنا
 مهر یا بعضی از آن بیست یکم دخول کردن بزنی که مهر او در وقت عقد ذکر کرده باشد پیش از
 مشخص کند بیست دوم دخول کردن بزنی که از نفاس و حیض پاک شده باشد و غسل نکرده باشد
 بیست و سوم دخول کردن در شب عید قرآن بیست چهارم دخول کردن مابین اذان و اقامت بیست و پنجم
 دخول کردن در شبی که بعد از آن سفر آمد باشد بیست و ششم دخول کردن در شبی که روزان نبض
 رفتند بیست و هفتم دخول کردن بزنی با شباهی غیر از زن **فصل** دخول کردن بشبهه بر سه
 است اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانکه کسی زنی را در میان جامه خواب خود ببیند گمان کند
 که زن او است دخول کند و دوم نسبت بکسی که دخول با او واقع شد باشد چون دخول بکس مشرک یا
 مکاتب یا ام ولد است نسبت بآنند که جهت اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق
 شده باشد یا بجهت در حرام بودن او خلاف است پس در این صورت دخول کند بشبهه خواهد بود و حکا
 دخول کردن بشبهه پنجم اول ساقط شد حد از دخول کند بشبهه و در کس شرط است که گمان

حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت نداشته باشد حد ندارد و حصه شریک لازمست و سوم تا
 شد نسبت بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی گمان آنکه زن او است دخول کند فرزند که حاصل شود
 فرزند او است اما اگر داشته دخول کند نسبت به هم نمی رسد سیم عدله داشتن زنی که بشبهه دخول
 کند چنانکه حافظت نظمه دخول کند از مزوج شدن بنطفه شوهر زن اما اگر داشته دخول کند
 عدله ندارد و اگر زن جاهلی باشد یا عدله دارد یا نه مابین عین خلاف است چهارم مهر دادن بر
 که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن بر اول وقت بشرطیکه زن نیز جاهل باشد و بعضی زعمند
 در این مسئله نیز نوبت کرده اند و بر نقد بر حرمت حرمت آن زن بهم نمی رسد باجماع بجهتیکه
 حرمت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضوع نکاح کردن با زن حرامست است مالمید با و
 نیز حرامست اما زنی که دست مالیدن او حرام باشد نگاه کردن او لازم نیست که حرام باشد چه
 نگاه کردن زن جنبه جهه گواه شدن بواسطه او حلال است و دست مالیدن و نگاه کردن با و
 مکره چون دست مالیدن زن خود و نگاه بفرج او چه مکره است نگاه بفرج چنانچه مذکور شد
فصل ششم در آنچه بر عهده کردن زن و تمکین دادن زن شوهر را بر دخول کردن با او
 میشود و آن صد هفتاد و سه است و بنا بر آن واجب است بیست و چهارم و در امر است اما سی و یکم
 واجب اول غسل کردن هر دو جنبه نماز و دوم تمکین کردن ایشان چنانچه نماز هر گاه آب نباشد سیم
 فضا کردن روزه واجب هر گاه در اشای آن دخول کند چهارم فضا اعتکاف واجب هر گاه در شنا
 از دخول کند پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب با زبانه هر گاه شرط شایع کرده باشد و دخول کرد
 در آتشاء اعتکاف واقع شود ششم ضای حج عمره واجب هر گاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده
 باشد از دو عمد دخول کند هفتم تمام کردن افعال حج که سبب دخول کردن باطل کرده باشند
 کفاره دخول کردن در دو واجب اعتکاف و حج واجب آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور
 شد تمام نفقه دادن زنی که دخول با او کرده باشد و ناحله او بر دخول کند و واجب است رساله
 که حج کند هر گاه فاسد کرد ایندج از جانب شوهر باشد زنا طاعت و نکرده باشد هم نفر کرده
 میان زن و شوهر در سال دوم هر گاه با موضوعی که در سال اول دخول کرده باشد برسد یا بطرف
 که شخصی ایشان باشد یا آنکه افعال حج را تمام کند و نکند زنند که با یکدیگر خلوت کند یا نزد هم

و در این صورت که اگر در وقت
 دخول کردن باشد یا نه
 و در این صورت که اگر در وقت
 دخول کردن باشد یا نه

گاه دخول در هر حال که زن حاضر از باشد واقع شود که آرد واجب چنانچه در بحث حض
 مذکور شد بعضی از مجتهد کفایه دانستند و آنست که بعد از آن هرگاه بشهه دخول
 واقع شود و هرگاه آن در سن زنی باشد که حض نه بیند و همچنین عدل از سن هرگاه شوهر
 زن را طلاق دهد دخول با او کرده باشد نیز در وقت عقد کرده باشد و ناکند واجب که
 خاک شرح سنکسار کند ناکند و او اگر زن نیز شوهر داشته باشد او را سنکسار کند و اگر
 شوهر نداشته باشد با مردن نکاحی نداشته باشد و ناکند موجب صدق زانیه و محسوسا
 باید پیش از آن مردن یکسال از شهر برون باید کرد چنانچه زود باشد که بیفصل مذکور میشود
 هرگاه زادی زایسه طلاق گویند بشوهر او واجبست که شخصی دیگر از زن نکاح کند و دخول کند
 و طلاق دهد تا بران شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شوهر طلاق گوید محتاج بکسی است که دخول کند
 تا حلال شود و همچنین در سه طلاق بعد از آنکه بر حلال است تا اگر طلاق عده باشد در مرتبه
 حرام مؤبد میشود چنانکه مذکور شد اگر کثیر باشد در طلاق دویم و چهارم محتاج است بکسی که دخول
 کند و طلاق دهد تا حلال شود یا نزد هم نغز بر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند و آن
 است شانزدهم هرگاه کثیر یا بجز بیشتر طانکه بکرات دخول کند نگاه ظاهر شود که بکر نبود
 یک نفی آن کثیر ولو واجبست که بفرستند هفدهم هرگاه کثیر یا بخرید باشد و نگاه ظاهر شود
 که این است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست و یکسان کثیر قهرا یا بکثیر فرستند هجدهم
 هرگاه شخصی مرتبه شوم بعد از آنکه مرتبه شده باشد دخول کند زن خود مهر لازم است که بدهد
 نوزدهم هرگاه کثیری که اقای او با و دخول کرده باشد شخصی بکثیر واجبست که بکارد که بان حض
 بیند نگاه دخول کند اگر حض بیند اگر نه بیند در سن زنی باشد که حض بیند چنانچه در پیش
 که صبر کند نگاه دخول کند و اما اگر دخول نکرده باشد همان ساعت دخول میتوان کرد بیست و نهم
 که عقد کرده باشد پیش از دخول طلاق دهند نصف مهر واجبست شوهر که بان زن دهد و اگر
 دخول کند با تمام مهر او باید داد بیست و یکم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد
 الثل واجبست که بدهد شوهر بان زن بیست و دوم هرگاه از آن مقدس ساختن مهر خود را بشوهر
 رجوع کرده باشد واجبست شوهر که بعد از دخول مهر از آن مشخص کند بیست و سوم مهر الثل و آن

نوشته

بر شوهر در هر موضعی که مهر متعلق فاسد باشد مهر الثل واجبست که روطی بشهه و بعد از آن زن
 کردن بیست چهارم حفظه دادن بزنی که او را عقد دائمی بوده باشد تا از عده برون نرفته باشد
 همچنین زنی که طلاق گفته باشد و حامله باشد و همچنین چنانکه بد خود را پوشد آن بان زن
 واجبست و همچنین واجبست خانه که در او بنشیند و خادی که او را خدمت کند هرگاه از جماعی
 باشد که خدمتکار داشته باشد و همچنین واجبست فرزند آن بان زن و آنها که بد یا کبر کند از آن
 بوی بد از بدن دور کند و آنها که بان طعام بنزد و اجرت خام در وقت احتیاج و قهت با عمل کرد
 بر قول بعضی از مجتهد بیست و پنجم شب خوابید هر چهار شب یکبار پیش از خوابید و یکبار چنانچه
 پیش از آن واجبست بیست و ششم اگر ظلم کرده باشد بران زن و پیش از آن خوابید باشد نقصان واجبست
 بیست و هفتم اگر زن را در بیرون فرج زن دائمی بر زنی باشد واجبست که ده مثقال طلا بان زن بدهد
 بیست و هشتم بزنی که شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از فوت او با مهر او و ده روز زنی
 کند بیست و نهم واجبست بزنی که تهنیه آنچه دخول کردن منع کردن زن موافق باشد از آن سوی
 هرگاه زنی نفس خود را بشوهر او گذارد و نام مهر بنزد شوهر او را طلاق گوید تا منفع نکاح ایشان
 بشود پیش از دخول کردن مشخص کردن مهر واجبست بان شوهر اگر مال دار باشد که بان زن جامه اعلا
 که قیمت آن ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد اگر مفلس باشد آنکسری طلا بان زن و اگر
 مفا باشد جامه یا آنچه که بیخ مثقال طلا قیمت آن باشد یا بیخ مثقال طلا بدهد و فرموده است بان زن
 بیست و دهم بیکر کشتن جوانی که تا کول باشد دخول کند با او واجبست قیمت از او آن بمالک و همچنین
 سوزانیدن او و اما بیست و یازدهم اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دویم طواف کردن ایشان سهیم زود
 داشتن ایشان چهارم تلاوت سوره سجده سهو کردن ایشان پنجم خواندن چهار سوره که خواندن آنها سجده
 است خواندن بعضی از آنها چون خواندن بسم الله الرحمن الرحیم آن چهار سوره ششم داخل شدن ایشان
 تکرار هفتم دندان نمودن آنها در مسجد ها سوای آن دو مسجد هشتم ماد زنی که عقد شده باشد
 حرامست خواستن هم بدو فرزند شوهر آن زن بران حرامست هم دختر نر که دخول کرده باشد حرام
 دخول کردن بان زن یا زدهم خواستن خواهر زن او که عقد کرده باشد و حلالست که از آن نکاح او با
 باشد یا دهم رجعه باشد حرامست و از دهم دختر برادر یا دختر خواهر زن او که نکاح کرده باشد حرام

این

ایشان حرامست پس در هر یک از اینها بر دیگری حرامست چهاردهم مرد ازادی که
 چهاردهن نکاحی داشته باشد نیاید از آن خواستن و همچنین حرامست باده کردن از دو کبیر خواستن
 یا از دو کبیر باده از دو کبیر و چهار کبیر خواستن حرامست شامی شخصی که زنا داده داشته
 باشد کبیر خواستن بیاد از آن حرامست هرگاه آن مرد ازاد باشد اما اگر غلام باشد یا کبیر بر خص
 ند ازاد میشود ساخت یا نه میانهم بحد خلافت فریب است که نمیتواند و بعضی از سبنا این را باز
 داشته اند هفدهم فرزند زنی که با او دخول کرده باشند در کردن و گفتن که از من نیست حرامست
 هجدهم فرزند غیر زنی که عقد و ام او را خوانسته باشد بیاد از او و همچنین حرامست
 منفر و کبیر را است نوزدهم حرام بودن بزنی که عقد کرده باشند بغير شوهر چه بجهت عقد حرام
 میشود بیستم امتناع نمودن از دخول کردن شوهر با وجهه کردن مهر بجد از دخول کردن حرام
 و اما در امر سنت اول وضو ماخذن کسی که دخول جمعه خواب کردن هرگاه غسل کرده باشد خواهد
 که بخوابد سنت است این وضو نیست بجهت کفایت آنکه او را بول و غایب نمیشکند و هرگاه در آنجا
 آب نباشد بتم سنت است بجهت خواب کردن دویم برابر داشتن زنان در کشاده روی و هفتاد
 میان ایشان و اما پنجاه و چهارم بانی اول باطل شدن وضو و غسل و نیم بدخول کردن دویم باطل
 شدن نماز بدخول کردن بتم باطل شدن روزه اگر بعد از خول کرده باشد چهارم باطل شدن شایع در
 روزهای ندزی که در آن شرط شایع کرده باشد هرگاه در شامی آن دخول کرده باشند و هم
 باطل میشود در کفاره به صفا و غیر آن هرگاه دخول در اول ماه روز واقع شد باشد پنجم باطل شدن
 اعتکاف بجهت دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعره دخول کرده با
 هفتم فاسد کسی که در حال احرام با روزه اعتکاف واجب نشد دخول کند هشتم غیر بکشد
 دختر مکرر بدخول کردن پس نکاحی که مخصوص بکراست از او ساقط است مثل آنکه در بکر جمعه نکاح
 کافی بود و در غیر بکر باید که حرف زدن چنانچه مذکور شد خواهد هم بیرون رفتن از عین بود
 بدخول کردن و هم ملحق شدن فرزند که بعد از شامه یا پیش از آن بدخول کند اگر چه دخول او
 بشهر باشد هرگاه آن زن از شوهر خالی باشد یا از دویم در عده رجوع کردن بدخول او
 لغات کردن بانند مدخوله چه هرگاه بفرزند کند لغات باید کرد پس در هم ساقط شد امتناع کردن

از دخول

از دخول کردن شوهر جمعه کردن مهر بعد از دخول چهاردهم شون طلاق سنت و بد با نوزدهم شون
 مهر بوطی کبیر مکانه شان در شون مهر بوطی کبیر مشرک هفدهم کرد بد کبیر فراتر بدخول
 کردن چه با این مضمون روایت وارد شده هجدهم قطع عذر هرگاه از زنا حامله شد باشد نوزدهم
 شون فسخ بر مشری کبیر هرگاه با بیع و طی کرده باشد بیستم اجازت با بیع اگر مشری کبیر دخول کرد
 باشد بیست و یکم بدخول کردن در کبیری که بچشد باشد بکسی در جا که در
 کردن جایز باشد بیست و دوم فسخ هرگاه با بیع در عین عیب یا بد چون دخول کردن بکبیر بیست
 و سوم دلالت کردن بر اخبار کردن هرگاه شخصی مسلما باشد نیاید از چهار زن داشته باشد لایه
 که اخبار چهار زن کند از جمله زنها و هرگاه دخول کند مشخص میشود که اخبار کرده و هم چنین در
 مهم و علق مهم دلالت بر تعیین میکند بیست و چهارم موقوف بودن بر انقضای هرگاه مد
 مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد علی باشد یا مدخوله مسلما شود یا دخول کننده مسلما
 شود و مدخوله او بیست و پنجم مانع شد دخول کردن از دو کبیر مکرر بجهت این
 بودن کبیر و غیر بکر بودن در اینصورت دخول مانع نیست از دو کردن آن کبیر بیست و ششم ساقط
 شد اخبار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کبیری ازاد شود اخبار فسخ عقد خود دارد و اما بعد
 دخول اخبار فسخ ندارد خواه شوهر ازاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی از مجتهدان بیست و هفتم منو
 بودن بدخول کسی که بزاده از چهار زن کافره داشته باشد و خود مسلما شود یا انقضای عده
 مسلما شوند اما اگر دخول کرده باشد میتواند فی الحال زن دیگر خواست هم چنین ممنوع است از
 خواستن خواهر زن کافره تا آنکه آن کافره از عده بیرون آید و هم چنین ممنوع است از اخبار کبیر
 گاه مسلما شود و زن ازاد کافره داشته باشد تا آنکه از زن علی بیرون رود بیست و هشتم واقع شد
 ظهار معلوق بدخول بیست و نهم واقع شد ازادی معلوق بر دخول بند سوام باطل شد اخبار از دو
 بدخول اگر عیبی هم رسد بعد از دخول کردن مکرر بانگی در مرد که باطل میشود چنانکه در او باشد
 که بیاید می و بکم تعیین مهر عیب زنهار متعه سو و دویم فرار با فتن و صحیح بود نکاح ببا بدخول
 کردن چه بنهار اگر زنی نکاح کند آن نکاح فرار نمیکرد مگر آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بکسر
 نکاح باطل میشود و بیست و شون تعیین هر یک از ایشان بدخول خواه بفضله و خواه بقصد

مکنت

ملکت سی چهارم شرعاً رضاع که اگر دخول نکرده باشد شرعاً معتبر نیست و بیع محرم شد
دختر بیع خول ماد و بیع عقد و دختر سی ششم امتناع منع کردن زن نکاح خو
دایمیت شد شوهر بعد از دخول سی هفتم محقق شد رجوع در ایالات و اظهار دخول کردن سو
هشتم منع از چیزهای که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر و زاله بوی بد با مر کردن و پالک
انچه طبعیت از آن مستفرا باشد چه دادن مهر نفاضی آن میکند که شوهر اینها را میتواند منع
سوم و نهم الزام نمودن زن به خود به غسل کردن بر قول بعضی از مجتهدان در نکاح منع و نوبی کرد
او از مجاوزت نجاست و شرب چهل منع مدخول از بیرون رفتن از خانه چنانچه عبادتها و سفر غیر
چهل و یکم و فاکر کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح نکند بعد از آن چه وفا نیند خود کرده و همچنین
خلاف ندرت سو کند کرده اگر قسم خورده باشد یا نکرده باشد که نکاح نکند بجز در عقد خلا
ند و سو کند کرده چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از غریب بودن نسبت عقد چهل و سیم
منع گرفتن از زن و نکاح کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد نسبت عقد چهل و چهارم
مالک شدن طلاق و خلع وظهار و ایلاء و لغایب عقد چهل و پنجم بیعت کردن با عیب چهل و
ششم جوان سفر کردن و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد چهل و هفتم ساخط شدن عقد و
بعد از دخول از صدق او چه پیش از دخول عقد مینویسند چهل و هشتم بیعت بر زن و شو
از یکدیگر نسبت عقد در صحیح و دخول در بیجا چهل و نهم جایز بودن و غسل دادن و کفن کردن هر یک
ان زن و شوهر یکدیگر را نسبت عقد و نکاح عقدی باشد پنجاهم مالک شدن نصف صدق را بجز
هرگاه بطلاق دهند پنجاه و یکم بر اینکچنین خاک شرع در وقتی که میان زن و شوهر نزاع شود و
از خویشان ایشان را که میان ایشان صلاح کند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف
کنند در قدر مهر و قول زن در نکاح مهر پنجاه و سیم سو کند خود هر یک از زن و شوهر در
مهر یا اختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع کردن زن از سو کند خود و عهد کردن و بیعت دادن هرگاه
منلزم منع حق از حقوق باشد پنجاه و پنجم بدانکه جمیع احکامیکه مذکور شد قبل و بعد از آن
الادریع موضوع که مخصوص است اول حلال شدن زنا زادی که سه طلاق او داده باشد یا کمتر
که او را در طلاق داده باشد چه موقوفه حلال شدن از زن بر شوهر بدخول شخصی دیگر در قبل از

دوم کسی که ایلا کرده یعنی قسم خورده باشد که باذن خود دخول نکند وقتی که دخول در قبل از
زن کند حکم ایلا بر طرف نشود سیم احسان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل
ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی که لازم بدخول در قبل او واقع
شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدان اما از دیگر منی بیرون
آمد موجب غسل نیست احکامی که بر دخول کردن مرتب میشود میباشد که در آن مقدار حشفه یا
بعضی از آن غایب شود و یا این احکام نسبت کسی که حشفه او را بریده باشند مقدار حشفه غایب
مرتب میشود یا نه میان مجتهدان در این مسئله خلافت ظاهر است که این احکام در آن جاری نیست
مگر حرام بودن مادر و خواهر و دختر کسی که باو دخول کنند تکلیف شش حکم از خواص بکار است
اول ولایت بد و جد و نکاح بکر و پنجم استیجاب اخبار کردن بکر چنانچه تزویج کردن ستم و صیغه
بر جاری بکر چه اگر غیر بکر بدهند انچه ندرت بیرون نمی تواند آمد چهارم و یکم کردن در خرید کتبی
بکر چه خرید غیر بکر صحیح نیست پنجم الکفار کردن بسکونت بکر در نکاح مخالف غیر بکر که میباشد که سخن بگو
ششم مخصوص بودن در وقت زفاف بخت شب خوابیدن پیش او و بخلاف غیر پیش او سه شب یا بدو خواب
و بکارت همچنانکه نسبت طی بر طرف میشود و غیر طی نیز بر طرف میشود چون حین دختر از جای ای
نسبت چیزی بر او یا بیماری یا بواسطه بسیاری من از زن و یا با احکام بکارت قابل میشود از غیر بکر
که بجز جماع بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بجز زدن در نکاح و مخصوص بود سه شب یا بدو
در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکر است که بکارت او جماع رفته باشد و این مسئله میان مجتهدان
خلافت و بعضی از سنیان گفته اند که اینچنین زن داخل بکارت است نه داخل غیر بکر ششم عادت مجتهدان
امامیه شد است که در کتاب نکاح خصائص حضرت رسالت پناصلی الله علیه و آله ذکر کنند و اگر
چه بعضی از آنها داخل بکارت نداده بنا بر این بلند عا کو نیز افشا بد ایشان در این کتاب کرده آنها را
مذکور ساخت بدانکه موسی و سه چیز از خواص انحضرت است اول حرام بودن نکاح کثیران بعد چه غیر
انحضرت را جایز است مگر بد شرط قلدت ندانستن بزنا و ادخواستن و زینت افشادن در ندادن
حرام بودن نکاح کردن زنان به و نصاب عقد چه غیر از جایز است بقول بعضی از مجتهدان سیم حرام
شدن زانی که انحضرت نگاه ایشان را کرده و این از آنچه است و بر شوهر از ایشان این حکم بر طرف شد

واجب بودن طلاق دادن شوهر آن ایشان چهارم حلال بودن زباده از چهار زن ساختن چه
 انحضرت زباده بر چهار زن جایز نبود و حرام بودن زباده بر زن خوانستن و حرام بودن بد کردن
 هر یک از زن بد دیگری و این دو حکم است بحضرت بر طرف شدیم بحضرت بودن زنان انحضرت میان زن
 او و مفارقت از او بلفظ طلاق و زنان غیر و بطلاق نینواستند مفارقت کردیم حلال بود
 نکاح بلفظ کردن همه و در طری که در همه چه غیر انحضرت را جایز نیست هفتم واجب بود شب
 پیش زنا چه غیر انحضرت را واجبست که از چهار شب یک شب پیش زن مرد بخوابد هشتم حرام بود زنا
 انحضرت بر غیر او که واجب بود سوگ کردن بر انحضرت دهم واجب بود قربانی کردن انحضرت
 واجب بودن شب بر خوانستن بنماز شب بر انحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن کسی که بعد
 نامشروعی کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگر چه دانند که دیگری بر او انکار کرده باشد
 سیزدهم حرام بودن گرفتن صدقات و اعیان بر قول بعضی از مجتهدان و صدقات سنتی نیز بر او حرام است
 چهاردهم حرام بودن چشم زدن بخلاف ظاهر در زدن و کشتن بخلاف غیر انحضرت که حرام نیست
 مگر در عمل حرامی یا نزد هم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر گفتن
 هفدهم حرام بودن گفتن زده از زن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را بر بیند هجدهم
 حلال بودن اخبار کردن انحضرت آنچه خواهد از غیبت که لشکر در جنگ ببرد چون کینان خوش
 و چاروای بنکو و جامه خوب غیر آن چنانکه در تحت جهامد کور شد نوزدهم حلال بودن رفتن و صدا
 داشتن و اینچنانست که کسی بگریزد و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این رفتن بر غیر انحضرت
 حرامست بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از دست کسان و لشکریان چه غیر انحضرت را حرامست
 بگر حلال بودن مخصوص ساختن زمینها چه چیدن چارواکها و انحضرت چه غیر او را حرامست
 دهم حلال بودن غیبت بر انحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه جمع میکردند
 هم رسیدند و آنها را میسوزانیده اند بیست و یکم جایز بودن سبیل کردن بر زمین و بتیم کردن خاک چه
 پیغمبران سابق را جایز نبوده سجد کردن بر غیر زمین و غیر از وضو و غسل جایز نبوده بیست و دوام
 انکستن انحضرت بر تمام عالمان بیست و یکم باقی بودن معجزه بفرمان تا قیام قیامت بیست و دوام
 انحضرت را خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت کردن انحضرت بر سپید دشمنان او و در جنگ در جاهه و

بیست و هشتم نکر داشتن اما او از صبح شد و فرود رفتن بر زمین بیست و نهم مخصوص بودن او در دنیا
 لشاعت غلام سیام مخصوص بودن ان حضرت بیدار زشت چنانچه از پیش میدید با بنفصه که آنچه در
 کند میدادست سی و یکم مخصوص بودن انحضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل او با بنفصه که انحضرت
 در خواب ماباشد و کسی چیزی گوید در میانها از اسی و دویم مضاعف شدن ثواب نان و عقاب آنها
 سه و بیستم حلال بودن داخل شدن با حرام بلکه چه غیر از احوالست مگر جامعی که فقها استثنا کرده اند
 چون همه کس و غیره **فصل هفتم** در بیای صدق بدانکه ذکر صدق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه
 سنست پس اگر در عقد ذکر صدق نکند آن صحیح است مثل ان لا نمت با دخول اگر بقرض کردن مهر
 زاده نشوند لیکن سنست آنست که دخول نکند نامهر را مشخص نکند اما اگر در عقد شرط کند که مهر زاده
 باشد یا ان نکاح صحیح است بانه مجتهدان دادند این مسئله دو قولست سنست سنست که صدق چنانست اطلاق
 یا اگر باشد و مکره است که زباده از پنجاه مثقال طلا صدق کند و سید مرتضی علیه الرحمه زباده از
 پنجاه مثقال طلا جایز میداند و سنست سنست که اگر شوهر پیش از دخول بمهر زن باو اقرار کند
 مکره است که خویشان زن بعد از مردن او طلب صدق زن کنند مگر گاه زن در حالت زندگی خود بجهت
 نکرده باشد مگر گاه زن در زندگی خود طلب نکرده باشد و شرط صدق مگر گاه در حال عقد کردن کند
 شود شرط اول آنکه چیزی بصدق میکند مسلما اما لکن شود خواه عین باشد خواه منفعت چون
 تعلیم سوره از قرآن و تعلیم منفعتی پس اگر چیزی باشد که مسلما مالک نتواند شد چون شراب کوشش
 صحیح نیست بعضی از مجتهدان گفته اند که نکاح در انصوت باطل میشود و بر عقد صحیح با
 ایامه المثل را میدهد با بیعت شراب خوگر اما بانه مجتهدان در مسئله خلافت افریقت که مه المثل
 میدهد اما اگر جهودان شراب را صدق کند صحیح است مگر گاه مسلما شوند و قبض نکرده باشند فیهما
 میدهد دویم آنکه صدق معلوم باشد بیدار و اگر چه وزن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا
 خرمن کندم با آنکه وصف کنند از آن جهالت از آن بر طرف شو پس اگر چیزی مجهول را صدق کند صحیح نیست
 و مه المثل میدهد سیم آنکه در صدق شرطی نکند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده نهد چنانچه دادن نکاح
 که اگر در آن وعده نهد نکاح باطل باشد صحیح نیست با شرط صحیح نیست با صدق اما بانه مجتهدان این
 خلافت چهارم آنکه صدق چیزی نباشد که وجو او وعده او را از انصوت اگر صدق این چنین چیزی باشد

فصل هفتم

صحیح نیست آنکه آقای غلام جهنم غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعضی او آزاد باشد و آن غلام را
 صدق او کند چه در اینصورت صدق باطل میشود و مثل با بداد پنجم آنکه صدق مقدای باشد که
 زن بان را ضعیف بناشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکشد از مهر المثل صدق نکند با جهنم طفل
 صغیر خود نیاده از مهر المثل صدق نکند هفتم آنکه اگر بکشد از مهر المثل صدق نکند چه اگر بکشد
 یا زباده از مهر المثل صدق نکند صحیح نیست هشتم آنکه باطلست با نکاح صحیح
 در این مسئله خلافست و صحیح است که آقای کبیر خود را آزاد کند و ازادی آن کبیر نامهر آن
 کبیر کند و با او اینصورت ابتدا با زادی میکند با نکاح صحیح است خلافست آنکه بهر کدام
 کند صحیح است چه مرد و بمنزله بان کلام است **فصل هشتم** در نسیا آنکه بدخول مهر متی و لیا
 بانکه مهر متی بدخول کردن در قبل یا در بریدن بعد صحیح و شبهه واجب میشود مگر نسیا که در
 بهر باشد الا در چهار موضع اول شخصی کبیر خود را بگلام خود عقد کند دخول کند چه در اینصورت
 دخول به مهر است لیکن ستم است که آقای غلام خود چیزی بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از جهنم
 چیزی دادن را با او در اینصورت واجب میدانند و دوم آنکه زن کافر حریه باشد و نفس خود را بر
 کافر خود و الا نشانه باشد با عقاد و نکاح و دخول کرده باشد و بعد از آن هر دو مسلما شوند چه در
 اینصورت مهری نیست ستم آنکه زن سیه دانسته بیازن ولی شوهر کند و شوهر او دخول کند چه در این
 صورت مهر نیست چهارم آنکه زن ازادی غلام شخصی را دانسته بر خصم او شوهر کند و دخول واقع
 شود چه در اینصورت مهر ندارد و واجب نیست بان با او دخول کردن مگر بانکه مهر الا در پنج موضع
 شخصی کبیر بیکر یا شبهه دخول کند و در انشای دخول کردن افا کبیر را بفرماید تمام شد دخول در
 ملک آقای دوم باشد چه بعضی از جهنم گفته اند که دخول کنند و مهر میدهند یکی آقای اول و یکی
 آقای دوم آنکه بدیننی پس خود را بشهه دخول کند بعضی از جهنم بر آنند که بدو مهر میدهند
 بان مهر زن جمعه دخول بان زن و بیکر هر دو بر سر خود جمعه فتح نکاح نیاید زن ستم آنکه شخصی زن را
 نکاح کند پس او دختر از او نگاه دختر یا بدو طی کند شبهه و فاداد آنچه در اینصورت هر کدام
 بیشتر دخول کرده باشند مهر از نسیا که شبهه دخول کرده میدهد نصف مهر زن خود را و کسی که بعد
 او دخول کرده باشد مهر را و نصف مهر میداد و در نصف مهر رجوع میکند بر کسی که بیشتر دخول کرده

و اگر کسی که
 در اینصورت
 با او نکاح کند

باشد پس آنکه کسی که بیشتر دخول کرده باشد و مهر میدهند چهارم آنکه دوزخ را هرگاه در وقت عقد کرده
 باشد و بان زنی که از عقد کرده باشد دخول کند نگاه ظاهر شود که بکامل مدد زنی دختر بوده
 چه در اینصورت از نسیا که با او دخول کرده باشد و شبهه مهر بیکر و از نسیا که بیشتر عقد کرده اند
 بیکر پس شبهه دخول کردن بان مهر نصف مهر میدهند پنجم آنکه بان زنی که از جهنم بدو مهر میدهند
 باشد هرگاه دخول کند و در انشاء دخول کردن او باطل است و در چه در اینصورت مهر متی و لیا
 بان زن میدهد و اگر فی الحال عقد میکند و مهر متی میدهد **فصل نهم** در نسیا آنکه بدخول مهر متی
 نکاح فتح میشود بانکه در بیعت و هفت موضع نکاح بر طرف میشود اول آنکه طلاق دهند در تمام
 آنکه میان زن و شوهر و بخش مهر سگ زن چیزی در عوض دهند بان را خلع مباراتن گویند ستم آنکه
 و لیا در حالت طفولیت او را بفرماید خود نکاح کرده باشد چه در اینصورت بعد از بالغ شدن
 فتح کرد چهارم و لیا طفل او را بدو بان را بخت با خصم نکاح کند چه در اینصورت بعد از بالغ شدن
 اخبار فتح دارد پنجم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فتح نکاح خود میشوند کرد و بعد از
 موقوفت بانقضای عده پس اگر شوهر او مسلمان نشود فتح میکند ستم نسیا جوته از نسیا خود بدین
 اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فتح میشود اما بعد از دخول موقوفت بانقضای عده پس اگر
 عده منقضی خواهد شد و مسلمان نشود فتح نکاح او میشود و هم چنین است حکم شخصی که مزنی شود
 بدو و کافر باشد چه بعد از دخول فتح بانقضای عده است پس اگر در عده رجوع انقضی باشد با نسیا
 میکند و اگر کسی که بدو مسلمان باشد مرتد شود بعد از عده فان کند نکاح زن و چه او فتح میشود
 آنکه زن و شوهر را در جنگ بکشد بانکه شوهر صغیر گرفتار شود یا شوهر بالغ یا نسیا کند مثل آنکه کافر
 باشد و گرفتار شود چه در اینصورت ما فتح نکاح زن میشود ششم آنکه آقای غلام و کبیر نسیا ایشان حتما
 اندازد بعد از آنکه نکاح کرده باشد بیک دیگر تمام آنکه هر یک از زن و شوهر را ضعیف بنکاح شود بانکه
 آنکه ان دیگری از طایفه شخصی باشد نگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده باشد چه این دیگر را و اگر
 فتح نکاح مهر سگ بر قول بعضی از جهنم آنکه جلد هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را بر دهد و بیکر
 حرام میشود نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شرخند اگر کسی باشد زن خود میشود با حال و اگر در حیا
 عمر با حال بان زن تمام آنکه بعد از زن دخول کند چه نکاح دختر باطل میشود و از آن دم خرد زن شوهر خود

و اگر کسی که
 در اینصورت
 با او نکاح کند

درید و اینصورت نکاح بر طرف پیشو سیردم و بر طرف افای که خود را چه در اینصورت و چون
 پیشو که افای دریم بجزر میشود در نکاح اول و فتح آن پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از
 ایشان بقده باشد خواه نباشد خواه ازاد و خواه مالک واحد باشد خواه منعقد و بعضی از
 مجتهد گفته اند که کسی که بقده را بخرید نکاح زن ازاد نمیتواند کرد چه مادام که هر یک از مرد یا زن
 پیش از عقد بقده بماند خواه در وقتی باشد خواه در وقت دخول کرده باشد فتح نکاح
 نمیتواند کرد اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او نمیتواند فتح کرد اما مرد را این
 فتح هست تا در دم مرد خصی باشد یعنی خواهه مثل پیش از عقد چه زن فتح نکاح خود میکند اما اگر
 بعد از عقد حادث شود فتح نمیتواند کرد و هم چنین است حکم در کسی که خصیه او ازاد گرفته باشد
 بریده باشد پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریدگی باشد و در وقت و اگر خصی
 بریده نباشد و بجزر بریدگی نباشد زن اختیار فتح ندارد شانزدهم آنکه در بعضی باشد چنانچه که
 از دخول کردن مطلقا عاجز باشد چه در اینصورت زن حال خود را بجا که شرح عرض میکند اما اگر
 او از بکال مهلت میدهد اگر چنانچه در این بکال دخول توانست کرد و الا بعد از آن زن را فتح
 نکاح میرسد اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فتح نمیرسد هفدهم آنکه هر یک از زن
 یا شوهر جذام داشته باشد چه فتح نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدان در زن عیب میداند
 و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد فتح نکاح او بجزر سده هجدهم هر یک از زن و شوهر بجزر داشته
 باشد چه فتح نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدان بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر
 ذکر کرده اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح است و در بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر بجزر
 آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدان مرد فتح نکاح او میتواند کرد بیست آنکه زن ازاد
 زین که باشد چه بر قول بعضی از مجتهدان مرد فتح نکاح او میتواند کرد بیست یکم آنکه زن قرنها
 باشد و زن بفتح ناف و سکون زاء مهمله چیزیست به مشابه اشخوان که در فرج زن بهم میرسد مانع میشود
 از دخول کردن با وجه در اینصورت مرد فتح نکاح او میتواند کرد بیست دویم آنکه زن عقل داشته باشد
 و عقل چنانچه که در فرج زن بهم میرسد مشابه گوشه که مانع میشود از دخول با زن چه در اینصورت
 بر قول بعضی از مجتهدان مرد را فتح نکاح از ترس برسد بیست و سه آنکه زن رفو داشته باشد و رفو بفتح

و اگر در وقت دخول
 و اگر در وقت دخول
 و اگر در وقت دخول

فایده

زاء مهمله و ناء منقوطه بر فواو در نقطه و ناف بهم آمد و زینت رو شد گوشه سونوعی
 دخول کردن با و دشوار باشد چه بر قول بعضی از مجتهدان اینصورت مرد فتح نکاح ازین میتواند کرد
 بیست چهارم آنکه مجروح بول و جنس یا مجروح بول و غایب یکی بود چه در اینصورت مرد فتح نکاح
 اینچنین زن میتواند کرد بیست پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر خستی باشد چه در اینصورت بعضی
 از مجتهدان گفته اند که فتح نکاح میتواند کرد بیست ششم آنکه هر گاه کنیزی ازاد شود و شوهر او غلام
 باشد چه در اینصورت آن کنیز اختیار فتح نکاح میتواند کرد مگر در اینصورت که فتح نمیتواند کرد
 و نیست که شخصی صدقه داشته باشد کنیزی داشته باشد که هفتاد صدقه بوده باشد عقد
 کرده باشد ازاد بگری بصدقه و در حال مرض او را ازاد کند چه در اینصورت کنیز را فتح نکاح
 کند زیرا که اگر فتح کند ازاد نمیشود بیست و هفتم خواستنی بجزر براد و در خواهر باید ازاد عمر
 خاله مرگنی که عمر و ناله را نکاح کرده باشد چه در اینصورت عمر و ناله فتح نکاح میتواند کرد
 نهم آنکه اگر فتح فوریت پس اگر بعد از دانستن عیبی نکند اختیار ندارد در فتح کردن نکاح
 بعیب زن حاکم شرط نیست و بیست و نهم آنکه ظاهر باشد چون برض و جذام و جنون بدو کوا و عا
 است و در بجزر عا که ظاهر نباشد چون عیب باطنی زنان بکواهی زنان و افراد ایشان ثابت شود
فصل در بجزر آنکه در چند موضع مهر المثل از دست بدانکه زن در بیست و نهم موضع
 المثل میگیرد با دخول اول آنکه ذکر هرگز نباشد و عقد چه در اینصورت مهر المثل میگیرد با دخول
 و اگر در اینصورت خواهد که آن زن را طلاق دهد پیش از دخول منع میباشد او بان زن و منع
 است که اگر شوهر او مالدار باشد جامه اعلا یا اسب اعلا یا اده مشقال طلا بدهد و اگر متوسطه
 باشد بیض مشقال طلا و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره چنانچه مذکور شد و اگر مشقال بیض طلا
 واقع شود چون منع و لغات آنچه مذکور شد آن منع دادن سنت است و بعضی از مجتهدان منع داد
 در اینصورت نیز واجب دانند و در بیست و نهم منع گرفتن میبازد ازاد و کنیز و دم آنکه در عقد گفته
 باشند که آنچه یکی از زن و شوهر یا چیزی بعد از عقد مشخص کنند همان باشد آنکه آنکس پیشتر
 از آنکه مشخص سازد مهر را دخول کرده باشد چه در اینصورت مهر المثل میگیرد آن زن بیست و نهم آنکه صد
 چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نباشد چون شراب خوک یا آنکه یکی از زن و شوهر مسلمان

فصل در بجزر
 و اگر در وقت دخول
 و اگر در وقت دخول

مهر

باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد چهارم آنکه صد چیزی باشد چه در اینصورت مهر
 المثل بیکدیگر است که صد است و بعبت باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین
 گفته اند که مثل آن چیز باید داد که بعبت باشد ششم آنکه زن و شوهر در عقد مهر اختلاف کنند هر دو
 سوگند بخورند چه در اینصورت مهر المثل بیکدیگر هفتم آنکه شخصی بر زبانه از چنان باده خول
 با ایشان مثل شود در اینصورت مهر المثل بیکدیگر و بعضی از مجتهدین مهر مستی را واجب دانسته اند ششم آنکه
 زن و شوهر در عقد مهر اختلاف کنند و سوگند بخورند چه در اینصورت مهر المثل بیکدیگر هفتم آنکه
 شخصی ببنده از چنان شتم آنکه در صد اگر شرط شرعی کرده باشد از این نیز مهر المثل باید داد
 هم صدق پیش از قبض کردن تلف شود مقدار آن را ندانند چه در اینصورت مهر المثل باید داد و هم
 آنکه صدق مغضوب باشد یا آنکه غایب بصبیت باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد و اگر جاهل
 بصبیت باشد مثل آنرا یا غیبت آن باید داد و بعضی از مجتهدین در اینصورت نیز مهر المثل گفته اند
 باز هم آنکه صد چیزی کرده باشد که منقضی نشود نكاح باشد چون صدق کردن آقای غلام چنانچه
 که شوهر او اعلام او باشد چه در اینصورت مهر المثل بیکدیگر در و اند هم آنکه ولد طفل بر کسر از مهر
 المثل ببنده از آن صد آنگه چه در اینصورت مهر المثل بیکدیگر آنکه عقد برخلاف آنچه زن
 گفته باشد واقع شد باشد چه در اینصورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه
 بآزادگی بنیاده از قدر مهر المثل صد آنگه دخول کرده باشد چه در مهر المثل میشود یا از هم
 آنکه شخصی هرگاه بیکدیگر بگوید که تزویج کردم تو کثیر خود را بشرطی که تزویج کنی بمن خیر خود را و
 کثیر را صد آنگه چه در اینصورت مهر المثل میدهند ششم آنکه بشیریه با زن دخول کند چه در این
 مهر المثل باید داد هفتم آنکه هرگاه کثیری که در پیش شخصی کرده باشد آنکس دخول با نکیر کند
 آنکه جائز است مهر المثل باید داد هجدهم هرگاه کثیر کسی را بر خصلت فاکس دخول کند مهر المثل باید داد
 نوزدهم هرگاه کثیر را با بیع فاسد خنده باشد دخول کند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه زنی را که
 دخول کرده باشد مهر المثل باید داد بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخوله شخصی زن کوچک او را
 دهند مهر المثل زن کوچک را میدهند هرگاه دانسته بشود زبانه باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی
 دهند که فلان مردن خود را طلاق داده و آن زن بشوهر خود دخول کند گواهان ظاهر شو

مهر المثل

مهر المثل میدهند بان زن رجوع میکند بر گواهان و هم چنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی
 دهند که مبنای زن و شوهر رضاع واقع شده از آن بر شوهر حرامست خاک شرعی مبنای آن زن بر شوهر
 کند فلان زن شوهر کند و نگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه در اینصورت شوهر و هم
 المثل میدهد فلان زن شوهر اولست بیست و بیستم هرگاه دو کسر دعوت کند که شوهر بوده اند
 یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن میباشد که قسم بخورد حجت فطریه است دعوی شخص دیگر
 پس اگر زن قسم بخورد و شخص قسم بخورد مهر المثل باید داد بیست و چهارم هرگاه دعوت کند شخصی بر زن
 از آنکه زن بشوهر رفته باشد که من در عقد رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول میکنند
 ضامن مهر المثل کشد بیست و پنجم آنکه زن دعوت نماید که مهر من مفقودی معین و شوهر گوید که نمیدانم
 زیرا که وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه مرد گوید فراموش شده است سوگند بخورد مهر
 المثل میدهد قبول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنیست بحسب عرف جمال بشرطی که از بیجا
 شغال طلا بنیاده نباشد که اگر زبانه باشد بیجا شغال طلا بنیاده باید داد فصل پنجم
 در بیان آنکه در چند موضع مهر بیست چهارم آنکه در موضع زن مهر بیکدیگر اول مرد شدن پیش از دخول
 چه او مهر بیکدیگر دویم مسلمان شدن کافر چه زبانه از چنان مدخوله داشته باشد چه بنیاده
 چنانچه مهر ندارد و هم چنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول ششم آنکه در بیست و پنجم آنکه
 بیست و ششم مرد یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالی که اگر مهر در عقد کرده باشد چه
 در اینصورت زن مهر ندارد چهارم شش خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه در
 باشد یا بهوش باشد چه در اینصورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن ازادی غلام شخصی را
 بیادن آقای او دانسته چه در اینصورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کثیری ازادی بیخصلت فاذا
 مهر ندارد هفتم فتح کردن شوهر نکاح را بر سبب یکی از عیبها که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است
 وجود عیب فسخ نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد هشتم فتح کردن شوهر نکاح را بر سبب عیبی که مؤید بود
 از آن بر مرد چه در اینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر از آن عالم بود مهر ندارد و بعضی
 از مجتهدین گفته اند که در اینصورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر چیزی گرفته باشد چه گفته
 مهر او مست و بیک چیزی دادن لازم نیست هفتم فتح کردن شوهر نکاح زنی را که با او نکاح ازادی بود آن زن کا

مهر المثل
 در بیست و پنجم
 آنکه در بیست و پنجم
 آنکه در بیست و پنجم
 آنکه در بیست و پنجم

کرده

کرده باشد بعد از آن ظاهر شود که کثیر است چه در اینصورت با فتح کردن پیش از دخول آن زن مهر
 نداد و اگر چه شوهر او بعد باشد هم فتح کردن زن نکاح مرد را که با دختری از او بود آن مرد را
 نکاح کرده باشد آنگاه ظاهر شود که او بنده بوده چه در اینصورت با فتح کردن پیش از دخول ^{نکاح}
 باز هم فتح کردن مرد نکاح زن را که با دعاء آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد
 آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کثیر است چه با فتح کردن مهر نداد و در آن وقت هم فتح کردن
 پیش از دخول از او باشد و شوهر او غلام باشد چه در اینصورت با فتح مهر نداد و در آن وقت هم فتح کردن
 زن از او پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی یا از او چه در اینصورت با فتح مهر
 چهارم فتح کردن عم و خاله پیش از دخول نکاح خود را بچهار خواستن دختر برادر و دختر خواهر
 ایشان بپرخش ایشان چه در اینصورت پیش از دخول با فتح مهر نداد **فصل در امر مهر**
 در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در هر موضع زن نصف مهر بگیرد اول
 طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه منع نباشد اما از آن بر عیض نصف مهر باو فرار
 داده بدهد و اگر نفی مهر خود را صلح کرده باشد بچیزی و آنگاه پیش از دخول از او طلاق دهد
 مهر مسمی را شوهر از زن بگیرد نه نصف چیزی را که صلح کرده و دوم فتح کردن نکاح زن بیک از ^{نصف}
 که در زمان عیبت پیش از دخول موجب نصف مهر است ستم عین بودن شوهر پیش از عقد چه
 اینصورت زن مهر بگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را واجب دانستند چهارم سلب شدن
 زن پیش از شوهر پیش از دخول چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد نیم حقی بود شوهر پیش از
 عقد کردن چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد بر قول بعضی از مجتهدین تمام گفته اند ستم زن شدن
 شوهر پیش از دخول نصف مهر بگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن شوهر
 خود را پیش از دخول بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت مهر نداد هشتم
 طلاق و هدایا نفی یعنی در میان زن و آن منی عین چه با آن عمل زن نصف مهر را بگیرد بعد از
 طلاق و اگر بیسب بن عمل در فرج زن رود شامله شود یا نصف مهر بگیرد در این مسئله خلاف
 اقل است که نصف مهر بگیرد هم شوهر او زن بزند دانسته زن کوچک را در اینصورت زن بزند
 نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را ثابت دانسته اند **فصل**

در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در هر موضع زن نصف مهر بگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه منع نباشد اما از آن بر عیض نصف مهر باو فرار داده بدهد و اگر نفی مهر خود را صلح کرده باشد بچیزی و آنگاه پیش از دخول از او طلاق دهد مهر مسمی را شوهر از زن بگیرد نه نصف چیزی را که صلح کرده و دوم فتح کردن نکاح زن بیک از که در زمان عیبت پیش از دخول موجب نصف مهر است ستم عین بودن شوهر پیش از عقد چه اینصورت زن مهر بگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را واجب دانستند چهارم سلب شدن زن پیش از شوهر پیش از دخول چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد نیم حقی بود شوهر پیش از عقد کردن چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند هفتم خریدن شوهر خود را پیش از دخول بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت مهر نداد هشتم طلاق و هدایا نفی یعنی در میان زن و آن منی عین چه با آن عمل زن نصف مهر را بگیرد بعد از طلاق و اگر بیسب بن عمل در فرج زن رود شامله شود یا نصف مهر بگیرد در این مسئله خلاف اقل است که نصف مهر بگیرد هم شوهر او زن بزند دانسته زن کوچک را در اینصورت زن بزند نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را ثابت دانسته اند فصل

مهر

سپس در بیان اختلاف میان زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند زن و شوهر در عین بودن
 یا اینکه زن او با دعاء آن کند که شوهر او عین است و شوهر منکر باشد و گواه عال نباشد قول اول
 شوهر شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که شوهر او عین است قول نمکنند
 آنکه شوهر او طفل باشد و هم آنکه دیوانه باشد چه احتمال دارد که بعد از آنکه دیوانگی او برطرف
 شود دعوی کند دخول کرده بودم ستم آنکه زن کثیر باشد بر قول بعضی از مجتهدین که شرط کرده اند
 در صحیح بودن نکاح تمسک اندازند زیرا که قول کثیر در اینصورت ممنوع باشد از آن میباید که نکاح او با
 باشد و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در اصل مهر شوهر منکر باشد قول اول او ستم با قسم
 هر گاه گواه نباشد پیش از دخول باشد و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول ^{و اگر اختلاف}
 کند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول اول شوهر است با قسم ^{از دخول باشد}
 بعد از دخول و خواه موافق مهر المثل باشد خواه نباشد هر گاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر طرف
 خود داشته باشند گواهان زن مقدم است اگر شوهر دعوی کند که مهر زن داده و زن منکر
 شود قول اول زن است با قسم خواه پیش از دخول باشد خواه بعد از دخول و در بعضی احادیث است
 که با دخول قول اول شوهر است با قسم و اگر قبل از دخول واقع شود همین حکم دارد
 و اگر زن دعوی خول کند و شوهر منکر دخول شود پس اگر زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل
 عقد دخول داشته باشد قول اول او است با قسم اگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین در این
 مسئله دو قول است و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در وقت عقد کرده و مهر لازم است او را
 و شوهر دعوی کند که در دو مرتبه بکف کند و بیک مهر لازم است بر من قول اول زن است با قسم و اگر از
 کند زن بیک شد عرض برضا و زن منکر بیک شد با قول اول زن است با قسم و اگر اختلاف کنند زن
 شد قول اول زن است **خاتمه در بیان آنچه معلق بنکاح دانند و انش فیصل است فصل اول**
 در بیان شب خوابیدن پیش از آنکه شب خوابید پیش از آن خلافت میباید که ابا واجب است
 از مجتهد گفته اند که واجب است مگر آنکه فتمت کند میان ایشان و بعضی از مجتهد گفته اند که اگر کسی
 بکرت داشته باشد فتمت واجب نیست و مشهور است که واجب است اگر در نیاده آن یک زن دائمی ^{میشد}
 باشد بر اولان است که در چهار شب یک شب پیش هر یک از ایشان بخوابد در شب بکر هر یک خواهد

در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در هر موضع زن نصف مهر بگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه منع نباشد اما از آن بر عیض نصف مهر باو فرار داده بدهد و اگر نفی مهر خود را صلح کرده باشد بچیزی و آنگاه پیش از دخول از او طلاق دهد مهر مسمی را شوهر از زن بگیرد نه نصف چیزی را که صلح کرده و دوم فتح کردن نکاح زن بیک از که در زمان عیبت پیش از دخول موجب نصف مهر است ستم عین بودن شوهر پیش از عقد چه اینصورت زن مهر بگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را واجب دانستند چهارم سلب شدن زن پیش از شوهر پیش از دخول چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد نیم حقی بود شوهر پیش از عقد کردن چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند هفتم خریدن شوهر خود را پیش از دخول بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت مهر نداد هشتم طلاق و هدایا نفی یعنی در میان زن و آن منی عین چه با آن عمل زن نصف مهر را بگیرد بعد از طلاق و اگر بیسب بن عمل در فرج زن رود شامله شود یا نصف مهر بگیرد در این مسئله خلاف اقل است که نصف مهر بگیرد هم شوهر او زن بزند دانسته زن کوچک را در اینصورت زن بزند نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را ثابت دانسته اند فصل

در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازم است بدانکه در هر موضع زن نصف مهر بگیرد اول طلاق دادن زن پیش از دخول و اگر چه منع نباشد اما از آن بر عیض نصف مهر باو فرار داده بدهد و اگر نفی مهر خود را صلح کرده باشد بچیزی و آنگاه پیش از دخول از او طلاق دهد مهر مسمی را شوهر از زن بگیرد نه نصف چیزی را که صلح کرده و دوم فتح کردن نکاح زن بیک از که در زمان عیبت پیش از دخول موجب نصف مهر است ستم عین بودن شوهر پیش از عقد چه اینصورت زن مهر بگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام مهر را واجب دانستند چهارم سلب شدن زن پیش از شوهر پیش از دخول چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد نیم حقی بود شوهر پیش از عقد کردن چه در اینصورت نصف مهر را بگیرد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند هفتم خریدن شوهر خود را پیش از دخول بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی دیگر گفته اند که در اینصورت مهر نداد هشتم طلاق و هدایا نفی یعنی در میان زن و آن منی عین چه با آن عمل زن نصف مهر را بگیرد بعد از طلاق و اگر بیسب بن عمل در فرج زن رود شامله شود یا نصف مهر بگیرد در این مسئله خلاف اقل است که نصف مهر بگیرد هم شوهر او زن بزند دانسته زن کوچک را در اینصورت زن بزند نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین در اینصورت کل مهر را ثابت دانسته اند فصل

مهر

مخوابد و اگر سه زن داشته باشد شب پیش ایشان بخوابد و بکس هر جا که خواهد و اگر چهار
زن داشته باشد هر چهار زن دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از آنها بخوابد تا ضرورتی
نباشد و رضایتی که نوبت او باشد جای دیگر است بخوابد و روز پیش زنان بود لازم نیست
در بعضی احادیث وارد شد که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت بکند عده پیش حمل کند
اندا این حدیث بر آنکه سنتت با آن زن چاشت کردن و شب خوابید میان زن آنکه نام او
بفرماید و با او باره از یک شب قیامت کردن میان زنان بر چنان ایشان جایز است مثل آنکه قرار
دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میان آنها که در این مسئله خلافست اما اگر از یک شب قیامت کردن
میان زن نیست و فرقی نیست با این شب خوابیدن شوهر میان زن از او خصی و عین در غیر آنها و در پیش
بیمار و خاص و نضای و اجرام کینه و غیر آنها از آنکه شب خوابید همه اینهاست غرض دخول کردن
و منع و کتبی که عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد زنی که از
شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد و از قیامت شب خوابیدن زنان دیگر
شربک نیستند و تفاوتی نیست در شب میان زنان از اولاد و خواستن دختر بکر در وقت ورود
او بخانه شوهر هفت شب پیش او میباید خوابید اگر بکر نباشد سه شب و باید خوابید چنانچه
مذکور شد اما میان کتبی و زنان از اولاد و خواستن پیش ایشان تفاوت هست چه کتبی نصف زن از
از این قیامت برد پس بکر از اولاد و کتبی داشته باشد و شب پیش زن از اولاد و بکس پیش
کتبی پنج شب بکر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بفرماید شب خوابید پیش زن تا اظ میثو
و با فضایی شب خوابید نسبت بزنی که در سفر واجب چون حج واجب شد با غیر واجب چون حج سنت
بر چنان شوهر بر شوهر واجبست که میان آنها مجتهد در این مسئله خلافست و زن که شب نوبت خوابید پیش
باشد نمیتواند شب خود را بیکر بخشد مگر بر چنان شوهر و اگر بخشد رجوع نمیتواند کرد در آن پیش از
تمام شدن آن شب چنان نیست که عوض شب خوابید چیزی بکشد پس اگر چیزی گرفته باشد کند در
که نوبت خوابیدن باشد زنی دیگر نمیتواند بکشد مگر بواسطه عیانت زن اما اگر تمام شب بخوابد
جهه زن صاحب نوبت نضای کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن
لازم نیست مگر در چنان ماه بک نوبت و اگر در شب خوابید پیش زنان ظلم کند و بعضی از ایشان واجب

است که ضایع کند چنانچه ایشان بمقدار آنچه پیش ایشان خوابیده باشد حرامست شوهر در خوابیدن
شب پیش زنان که بخانه ایشان رفت با ایشان از اجانه خود طلبد و کسی که شب نوبت خوابید پیش
زنان چون با مسیلمانان روزی شب و دست خصم و حر و زبان و بخش که میباشند و زن
بهم رسد بر آنکه اگر میان زن و شوهر کرد و زنی بهم رسد اگر چنانچه زن از اطاعت شوهر بیرون
رفته باشد بانکه هرگاه شوهر را ببیند روی هم کشد یا غافل خود را نسبت با او بفرماید و همد میباید
که شوهر بوضو کند و او را اگر وضو کردن فایده ندهد در شب خوابیدن خود را بچنان و کند
و اگر آن نیز فایده نکند گناه کند از او در جامه خواب دیگر بخوابد اگر آن نیز فایده نکند بزنی
او را با آنچه بعد از آن میان ایشان اصلاح توان کرد و میباید که زن چنان نباشد که عصبانیت از اعضا
ز او بگریزید و آنچه اگر بگریختن اعضا او را ببیند نطفه شود ضامنست و اگر سرکشی از زنا
شوهر باشد بانکه منع کند بعضی از حقوق زن را که شرع با منع شوهر از دادن حقوق جز کند
شوهر را در دادن حقوق او اگر شوهر بکجا زن را بزند یا که شرع از او منع کند و اگر زن در صورت
رضش مرزا او بعضی از حقوق خود را ببرد بخشد که شوهر با او میل پیدا کند حلالست شوهر را قبول کردن
و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسند که میان ایشان مجتهد در حدیث شرع بکس از خودی
شوهر و بکس از خودی زن را امر کند که میان ایشان اصلاح کنند پس اگر مرد و با صلاح منقوش شود
صحیحست آنچه حکم کند و اگر منقوش شود مجتهد میان زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق
دادن و دادن زن در نجس شدن صدان و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد خصم
ستیم در بیان لایحی که زن او را بیداند که هرگاه از دخول کردن شتاء یا بیشتر بکند در
که حاصل شود از آن شوهر است بشرطی که از انقضای شتاء بگذرد و میباید که در انقضای
السنه خلافست بعضی از ایشان نه ماهه گفته اند بعضی از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یک سال و
یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل در شکم بماند ممکن باشد لایحی که زن او را بیداند و به بد ملحق
برسد یا بکشد اینست و میگرداند زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت که فرزند که از او حاصل شد
باشد فرزند من نیست فرزند آن فرزند بر طرف نمیشود و اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر
لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور میشود اما اگر آن زن منع باشد یا کتبی

مخوابد و اگر سه زن داشته باشد شب پیش ایشان بخوابد و بکس هر جا که خواهد و اگر چهار زن داشته باشد هر چهار زن دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از آنها بخوابد تا ضرورتی نباشد و رضایتی که نوبت او باشد جای دیگر است بخوابد و روز پیش زنان بود لازم نیست در بعضی احادیث وارد شد که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت بکند عده پیش حمل کند اندا این حدیث بر آنکه سنتت با آن زن چاشت کردن و شب خوابید میان زن آنکه نام او بفرماید و با او باره از یک شب قیامت کردن میان زنان بر چنان ایشان جایز است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک سه شب بخوابد میان آنها که در این مسئله خلافست اما اگر از یک شب قیامت کردن میان زن نیست و فرقی نیست با این شب خوابیدن شوهر میان زن از او خصی و عین در غیر آنها و در پیش بیمار و خاص و نضای و اجرام کینه و غیر آنها از آنکه شب خوابید همه اینهاست غرض دخول کردن و منع و کتبی که عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد زنی که از شوهر سرکشی کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد و از قیامت شب خوابیدن زنان دیگر شربک نیستند و تفاوتی نیست در شب میان زنان از اولاد و خواستن دختر بکر در وقت ورود او بخانه شوهر هفت شب پیش او میباید خوابید اگر بکر نباشد سه شب و باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میان کتبی و زنان از اولاد و خواستن پیش ایشان تفاوت هست چه کتبی نصف زن از از این قیامت برد پس بکر از اولاد و کتبی داشته باشد و شب پیش زن از اولاد و بکس پیش کتبی پنج شب بکر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بفرماید شب خوابید پیش زن تا اظ میثو و با فضایی شب خوابید نسبت بزنی که در سفر واجب چون حج واجب شد با غیر واجب چون حج سنت بر چنان شوهر بر شوهر واجبست که میان آنها مجتهد در این مسئله خلافست و زن که شب نوبت خوابید پیش باشد نمیتواند شب خود را بیکر بخشد مگر بر چنان شوهر و اگر بخشد رجوع نمیتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب چنان نیست که عوض شب خوابید چیزی بکشد پس اگر چیزی گرفته باشد کند در که نوبت خوابیدن باشد زنی دیگر نمیتواند بکشد مگر بواسطه عیانت زن اما اگر تمام شب بخوابد جهه زن صاحب نوبت نضای کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست مگر در چنان ماه بک نوبت و اگر در شب خوابید پیش زنان ظلم کند و بعضی از ایشان واجب

صحیحست آنچه حکم کند و اگر منقوش شود مجتهد میان زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و دادن زن در نجس شدن صدان و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد خصم ستیم در بیان لایحی که زن او را بیداند که هرگاه از دخول کردن شتاء یا بیشتر بکند در که حاصل شود از آن شوهر است بشرطی که از انقضای شتاء بگذرد و میباید که در انقضای السنه خلافست بعضی از ایشان نه ماهه گفته اند بعضی از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یک سال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل در شکم بماند ممکن باشد لایحی که زن او را بیداند و به بد ملحق برسد یا بکشد اینست و میگرداند زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند گفت که فرزند که از او حاصل شد باشد فرزند من نیست فرزند آن فرزند بر طرف نمیشود و اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میان زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه زود باشد که کیفیت لعان مذکور میشود اما اگر آن زن منع باشد یا کتبی

کتاب جامع التوکل فی الطب

باشد بجز کفن شوهر فرزندی آن فرزند بر طرف می شود و محتاج بلغان کردن نیست هیچ چیز
 نیست نمی کردن بجز آنکه منی را در غیر فرج زن برین ندیده ممکن است که منی به شوهر پیچیده باشد
فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر خلاق بولادت فرزند دارد
 دو امر واجب است و دو امر مستحب و شش امر مکروه اما در اول واجب اول مدد دادن بزنان باشوهر
 در وقت زاییدن زن و اگر زنان منعقد باشند مردان عمره مند کنند و اگر وجود مردان عمره بین منعقد
 باشد غیر ایشان از خویشان مند کنند و بیمن خنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما آن بیمنی و
 امر مستحب اول غسل مولود فرزند در وقت ولادت دویم اذان در گوش راست او کفن و اقامت در گوش
 چپ او چه از حضرت امام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد که گاهی بعد از آن بان طفل
 نپرسد از نرسن و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان بر او دست ندارد ستم خاک کربلا بکام طفل
 مالد اگر خاک کربلا نباشد از آب جله فراموش بکام او مالید و اگر آن نیز نباشد آب شیرین بکام او مالید
 و اگر آن نیز نباشد خرما با عسل در آب برید شیرین شود و هم چنین سنگسنگ که خرما را با آنجا بند و بکام
 طفل مالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم ولادت بجز صدق کردن براب موی
 او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بر آن طفل در روز هفتم و بهترین نامها آنست که در اول بند خدا بیایا
 بوده باشد چون عبدالله اگر پس باشد بعد از آن بهتر است که محمد و احمد یا علی یا حسن یا حسین یا
 جعفر یا طالب نام طفل کند و اگر در خرد باشد فاطمه نام کند چه در وجد است اما که مفلسه بخانه کسی داخل
 میشود که در آن خانه نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب عبدالله و فاطمه سلام الله علیهم
 اجمعین باشد هفتم کتبت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم خنه کردن طفل در روز هفتم ولادت او
 نهم سوراخ کردن گوش چپ او در بالا دم عقیقه کردن چنه طفل در روز هفتم یعنی گوشتی که
 کشتن و عقیق آن بخری نیست و اگر طفل پیش از پیشین در روز هفتم ولادت بجز عقیقه ساقط میشود
 یا نهم آنکه آن گوشتی که می کشند چنه طفل مثل طفل باشد یعنی اگر فرزند پس باشد گوشتی که
 نر باشد برین بکشند و اگر در خرد باشد ماده بکشند و از دم آنکه در آن گوشتی که می کشند که در گوشتی
 قرم باشد شربت باشد یعنی شاخ اندوخی او شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد بجز آنکه چنانکه
 آن گوشتی که برین که طفل از آن ماده باشد دهند و اگر آن زن نباشد ماد در طفل بدهند که

کند چهارم هم آنکه زن گوشت را طعام کند بر درویشان دهد و اقل آن ده درویش را طعام
 دادنت یا ترده هم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یک مکان واضح شود و عقیقه کند
 از تراشیدن موی سر باشد شازدهم در وقت کتبتن گوشتی که منقول بخواند بسم الله
 و بالله اللهم هذا عقیقه عن فلان لحمها للحیة و دمه لها بدیهة و عظمتها بعظیمه الله ارحمه
 رقاء لا جمل محمد صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین در دعای دیگر از امام جعفر صادق ناطق
 جعفر صادق علیه السلام این دعاء منقول در وقت ذبح بگویند یا قوم این بری میمانی کور
 الیه وجهت وجهی للذم فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین ان صلونی و لیسک
 و تحبای و تمای لله رب العالمین لا شریک له و یدلک امرت و انا من المسلمین اللهم منک
 و لک بسم الله و الله اکبر انگاه طفل را بر بند و گوشتی که از دم کند هفتم آنکه اعضا
 آن گوشتی که شتر را از دم جدا کند چه شکستن استخوانها یا مکره است هجدهم عقیقه طفل کرد
 بعد از بالغ شدن اگر پدر از برای او عقیقه نکرده باشد نوزدهم مبارک باد کفن کسی را که او
 فرزند بچشم خوردن زن حامله به راجه حدیث آمده که هر زن حامله بخورد طفل او
 خوب و خوش طبع باشد بیست یکم خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن خون نفاس چه از حشر
 امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرزند او بدین حالت از حکما شود و در بعضی احادیث وارد
 شده که اگر رطب بخورد فرزند بچشم شود بیست دویم بچید بجزی سفید اما آن شش امر مکروه
 اول کتبت کردن بر ابو الفاسم طفل را که نام او محمد باشد بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
 نام حکیم یا جا که یا خالد یا حادث یا ضرر یا مالک کردن ستم کتبت طفل ابو الحکم یا ابو الملك یا
 عیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل تراشیدن و پاره آنرا گذاشتن بجز از گوشت عقیقه بدو
 مادر و جاعنی که در میان ایشان باشد خوردن ششم استخوان گوشتی که عقیقه را شکستن
 بلکه اعضا آنها باید جدا کرد **فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و محافظت کردن او**
 نایب گرفتن چنه او بدانکه چهارده امر شیر دادن و محافظت او و ذم او و تعلق دارد و اول واجب
 امر مستحب و شش امر مکروه اما در واجب اول آنکه مادر اول شیری که از پستان او بعد از زاییدن
 طفل برین میآید بخورد طفل دهده اگر آن شیر را نخورد زن نیمه اندازد و بی آن شیر برید

میباشد

کتاب جامع التوکل فی الطب

از مال خود واجبست که بماند و دهد و اما اجرت شیر دادن در مذهب و مال از مال طفل با پدر
 و اگر طفل مان نداشته بر پدر واجبست اما شش ماه سن اول آنکه شیر دهند مادر باشد چه
 شیرش مادر است و اگر مادر شیر دادن اجرت خواهد لازم است مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت
 شیر دهد چه در اینصورت اجرت دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت نطلبد او اولیست از بیگانه
 و اگر مادر نیاده از اجرت زن بیگانه خواهد لازم نیست اگر بپدر عمو نماید که زن بیگانه دهند
 و بی اجرت شیر میدهند و مادر مگر باشد قول پدر است باقیم دویم آنکه دو سال تمام شیر
 چه اگر کمتر از دو سال سه ماه جایز است اما ظلمت بر طفل زیاده از دو سال نیز جایز است اما
 نیاید بی اجرت ندادن سیم آنکه شیر دهند غافله باشد چهارم آنکه مشکا باشد پنجم آنکه عقیقه باشد
 ششم آنکه خوش شکل باشد و اما ان شش ماه مکره اول آنکه شیر دهند کافره باشد اما اگر مضطر
 باشند جن جهودتیر میتوانند شیر دادن اما او را منع نماید کرد از خوردن شراب و گوشت خولده دویم آنکه
 شیر دهند جهودتیر باشد یا نندت بر غیر او و اگر این زن مجوسه منحصر است شیر دادن طفل بر
 زنان جهودتیر که بخانه خود برود و شیر دهد چهارم آنکه شیر دهند ولدان را باشد پنجم آنکه شیر دهند
 بزها هم بسپند باشد و در بعضی احوال و در شده که اگر کپری ناکرده حاصله شده باشد
 دهد اگر افای او حلال کند شیر او حلال نمیشود ششم آنکه زن شیر دهند در مسلمانان و احوال
 و محافظت کردن طفل در دو سال که شیر میخورد و مادر او اولیست از پدر و اگر چه طفل شیر باشد و
 از دو سال تا بالغ شدن محافظت پدر و اولیست از مادر و اگر شیر خوردند دختر باشد هفت سال
 مادر محافظت او اولی است از پدر و بعضی از مجتهدان داده سال گفته اند و بعضی از ایشان گفته اند
 که تا مادرسوگر نکرده است اولی است از پدر قول او است و اگر دختر بپدر نداشته باشد تا وقت
 بالغ شدن اختیار خود دارد اما سن است که تا دختر شوهر نکرده از مادر جدا شود و اگر بکی از پدر
 و مادر طفل بپدر محافظت او تا وقت بلوغ بدیگری متعلق است هر گاه هیچ یک از ایشان باشد محافظت
 ایشان بقول بعضی از مجتهدان بعد متعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت عمربدی و مادر است
 کرده اند در هشت موضع محافظت مادر ساظم میشود و متعلق به پدر میشود اول آنکه مادر کافره باشد
 و پدر مسلمان دویم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیم آنکه مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد چهارم

انکه

نکته
 در این باب
 که اگر
 پدر
 و مادر
 هر دو
 زنده
 باشند
 و پدر
 از
 مادر
 جدا
 شود
 و مادر
 از
 پدر
 جدا
 شود
 و هر
 یک
 از
 آنها
 زنده
 باشد
 و دیگری
 فوت
 شده
 باشد
 و هر
 یک
 از
 آنها
 از
 دیگری
 جدا
 شود
 و هر
 یک
 از
 آنها
 زنده
 باشد
 و دیگری
 فوت
 شده
 باشد
 و هر
 یک
 از
 آنها
 از
 دیگری
 جدا
 شود

انکه مادر از محافظت امتناع نماید یا اگر شرع جبر میکند پدر را بر محافظت طفل پنجم آنکه مادر شو
 کند ششم آنکه پدر خواهد که مفر کند چه در اینصورت بعضی از مجتهدان گفته اند که محافظت مادر است
 میشود پدر را چه از او بپدر هفتم آنکه مادر جدا هم رساند چه بقضا و مجتهدان گفته اند که پدر
 در اینصورت اولیست بر محافظت از مادر هفتم آنکه مادر طفل دیوانه نباشد **فصل ششم**
 تکلیف نفقه و کسوه دادن بدانکه سه چیز است واجبست نفقه و کسوه است اول خوشی چه نفقه
 پدر و مادر هر چند بالا روند نفقه فرزندان او هر چند پادین روند واجبست هر گاه بر نفقه
 کسوه مادر نباشد و از او نباشند و سواى مادر و پدر چون مادر و خواهر و فرزندان ایشان
 و خان و خاله و نفقه دادن واجبست بلکه مست و کسوه بعضی از مجتهدان نفقه اینها نیز واجبست
 میدهند و شرط نیست که مادر و پدر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند نفقه اینها
 بانکه مفسر باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند نفقه ایشان بانکه مفسر باشند واجبست نفقه
 پدر و مادر و زوجه واجبست که زیاده از قوت بگیرد و یکسب از جمله خود و عیال خود نداشته
 باشد و اگر از دادن نفقه بافدوت بران امتناع نماید یا اگر شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن
 و تمعنان نفقه بایشان دهد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را پوشد و خانه که در آن
 باشد لازمست که بایشان دهد اما نکاح کردن جمله ایشان یا احتیاج لازم نیست بلکه سنتست و نفقه
 ایشان لازم نیست و خدمتکار جمله ایشان هم رسانیدن با احتیاج و نفقه خدمتکار ایشان لازم
 نیست و اگر نفقه خویش از او نماند داده باشد هفتای آن واجب نیست اما اگر ایشان را خاک شرع داده
 داده باشد که قرض کند که جمله آنکه خویش ایشان غایب باشد و آن فرض واجبست هر گاه پدر موجود
 نباشد یا موجود باشد و مفسر باشد نفقه فرزندان بر جد لازمست هر چند بالا رود و اگر موجود
 نباشد یا مفسر باشد بر جد مادری واجبست که بالتسویه نفقه دهند هر خوشی که نزد پدر
 باشند مقدم است از آن خوشی که در دست باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند
 سیمین زن بودن وجه نفقه بر شوهر واجبست شود بر چهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد
 چه نفقه منعه واجب نیست نفقه زنی که طلاق رجعی داده باشد و هنوز از عده بیرون نرفته باشد
 لازم است ایاد عده و فوات نفقه زن واجبست مجتهدان را در این مسأله دو قول شرط کرده

انکه

اندرین وقت که مدد خود را بر دخول کردن پس اگر تکلیف کامل نکند بر دخول نفقه
 او واجب نیست و همچنین نفقه زنی که سرکشی کند واجب نیست شرط ستم آنکه زن نایب باشد چه نفقه
 زنی غیر نایب لازم نیست بعضی از مجتهدان نفقه غیر نایب را نیز واجب میدانند شرط چهارم آنکه زن
 نباشد چه نفقه مرد ساقط است اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از مجتهدان که نفقه را غیر حمل
 لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد شش چیز بر شوهر واجبست اول آنکه شک او را از
 پسر کند دوم آنکه ذات عدل باشد و اگر متکلمان زنان خوردن بر زن ندهد قضا که لازمست
 اگر بعضی از متکلمان با شوهر چیزی بخورد و متکلمان لازم نیست نمیتواند شوهر تکلیف کند زنی که
 با من چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست هر صباح زن نفقه خود را میطلبد صبر کردن تا
 لازم نیست پس اگر در اثناء روز طلاق دهد نفقه از روزی از منبکیر اما اگر بدانشای خود
 سرکشی کند یا در بعضی نفقه رجوع میکند بانه در این مسئله میان مجتهدان اختلاف است چون زیاد
 انبک در نفقه نمیتواند طلبد اگر شوهر مغلس شود مهلت دهد و از آنجا که او را در بعضی
 وقت زن در اینصورت منع نکاح خود نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار باشد نفقه سابق
 میبکیر از او بشرط که در مغلس بقدر طاقت نفقه از او نکرده باشد ستم آنکه جامه باو دهد که او
 بپوشاند و این جامه در بر جامه و مقنعه و اگر از اهل بخل و شرف باشد جامه جبهه غیر جامه
 لازمست و در زمستان جامه در جامه جهت دفع سرما لازمست و اگر در شهر باشد که زن از
 مغارف باشد که پوشیدن بپوشند پوشیدن جامه اول لازمست اگر در جامه دادن متکلیف نیست
 قضای مدت بر شوهر لازم در جنینان و زنان خوردن و جامه رجوع بزنانی که مثل انروز در این شهر
 باشد میکند چهارم خدمتکار چنانچه آن زن اگر از اهل خدمتکار باشد لازم نیست که جامه او بپوشد
 مجرد و زیاده از این خدمتکار لازم نیست اگر چه از زن اهل زیاده از یک خدمتکار باشد نفقه
 خدمتکاران بر شوهر لازم نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد شوهر را بر او واجبست که خوب
 و آلا شوهر را قدا نمیتواند بیرون کند و دیگری بجای او آورد و اگر از زن بشوهر کو بود که اجرت خدمت
 مزایم ده و من خود خدمت میکند اجرت بر شوهر لازم نیست اگر آن زن زیاده از یک خدمتکار
 باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتکار نمیتواند کرد و منع نمیتواند کرد شوهر مادر و پدر آن زن را

اندرین

از داخل سند خانه او و با مانع نمیتواند کرد او را از خوردن چیزی با بد بود در این مسئله مجتهدین
 زاد و وقتساقرب است که منع میرسد همچنین منع نمیتواند کرد زن را از خوردن چیزی که سبب بیماری
 او شود و آن از زهر خوردن منع نمیتواند کرد چه خانه که زن در آنجا ساکن کرد و غیر شوهر مانع
 دیگر نزد نکند ستم فرزند که بیالای آن نشیند بدین لحاظ و باالش جمله خواب همان جمله
 خدمتکاران زن لازم نیست هفتم طرفی که زن طبع کند و او طریقی که در آن طعام بزد و گوشت که
 آب پیاشامد و گاه نیست که از خوب و کل باشد هشتم الهای که بان بدتر از کاف تا نکند چون
 شانه و دو عن و حسابون و اما سوره و بوی خوش حمام لازم نیست مگر آنکه سرها باشد چه در اینصورت
 حائل از سنت اجرت خدمتکاران میکنند و در واجبت بیماری بر شوهر لازم نیست ستم مالک بودن
 چه نفقه بیکه و علف جوانان تا آنکه علف کر برایشم و زینون غسل بر مالک واجبست اگر بنده
 کسب شده باشد یا از کسب او از کسب او بدهد و اگر کسب و بنفقه او وفا کند
 اگر وفا نکند نهم او را از کسب او بدهد و در نفقه بنده رجوع میکند به بندگان مثلاً آنرا در
 کاه اما مغلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حکم شرع او را جبرش میکند بر نفقه دادن تا
 فروختن آنها یا کسین جوانی که قابل کسین باشد یا بر زن هرگز کما جامع
حکم طلاق در بیان طلاق دادن زنان و عدل داشتن ایشان و طلع و مبارات و ایلا و اظهار
 با ایشان و در آن چند طلب است طلب اول در اتمام طلاق دادن و در آن چند فصل است
 در اتمام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسمست قسم اول طلاق واجب آن بر سه قسمست
 اول طلاق دادن شوهر زنی که شوهر با او کهنه باشد که پیش تو همچو پیش مادر منست چه در این
 صورت حکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد تا نگاه واجبست بر او طلاق گرفتن یا دخول کردن و آن
 است بعد از آن که در آن دویم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورد باشد که باو دخول نکند
 چه در اینصورت حکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد تا نگاه طلاق گرفتن یا دخول کردن واجبست
 ستم طلاق دادن خویشان زن و خویشان شوهر و در حالتی که اصلاح میان زن و شوهر امکان
 نماند زن شوهر و بعضی از مجتهدین این قسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم است
 طلاق دادن زنی که جبر و نقاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر یا او حاضر باشد

فوق
 کما جامع
 طلاق

طلاق

طلاق دادن زن بالغ که حوض نمیدارد حامله نباشد با او دخول کرده باشد پیش از آنکه جنین پیدا
 و پاک شود سیم زباده از یک مرتبه طلاق کفین در یک مجلس چه بمذهب شیعه بکمرته که کفین طلاق
 کافیه و دوم و سیم حرامست اما در مذهب سنیان جایز است چهارم طلاق دادن زنی که شب
 خوابید نوبت او باشد در آن شب بر قول بعضی از مجتهدین قسم سیم طلاق مکروه و آن بر دو قسم
 ستم اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتی که در میان ایشان التیام باشد چه در جلد و چه در
 شده که خدا بنیالی دشمن میداند اطلاق را قسم دوم طلاق دادن شوهر میان زن خود را قسم چهارم
 طلاق سنیان در حالتی که شوهر ترسد که از حقوق زن بیرون شود اما مگر با شک از آن زن در
 دل داشته باشد و گاهی مجتهد طلاق سنت میگوید و قابل طلاق برعت خوانند و این طلاق
 سنتی عام میگویند و مرد ایشان است که طلاق در این طلاق بعد از آن بکند و زن از
 عقد بیرون رود انگاه عقد کند و این طلاق است مخصوص میگوید طلاق مجتهد بر دو قسم
 قسم اول طلاق باین باب یعنی طلاق دادن که شوهر را بعد از صیغه طلاق رجوع نمیرسد زن هفت
 قسم است اول طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد دوم طلاق دادن زنی که از او دخول
 مابوس شده باشد سیم طلاق دادن زنی که نابالغ باشد و بالغ نشده باشد چهارم طلاق دادن زنی
 که چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق او گفته باشد چه در اینصورت مادامیکه آن زن
 رجوع در آنچه کرده داده نکند شوهر رجوع نمیشود و اگر سیم طلاق دادن زن از او مرتبه سیم و کثیر
 مرتبه دوم چه در اینصورت شوهر رجوع نمیشود کرده تا آنکه شخصی دیگر از آن نکاح کند و دخول
 کند و طلاق دهد سیم طلاق دادن زن از او در مرتبه ششم در کثیر در مرتبه چهارم چه در اینصورت
 شوهر رجوع نمیشود کرده تا آنکه شخصی نکاح کند و دخول کند هفتم طلاق دادن زن از او در مرتبه
 نهم و دهم مرتبه هم و در کثیر مرتبه ششم چه در اینصورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عقد
 باشد حرام مؤبد نمیشود و اگر غیر عقد باشد حرامست که شخصی دیگر از آن نکاح کند و دخول کند چنان
 که عتق یک مذکور میشود قسم دوم طلاق رجعی آن بر دو قسم است اول طلاق که شوهر را بعد
 طلاق کفین رجوع جایز است آن ماسوا اطلاق باین است دوم طلاق عقدی است که زن را از
 طلاق دهند در همان زن رجوع کند و دخول کند انگاه بکند و آنکه حوض نمیدارد بیک طلاق دهند

انگاه در عده رجوع کند و باز دخول کند و هر گاه این چنین طلاق در عده داد تا سه مرتبه
 کثیر از او مرتبه بر شوهر رجوع نمیرسد و او دخول حرامست تا آنکه شخصی دیگر از آن نکاح دائمی
 دخول کند و در مرتبه ششم در دنیا زاد و چهارم در کثیر نیز حرام میشود اما دیگری دخول کند نکاح
 دائمی و در مرتبه هفتم در دنیا زاد و در ششم در کثیر بر شوهر حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاق
 بی عده رجوع نکند بلکه بکند آنکه از عده بیرون رود و عقد کند و در مرتبه هفتم در دنیا زاد
 ششم در کثیر حرام مؤبد نمیشود بلکه هر گاه شخصی بر نکاح دائمی بان زن دخول کند و سر عقد حلال
 میشود و فرقی نیست که انحصار در این باب میباشد زن و شوهر نکاح دائمی در میان بده باشد یا
 اگر این شخص در حالت حوض و نفاس بان زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال میشود
 انکه شرط است که در حالتی که زن از حوض پاک باشد دخول کند تا آنکه حلال شود مجتهد را در
 این مسئله دو قول است و شرط است که آن شخص دخول در فرج نکند پس اگر منی او در فرج آن زن بیرون
 حلال نمیشود و همچنین حلال نمیشود اگر در غیر فرج دخول کند **فصل در مهر و بیان شرطها**
 طلاق بدانکه شرطهای طلاق پانزده است اول صیغه مثل آنکه شوهر زن خود کو بیدانست طلاق یعنی
 تو طالق یا آنکه اشاره بزنی خود کند و بگوید هذیه طلاق یعنی این طالق است یا آنکه بگوید زوجه
 طالق یعنی زن من طالق است و این سه طریق پیش شیعه طریق دیگر صحیح نیست پس اگر بزنی خود
 است طالق یعنی تو طالق یا بانوان مطلقه یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع شده و همچنین طلا
 بینا اگر بزنی خود گوید که تو خلیه و برتبه از شوهر و مثل اینها نیز اگر این لفظها صریحا دلالت بر طلا
 ندانند و اگر چه قصد طلاق کنند بان دویم آنکه صیغه طلاق را بگوید هر گاه قلدت بفرج یا
 و اگر قلدت بفرج ندانسته باشد هر طریق که قلدت بر آن داشته باشند صحیح است سیم آنکه صیغه
 بلفظ بگوید هر گاه قادر بر کفین باشد پس اگر در اینصورت بلفظ نکوند بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست
 خواهر شوهر حاضر باشد و خواه غایب بعضی از مجتهد گفته اند که اگر غایب باشد نوشتن صحیح است و اگر
 قادر نباشند بر کفین مثل آنکه کتک باشد اشاره کافیه در حد آمده که در اینصورت مفسد بر آن
 اندازند اما دلالت کند بر آنکه زنی از آنست که بعد از این دو میوشانند از او و بعضی از مجتهد گفته اند
 که اگر شوهر غیر حاضر باشد زنی با طلاق و غیر طلاق و قصد کند و زن اختیار طلاق صحیح است چهارم

طلاق
 حلال
 حرام

انکه معلوق نشاند صیغه را بر شرطی با صیغه چون آمد حاجیان از حج پس اگر معلوق نماز بر شرطی
 با صیغه صحیح نیست بچشم انکه بعد از صیغه طلاق چیزی که نکند که منافی طلاق نباشد مثل انکه گوید
 بعد از انکه گوید است طلاق بگو بدیضه طلعه ششم انکه در صیغه طلاق قصد انکسار است
 مانع و مستقبل و حال نکند پس اگر این صدها کند صحیح نیست هضم انکه طلاق دهند بالغ باشد
 پس اگر طفل باشد صحیح نیست اگر چه ولی او اذن دهد اگر چه ده سال داشته باشد بعضی از
 مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند هضم انکه طلاق دهند عاقل باشد چه طلاق
 در توان صحیح نیست و قیود توانه که تمام وقت بتواند باشد اودا طلاق نمیتواند دادند و اگر بگوید
 اودا طلاق باشد طلاق ولی صحیح نیست هم انکه طلاق دهند اجبار خود طلاق دهند پس اگر بگوید
 با کراه بران دارند صحیح نیست هم انکه طلاق دهند قصد طلاق نکند پس طلاق سنتی حقیقه
 و بی هوش عاقل صحیح نیست و هم چنین صحیح نیست اگر نام زنی طاق باشد و در وقت صیغه طلا
 کفین قصد نام آن زن کند یا زدم انکه زنی که طلاقش میگوید بنده دائمی باشد چه طلاق
 و کفره که با دخول کرده باشد سب مالک شدن و زنی که بشه با او دخول کند صحیح نیست ۱۲
 انکه از زن در وقت طلاق دادن پاک باشد از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشد با او حیض بدین
 حامله نباشد و شوهر حاضر باشد پس اگر شوهر او با زن دخول نکرده باشد حاضر نباشد عالم
 باشد که از پاک بر پاک دیگر انتقال کرده یا انکه زنا است طلاق دادن از زن در حالی که حیض
 و نفاس داشته باشد صحیح است سیزدهم انکه زنی که طلاق میدهد مبیاه مبین باشد در لفظ
 با در قصد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست بعضی از مجتهدان گفته
 اند که طلاق در بی صورت صحیح است و تعیین آن بقرع میشود یا انکه شوهر تعیین کند چهارم انکه در وقت
 طلاق کفین دو عادل حاضر باشند و پیشوند یکبار پس اگر هر دو یکبار نشوند یا انکه یکبار
 نشود با عادل نباشد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری داد طلاق کافی میدانند
 یا زدم انکه دو عادل مرد باشند چه شیند زنان در طلاق مفسر نیستند تفاوتی با مردان
فصل بیستم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه باز است رجوع کردن شوهر
 رجوع این بر دو قسم است اول قولی مثل انکه شوهر زن بگوید ای چنین کن یعنی رجوع کردم

پس اگر شوهر بگوید ای چنین کن یعنی رجوع کردم

نکاح یا انکه انکار طلاق کند و اگر شوهر نکاح نامشکاشانه او یا اگر منقعه او از او رجوع
 نمیشود بجای کفین است و هم چون دخول کردن با آن و زنی بوسید یا به سینه شوهر یا دست
 و اگر آن زن را که طلاق رجوع گفته در عده عقد کند یا عقد کردن رجوع نمائند در این مسئله
 دو قول است و همچنین خلافت مبیاه مجتهد در صحیح بودن معلوق مابین رجوع بر شرط و شرط است
 در رجوع کردن شوهر زن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غایب طلاق دهد در عده رجوع کند
 صحیح و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع کردن بلکه سنت است و حرام بودن دخول کردن زن چون
 خاص بودن ازین مانع رجوع کردن نیست پس اگر در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام باشد یا
 رجوع کند صحیح است اگر اختلاف شود مبیاه زن و شوهر در رجوع یا دخول کردن و زن منکر رجوع
 باشد دخول قول زنت با قسم و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عده او تمام شد و ندانم که احتمال داده
 باشد که دانست میگوید مثل انکه بیست شش روز در لحظه از طلاق کفین او گذشته باشد قول
 قول او منت با قسم و ظاهر اینست از احادیثی که میگویند قول زنی قبول نمیکند در چیزها که معتدا
 نباشد مگر بگواهی دادن چهار زن عادل که بر باطن اثرن مطلع باشند **فصل چهارم**
 در بیاعده داشتن زنان یعنی انظار کشیدن ایشان مدتی معین که شارع جهه ایشان قرار داده که تا
 آن مدت منقضی نشود شوهر نکند و آن بر دو قسم است قسم اول جماعتی از زنان که عده ایشان سه مرتبه
 یا بیشتر است از حیض و ایشان جماعتی از زنانند که عادی داشته باشند که در ماهی چند و معتبر
 حیض بیند و یا ایشان دخول کرده باشند و حقیقه در قبل ایشان غایب شد باشد اگر چه منی نیامد
 باشد و طلاق دهند ایشان را چه مبیاه بد که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر از قسم
 نفازا ذکر بریده باشند خصمین او بلای باشد یا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه مجتهدین را در این
 مسئله خلافت است و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عده ایشان تمام شد و نزد آنان سه مرتبه حیض
 می بینند پاک میشوند بیست شش روز در لحظه است چه مکر است بعد از طلاق بر یک لحظه آمد باشد
 و عده او سه روز نباشد و در مبیاه و حیضه روز پاک نباشد و خلافت مبیاه مجتهد که با لحظه آخر
 عده است یا انکه عده منبر و در زن زانست از عده است که لحظه آخر داخل عده نیست بلکه آن عده
 بر روز زن زانست از عده قسم دوم جماعتی که از زنان سه ماعده ایشان است و ایشان چهار قولند اول

در بیاعده داشتن زنان یعنی انظار کشیدن ایشان مدتی معین که شارع جهه ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکند و آن بر دو قسم است

قسم اول جماعتی از زنان که عادی داشته باشند که در ماهی چند و معتبر حیض بیند و یا ایشان دخول کرده باشند و حقیقه در قبل ایشان غایب شد باشد اگر چه منی نیامد باشد و طلاق دهند ایشان را چه مبیاه بد که این طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر از قسم نفازا ذکر بریده باشند خصمین او بلای باشد یا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه مجتهدین را در این مسئله خلافت است

زنانی که طاعت در حوض بگذرانند یا نشسته باشند یا هر شش ماه بگریه حوض بنشینند در سن زانی باشند
 که حوض بنشینند ایشانرا طلاق دهند چه علم ایشان سه ماه است و اگر در وقت پند ماه طلاق
 دهند و لایحه و می بود عدت ایشان با ملائی با عدتی دویم زانی که بالغ نباشند چه زنی
 بخواهد از جهت بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عدت بدارند بعضی از مجتهد گفته اند که ایشان
 عدت ندارند مگر آنکه از حضور پدر یا پسر شده باشند و ما پسر شدن در آنکه فریبی و
 بیله نباشند و در بجهت سالکی هم میرسد و زنان فریبی بیله در حوض سالکی بهم میرسد و در
 فریبی و بیله در حوض سالکی پس بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهد عدت ایشان سه ماه است
 بعضی از مجتهد گفته اند که ایشان عدت ندارند چنانچه زانی حامله که حمل ایشان از غیر شوهر باشد
 ایشانرا طلاق گفته چه عدت ایشان سه ماه است مگر جماعی که از زنان که عدت ایشان دو مرتبه
 از حوض پاک شد است و ایشان دو وقت اول کثیر از آنکه ایشانرا عادت نباشد و بعد دخول کرده باشد
 با ایشان چه بعد از طلاق دادن عدت ایشان دو مرتبه از حوض پاک شد است اگر چه شوهر ایشان زاده
 شده باشد چه کثیر زانی که کثیر از آنکه برود بپند بپند و عدت و بیله است و دویم زانی که
 از بعد منعه دخول کرده باشد چه بعد از عدت ایشان دو مرتبه از حوض پاک شد است هرگاه ایشان
 لعان منقسم باشد مگر جماعی از زنان که عدت ایشان چهل و پنج روز است و ایشان نیز دو
 اول کثیر از آنکه از بعد دخول کرده باشند دویم زانی که ایشانرا بعد منعه دخول کرده باشد
 و حوض بنشینند و سن زانی باشند که حوض بنشینند چه عدت ایشان چهل و پنج روز است مگر جماعی
 از زنان که عدت ایشان سه ماه است و ایشان زانی اند که بگریه یا در مرتبه حوض بنشینند بگریه
 بعد از طلاق عدت ایشان سه ماه است بعضی از مجتهد گفته اند که عدت ایشان شش ماه است مگر جماعی
 از زنان که عدت ایشان زانین ایشان منقض میشود و از زنان حامله اند چه زانی حامله ظاهر
 گاه طلاق دهند برایشان از عدت برین میرسد اگر چه بعد از طلاق دادن بیکل زانی باشد
 آنکه حمل او از کسی باشد که بجهت او عدت نگاه میدارند با احتمال داشته باشد که از او باشد چون فریب
 زنی که شوهر او را لعان کرده باشد و بعضی از مجتهد گفته اند که عدت حامله زاده طلاق کثیر از سه
 باشد از پس او عدت او سه ماه کثیر از زانین باشد و او سه ماه است اگر حمل زانی از زانی

بگذرد

باشند عدت ندارد و اگر زنی در سفر طلاق دهند و حوض بنشینند خواه در بیرون کشته باشد یا در
 از چهار زن بعد از طلاق دیگری در سفر خواهند فرما صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان
 هست قسم هفتم جماعی از زنان که عدت ایشان چهار ماه و ده روز است ایشانرا طلاق از زانی
 که شوهرهای ایشان مرده باشند و اگر چه شوهر ایشان بنده باشد چه برای آن لازم است که چهار
 ماه و ده روز عدت نگاه دارند و ترک زینت کنند و در آن چهار ماه و ده روز بیله بپوشند و بیله
 و بوجوش بر خود نزنند و سر نه نکنند و اگر احتیاج بر سر بپوشانند شب سه مرتبه بکشند و روز پاک
 کنند و خانه بنشینند و سفید آب غازه بر روی ثمنانند و هر چه در عرف و عادت از زانی است
 حرامست بر آن زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن سبب خلاف شهر و عادت
 مخالف میشود پس هر جا که در عرف عامه از زانی پوشیدن ثمنان پوشیدن حرام نیست
 بد و مساوی کردن و ناخن کردن و در خانه های خالی بودن و بر سرهای بیله پوشیدن حرام نیست
 کردن فرزندان و کثیر از زانی که شوهرها ایشان مرده باشند و آنچه مذکور شد فرقی نیست
 ندمه دخول و کوچ و بزرگ خواه در حوض بپندن عادت داشته باشد خواه نداشتن باشد و
 همچنین کثیر از آنکه با ایشان دخول کرده باشند و حامله باشند بعد از مردن زانیها ماه و ده روز
 عدت نگاه میدارند قسم هشتم کثیر از شوهرها ایشان مرده باشند و اگر چه شوهرها از او باشند
 چه علم ایشان بعد از مردن شوهرها ایشان شصت و پنج روز است نصف عدت زنان از او آنچه بعد
 زانی از او منقض شود از بزرگ زینت کردن نیز کثیر از اجنبی و بعضی از مجتهد گفته اند که کثیر از
 نیز بعد از مردن شوهر آن چهار ماه و ده روز است و اگر کثیر از او عدت از او است اما اگر عدت
 یابن باشند همان عدت رجبه کثیر از تمام میکند مگر جماعی از زنان که حامله باشند و شوهرها
 ایشان مرده باشند چه عدت ایشان دو مرتبه است از چهار ماه و ده روز و با زانین بیله هر
 کدام از این دو مرتبه که دور باشند آن عدت ایشان است پس اگر کثیر از چهار ماه و ده روز است و اگر زانین
 او نبوده از چهار ماه و ده روز است و او زانین باشد مگر زانی اند که شوهرها ایشان
 کثیر باشند چنانچه از ایشان ظاهر نشود و خویشان داشته باشند که نفقه بر زانیان ایشان دهند و اگر
 نفقه ندهند و از زنان صبر نکنند و بجا که شرع خالی خود را عرض کنند تا اگر شرعها سال از زانیان

کوشید

میرزایان

بعضی با بینه و از بینه مال میدهد و در آنجا مال در آنجا که شوهرها ایشان کرده
ایشان را طلب میکنند پس اگر خیر ایشان هم نرسد ولی کم شد ایشان را طلاق میدهد و عده ایشان چهار ماه
ده و عده است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد خاکه شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در
عده پیدا شود او را اول است بزن خود و اگر بعد از تمام شد عده پیدا شود زن او نیست خواه شوهر
کرده باشد خواه نکرده باشد **مهر** حاجت بر کسی که کثیره خوله را میفرستد یا آنکه خوله
بان کثیره کرده باشد یا کثیره را مالک شود بهر نحو که باشد آن کثیره جوان باشد و حیض پیدا نشود
که کثیره یک حیض برسد اگر برسد نگاه دخول کند با او و اگر حیض نرسد و در سن نفی باشد که حیض
نمی بیند اجنبی را که چهل و پنج روز انتظار بگذارد نگاه دخول کند و اگر کثیره حامله باشد انتظار
کشد که زاید با آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد نگاه دخول کند با او و عده استبراح غیر دخول کرده
از بوسه و غیر آن است بر آن در آن مسئله مجتهدان و قول استبراح آنست که جایز است اگر در آنجا
استبراح دخول کند با استبراح ماضی میشود با آن مجتهدین در این مسئله دو قول است قوی آنست که
استبراح نیست و اگر در کوه غار و کوه و هند که مالک استبراح کرده با آنکه در خانه که حیض
زاد باشد منتقل شود با آنکه زنا و بوه باشد با آنکه مالک او زنا بود باشد استبراح در این صورت
واجب نیست و در عده عده وجهه نفقه بر شوهر لازم است بطریق که در نکاح مذکور شد و اگر
بلان زن و فن از خانه که طلاق گفته او را در خانه بفرستد و شوهر نیز بیرون کردن او از خانه
حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حددن باشد چه او را اجتهاد حددن میتوان بیرون کرد
مگر اهل خانه او را از آنکه چندان بیرون جایز است که او را از خانه بیرون کند و بخانه دیگر فرستد
و همین نفقه کثیره در عده رجیمه لازم است در عده باین نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد
مطلب و بعد از طلاق و مبارات کردن و آنجا است که مبنای زن و شوهر رجیمه هم رسد زن
مهر خود را با بعضی از آن بشوهر بفرستد که در عوض آن در طلاق کوپد و غیره مباح و مبارات
که خلع رجیمه از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و نام خلع سه است حرام و مستند
مباح اما خلع حرام زن وقتی است که شخصی زن خود را با کراهت بر این دارد که خلع کند و هم چنین حرام
است هرگاه زنی از بعضی حقوق او را منع کند یا خلع کند و اما خلع مستلزم آنست که زن بشوهر خود کوپد

بعضی با بینه و از بینه مال میدهد و در آنجا مال در آنجا که شوهرها ایشان کرده

کرم

کرم کبیر اینها داخل سازند که توانان از دکه شوی بعضی از مجتهدان در این وقت خلع را واجب دانند
و خلع مباح و آن که حیض نکرند از مرده اند که باشد و مالی دهد و خلع کند و شرطهای خلع و
مبارات زطلوه بر شرطهای که در طلاق مذکور شد شرط است اول آنجا چون خلع با
بارت ملک یعنی شوهر کوپد بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و اما بعد از حیضه خلع
فاصله طلاق باید گفت با آنکه خلع فسخ است عنایت طلاق در این مسئله مبنای عده خلع است
اگر باینست که عنایت طلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق شود مستغنی از حیضه خلع است و هم قول
اند بفاصله پیش از آنجا که بعد از آن قسم آنکه خلع با زنی که زن واقع شوهر مبارات با زنی که
هر دو زن و شوهر واقع شود پس اگر خلع با زنی که واقع شود صحیح نیست و اجابا اگر بقیعه طلاق
واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر با عده رجوع میرسد چنانکه آنکه خلع در عوض
طلاق زن بشوهر میدهد یا بدی چیزی باشد که مستلزم مالکان تواند شد پس اگر بشرط باشد صحیح
نیست و آن عوض مقداری است نداد بلکه آنچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر
باشد و مبارات مبیاید که از مهر زیاده نباشد خلع کردن کثیره با زن با صحیح نیست اما اگر با
اند دهد صحیح است آن عوض را وقتی که از او میشود میدهند اگر بشود بیاد زنا با با زن خود
خلع کنند آن عوض ملک است اما است خلع صحیح است بجز آنکه حیضه خلع و مبارات از او مرد عادل بگذرد
بشوند و بطریق که در طلاق مذکور شد پس اگر در غار و عادل نشوند صحیح نیست شتم آنکه خلع و مبارات
مجز از شرط باشد مگر آنکه شرط باشد که خلع و مبارات از آن لازم داشته باشد چون شرط آنکه هر
گاه زن رجوع کند زن عوض شوهر و زوجه رجوع کند بچه شرط صحیح است زیرا که عقد خلع
مبارات منعقد شود شوهر با رجوع میرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده در عده در
رجوع کند حیضه ماضی و رجوع میرسد شوهر با عده اما اگر زن طفل باشد با غیر رجوع کند
باشد با زن باشد که از حیض بدین مابوس شد باشد رجوع نمیشود کرد و در عوض و اگر اختلاف
کنند و شوهر در عده عوض اجتناب از قول زن مقداست با قسم **مطلب** در بیاطفا
و شرطهای آن بدانکه ظهار بر دو قسم است اول کفاره او پیش از دخول کردن باشد و آنجا است
که شخصی بزن خود گوید که بشوهرت مادری منست چه در این صورت حرام است قول کردن تا

بعضی با بینه و از بینه مال میدهد و در آنجا مال در آنجا که شوهرها ایشان کرده

انکه کفاره بدین چنانچه در بحث کفاره مذکور شد ویم انکه کفاره دادن بعد از دخول
 باشد و اینست که شخصی بزین خود کفاره نماند که پیش تو میجویش ماد و عفتت اگر با خود
 کم بر نماند بیرون اگر دخول بان زن کند ظاهریم صد کفاره بر او لازم میشود و شرطهای ظهار
 کردن در سن اول صیغه مثل آنست علی کلمه ای یعنی تو بر من میجویش ماد و معنی با یاد این حکم
 غیر ماد چون خواهر دختر از زنان عمر خواه نبی و خواه رضاعی مساویند با ماد با این حکم
 مخصوص ماد و است در این مسئله مبانته میباید خلافت فریانت که هر دو این مسئله مساویند
 و اگر کوید شخصی بزین خود که پیش تو میجویش ماد و زن فلا نکر است ظهار واضح میشود ویم
 انکه که ظهار میکند میباید که بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست سیم انکه ظهار کند غافل
 باشد پس اگر بوانه باشد صحیح نیست چهارم انکه ظهار کند قصد ظهار کند و بخار باشد اگر
 مستباحضه یا بهوش یا کسی باشد که او را با گراه بران دارند صحیح نیست پنجم انکه دخول بان زن
 کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار بدان زن صحیح نیست چنانکه در ذوات فضل است
 از امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده و بعضی از مجتهد این شرط نمیدانند و اولی صحیح
 کافیه رد دخول کردن دخول در بر ششم انکه متعلق باشد ظهار را بر صیغه چون پس اگر معلوم
 شود بر صیغه طلوع افتاب مثلا صحیح نیست اگر ظهار را متعلق بر شرط ساد با صحیح است چنانچه مجتهد
 زاد را پیشله خلافت فریانت که اصحست هفتم انکه صیغه ظهار را در مرد عادل بیکار شود
 بطریقیکه در طلاق مذکور شد پس اگر در عادل نشوند انرا صحیح نیست هشتم انکه در خلایق که شوهر
 صیغه ظهار میگوید میباید که زن پاک باشد از حیض نفاس هرگاه شوهر حاضر باشد زن نما
 نباشد در آن پاکی دخول بان زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند
 خلایق که ازین حیض یا نفاس داشته باشد بان خامله یا در آن پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست
 نهم انکه لفظ ظهار را بلفظ ظاهر یعنی پیش واضح کرده اند پس اگر کوید بزین خود که دست تو میجو
 دست ماد و منست ظهار نیست و اما اسلام شرط در ظهار بان مجتهد داد و این مسئله خلافت
 و اما ناطح دائمی شرط است ردن پس متعه را ظهار نمیشود کرد و در این مسئله میان مجتهد خلافت
 و اما اصح است ظهار را متعلق دانند بمکعبین مجتهد داد و این مسئله در قولت فریانت که

مجاز

صحیح است و همچنین مجتهد داد و قولست در این که ایام مکرم میشود حکم ظهار بیکر کرده زن ظهار با
 ندهم حکم بیکر بنه ظهار کرده است از این است که مکرم میشود و کفاره ظهار وقتی واجب میشود
 منم اول که از اده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجبست و چنانچه دخول کرده
 پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از کفاره انقضی عمد و عام دو کفاره واجب میشود و اگر مکرر
 دخول کند کفاره دخول مکرر میشود و کفاره ظهار اما اگر دخول نکند للاف دهد بگذارد
 که از عدوتی و ن دفعان نگاه عقد کند دخول کند کفاره نماید و همچنین کفاره ندارد و اگر بیکر
 ظهار کند و نگاه انکیز را بجز بر قول بعضی از مجتهد و اگر شوهر از دخول کردن زن که با او ظهار
 کرده امتناع نماید زن حال خود را جا که شرع عرض میکند تا که او را سه ماه مهلت میدهد با
 انکه کفاره بدد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکند شوهر را بر یکی از اینها
 بطریق که طعام و ابر او را و شک میکند تا انکه اخبار یکی از اینها کند فصل دوم در
 ایلا کردن و ایلا کردن اجتناب است که شخصی قسم بخورد بان ذاتی خود که دخول نکند مطلقا یا بان
 از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بان زن و شرطهای ایلا کردن شناسنا اول شخص که سوگند
 بخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست ویم انکه غافل باشد چه اگر بوانه باشد صحیح نیست
 سیم انکه قصد کند و بخار باشد پس اگر غافل باشد یا مستباحضه باشد که او را با گراه بران
 دارند صحیح نیست چهارم انکه ازین را که سوگند بخورد که با و دخول نکند زن دائمی نکاح او با
 چه اگر کثیر او باشد و بملکت با و دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم انکه دخول بان زن کرده باشد
 چه اگر دخول بان نکرده باشد صحیح نیست ششم انکه سوگند با اسم خدا بنیالی بخورد چنانچه مذکور
 شد پس اگر بنی اسم خدا سوگند خورد صحیح نیست و بری کفین لازم نیست پس اگر بزین خود بقرار شود
 که والله دیگر با تو دخول نمیکم ایلا واضح میشود و سوگند خوردن بطلاق زن و ازادی بند صحیح
 نیست خلافت مرستیانرا که ایشان میگویند صحیح است هفتم انکه صریح بگوید که والله بزین خود
 زاد و فرج تو غایب نمکم اگر کتابه کوید که مثل انکه والله که من با تو سر کین با این نکرده و در این
 سلف نباشم صحیح نیست اگر چه اینها صدایا کند و اگر کوید که والله با تو جامع نمکم و با و علی نمکم
 صدایا کند صحیح است هشتم انکه بجز در سازه سوگند خوردن از شرط و صیغه پس اگر متعلق بر

مجاز

دفع

وصفت نازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این شرط نمیدانند هر گاه این شرطها هم بستند و
 اینحال خود را بجا که شرع عرض میکند و صا که شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مختبر میباشد و اولیا
 دخول کردن و یکبار دادن و طلاق گرفتن و بعد از چهار ماه اگر از آنها امتناع نماید جبر شرع میکند بر
 اینها و اگر طلاق باین وجه حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثناء چهار ماه شوهر برسد شوهر با هم میشود
 او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه سر باذن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقادی
 بخدا بعالی داشته باشد ایلا کند صحیح است و اگر کسی شوکت خود در ترک دخول مستحبین و امتناع
 منقضی شود نگاه دخول کند گفته اند از او ایلا کند با کسری نگاه او را بجز و از او نکند
 عقیدت حکم ایلا باطل میشود و با حکم ایلا بجز در کسری باطل میشود بانه مجتهدین را در این مسئله خلا
 افتد اگر چه گفته اند ایلا کند با گفته اند مکرر میشود با هم یک حکم دارند میان مجتهدین اختلاف در این
 مسئله افریافت که مکرر میشود مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید والله یا تو
 ماه دخول نکم و بعد از شش ماه بگوید والله که شش ماه دیگر با تو دخول نکم و گفته اند دخول کردن
 ایلا در حق واجب شود که عدا واقع شود پس اگر سهو دخول کند بشبهه یا چون واقع شود گفته
 اند از او ایلا با حکم ایلا باطل میشود و این مسئله خلاف است و اگر اختلاف
 شود میان زن و شوهر در اثناء چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوی باقی بودن آن میکند اگر
 اختلاف در زمان واقع بودن ایلا واقع شود قول کسی مقدم است که دعوی باطل بود ایلا کند و اگر
 میان خود و نصای ایلا واقع شود بجا که شرع حال خود را عرض نماید مگر خبر است که میان ایشان بطرف
 اسلام حکم کنند اما آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نمایند طلب چهارم در اثناء این وقت کردن شو
 و زن بطریقیکه مذکور میشود و بدان سه فصل است **فصل اول** در چیزی که سبب امان میشود
 بدانکه دو امر سبب امان میگردد اول آنکه اخص شوهر زن خود را بر داد و اینصورت نیز لازم است اول آنکه
 هر یک از زن و شوهر بالغ و عاقل باشد چه لغات طفل و دیوانه صحیح نیست و در لغات اسلام و ازادی
 و عدالت شرط نیست پس لغات کافر و بنده ناسی صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند و
 آنکه زن که شوهر را دعوی نماید که زنا کرده بقتل نامی خوانسته باشد و از او چه اگر منعه باشد لغات و
 میشود و ستم آنکه عقیقه باشد چه اگر مشهور نباشد لغات او صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوی نماید

و اگر ایلا کند
 در این وقت

عنا یعنی گوید که من دیدم که با شوهر شخصی زنا میکرد بطریق میل و در سینه زن بر اگر کان کرده
 باشد با جماعتی باو گفته باشند و اگر چه بعد شماع در سبب امان صحیح نیست بچم آنکه آن زن کربا
 کتک نباشد چه اگر آن زن کربا کتک باشد بلفان کردن بر آن شوهر حرام نمیشود هر گاه
 دعوی مشاهده کرد آن زن کتک داد و با دخول کردن شوهر بر زن شرط است بانه مجتهدین را در این
 مسئله سه قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط میدانند و بعضی از ایشان
 گفته اند که اگر سبب امان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار اولی باشد دخول
 شرط است سبب انکار فرزندان خود کردن چه در اینصورت نیز چهار شرط لغات لازم است اول
 آنکه زن بقتل نامی باشد چه انکار فرزندان زن است چه که لیسه یا و دخول کرده باشد لغات
 نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزندان منعه است بجز طرف شد حد باشد تا
 فرزندان نیز سبب امان میشود و باید در کسری لغات واقع میشود مجتهدین را در این مسئله چند قول
 است بعضی میگویند مطلقا موجب امان واقع نمیشود و بعضی گفته اند مطلقا موجب امان
 شود و بعضی گفته اند که سبب امان او بر زن لغات واقع میشود و اما در انکار فرزندان و لغات
 شوهر قول افریافت که در کسری که بملک دخول کند لغات واقع نمیشود و اگر بقتل دخول کرد
 باشد لغات واقع نمیشود و ستم آنکه با زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد تا
 فرزندان و موجب امان نمیشود ستم آنکه از دخول کردن با زن شش ماه یا زاده گذشته باشد از
 نه ماه یا ده ماه یا یک سال که نهایت مدتی است زنانش گذشته باشد چه اگر اینچنین باشد
 انکار فرزندان سبب امان نمیشود چهارم آنکه در وقت زنا شدن آن فرزند فرار فرزند می کند
 باشد چه اگر فرار کرده باشد تا کار او موجب امان نمیشود و اگر چه فرار فرزند بجا بر ضایر
 باشد مثلا آنکه شخصی باو گفته باشد که بنا کرد باشد فرزند که خدا بخواهد بیاورد و این گفته یا
 با قول انشاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زامین آن زن ساکت شد باشد نگاه انکار
 آن فرزند را بعد از زنا شدن مجتهدین را در این مسئله دو قول است اول آنکه انکار او در اینصورت
 موجب امان میشود **فصل دوم** در کسب لغات کردن و شرطهای او بدانکه هر گاه شخصی

و اگر ایلا کند
 در این وقت

بر آن خود که سخن با تو نمایی و با انکار فرزندت او کند بشرطها که مذکور شد و او هم بر عهد
خویش نه داشته باشد تا اگر شرع انحصار امر میکند چهار مرتبه بگوید یا شهد یا شهد یا شهد یا شهد یا شهد
فما نسیها برین از نایب کوه میگرد خدا بگالی تا اگر من انداست کویانم در آنچه این زنا انداخت
ام بان از نفا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر میکند و از چهار نوبت بگوید که
ان الله على ان كثر من الكاذبين یعنی بدینیکه لعنت خداست بر من با او که من دروغ گو
باشم و بعد از آنکه انحصار مرتبه این قول را بگوید از نایب کوه میگرد خدا بگالی تا اگر من انداخت
ان الله على ان كثر من الكاذبين یعنی بدینیکه لعنت خداست بر من با او که من دروغ گو باشم
دو باره انداخته حل بان از نفا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند و از آنکه چهار نوبت
بگوید از غضب الله علی ان كان من الظالمين یعنی غضب خداست بر من با او که شوهر من در این عهد
از ناست کویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار مرتبه میشود اول ساخط شد
حلان شوهر زن بیلعان کردن و اگر پیش از لعان کردن زن ببرد لعان ساخط میشود و از آن
از آن میراث میرود و حد و ایصوت بر او لازمست و جایز است که جهنم ساخط عد با او است لعان
کند و اگر قارت حاضر نباشد قارعت بر زن او میشود و بعضی از ائمه پیش از آنکه مرد شود که میراث
ندانصوت غیر او اگر مرد پیش از لعان کردن بر زن او میراث میرود و فرزندیکه آن شوهر نکار او
کرده بود او نیز میراث میرود اگر زن او را بزند چهار مرتبه و با از لعان کردن امتناع نماید حلان
نسب با او ثابت میشود و اگر حامله باشد حد زنند او را تا آنکه بزرگد اگر شوهر پیش از نام شدن
لعان اطلاق کند که دروغ گفته ام حد ثابت میشود نسبت با او و اگر بعد از نام شدن پیش از لعان کردن
زنا اطلاق کند بدو معنی خود با بعد از نام کردن مرد و عریان کند بدو معنی خود نمایی
در آنچه مسئله خلافت و اگر شوهر زن گفته که من دلم که فلان مرد با تو نمایی بگوید دو حد بر او لازم
میکردد یکی جهنم زن و یکی جهنم مرد هرگاه لعان واقع شود حد که جهنم زن بر او لازم بود ساخط
میشود اما حد که جهنم مرد بر او لازم شود ساخط میشود بلعان کردن دویم قابل شدن علامت
شوهری میباشد ایشان ستم مومنند از زن بران شوهر بیلعان چهارم بر طرف شد فرزند
بیلعان هرگاه سب لعان انکار فرزند زن ندانند باشد فصل سیم در آنچه تعلق بلعان

کتاب التلخیص فی معرفة النکاح

کدن دانند بعد از آنکه بیلعان تعلق بلعان کردن دارند و دانند که امر واجب و مستحب است اما در
امر واجب اول واقع کرده اند لعان در خصوص امام با در خصوص کسی که امام او را نصب کرده باشند
حکم کردن میان خلایق با جهنم لعان کردن میباشد خلایق با جهنم لعان کردن مخصوص و اگر شوهر
بسی از جهنم باشد شونده و لعان کردن جایز است اگر چه امام یا نائب موجود باشد و هم شهادت
بطریق که مذکور شد بگوید پس اگر بجای لعن استهلا حلف یا اتم باشد یا الله بگوید لعان را
نمی شود ستم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر از این برین با ستم بداند لعان نیست همچنین اگر بعضی
کلمات را بگوید و بعضی از آن نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب با لفظ که دلالت بر معنی آنها نکند
بدان کند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده سیم آنکه در هر مرتبه که مرد شهادت را ذکر میکند نباید
بگوید فرزند که از این زن بهم رسید از من نیست و زن ذکر خلاف آن لازم نیست ستم آنکه لفظ لعن
و کذب بطریق که مذکور شد بگوید پس اگر بگوید که ای صا و یا کاتب یا ما مثلانها و لام ناکند
بر آن داخل نشاند لعان واقع نشده هفتم آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب با لفظ
عربی بگوید با قدرت و اگر عاجز باشد عربی نیز جایز است و در این صورت خاک شرعاً و عباد
لازم است که زبان غیر عربی را بگویند و هر یک عادل کافی نیست هشتم ترتیب بطریق که مذکور شد
بانکه شوهر او ابتدا شهادت کند چهار مرتبه آنکه چهار مرتبه لعن کند بعد از آن زن ابتدا شهادت
کند چهار مرتبه آنکه غضب هم آنکه شوهر زن در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب باید که هر دو
ایستاده باشند و بعضی از مجتهد گفته اند که شوهر در حال ذکر لعن و غضب باید که ایستاده باشد
و اگر چه شوهر نشسته باشد در حال دهم آنکه شخص ساخن زن بانکه نام او را ذکر کند و نام
پدر او را و صنف کند او را بنوعیکه احوال غیر او نداشته باشد بانکه اشاره کند با و پس اگر زن
مستخص نباشد لعان واقع نشده چنانکه کلمات لعن و غضب را بی در پی بگویند و دانند هم آنکه
هر یک از زن و شوهر شروع در گفتن انکلمات و فی کند که خاک شرع ایشان را لعین ان نماید
اگر هر یک از ایشان بیان کند خاک ایشان را لعین کند گویند صحیح نیست اما هشتم است اول آنکه خاک
شرع نیست ببله کند و ایشان دویم آنکه شوهر بر سر است خاک بر سر زن بر سر ستم
آنکه جامع از مردان که در مجلس حاضر باشند همه شهادت لعان کنند از جمله کس نباشد چهارم آنکه

و ستم

حاکم

خاک شوه را پیش از ذکر لعن و عطف بگوید و بوضیحت کند و برساند و از عذاب خدا تعالی در آخر
 و این امر را نزد او بخواند از آئین کثرت بعهده الله و ایمانهم ثمنا فلیلا تا آخر پنجم آنکه خاک مرغ
 ز را پیش از ذکر غضب عطف بگوید و بوضیحت کند بطرفی که در شوهر زندگور شد ششم آنکه لغات را در
 مکان شریفی چون میان در کن حجر الاسود و مقام ابن هم علی بنینا و علیه السلام واقع گرداند اگر
 قدمه باشد و در منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آله و قبری واقع گرداند اگر در مدینه
 باشد در پیر حضرت واقع گرداند اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرت ائمه معصومین
 الله علیهم واقع گرداند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع واقع گرداند هفتم آنکه در نمازهای
 شریف چون بعد از عصر واقع گرداند هشتم آنکه مرد را بر ایشان جمع کند با **کتاب جامع عیاشی**
کتاب جامع عیاشی در بیان شکار کردن و حلال و حرام آن و در آن سه فصل است
 اول در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن بر پانزده وجه است بگونه واجب بگونه سنت
 و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما بگونه واجب در وقتی است که نفقه شخصی که شکار
 میکند و نفقه عیال او موقوف باشد بر شکار کردن چه در اینصورت شکار کردن واجب است
 بگونه سنت آن وقتی است که شخصی که شکار میکند نفقه داشته باشد اما موقوف نداشته باشد
 و قصد مسکنه عیال کند در شکار کردن چه در اینصورت سنت است شکار کردن و اما هفت وجه
 حرام اول شکار کردن بالئی که از دیگری بفرود غلبه بعد گرفته باشد خواه آن شکاری
 با سلاح یا دام باشد چه در اینصورت شکار کردن بان الحرام است اما شکار حرام نمیشود و اگر
 اذلت را صاحب و واجبت که بدو قیم شکار کردن بالئی که از شکار بزرگتر باشد و بعضی
 مجتهدان نیز مکروه میدانند سیم شکار کردن در خانه غیر شایان او چه شکار کردن بجز از سگ
 و پرنده و شمشیر چون شکار کردن باز و باشه و خرچ و پارس و پلنگ و گمان کوهه کردن شکار
 و کوفتن سر و بفتک و کشتن آن و سبدم رضی الله تعالی عنده نفل اجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکاری
 بغير سگ معلم و پرنده و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدان گفته اند که آنچه درنده ها چون پارس
 و پلنگ بکشد حلال است و در حدیث صحیح بنی از حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده که آن
 خسر فرموده که اگر پارس شکار بکشد حلال است و بعضی از مجتهدان گفته اند که سوا سگ شکاری

هر چه شکار کند حرام است و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدان شکار کردن گمان کوهه را
 مکروه میدانند پنجم شکار کردن کافر و دشمن اهل بیت و دیوانه و طفل غیر تمیز چه شکاری آنها
 بکشد حرام است خوردن آن ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام لبسه نباشد چه در اینصورت
 اگر کند حکم کرده دارد حرام است خوردن آن هفتم شکار کردن در حرم مکه و مدینه و اما آن شتر
 امر مکروه اول شکار کردن سگی که او را انش برست تعلیم کرده باشد دویم شکار کردن سگ
 سپاه و بعضی از مجتهدان این قسم شکار کردن حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 منقول است که آنحضرت میفرمود که گوشت شکار پرا که سگ سپاه آنرا گرفته باشد نباید خورد
 و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امر بکشتن سگ سپاه کرده سیم شکار کردن در شب آنچه جانور
 از خانهای ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه پنجم شکار کردن در
 حرم مکه و مدینه در صحای متصل به بیت محل شریف ششم شکار کردن شکاری که شویجه
 باشد بجز مکه **فصل در شکار** و در شرطهای شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن
 شرط است اول آنکه سگی که بان شکار بکند میباید که از او تعلیم کرده باشد چه چینی که هرگاه
 دهند او برود هرگاه منع کنند او را باز آید پس اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد بکشد
 شکار پرا حرام میشود دویم آنکه سگ شکار را نخورد مگر نادرس اگر غارتان سگ باشد که شکار
 را بخورد بان شکار پرا که آن سگ کشته باشد حلال نیست سیم آنکه کسی که سگ را سر میدهد باید
 میانداند یا بتره و شمشیر بزند میباید که مسلما باشد یا در حکم مسلما باشد چون طفل تمیز
 مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهل بیت یا مرید یا دیوانه یا طفل غیر تمیز یا نکاح
 حلال نیست و اگر چه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود و ترسانا باشد یا حلال است میباید
 در این مسئله خلافت قریب است که حلال نیست و اگر سنی باشد یا حلال است و این نیز میباید
 خلافت بعضی گفته اند که اگر سنی عداوت اهل بیت داشته حرام است اگر نه حلال است و بعضی
 مجتهدان گفته اند که آن شخص که سر میدهد سگ اگر مسلما باشد و کوفت باشد حلال نیست و بعضی از
 گفته اند که آنچنان کوفتی باشد که تواند قصد شکار کرد حلال است و اگر با سگ مسلما سگ غیر
 مسلمان باشد و هر دو سگ شکار بکشد آن شکار حلال نیست چهارم آنکس که سگ را سر میدهد

شکار کردن در شب

یا بر ما بداند در شمشیر و نیز بر ما بداند که جسم الله و با الله و الله اکبر یا سبحان الله و هر چه ذکر
 باشد در وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست پس اگر عذر ترک کند بسم الله را آن شکار حلال
 نیست و همچنین سگ شکاری که اگر غیر آنکس که سگ را سربید بسم الله بگوید و هم چنین حلال است
 اگر دو سگ شکار را بکشند که در وقت سر دادن یکی از آنها عذر بسم الله را ترک کرده باشد اما
 اگر کسی که در وقت سر دادن سگ شکاری بسم الله را فراموش کند آن شکار حرام نیست و در
 بعضی احادیث وارد است که اگر کبیر خوردن گوشت شکاری را اتفاق افتد که در وقت سر داد
 سگ بدان شکار بسم الله را فراموش کرده باشد خوردن از آن گوشت بسم الله بگوید کافیست
 از آنکه بر پانزده یا شصت یا یک بدان شکار برسد بسم الله بگوید حلال میشود اما اگر عذر باشد
 یا حلال میشود یا نه و اگر پیش از رسیدن شکار بسم الله بگوید یا نه بجهت خلافت و اگر جاهل
 حکم باشد یا حکم کسی دارد که عذر ترک بسم الله کرده باشد و یا حکم کسی دارد که فراموش کرده
 این مسئله هم خلافت و یا با نام خدا را بگریز گفتن لازم است یا بهتر است که گوید یا سبحان الله
 است اگر بجای بسم الله بگوید که اللهم اغفر لي یا بگوید که اللهم صل على محمد و آل محمد
 شکار حلال میشود و مع الخلاف بنیم آنکه سگ را بقصد شکار سر دهند نیز از این بقصد آن
 انداز پس اگر بقصد شکار کردن سگ بدد و یا بر آن زمان بجهت شکار بکشد حلال نیست اما
 اگر در آشیای غنیمت سگ را بکشد و نگاه دارد تا نگاه سر دهند حلال میشود و سگ آنکه قصد غنیمت
 شکار کند پس اگر در وقت سر دادن سگ و یا انداختن بز و فتره و شمشیر قصد شکار نکند
 بیکه از اینها گفته کرد حلال نیست هضم آنکه شکار بسبب جراحت ندان سگ و ذم بز و فتره
 و شمشیر غیر دو جراحت است لازم نیست بلکه هر عضو از اعضا و می که جراحت کرده باشد بان غیر حلال
 است اما اگر بان جراحت غیر دو بفرق شد در آب یا از کوه افتادن یا آنکه سگ کلوی او را بکشد یا
 جراحت کند یا درنده سگ بعد از جراحت کردن سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه در اینصورت
 جراحت سگ کشنده باشد بعضی از مجتهدان بر آنند که اگر شکار بجز جراحت سگ و سگ را از آب برد
 آمد باشد حلال است یا آنکه آن شکار چون او را بکشد و در آنکند چون باز او را در حلال است هضم
 آنکه شکار بجز جراحت از نظر غایب شود و از جوف وی انفلد باقی باشد که زندگیش ممکن باشد اگر چه

دند باشد و اگر در اینصورت از نظر غایب شود سگ بر سر او باشد خواه باشد تمام آنکس که سگ را
 سر داده یا نه یا ناخنه یا نه و شمشیر زده نزد شکار حاضر باشد و انقدر او فانی باشد که او را تو
 کشت لازم است که او را بکشد سر شرا بر چه اگر گذارد که بجهت حلال نیست اگر در وقت حاضر
 او چیزی باشد که شکار را بان توان کشت و انقدر غایب است یا مجتهد او با نیست که حرام است
 و بعضی بر آنند که در اینصورت بگذارند تا آن سگ آن شکار را پاره پاره کند و هم آنکه شکار چنان
 باشد که تواند که بچفت خواه ریشی باشد خواه اهل پس اگر کوچک باشد و یا فلفله که چنان نداشتند
 باشد حلال نیست **فصل سیم** در احکام شکار کردن بدانکه واجبست موضوعی که سگ بد
 گرفته باشد یا بشویند اما بعضی از مجتهدین شستن از واجب میدانند و تنها بودن شکار کنگه
 کنگه شرط نیست چه اگر جماعی شکار بر او برزند یا نه یا شمشیر هر زمان شریکند و همچنین شرط نیست
 که دیگری مد کند چه اگر مد کند او را حلال است و همچنین حلال است اگر بز بز بین خوردن از آنجا
 بر شکار خورد و بکشد و اگر شخصی شکار بر او زده بشمشیر و حصه شود اما بشرطهای مذکور حلال
 خواه در نصف مثنای باشد خواه نه خواه حرکت کند خواه نه مگر بوضی که سر شکار با او باشد و ک
 کند چه در اینصورت محتاج بکشتن او نیست و بعضی از مجتهدان بر آنند که جوار او در نصف کند اما مخالف
 باشند نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته که اگر در نصف کنند یکی حرکت کند و یکی نه آنکه حرکت کند
 حلال است هر شکاری که بدست بگیرد و بدام او درند اما آن میشود و اگر از دست برود و دیگری
 بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدان گفته که آنکس که اول بار گرفته گو یا که در وقت بیرون رفتن
 از دست او و صد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آنکس که ثانی الحال بگیرد باشد مالک آن میشود
 اما اگر شکاری بامر غیبه کسی در خانه کسی مکان و یا ماهی از دریا بکشد کسی در آنجا مالک آن
 نمیشود بلکه آنکس که بر فن او اولست و اگر کسی غنیمت او را بداند از یکدیگر مالک میشود اما فعل حرام کرده
 باشد اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشد یا اگر شکاری بامر غیبه خانه
 و یا ماهی بکشتی کسی در آن صاحب خانه و کشتی مالک میشود یا نه بجهت خلافت و اگر شکاری بدست
 افتد که علامت ملکیت شخصی دیگر بان باشد چون مغراض کردن مال بکوز ملک آن نمیشود اگر صاحب آن
 شود طلب کند و اجابت که صاحبش دهند یا بجهت کتاب جامع عجا

در وقت شکار
 اگر سگ را بکشد
 حلال است

در سباج حیوانات حلال و حرام ایشان و در آن چند فصل است اول در ذبح حیوانات بدانکه ذبح
حیوانات بر دو واژه قسم چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم مستحب است اما آن چهار قسم
حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت علیهم السلام و خارجی و ذبح ترسان و بهوی مجتهد اخلاقی
است فریافت که حرام است و ذبح کردن دیوانه ستم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر
اقان یک قسم مکروه و آن ذبح کردن سنی است هر گاه مبغض نباشد و حال آنکه محتاج بدیج آن باشد
و یک قسم مستحب و آن ذبح کردن مؤمن است اما آن شش قسم مباح اول ذبح بلا حرج چون بز و گاو و شتر
دوم سگ شکاری یا شراطی که مذکور شد ستم ذبح کردن بچه که در شکم مادر باشد چون ذبح
کردن مادر او سگ هر گاه که تمام خلفت باشد یعنی مورب اندام او رسنه باشد خواه در شکم و خواه
کرده باشد خواه نه اما اگر از شکم مادر زنده بیرون آید ذبح کردن او از مستحب بعضی از مجتهدین
که اگر از شکم بیرون آید آنقدر وقت نباشد که او زاده نماید حلال است و اگر بیرون آید در وقت
اشکال است اگر تمام خلفت شده باشد حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن او و سنان
زنده بیرون آوردن ماهی از آب اسلام و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنان است پس اگر کافر
از آب بیرون آید حلال است بشرطی که مسلمان او را ببیند که زنده از آب بیرون آورد چه اگر مسلمان نبیند
حرام است اگر ماهی را بیرون ببرد یا مرده از آب بیرون آید حلال نیست و اگر شیشه باشد ماهی غده را
یا غیر آن که بی غده باشد حیات است که از همه جناب کند بیج نمودن مرغ و آن گرفتن او و زنده
بدست یا بدام و غیر آن و در گرفتن مرغ اسلام و بسم الله گفتن شرط نیست چنانکه در گرفتن ماهی مذکور
شد اگر مرغ را پیش از آنکه بدست ببرد از آب باقی بماند حلال نیست و خوردن آن مکلفها که نتوانند برسد
حلال نیست ستم ذبح کردن حیوانی که در جای افتاده باشد و یا در محراب ببرد که کشتن مکرر نباشد
فی الترم و العاده در ایضال ذبح آنها بمرحوم که ممکن باشد شرح است **فصل در مردن**
اچه نعلق بدیج کردن دارد **فصل** فی الجملة بیست و پنج امر است بیست و نه امر واجب بیست و هفت امر
مکروه اما آن بیست و نه امر واجب اول آنکه ذبح باید که تمیز باشد چه ذبح غیر طفل بمهر حلال نیست و ستم
آنکه غافل باشد چه ذبح دیوانه حلال نیست ستم آنکه بعضی ذبح باشد چه ذبح مست خفته و بهی و حلال
نیست چهارم آنکه ذبح مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل تمیز چه اگر کافر یا دشمن اهل بیت علیهم

و در ذبح کافر یا دشمن

السلام یا خارجی باشد حلال نیست اگر چه مذکورش بسم الله گفته باشد و تعدد نمودن بهوی و ستم
خلاف است آنچه است که حرام است ستم آنکه ان قابل ذبح باشد خواه کوشش از خوردن خواه نخورد پس اگر
قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک که بدیج کردن پاک نیست و ذبح حیوانی که قابل ذبح نباشد اما گوشت
را بخورند بدیج کردن پوست و پاک میشود و بعضی از مجتهدین بر آنند که تا پوست ایشان را باغش نکند
پاک نمیشود و حیوانات منسوخ شده چون قیل و خرین غیر آنها کشتن پوست آنها پاک میشود و مع
الطوائف ستم آنکه چهار عضو حیوان را از موضع ذبح ببرد مثل زده اب و طعام و زده نفس و زده کردن زده
چه اگر این چهار عضو را ببرد حلال نمیشود بعضی از مجتهدین بر آنند که بر یک حلقوم کاه نیست هفتم آنکه
زایمان کند چون کارد و شمشیر و نیزه مع الفلذ با امکان و اگر ممکن نباشد هر چه مقدور باشد جو
شیشه و آبکیه و کینک سر نیزه یا ناخن و دندان ذبح کنند حلال میشود مجتهدین و اخلاف بعضی
انند که بدندان و ناخن که متصل ببدن و انگشت باشد جایز است من فصل باشد جایز نیست ستم آنکه در
وقت کشتن بسم الله بگوید یا بجه بسم الله شرط باشد تا نام آنکه در وقت کشتن در قبضه نماز باشد مع
که سر کردن و سینه او را قبضه کند و اگر عذر او قبضه نماید حرام است اما اگر فراموش کند و
در حال ذبح در قبضه کردن مقدور نباشد در قبضه کردن شرط نیست چنانکه مذکور شد بعضی
مجتهدین بر آنند که در صورتی که ممکن نباشد در قبضه کردن حیوان پس ذبح خود در قبضه کند حلال
دهم آنکه اعضا را بیکدیگر تیرد پس اگر بعضی را تیرد و بعضی را بکند و یا حلال است نه در ایضال مجتهد
زاد و قول است آنچه است که اگر اعضا را بر بدن حیات داشته باشند مقدور است که ممکن باشد که زنده بمانند
انگاه بکشد حلال است باز هم آنکه ان حیوان بعد از ذبح کردن حوک کند و یا خون معش از او بیرون
آید اگر مطلق حرکت نکند و خون از او بیرون نیاید حلال نیست و از دم آنکه در ذبح بکشتن بیست و یک
پس اگر چنان باشد که در چین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست بیست و دوم آنکه اگر حیوان
شتر باشد شکر کند یعنی نیزه و بر او بکشد و عمل غیر کردن کوه شتر است و اگر گاو و گوسفند باشد سر او
را تیرد و گاو و گوسفند غیر کند حلال نیست اما این پنج امر مستحب اول غیر کردن شتر را ایشان و ستم
که بلیک پای او را بینه باشد یا بعل دوم بستن هر دو دست هر دو پای گاو و زاده حال ذبح کردن و یا
کردن دم او ستم بکلی گوشتند در حال ذبح کردن و بکلی او را زنده کردن ستم رها کردن نیزه ها

حکم اول در کتبی
و حکم اول در کتبی

را بعد از اینست یعنی هر گاه پیش از آنکه در وقت ذبح کردن چهارم پوست کندن قبل از سر و شد پنجم و
گشتن اما آن هفت امر مکروه اول جدا کردن سر و وقت ذبح کردن از دو عهد و بعضی آنجهت بدین
این فعل با حرام میداند و گوشت او را نیز حرام میدانند و قیم کرد این کار در وقت ذبح کردن بعضی
از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت او را نیز حرام میدانند و قیم کرد این کار در وقت
ذبح که بالا بریده شود و در بعضی احادیث همی این عمل را منع شده چهارم کشتن حیوانی در حالیکه
حیوانی دیگر نگاه کند پنجم در شب ذبح کردن با اخبار ششم ذبح نمودن در دو ذبحه پیش از زود
فصل پنجم در حلال و حرام و مکروه حیوانات بدانکه چهل قسم است شش امر حلال و بیست و یک
حرام و چهارده امر مکروه اما آن شش امر حلال اول شتر و بعضی از اهل سنت بر آنکه که منتهی
اما سب علیهم السلام گوشت شتر را سب است این قول خلافست که ابو الخطاب از ائمه این است و اول
اما می بود که است در آخر غالی شد و قول وی در ذبح است قیم کا و اهلی و وحشی سبم گو سفند
قوی و اهو مغز مغز کوهی چهارم خرگوش پنجم هر پرنده که بر هم زدن بال و پیکر و نصف زدن باشد
و با آنکه چینه دان و سنک دان داشته باشد و با آنکه عقب پای چتر مانند خاری پس کبوتر و قمر
و کبک و دراج و پنهو و کجشک و آنچه بدانها مانده حلال است ششم ماهی که فلس داشته باشد پس کفش
و در میان و طبرانی از اقسام ماهی حلال است چه ایشان در اصل فلس داشته اند اما آن بیست و یک
اول سگ بجز بجزی خوک بزی بجزی و قیم که اهلی و وحشی سبم خرگوش و شغال و آنچه بدانها مانده
چهارم موش اهلی و صحرائی و سونما صحرائی پنجم کبک اهلی و صحرائی و سونما و مانده بیست و یک
الارض چون مار و عقرب و خفا و مکر و کبک و سبب و آنچه بدانها مانده حلال است و سبب و آنچه بدانها مانده حلال است
قبل و میمون و خرمن و مانده بیست و یک حلال است حیوان جلاله یعنی حیوان فضله خوار که گوشت وی حلال
میشود تا آنکه و پرا استبره هند اگر حیوان اشتر باشد چهار روز بر بندد و علف پاک بدهند اگر
کا و باشد بیست و زود که گو سفند چند قول است بعضی از مجتهدین است که گفته و بعضی چهارده
یک گفته و مرغ خانگی سه روز و اگر ماهی باشد یک روز و اگر در وقت ذبح سه روز گفته اند
و در بعضی حدیثش روز گفته اند و در غیر آنها از حیوان بر بندند که آن اسم از ایشان سفید و بر طرف
شود تا هم حیوانی که گوشت و باخند چون کوه سفید که شتر خوک خورد و آنقدر که استخوان او سخت شود

حرام

و حرام کرد و هر چه که از او براید حرام است و هم گوشت حیوانی که کول اللحم که شخصی با او دخول
کند گوشت آن حیوان و گوشت آنچه از حیوان حرام میشود و سوزانیدن آن حیوان واجب است چنانکه
عقرب و بخت حتمی که خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر اینچنین گو سفند در میان کله باشد
و مشبه کرده باید که قرعه نهند و وقت نماز نباید یکی ماند باز در هم هر مرغ پرنده چون مخلک
چون باز و جیح و عقاب شاهین و غیر آن در وقت کلاغ جمله اجناس وی مگر کلاغی که در دزدان
میباشد و زغالی که بر نیک خاکستر باشد که این هر دو مکروه است نیز در هم خفاش و طاوس و بعضی
هر دو مکروه میدانند چهاردهم مرغی که او را نشانه پیر میبازند تا آنکه پیرد و هم چنین حیوان
که بجز وحش سازند و بگذارند تا پیرد و باز در هم ماهی که فلس نداشته باشد چون جریب و با
ماهی که در آب مرده باشد و مشبه کرده در ماهی زنده و بعضی از مجتهدین گفته اند که ماهی مشبه
در آب نماند اگر بر پشت افتد حرام است و اگر بر روی افتد حلال است شازدهم سنک است هفتاد
خار و بیست و یک حرام خرچک بزی نوزدهم کوشمیکه در زیر پیرن باشد بریان کند آن گوشت حرام
میشود بشرط آنکه پیرن زاشکافه باشد و هم چنین حرام میشود اگر ماهی حلال با ماهی حرام
بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی حلال باشد و اگر بر عکس آن نیز باشد حلال است و هم هر چه
که در حلالی و حرامی مکره است تابع و سبب و اگر مشبه شود هر کدام که هر دو طرف مختلف باشد
حلال است و آنچه مساوی باشد حرام است و آنچه از بیضه فاسد شد یا حرام است اما آنچه از بیضه
امر مکروه اول اسب و قیم خر سبب است و بعضی از مجتهدین از حرام میدانند چهارم حیوانی که با
نوبت یاد و نوبت شیر خوک خورده باشد و سنک است سبب است چنین حیوانی تا هفت روز اگر آن
حیوان علف خورد و اگر شیر خورد نه روز از شیر حیوانی که کول اللحم را بوی دهد اگر حیوانی شیر
خورد باشد گوشت وی حرام نمیشود اما آنچه در شک او است باید سبب است پنجم حیوانی که سبب است
ششم کلاغ کوچک که در حوالی نذاعت میبازد و زغالی که بر نیک خاکستر باشد هفتم هفتاد و شش
رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده از کشتن او هفتم خطا وجه و در حد آمد که خطا هفتم
الحمد لله رب العالمین سبب گوشت از حرام میداند چه بر هم زدن بال او و پیرن
از کف قبیل بال او است هم نیز نباید خورد و هم نباید بکشد طفلان داد که وی همیشه سبب است

و حرام

و اگر چه در این کتاب
در بعضی مواضع
بعضی چیزها را
حرام کرده است
که در این کتاب
حرام نیست

ولکن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام میکند دم فاخته چه در چید آمد که شوم است
داشتم فاخته بازدم جاری دوازدهم صد و سیزدهم صوم و آن مرغیست دراز کردن و کز
رنک که بر درخت خرمای باشد چهاردهم شتران چه در حد آمد که او ماد و دام است فصل
چهارم در بیان آنچه از حیوانات و غیر آنها که حرام است بر روی دو وجه است بیست و چهارم
و هشت وجه مکرره اما آن بیست و چهار چیز حرام اول هر چیزی روان که مست کند باشد
شراب که از شیر انکور کینند و متع که از غسل کینند و نضیع که از مویز کینند و مرز که از نده کینند
و نضیع که از خرما کینند و شیره که از جو کینند و فطام که از مویز و جو کینند و غیر آنها که هر چه که
مست کند باشد خواه اندک و خواه بسیار هر حکم شراب دارد باجماع مجتهدان اما هر
که از ربوی شراب میناید چون رب سبب تب به و تب نارد و ترنج و آنچه بدینها مانده حلال است و چیزی
در حکم شراب نیست انکور که میوشد و حقه آن ناضر نگردد اما چون دو حقه آن که شویاک
و ملائسا که چه بشیر است باشد و قد شرب مویز که میوشد مانند میان غیره خلاف است اصح آنست که
حلال است زیرا که انساب دو حقه آنرا ناضر میگردد و مویز و کیش که قد طعم آنست حلال است
بقول اصح و اگر شراب سرکه شود خواه بفق را نذاختن و خواه بغیر آن اما بشرط آنکه نمک سهواک
در او نماند اما اگر چیزی بخس در شراب نماند که سرکه شود یا کافر دست در شراب کند تا آنکه
شویاک نمیشود و اگر سرکه زاد در شراب درینند غمدا و شراب که سرکه را مستهک است حلال نمیشود
و بعضی از مجتهدان اند که اندک شراب در سرکه درینند استعنا آن جایز نیست تا آنکه شراب بر سر
دویم خون که از ذبح حیوانی است خواه جسد باشد آن خون و خواه نه چون کبک سینه و پشه
و امثال آنها است بول از هر حیوانی که مست خواهد کوشند و اگر خونند خواه خوردند سو بول شکر که با
شفا و بعضی از مجتهدان بول حیوانی که کوشند بر خوردند جایز میدانند و همچنین حرام است فی و غیر
در اعیان غنمه و فضلات ایشان و حیوان ماکول آلم و غیر آن چون آب من و آب حیوانی و ایشان
چه خوردند آنها هر حرام است چنانچه شرب جو اگر کوشند و بر خوردند در حلال بود پیشه که در دنیا
حیوانی که مرده باشد آنها مجتهدان خلاف است چه که نجاست و عارض شود خوردن حرام است چون
بعضی طعام غیر از این خصلت می خوردن مگر چیزی که در آن حرام است و در این کتاب واضح شد

ایشان حلال است اما اگر ایشان نیز مانند که صاحب طعام را خوب نیست برایشان حرام است
اعیان نجسه چون غایط ادری چیزها که بملاقات نجاست متنجس شده باشد پس اگر آن چیز قابل
کردن باشد خوردن آنها پیش از پاک کردن حرام است و همچنین کافی که از آب نجس خمر کینند حرام
است خوردن آن و دروغی که در دین باشد هر گاه نجاست در بعضی از اجزای آن رسیده باشد
آنچه بکشد حرام است باقی حلال هفتم مردار و در حکم اوست هر پاره که از نده جدا کند او
نیز مردار است و خوردن و استعمال کردن آن حرام است و آنچه میوه خشک و پرمخ اگر سبزند
بکشد آن موضع که منصلت میدهد با بدن است و شاخ و ساق و دندان و استخوان و غیره هر
پوست یا لایین را منحن کرده باشد و آنچه بعضی مایه و بعضی از مجتهدان استعنا آنها را از مردار
جایز دانسته اند هشتم ذکر حیوانات خواه کوشند و خواه نخوردند خواه فرج خواه
ان خواه باطن آن دم سبز حیوانی بازدم زهر چون دوازدهم انبش از هر حیوانی یعنی
خاگردان که در او منی جمع میشود سیزدهم مانند هر حیوانی یعنی بول دان چهاردهم مشبه یعنی
دان یا نزد هم نفع و آن مغز است میسید که در مغزهاست میباشند و عوام الناس از آن مغز
میگویند شانزدهم علیا و آن دو عصب است عرض زرد که از پس سر تا فرج کشیده است هفدهم
غده یعنی کره ها که در میان کوشند و پوست میباشند هجدهم اصلهای که منصلت عصب
دست و پاست نوزدهم حلقه روان میباشند چنانکه باین چیزها زای بندند از آن مردک چشم
میگویند بیستم خزیه و ماغ و آن مغز است که در کله سر میباشند بیست و یکم بعضی از مجتهدان
سوائی خون و سبز و سرکه و ذکر و فرج و شانه و انتشان چیزی دیگر از حیوانات حرام نیست
بلکه مکرره میدانند بیست و یکم خاک و کل خوردن پاک باشد و خواه نفس سوا خاک ترنج
امام حسین علیه السلام برای شفا بمقدار خودی میتوان خورد و هم چنین کل از منی را بر خیز
شفا میتوان خورد بیست و دویم زهرهای کشت اما چیزی که بپاشند و از یکشند و خوردن
آن نکند پس بپاشند خوردن حرام است چون ترپاق و سقویا و شمر الخظل و مانند آنها بیست و سه
سنگ خوردن حرام است اگر کسی را احتیاج بدینها افتد مثل آنکه در صخرای واقع شود و خوردن غیر آنها
نیاست و اگر از آن خورد ترسد که ضعیف شود میباید که شواهد رفت و از هر راهی که تواند رفت

کشته

که گشته کرد و مال و پزیرند و انصاف افندد بخورد که سدر منقوش و شورجه زباده بر آن خورد
 چنانچه بشرط آنکه شخص مغذی بچند امام علیه السلام نرود و راه زن مسلمانان نباشد
 چه بر چنین شخص خورد و چهره های حرام نیز حرامند و اگر شخصی در صحرا باشد چیزی نداشته
 باشد که بخورد و بیمن آن باشد که بمبرد و کسی دیگر آنجا باشد که طعام داشته باشد بفرود شد
 و شخص قادر بر قیمت دادن آن نباشد بفرود شده طعام در آن صورت واجبست که بر او طعام
 دهد و اگر با اختیار ندهد بفرود غلبه از او میتوان گرفت و اگر کسی در صحرا بی آب واقع شود
 و بیمن آن باشد که بمبرد خوردن شراب افندد جایز است که بمبرد و همچنین خوردن بول فریغی در
 بول خورد و غیره و بعضی از مجتهدین و افقوی چنانست که در آنجا که بول خورد و بخورد بول
 دیگری را و خوردن تر باق و ذوق حرامست مگر با احتیاج و اما آن امرهای مکرر و اول کونه
 در حیوان ماکول اللحم و خوردن کرده حیوان ماکول اللحم و گوشت سبب است خوردن
 ستم شراب ایشان خوردن چهارم چیزهای که حیث جان بر دنیا و کسی که برهنه از نجاست نکند
 چیزها پندیده باشد و طوبی چه خوردن آنها مکرر است بجم بیاز و سیر خوردن کبیر که داخل
 کرد و در شب بجهت خوردن بیاز مکرر است با بیانی از دهم از کتاب جامع عبادت
در بیان از باب طعام خوردن و آب نوشیدن و دخت پوشیدن و دندان چها و طلب
 استن طلب قبله در بیان از باب طعام خوردن و اما آنکه بیخ نوع انسان طعام است واجب
 استن مباح مکرر و حرام و طعام واجب است که چون غذا خوردن است مکرر در طعام واجب
 التفتة طعام کفارة با غیر از غنوی قبه و طعام استن است که چون طعام عروس و شناخته نوساخته
 و از حج و بارش آمد و خسته کردن فرزند و طعام مباح آن طعام استن و ای طعامها که متذکر
 شد و خواهد شد و طعام حرام آن طعام استن که بر مانده شراب خواران باشد و طعام مکرر و
 طعام مصیبت خسته کردن ندان و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و دخت پوشیدن
 هفتاد و سه امر است بلای امر واجب چهل و چهار امر است چهار امر مکرر و اما آن
 بلای امر واجب آن که باید در دهند از موضع نقره از طرفی که نقره کوب باشد که در آن
 طعام خوردن اما آن چهل و سه امر است اول دشت شستن پیش از طعام خوردن و قیم نشستن

در بیان از باب طعام خوردن و آب نوشیدن و دخت پوشیدن و دندان چها و طلب
 استن طلب قبله در بیان از باب طعام خوردن و اما آنکه بیخ نوع انسان طعام است واجب
 استن مباح مکرر و حرام و طعام واجب است که چون غذا خوردن است مکرر در طعام واجب
 التفتة طعام کفارة با غیر از غنوی قبه و طعام استن است که چون طعام عروس و شناخته نوساخته
 و از حج و بارش آمد و خسته کردن فرزند و طعام مباح آن طعام استن و ای طعامها که متذکر
 شد و خواهد شد و طعام حرام آن طعام استن که بر مانده شراب خواران باشد و طعام مکرر و
 طعام مصیبت خسته کردن ندان و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و دخت پوشیدن
 هفتاد و سه امر است بلای امر واجب چهل و چهار امر است چهار امر مکرر و اما آن
 بلای امر واجب آن که باید در دهند از موضع نقره از طرفی که نقره کوب باشد که در آن
 طعام خوردن اما آن چهل و سه امر است اول دشت شستن پیش از طعام خوردن و قیم نشستن

جانبد در حالت طعام خوردن ستم پاک نکردن دست خود را یا چیزی چه در حد آئمه علیهم السلام
 دارد است که نازی نانی بود برکت در آن طعام نباشد چهارم لبه انگشت طعام خوردن پنجم انگشت
 خود را بسید ستم از پیش خود خورد هفتم لغز کوچک برداشتن هشتم لبها خایید طعام را تمام
 مردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن نهم پیش از طعام بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین
 است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم هر وقت از طعام و یا بر هر طرفی و اگر در ابتدا طعام خورد بسم الله
 الله الرحمن الرحیم گفتن کافیست تا آخر و اگر فراموش کند در اثنای طعام خوردن هر وقت که بیاید
 آید بگوید و در احادیث اصحاب عهده علیهم السلام وارد است که اگر یکی از اهل مجلس بگوید باز
 دیگران بخوری است باز دهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام و اما حال شایع شد است
 مردم خواندن فاتحه بعد از فارغ شدن از طعام خوردن در حد مذکور نیست و از دهم مکرر گفتن
 الحمد لله در طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام این دعا خواندن الحمد لله الذي
 اطعمنا في حياطين وسفانا في ظمائن وكنا في غارين وايدنا و انعم علينا الحمد لله الذي
 يطعم ولا يطعم ويحيي ولا يمجرو ولا يبارك عليه ولا ينغي و يقدر عليه جهادهم هر دو دشت شستن بعد
 طعام خوردن پانزدهم مالیدن هر دو دست را بعد از شستن بر اوها خورد چه در حد اهل بیت
 آمد که آن نایل میکند کف را که در دست باشد شانزدهم ای که از دشت شستن بهر سبب در ظرف
 جمع کردن هفدهم آنکه پیش از طعام اول صاحب طعام دستها خود را بشوید بعد از آن کسی که در
 دست راست او نشسته و اما بعد از طعام در شستن دستها ابتدا بکسی کند که در جانب چپ صاحب
 طعام نشسته باشد و بعد از همه صاحب طعام دستها بشوید و در بعضی احادیث وارد است که ابتدا
 بکسی کند که در جانب راست او نشسته باشد خواه از او باشد خواه بند هجدهم صاحب طعام بعد
 از همه دشت طعام بکشد نوزدهم صاحب طعام قبل از همه شروع در طعام خوردن کند بیستیم غار کردن
 بعد از طعام جنبه صاحب طعام چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل کرده است که
 اطعم عندك الصائمون و اكل طعامكم الا برار و صلح عليكم الملائكة و الاخبار بیست یکم اول
 نماز کردن بعد از طعام خوردن هر گاه که وقت نماز طعام حاضر باشد بشرط آنکه طعام انتظار
 وی نکشد بیست دویم بعد از خوردن طعام لمحه بر پشت افتادن و یا ای راست را بالای پای چپ

نهادن بیست و ستم بعد از هر سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم چوب خلال حبه را با کف
 بیخ دندان حاضر نمودن بعد از طعام خوردن و بریدن او را آنچه در بیخ دندانها مانده باشد
 بیست و پنجم سیر با طعام آوردن چه در حد امده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین
 میکردند بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنام کردن بعد از اتمام سیر که زبان نمک بیست و هفتم
 بعد از طعام دهان را با عسل یعنی بر بنای شستن چه در حد امده که آن در دندان را دفع
 میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دسترخوان ریخته باشند بیست و نهم شب سیر خوابیدن که
 آن باعث میشود که خواب کند و ذائقه خواب سیر خوردن آنچه از طعام ریخته باشند چه
 حد امده که آن شفای مرضها میشود و بر طرف میکند اجناس را و از پاره شدن فرزندان دفع
 مرضه را تا جنب می بکشد ضیافت کردن مهمان و آب وضو آب جبهه خوردن و وضو ساختن سیر
 دویم اغزاز و احترام نمودن مهمان و ستم مهمان بخانه آوردن و طعام دادن چه در حد امده که
 دست و طعام موجب برکت طعامت سیر و چهارم آنچه در خانه باشد جبهه مهمان آوردن
 تکلف کردن جبهه مهمان اگر خود امده باشد سیر و ششم طعام بسیار چینی اگر مقدور باشد الا
 المقدورات سیر و هفتم دوزخها را ترویج خوش نمودن و آنچه او خواهد از مباحات برای او
 آورد از مقدورات چه در روز ستم مهمان چون اهل خانه اینکس سیر و هشتم خوردن صاحب طعام با
 سیر و نهم اجابت کردن دعوت مسلمانان بطعام خوردن اگر چه بسیار میل باشد اما اجابت کافی
 نیست چهلم باشنا و ازاده عیال طعام خوردن چه در حد امده که علامت مؤمنانست
 که باشنای عیال طعام خوردن و منافق عیال را باشنها خود طعام نمی خورد چهل و یکم چنان
 شود انظار چری دیگر نکشند اول دندان خوردن شروع نمایند چهل و دویم باید که تا آنکه کویک
 چه با مرزانی برکت علی چه این حد امده که در دست چهل و ستم خوردن پاره نان که در راهها پاره
 باشند چه در حد امده که خوردن از ثواب نامده اعمال او نویسد و اگر نجس باشد اول بشود
 بخورد هفتاد و هشتاد و نه در احوال نوشته میشود چهل و چهارم بعد از گذاردن نماز عشا چری خوردن
 که آن عادت پیغمبران علیهم السلام است اما آن چهار امر حرام اول بسیار خوردن که ضرر میرسد و آنچه
 امده میشود در وقت سیری در حد امده که موجب جرم میشود دوم رفتن بی طلب بخوردن

مفضل

بعضی از بندگان این را مکروه میدانند ستم خوردن طعام در مانده شراب خواران و با هر کس
 کنند را خوردن چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و اما آن بیست و پنج امر مکروه اول ستم
 را از طعام بر مناخن و قیوم نیکه زدن طعام خوردن ستم بعد از طعام خوردن از رخ زدن
 سواستمان کردن چهارم مرتب نشستن در وقت طعام خوردن چه در حد امده که اگر از غذا
 دوست غیبی را ستم سیر خود را بجای بردن که از آنجا طلب کرده باشند ستم تنها طعام خوردن
 در آشنای راه رفتن هشتم اجابت کردن دعوت کسرا که جبهه خسته دختران ریخته باشند نهم
 ناز را بکار بردن یا بزرگاسه فادان دم خالی کردن استخوان از گوشت چه در حد امده که
 خواران نصیبی بینمانند در خانه هر جا که چیزی بجز است جبهان میریزد باز دم هر روز گوشت
 در دست و بار گوشت خوردن را اگر اهن بیشتر است و از دم زیاده از چهل مغز گوشت خوردن
 سیر دم گوشت نیم ریخته خوردن چهارم شب که ستمه خوابیدن سیر یا نازدم قریح دهن
 کردن در معاش مفسد شایسته خدمت فرمودن مهمان را هفتم ترک نمودن در وقت شام
 چیزی خوردن از چه در حد امده که موجب خرابی بدن میشود و از حد امده که شب شب
 و شب کسینه اگر شام نخوردن فواید ایشان تا چهل شبانه روز با نیمی بد هیچم آنکه طعام با
 انگشت و در حالت اختیار با دست چرخیدن نوزدهم در ظرفهای نقره کو به طعام خوردن
 خلال کردن با چوب خورا و پانی و دجان کردن که آن سبب مرض خدام است و همچنین خلال کردن
 با چوب شاسفر مکروه است بیست و یکم خوردن ماهی چه در حد امده که خوردن آن گوشت را
 میریزند بیست و دویم پیغمبر کرد و گردگان پیغمبر خوردن بیست و سهم گوشت نان خوردن بیست
 چهارم گوشت کنکیده خوردن که آن باعث خرابی بدست بیست و چهارم زیاده نوش خوردن مطلب
 و در حد امده که منافع طعامها و میوهها بطریق که از حضرت شامه معصومین صلوات الله
 حدیث وارد است که نان جو در هیچ شکی قرار نگیرد الا هر مرضی که باشد و کند و آن قوت
 پیغمبر است علیهم السلام نان برنج در حد امده که برای کسی که غایب و همیشه این نافع ترین دوا
 و باعث عمل میکند و از حد امده که خوردن آن گوشت میریزد و ستم طعامهاست
 دنیا و آخرت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله سردست گوشت را و ستم میداشت و گوشت را بچه بد

فصل در بیان
 کتب و کتب
 کتب و کتب
 کتب و کتب

گوشت

گوشتهاست چه بجل بول زندک است و گوشت کبک منافهای پاره فوی میکند و نیز دفع
 میکند و گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که بجزین که گوشت
 مرغ بجه است گوشت فطانت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آن مبارک گوشت
 است و صلب و غاثر از اینهاست نافست کبابان از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که آن
 مرض بواسیر و دزدیش و نافع است قوه باهر از پاره میکند گوشت پیش بینی و ششوی
 نپاده کند گوشت گاو باسلو خورد امراض را بر طرف میدهد درجه امد که نفع بسیار
 دارد و قوت پاهار میدهد هم مرغ در حد امد که خوردن باعث کثرت اولاد است غسل شفا
 بیماریهاست دفع بلغم عدس برشته لشکر را میبشاند و قوه مغذ میدهد و شفا میبخشد
 مرض است کندی بریان طعام پیغمبر است و خوردن آن گوشت پخته و پخته و استخوان را سخت میکند
 و قوت میدهد نیز باغز کرد و در حدیث آمده که هر که با هم خوردن شفاست هر یک از آنها
 خورد باعث مرض است شکر نافع است از چیزهای دیگر و ضرر ندارد سرکه طعام معده و بینی
 و منفعت بسیار است چه ذهن را روشن کرد و عقل را قوی سازد و صفا را که کند و
 زانده کند و جانورانی که در شکم باشد از دفع میکند و شش زانرا که کند روغن زیتون
 بادها را دفع کند روغن دواست خصوصاً در ناسان و روغن گاو ششها را از همه روغنهای
 شیر و عسل جبه آب پشت نافع است شکر گاو سرخ بهتر است از شیر گاو ششها و شیر گوسفند بسیار نافع
 تر است شیر گوسفند سرخست برنج الطیف غذاهاست بواسیر را دفع کند بریان کرده آن در حدیث
 نافع است و هفتاد پیغمبر از او غذا کرده است باقی مغز مناق زای افزایش داد و پاره بر میسازد
 دماغ را مپا فراید اگر با پوست بخورد باعث معده را میکند لویا بادها را از شکم مپا فراید
 مرض هفتاد زایل میکند که باعث قوت دماغ میشود مویز سرخ هر صباح بنام شنبلیله یک
 عدد خورد دفع امراض میکند و فهم میافزاید آنجی شبیه تر بودهاست عیوه هشتاد و اسیر
 و نافع است ناسبت مپوهاست بجزین اما هاست بقول سید مختار صلی الله علیه و آله
 سیرا کر سینه میسازد و کرسنه و اسیر میسازد و در هر زانی از هشتاد است از این است که بعضی
 علیه السلام انار را شفا مپورده اند و انار را با همدن خوردن باعث معده میکند و سوسونه

و از دل مپورده و اگر که در دوزخ جبه بنام شنبلیله نادر بخورد تا چهل روز دلا و نورانی شود
 و اگر دلا بخورد تا هشتاد روز دلا که انار بخورد ناصد بیست و روز و سوسون شنبلیله پاک
 و خلاص کرد اندود کردن چوب نادر جانوران موزی دفع میکند سبب نافع است از برای دفع
 زهر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون آمدن از بینی بر طرف میکند به رنگ زانیکو
 کرداند و اگر در آب شسته و خوردن فرزند که در شکم باشد شکم چیره شود و غم را برود و خوردن
 حکمت افزاید و شجاعان و دلا امر و دلا را اجلا میدهد و معده را دباغت میکند خصوصاً در
 که طعام خوردن باشد لویا اطفا میخورد میکند و صفا را ساکن میسازد و خشکان خونرا
 پاک و مپاکن میسازد و امراض را مپورده و از ج بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله سیرا زانوست میسازد سبب دباغت معده میکند و بواسیر را نافع میدهد تا
 نافع فوی میکند و نظیر بول او نافع است کاسه اما شش از قویج و هر صبح هفتاد عدد از آن خورد
 چون بر مردی از آن نظره از اب بهشت است قوت پاهار را افزایش دهد و شفا میبخشد از مرض
 خصوصاً باد ریح بغیر ریحان کوهی مفاصل را نیکت و اشتهای طعام را مپا و دند و مرض را مپورده
 و هضم طعام میکند و حضرت امیر المؤمنین ع از او دست میسازد کند ناسبت سیرا نافع است
 سیرا میکند و بوی دهن منعش باشد خوب میکند و بادها را دفع میکند و بواسیر را نافع است
 و اما شش از جدام و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام برای زیادتی حفظ از ابامانک بخورد
 که من طعام الیاس و پوشع و بیع پیغمبر است زیادتی حفظ آورد و دلا پاک کرد و جدام برود
 زان بر طرف کند خرفه فاطمه علیها السلام از او دست میسازد کاهو خورا صاف میکند سداب
 عقل را زیاد میکند سلوان صفا ال محمد منقولست که آن دفع جدام میکند و شفا از امراض است
 استخوانها صحت میکند و ابان شفا میبرد چشم است تریان صفا ال محمد علیه السلام منقولست
 که تریان حاصل است و در فغان باد زان نافع است مغزش بول را کشاید و بیج آن بلغم را بر طرف
 سازد و جودا شش از قویج و بواسیر و قوت پاهار افزایش دهد و شلغم دفع جدام میکند باد ریحان
 مپورده و طبیعت را اصلاح مپاورد و پیا از قوت پاهار و مپورده و بلغم را مپورده و قوت پشش را مپورده
 بر طرف مپورده و مرض را زیاد و خوب چون مسافر شهری داخل شود با بدش خوردن از طعام

نوشیدن آب سرد

استه اول پیاز اشهر را بخورد از مضر رطوبت و باقی امراض محفوظ باشد مطلب سیم در
اذا باب نوشیدن بدانکه بیست سه امر بای خوردن نعلق دارد بنا امر واجب بنا امر حرام
سینه امر مستحسن مکره اما ان بنا امر واجب است که دهن را از طرف طلا و نقره باطلا
کوب با نقره کوب باشد در کردن و در آنها خوردن و اما ان سینه امر مستحسن اول آنکه در وقت
اب خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذي انزل الماء من السماء ومنصرفا لا يركب لنا ولهم
الله خير الاسماء دوقم آنکه بعد از اب خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذي ماء عبد باول
يجعله مليا اجاجا بدي نوبى الحمد لله الذي اعطاني فارصاتي وعافاني وكفاني اللهم
اجعلني ممن نفعته في معاد الدنيا من حوز محمد صلى الله عليه واله ولجعه من افضله برحمته
با ارحم الراحمين ستم آنکه اب را بیک چهارم آنکه ابراهیم در دست بنوشد پنجم آنکه به نضر
بنوشد اگر اب هنده غلام باشد ششم آنکه بدن نفس او خورد اگر اب هنده از او باشد هفتم
آنکه اب لبنا خورد که لبنا خوردن باعث ماده امراض است هشتم آنکه نزدیک دست با وضو
شکنه کوزه اب بخورد نهم آنکه در وقت اب نوشیدن خضر امام حسین علیه السلام را یاد کند
وقال انشرا لعنتي ما بدك صدق راحسه در دیوان اعمال ثبت میشود و صد هزار کاهن
محو میگردد و صد هزار درجه بلند میگردد و براد هم اب نغم نوشیدن که شفای امراض
باز دهم آنکه از ناودان خانه کعبه مبرزچه شفای امراض است و از دهم هدیه بریدن اب
نغم را بشهرها سیر هم اب مباح نوشیدن در غصبه وان بنا امر که حرام است که در ظرف طلا
و نقره اب خوردن است اما ان هشت امر مکره است اول اب بنل مصر نوشیدن چه در حد آمد که
دل امیر اند دوقم آنکه اب را بیک نفس نوشیدن اگر اب دهند غلام باشد ستم آنکه که یک نفس
نوشد اگر اب دهند از او باشد چهارم آنکه بیکبار فرود بردن اب که باعث مرض کباب میشود
مرحبت دیگر پنجم در شب لبنا ده اب خوردن ششم آنکه نزدیک دست و شکنه کوزه اب
خوردن هفتم لبنا را بخوردن هشتم از خوردن اب مطلب چهارم در اذاب خنوش
و عامه بچید و کفش و نعلین و موزه دریا کردن و انگشتری را نکش کردن و در آن دو فصل است
فصل اول در امانام رخ نوشیدن بدانکه رخ نوشیدن برای نجل پنج نوع است اول خنوش

نوشیدن آب سرد

ذرا و اجبست که هرگاه مرد او را بر رخ خوب خواهند و رخ پوشیدن ولی شهر هرگاه سب
خوف عد باشد دوقم رخ پوشیدن سنت خون زن برای زینت پوشیدن جامه خود اول
دفعه رخ خوب پوشیدن مرد همه خورد و نظیم علم و والی همه نظیم شرح و ملاجحه نظیم
علم ستم رخ پوشیدن مکره چون رخ خوب پوشیدن در مردن شوهر چنانکه در بحث طلا
مدکور شده او هرگاه اراده زینتی باشد که او را نکند چون کوشواره و کردن بند چهارم
رخ پوشیدن مباح وان رخ خوب پوشیدن است سوا آنچه مذکور شده رخ خوب پوشیدن
مباح است **فصل پنجم** در آنچه بر رخ خوب پوشیدن نعلق دارد چهارم آنکه
بنا امر واجب شش امر حرام و بیست شش امر مستحسن ده امر مکره اما ان بنا امر واجب است که
جامه پاک پوشیده در لباس مجلس نماز دست نپوشد اما ان شش امر حرام اول پوشیدن مرد
چوب نخ در غیر ضرورت دوقم هر بر محض در حال احرام و نماز کردن ایشان مع الخلاف ستم پوشیدن
پوست مرد در چهارم پوشیدن رخ غصبه پنجم رخ خیره پوشیدن بقصد آنکه با یکی زن کند ششم
انگشتری طلا در او نکش کردن مردان اما ان بیست شش امر سنت اول آنکه رخ که میبوشد قهقه
باشد برای نجل و زینت دوقم آنکه از پنبه سفید باشد چه ان لباس خضر مسابناه و خضر
انتم مضمونین جلهم التلام ستم آنکه کونا باشد چه رخ بلند خالی از رعن و نیست که موجب
چهارم آنکه اسپین جامه از انگشتران نکند و در از نرباشد پنجم آنکه جامه خانه سوا جامه بر
باشد ششم آنکه جامه نو باشد هفتم آنکه چون کسی خواهد که جامه پوشد باید که سی و دو نوبت
ان را از او بخورد و بر جامه شانچه در حد صحیح از صاق الحمد صلى الله عليه واله منقول
کران سبب نیامدن زلف و نعلت نا انجامه که هشت هشتم آنکه در وقت پوشیدن جامه این دعا بخواند
که محمد مسلم بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که پرسید از آنحضرت فرمود که کسی که جامه
نو پوشد چه کار کند آنحضرت فرمود که اللهم سووم يومك و يومك و يومك و يومك و يومك و يومك
سند صحیح است
این دعا بخواند که اللهم اني في حق عبادك و عمل اطاعتك و اداء شكر نعتك الحمد لله

نوشیدن آب سرد

پوشیدن

الذی کتافی بما اراد ی بر عودنی و امن رو عنی و یجل فی الناس ثم انک در وقت عامه
 بچندین دعا بخواند اللهم استر عی سبائی الا یمان و تو جیبناج الکرامه و قلین جلال الاله
 ولا تلخ ربغه الا یمان من عبنی و هم انک ایستاه عامه بر بندجه در چید نهی و ارد شدت
 عامه بچید باند هم همیشه تحت الحک بر بندد و از دم در وقت در جامه پوشید این دعا
 بخواند اللهم استر عودنی و امن رو عنی و اعف روعی و لا تجعل للشیطان فی ذلک نصیبا
 و لا له الی ذلک و صولا و لا تصنع الی الکاب و یجنی لای تکاب بحاربعک پیرو هم انک در پوش
 موزه و نعلین و در جامه رو قبیله پوشید چهار دم انکه در جامه و کفش را نشسته پوش
 باز دم انکه در پوشید نعلین و موزه پای را سازد را نها کند در کندن پای چپ مقدمه طاد
 شان دم انکه در وقت پوشید نعلین و موزه ابتدا بخواند که بسم الله و بوالله اللهم صرنا
 علی محمد و آل محمد و وطنی قدیمی فی الدنیا و الآخرة و نبهنا علی الصراط یوم نزل فی الایمان
 هفدهم انکه در وقت نعلین و موزه کندن این دعا بخواند که بسم الله و الحمد لله الذی قد فر
 ما اوفی به فلاحی و من الادی اللهم نبهنا علی صراطک و لا ترکنا عن صراطک الی یوم
 و خوانند این دعا همیشه خوشحال باشند انها که شونند همچو هم نعلین بپوشید پوشید از
 ضاق ال محمد علیه و آله منقولست که پوشند این زانا که شند البسه مالی بدست
 و نعلین زد از لباس انبیا علیهم السلام است پوشدم پوشید موزه بیستم پوشید پیراهن کا
 بیست یکم انک شری بدست کردن بیست دوم انک شری بر بدست کردن بیست و دوم انکه
 انک شری عقیق در دست کردن چه در حدت آمده که اما لست از هر بلای بیست چهارم انک شری
 که نکلین او با قوت باشد در دست کردن چه در حدت آمده که حاجی را ببرد بیست پنجم انک شری
 فیروزه در دست داشتن محتاج میشود چه در حدت آمده که مصلح را ببرد بیست ششم انکه
 جمع بجا در دست کردن با بلور اما آن ده امر که مکروه است اول پوشید موزه سرخ در خضرت
 در سفر مکروه بیست و دوم پوشید نعلین مشاچه در حدت آمده که ضرر بچشم میرساند
 اما کفش مشاچه مکروه نیست پوشید جامه که در او صوت باشد خصوصا در نماز چنانکه
 پوشید جامه مشاچه ان ضاق ال محمد علیه السلام منقولست که حق سبحان و تعالی فرستاده

بر پیغمبر صلی الله علیه و آله که بگوید کان مؤمن من انک لئاس دشمنان را پوشید جامه مشا
 نیم جامه شهرت پوشید چه در حدت و ارد است که خضرت و تعالی در وقت جامه انبیا
 وی پوشاند ششم جامه سرخ پوشید مکروه و سی که مکروه بیست هفتم جامه زرد که در حدت
 نکل کرده باشند مکروه و سی چه در حدت آمده که امام محمد باقر فرمود که نکل کردن زعفران
 خاصه بی امه است در حدت آمده که نکل نعلین بی حضرت رسول ص در وقت پوشید بود
 فرمود که من عروسی کردم از آن جهت فبا می زد پوشیدام هشتم انکه نکل نعلین با یک کفش برآمده
 مکر انکه معند نباشد چنانچه بیکار را بدخون داده باشد چه در حدت آمده هر کس را اختیار
 بیکای نعلین برآورد و هر ضرری که از شیطان بوی رسد هم بکس را ملائت نکند الا خود
 نهم انک شری از امن در دست کردن دم انکه عامه را نشسته بر بچید یا بشان در حدت
 فضا پر سپید و در آن چند طلب است مطلب اول در امام فضا پر سپید و صفت فضا
 و در آن سه فصل است فصل اول در امام فضا پر سپید و آن بر دو قسم است قسم اول در فضا
 عام یعنی حکم کردن مشاغلانان و آن وظیفه امام علیه السلام است تا با بیعت کرده او و با
 واجبست که در هر فطری از اظفار و در هر عصر از اعضا فاضی نصب کند که جامع شرط باشد که
 امام تعیین کند برای وی پر سپید فضا را و این بر فاضی واجب یعنی است بیعت از جهت انرا کفای
 نمیدانند با وجود تعیین امام و اگر اجماعا امام تعیین نکند اما جمعی باشند از علمای اهل این
 و در این حال فضا پر سپید واجب کفای است مگر مفسر در شخصی باشد چه در این صورت علی تعیین
 امام بر آنکس نیز واجب یعنی است اگر امام علیه السلام را اطلاع بر جان او نباشد بر آنکس واجبست
 که حال خود را بر امام عرض کند تا امام علیه السلام بحال او مطلع شود و در حال خبیث امام علیه
 فضا جامع الشرط است و واجبست فضا با زبا او چنانکه بفاضی منصور از جانب امام و
 از جهت بر آنست که در حال خبیث امام علیه السلام و عدلیه جامع الشرط فضا جامع عدالتا
 علیه السلام کافیهست که چه عهد بیامند و حکم او حکم جمعیست جامع الشرط است هر گاه جمعی بنا
 که امهت هر فضا داشته باشد پر سپید واجبست در این مسئله خلاف است از آنست که اگر امهت
 داشته باشد و اعتماد را شایسته است و بعضی گفته که اگر فاضی مفسر باشد است که فضا پر سپید

فضا پر سپید

و غیر معاشرا از بی مال بگریز و اگر فضل مشهور نباشد منسبت که فضا پرست نامشهور و فضلا
کرد و اگر مشهور فضل باشد و با محتاج مقلد نباشد مگر و است فضا پرست با جزا است تا خدا
خاکر ظالم فاضل و هر گاه دانست که احکام شرع را اجرا می تواند نمود و حکمی که فاضل منصوص جانبی
ظالم کند صحیح نیست اگر چه ان ظالم صاحب شوکت باشد اما تراخ چند ضرورت با نقاضه جابرا
و اگر نقاضه حکم کند چه شخصی بکفر یا مال خود انحصار جابراست گرفتن ائمال و جابراست منع
بودن فاضل در یک شهر و غیره در ایضون مردم در دفع کردن فضا پایی خود بهر کدام که خواهد
هر گاه همه مشای باشند و الارض با علم با بد کرد و در مشای العلم با و درع و اگر یکی عالم تر باشد
و دیگری ادرع اعلم مقدم است و اگر در ایضون نزاع واقع شود در نزاع و هر یک از ایشان یکی
از این علم و ادرع فاضل باشد که فاضل مدعی خواهد مقدم است و جابراست که امام علیه السلام
در هر عمل فاضل نصب کند و با آنکه هر فاضل را بنوعی از فضا مخصوص کند مثل آنکه بیکر آنچه فضا
پرست فضا پایی مردان تعیین کند و دیگری براهه بنان ابا جابراست که شرط کند مثلا در حکم و ا
منقول شوند میانهم مجتهد خلافت کسی که جاهل باشد با حکام شرعیه و شرایط فضا و منقول
نباشد فضا پرست وی حرامست چه در حد آمده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که فاضل بر چهار قسم است سه قسم ایشان در دوزخ و یک قسم ایشان در بهشت و آنان که دوزخند
یک آنکه دانسته حکم باطل کند و دیگری آنکه حکم باطل کند و نداند که آن باطل است و دیگری آنکه حکم
خوب بکند و نداند که آن چیست این هر سه قوم دوزخند و یکی دیگر که بهشت پرور است که دانسته
حکم خوبی کند و نداند که چیست و بیست و دوم فضا پرست خاص و آن در صورتیست که
مدعی علیه شخصی فاضل شوند که میانهم ایشان حکم کند و حکم این شخص جاریست و اگر چه امام علیه
وجه فضا پرست عام وجود باشد و شرط است در این فاضل آنچه در فاضل منصوص جانبی امام علیه
السلام شرط بود از صفتهای که مذکور خواهد شد و با رضامندی و مدعی علیه بعد از حکم این فاضل
شرط است میانهم مجتهد خلافت و اگر یکی از ایشان قبل از حکم بابتدای حکم کند آن حکم فاضل
ناقص نیست حکم فاضل مدعی و مدعی علیه نمیکند پس اگر حکم بدست کند و خطای غافله در یک
نمیدهند فضا پرست را و در فضا فاضل بدانکه بیست و هفتم در فاضل باطل که باشد از احوال

فضا پرست

دوازده

دوازده صفت واجب یا زنده امر است اما در آیه صفت واجب و آنکه بالغ باشد چه فضا پرست
صحیح نیست و دوم آنکه ظالم باشد چه فضا پرست صحیح نیست سیم آنکه مرد باشد چه فضا پرست صحیح
نیست و چهارم آنکه فضا پرست فضا پایی نباشد که در بعضی مواضع که گویا مجموع باشد صحیح چهارم آنکه
مؤمن باشد چه فضا پایی غیر مؤمن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی نگاه کبیره نکند و نگاه صغیره
مستور نباشد چه فضا فاضل صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده باشد چه فضا پرست و ولد از با صحیح نیست
هفتم آنکه قدمت بر چیزی نوشتن داشته باشد بدست یعنی از عهد هشتم آنکه آزاد باشد چه
بسیار است نهم آنکه کوفه نباشد بقول بعضی از مجتهدان اگر کافر باشد در اسلام است هم آنکه فرزند
او زاده انبیا و نبی باشد چه اگر فراموشی او غالب باشد فضا پایی نیست سیزدهم آنکه کسبه
نباشد که گواهی او بر مدعی علیه منسوخ باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون فضا پرست برید
بند بر او بعد بر عدل دوازدهم آنکه احکام شرعیه و در اصول او اجتهاد کرده باشد اجتهاد فاضل
هفت علم حاصل میشود اول علم کلام بلیب تفصیل چه اجالی کافی نیست ثان علم فقه که در حد
دوران از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت و معنی حق و غیره اما
خبر از المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و منجما اما بعد از معرفت که در حد
حکمت مذکور است از جوهر و اعراض که دفع شبهه ها کند و همچنین گفته دوم علم اصول فقه
و آن هر علم است که بحث شود در بابها و حکمهای شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقيید
و اجمال و بیان و غیر اینها سیم علم نحو ضروری و آن علم است که بحث میشود در آن از احوال آخر کلام
کلام از جمله عرب و بنیای اما استصفا مسائل بحول از نیست چهارم علم ضروری و آن علم است
که بحث میشود در آن از احوال بنیای کلامه یعنی علم بلفظ عربی و فضا پرست و آن را خادش ضروری و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین توانند به سبب ششم منطق و آن علم است که در حد خطا و
صواب و فکر نگاه میدارد و آن علم منطق دانستن شرایط حد و برهان و معرفت و اشکال و ارایه
و استنباطه که بیست هفتم دانستن چهار اصل که ایان قرآنیه دوم اخادیش ثبوتیه و اول بنیای
علمیه است سلام که از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن این پنج پایه امر لازم است اول
دانستن نامع منسوخ آنهاست عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقيید حکم و منشا بر احوال

بیست

بنیان نظام معقول و فضیله و امثال و کیفیت دلائل و مقاصد الفاظ و متواتر و واحد و سنده
 و مرسل و مقطوع و حال و عدا و مفاد من و اوله و وقت استخراج و ابان و تواتر و ابان یا با احکام
 شرعی مستنبط میشود که قریب یا یضدانه هستند بشرط نیست حفظ بلکه فهمید معنی و استحضار
 آنهاست که که محتاج آنها شود که اینها حدیث اعتماد بر اصل صحیح از چهار اصل مشهور که آن گاه
 و من بجز الفقیه و نهضت استنبط است که سنده متصل از عدول تا امام علیه السلام و با
 کرده باشد که فقیه هم اخطا می نماید با جماعه یا آنکه اجتهاد بخلاف آن نکند اما متعارف است
 اجماعی و خلاق لازم نیست چهارم دلیل عقل از استنباط و برائت استنباط و در جاکه محتاج بود
 عقل میشود که ابان فرایه و اجتهاد است و دانستن فایده امامتیه چیست نیست اما نزد
 اهل سنت محبت و مراد بدانستن این علوم آنکه او را فونی باشد که رد فرج ماحصل تواند کرد
 استنباط فرغ از اصل تواند نمود و تحصیل این علوم چنانکه در این مغایرت سهل است اما
 آن وقت بهر سبب اینک و بغایت مشکل است آنکه ناهم بنویسند اهل شامل حال کرده و نمند که
 و اما آن بازده امر سستند که آنکه ناهم در متون و امین باشد و هم آنکه اعمال صالحه بسیار
 کند ستم آنکه شدید القصر باشد از هوای نفس چهارم آنکه حرص بقوی باشد چنانکه صاحب
 قوه باشد بی آنکه ضعف کند ملام باشد بی ضعف تا آنکه طمع قوی نکند در باطل و مایوس
 شود ضعف از عدل او ستم آنکه علم باشد هضم آنکه فهم باشد بر غای امور هشتم آنکه ضابطها
 تمام آنکه چیزها را نبرد نشود و هم آنکه قوت در بصیرت داشته باشد یا ندم آنکه ضاد
 القول باشد و عاونا باشد بر اهل اهل اشهر که انجا فاضل است و از هم آنکه از طمع مترم باشد ۱۳
 ضاد و القول باشد که کفن چیزها چهاردهم آنکه حقا را می بیند باشد یا ندم آنکه جانی باشد
 ندم فاضل بودن شخص سبب تعیین امام علیه السلام ثابت میشود به طریقی اول شینک و از امام
 که شخصی همیشه فاضل گوید و لکن حکم بصورتی که ایند نور از حکم کردن و با همیشه امر
 حکم بین الناس یعنی حکم کن تو شماره مناد و هم گوای ذادن در مرد عادل بقول امام علیه السلام
 بعین شد شخصی برای فضا پر سبب ستم گوای بدن جامعه که از کواهی ایشان ظن حاصل شود و
 برسد قول فاضل بعین امام علیه السلام با این سه طریقی که بیست و یکم فریبه و لالت کند

و اما

و اما کما نیست خط امام علیه السلام در قبول کردن قول او و یا بجهت خلاف آنست و قول فاضل نیز از
 منصب فضا چهار چیز میشود اول دیوانه شدن یا فاسق شدن یا سهوش شدن و یا غالب شدن
 تشبیه فاضل و اگر اینها از اهل شود فضا و نمیکنند و هم مردن ان امام که فاضل و انصب کرده بود
 ستم سناط و لایب کسی که انفاضل تعیین کرده باشد چون فاسق یا سهوش شدن چهارم عزل
 کردن امام علیه السلام از برای مصلحت یا بیعت او با مینون عزل کرده باشد بخلاف آنست
 افریبت است که میتوان و در عزل علم فاضل و شرط است پس اگر پیش از علم حکم کرده باشد و
 است و اگر فاضل بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله خلاف حکم کرده ام قبول نمیکند
 او را مگر بگوای که در اینند و اگر پیش از عزل دعوی نماید قبول او مقبولست فصل ستم و تالیف
 بفضای سید غلق دارد فی الجمله شصت هفت است شازده امر واجب و شش امر مستحب
 امر حرام یا ندمه امر مکرره اما شازده امر واجب اول حاضر یا سخن مد علیه را جحد مدعی اگر چه
 دعوی نکرده باشد یا خلاف غایب که تکلیف حضور نکند او را مگر با خبر تردعی و تکلیف حضور و فنی آن
 است که از ولایت او باشد که اگر در ولایت دیگر باشد بعد از بیعت دعوی حکم میکند و گواه بیک
 و اگر مد علیه زن باشد که از خانه بیرون نتواند آمد فاضل کسی نزد او فرستد و کل او شود و اگر
 او کل تعیین نکرده و اگر حکم قسم خورد یا شد امین خود یا بار و گواه غافل فرستد که او را قسم
 و اگر حکم حاضر شدن نزد فاضل امتناع نماید فاضل حکم میکند و اگر فاضل خواهد که او را نبرد
 جایز است و اگر معزول نیز مد علیه را بطلبد و فتن از آن است تا اول است که غریب بگویند
 انگاه مد علیه را بطلبد و هم برابر داشتن مدعی مد علیه را مرد و خواه مسلما باشد و خواه
 کافر و در ایشان نظر کردن و گوش کردن سخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و ایشان را دعوی
 و تنظیم کردن در حکم و بعضی از جمله این است بدانند اما اگر یکی از ایشان مسلما باشد و یکی
 اهل کتاب یا زانی است که مسلما از او بجز از اهل کتاب مقدمه دانند چنانکه خبر امیر المؤمنین علیه
 السلام در مجلس شرح بیخ کرد و بطور اولی و ثانی و جایز است که کافر را بیاید باشد و مسلما را
 و اما استویر طوی و میل واجب نیست ستم مقدم داشتن کسی که فقیه است یا مدعی است یا غیر
 داشته مسجل مثل کسی که فقیه بود یا نبیند باشد یا اینها را مقدم دارد و اگر در معامله شایسته

در این باب
 در این باب
 در این باب

فرعند بندهام هر کس که بیزد اید دعوا و از مقدم دارند در یک دعوی چهارم میشود سخن
کسی که پیش سخن کند از خصم و اگر هر دو بیکار باشد از کسی شود که در دست باشد
خصم بوده باشد و شیخ طوسی رحمه الله علیه در این مسئله نقل اجماع کرده بعد از آن فرمودند
بر خلاف اهل سنت که ایشان گفته اند هر دو قسم خوردند که کدام مقدم است کلام مدعی علیه
است که حرف دعوی ایشان کند تا صلح نماید و خاک در اینصورت در مقدم داشتن مجرب است
پنجم زجر کردن شخصی از طریق شرع در مجلس قضا کند یا مسلکی و زجر بان تنبیه نشود و شد
کند و اگر محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق طرف فاضله باشد عضو نماید مادامیکه بقیه
بنجامد ششم تلفین نکردن هر یک از مدعی علیه بجزی که ضرر دیگری در آن باشد و
کردن یکی از آن بجهت او هضم رشوت گرفتن اگر گرفته باشد با عاده نماید صاحب با وجود
آن و باید آن را با تلف شدن آن هشتم آنکه فاضله در اثنای کواهی دادن کواهی با بعد از آن
چیز بگوید که کواهی آنرا و سبیل و کواهی خود را بان در وقت نماید با آنکه ترغیب کند بکواهی
هرگاه او در کواهی دادن متردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که اقرار کند بجز
خاک او را چیزی بگوید یا اقرار نکارد کردن او شود مگر در حکم حکم کردن هرگاه مدعی علیه
حکم را و موجب حکم ثابت شد باشد در اینصورت بگوید که حکمت یا بگوید که حقیقت و یا بگوید که آنقدر
و یا آنچه بدینها مانده و بعضی از جمله گفته اند که هرگاه حق مدعی علیه او کند و یا امر کند مدعی
زایک رفتن آن عین و یا فرسخ آن عین کافیست و همچنین اگر بگوید که نزد من ثابت شد مدعی
و یا دعوی تا بنده است و در اینصورت فضل آن با بر است بخلاف امر کردن بکرفتن عین چه تصور
چاین نیست و هم حکم خود را بر طرف کردن هرگاه خلاف ظاهر شود بفرمان یا بحدث مؤان و یا اجماع و
یا خبر واحد صحیح خواه او خاک باشد و خواه غیر او بنشیند حکم کرده باشد خواه جاهل بان و خواه
دانشمند بان یا زود هم نوشتن حکم و محض این چنین واجبست نوشتن حکم و اقرار کند و هرگاه
خصم و الناس کند و معروف باشد و پاکه که او را استیفاء کند و از اینست مال نام بردار
یا منعزل بودن آن کس که الناس میکند بدهد و آن هم جز در صورتی که طلبه ببرد نامزدان
حقا اگر انکار کند و اگر ادعای غلبه کند و اصل مال ظاهر باشد و آنکه اصل دعوی مال نباشد

سوکندش بلهند پس سرش دهند اگر با چنین هم نباشد حین کند او را آنکه غلبه او ظاهر شود
و بکواهی مطلع برود و ظاهر و باطن او را آنکه خصم تصدیق افلاس و کند و اگر مال ظاهری داشته
باشد امر کند خاک را از ابرو و سخن با آنکه بفرود شد بنیابت و پیرنیم سؤال کردن از کواهی هرگاه
که منکر حق نباشد پس اگر مدعی از مدعی علیه دعوی کواهی کند او را حاضر کرده ایند آن و بعد از آنکه
کواهی حاضر کرد و سؤال نکند خاک را از او مگر بالناس مدعی با آنکه بگوید که هر کس که نزد او کواهی
هست بگوید پس هر دو کواهی متفق گویند که گفته او مطابق دعوی ایشان باشد نزد خاک را باید
باشد حکم کند بالناس مدعی و بعضی از جمله بر آنند که نباید مدعی میخواند کرد ولیکن واجبست
که خصم عرض کند کواهان را اما اگر فاسق ایشان را ظاهر کرده اند پس اگر خصم چند خرج کردن مهلت
طلبد سه روز و بر این مهلت دهد بعد از آن حکم کند و اگر خاک حال کواهان را نداند معقول از مدعی
طلب کند و اگر مدعی بگوید کواهی ندادم خاطر نشان مدعی کند که قسمی میرسد و یا بر مدعی علیه پس اگر
مدعی طلب قسم خاک او را قسم دهد چهاردهم سؤال کردن از حال کواهان از عدالت و فساد ایشان اگر
نباشد حال ایشان اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد موقوف نیست اجب بود نزدیک کواهان
بر طعن در ایشان با اساطیر میشود و خوب تفحص حال کواهان با فرد کردن مدعی علیه و عدالت ایشان
بجهد را در ایجاد و قولست یا بر زخم آنکه در حال مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید خاک بکفر
بگوید که اگر قسم بخورد مدعی قسم بخورد و خود را باز یافت میکند و همچنین واجبست بخاک قسم نداد
مدعی بر غایت قیبت و غیر اینها سازند هم آنکه تا یکی از مدعی مدعی علیه حاضر نباشد خاک حکم
نکند حکم او صحیح نیست اما آن سنی و شش مرتبست اول بمسجد جامع رفتن و در دوامد بشهر آورد
نماز تحت مسجد کردن و سؤال نمودن از حق تعالی توفیق عصمت و امانت و مسأله کردن بر آن کس که
اول بار پیش او اید و قییم نزول کردن در میان شهر ستم گرفتن صورت شکا و محض و بیا لها از فاضله
مغزول چهارم سؤال کردن از احوال اشهر و شناختن اهل شهر که علاج شناختن باشد هم شناختن
کردن او در وقتی که بشهر اید و خواندن چیزی که امام علیه السلام جمله او نوشته باشد ستم آنکه
کند احوال انضای کرد در حین فاضله مغزول باشد پس اگر مجوس او را کند خصم نگاه دارد او را
تا آنکه حفر اید و اگر منکر باشد سؤال کند از حین پس اگر خصم او اعتراف کند که او را بفرسخ حین کرده

امضا کند و از او اگر محسوس گوید که مرا خصمی هست او را نمی شناسم او را از نگاه دارند تا خصم
 او پیدا شود و اگر گوید خصم ندانم مال خصم او را مبنای کردن محقق نماید پس اگر بعد از شنا
 کردن خصم او پیدا نشود سرد هند او را اگر گوید محسوس من بغیر حق واقع شده مجتهد را در قول
 افریق است که قولش مقبول نیست چه متضمن قبیح در کفایت بلکه فحش حال او باید کرد و قسم
 باید داد و بر حق الله بودن و از آن حق نگاه سرد هند و بر او با کف در ایضوت لازم است
 خلافت و اگر گوید خصم دارم و اما مرا بظلم محسوس کرده در این مسئله مجتهد را خلافت محکم
 این مسئله مثل مسئله مذکور است هضم نگاه کردن در مالهای اطفال و دیوانه و سایر ایشان
 پس حکم کند با آنکه نظر کند اگر اطفال بالغ شده اند مال ایشان را با ایشان قسیم کند و اگر و
 ایشان از ولایت مفرد شده باشد حکم با سفاط و ولایت او کند و همچنین نظر کند در حال او
 و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند و با فاسق شده باشند نصرت ایشان را
 باطل کند و بجای ایشان جماعه دیگر تعیین کند اگر ضعیف باشند خصم کند با ایشان دیگر برایشان
 نظر کردن در امینان فاضله اول و لفظه و ضاله پس هرگاه امینان جان شده باشند باز کرد
 ایشان اما نه ای سلفا از اول لفظه و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفعه ایشان بر این
 ایشان باشد بفرود شدن آنها و ماعدای آنها از نگاه دارند و با آنکه بکس دهد آنها را اگر با فقه
 باشد تمام فکر کردن در عزیزان و وصیت کنندگان املاک و کسانی که گواها تراز که کشند و ترجی
 و کسانی که اگر فاضله که باشد سخنان مدعی علیه را با فاضله بی نهایت پس هر کدام از آنها که
 شده باشند تبدیل کنند بدیگری هم نشستن چه فضا در خصم که سهل باشد آمدن نزد او از
 و قبله نشستن و بر فالی و بود یا نشیند بلکه جمله او را بخت ببندازند و از هم آنکه وضو نیا
 و جامه خوب بپوشد نیز هم بپیکه و وفادار خانه بیرون آید چهار هم بسپا کشاده و نکند
 که مردم جرئت کنند در سخن گفتن نزد او و گرفته باشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد
 آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول دارد و باعث بر آنکندگی خاطر او کرد و چون غضب کرد
 و لشکی و خوشحالی و غم بیجا و بیاروی خواب و آنچه بدینها مانند شانه هم حاضر کرد این
 علامت در مجلس فضا برینند تا آنکه او را نگاه کرد و استند بر ما خصم و خطای که کند فضا حاضر

کتاب

کتابین در مجلس فضا و برینید جماعه از عدل راجحه بر بیب خصوص در دعوی جماعه که گواه
 شوند و از اراد کردن مردمان و حکم کردن فاضله و کاتب و فاسم این هجدهم از غیب کردن فاضله
 مدعی و مدعی علیه را صلح کردن پس اگر از صلح امتناع نماید حکم کند و اگر این مسئله بر او
 باشد مهلت طلبد تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند فو ذم منفرد ساختن گواها
 هرگاه در فضیله ایشان شک و بدیاسنی داشته باشد اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند
 بیستم آنکه اگر کسی را فرار بجد کند و از ایشان کند که شاید نکار کند و از حد خلاص کرده چنان
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت با غر کرده بیست و یکم اگر کردن به نشستن هم
 و مدعی علیه در برابر او و جاز آنکه هر دو بر یا اینند اما ایشان یکی از ایشان جاز بیست
 مگر آنکه اینها در کار و نشسته سلفا بیست و دوم آنکه در وقت فضا برینید در آن ندانند
 باشد بیست و سیم آنکه فاضله خود منوجه خرید و فروختن جمله خود نشود بیست و چهارم حاضر
 نشدن فاضله ضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت کردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه
 مدعی مدعی علیه از سخن کردن ساکت باشند با ایشان بگوید که سخن گویند یا مدعی را گویند
 شما سخن گویند بیست و ششم آنکه در سفاط کرد ایند حق با ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم
 عیان بجا مدعی و مدعی علیه حاضر شد و بجزان ایشان بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه
 مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد که ممکن باشد بیست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در
 چه از همت در فرستادن هرگاه مدعی بکند که در گواهان تغییر حال ممکن باشد بجد و از آن
 ایشان سوال کردن و بعضی از مجتهد گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال نیا
 کرد مگر آنکه فاضله و عظم گوید در وقت قسم دادن و بیست و یکم آنکه فضا با هر روز هفته و ثلث
 سال هر یک در جای جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آنکه از تغییر محفوظ باشد و بیست و دوم آنکه
 بر حکم کردن در هر فضیله گواهان عادل بگردی و بیست و سوم عضو کردن فاضله از کسی که در شش ماه
 کند می و چهارم ترک کردن فاضله گرفتن چیزی از بیب المال جمله رزق اگر احتیاج نداشته باشد
 و همچنین است حکم کاتب مترجم فاضله و معلم قرآن و مدعی و اب و غیر آن و فضا بدون و کمال و
 گواهی دهند مگر آنکه جمله سفر کردن و مؤنت سفر محتاج باشد چه در ایضوت گرفتن چیزی

ن
ها
ولت

موتن سفر جاز است و پیش از آنکه به نوبت بکسی که قسم متوجه او است بگوید که اگر قسم بخوری
 حکم میکنم بحق جبهه دیگری می دهم سوگند مغالطه دادن در اموالی که زباده از بیع دینیا
 باشد و اما چهار امر حرام اول دادن چیزی جبهه فاضله شد و بعضی از مجتهدان گفته اند که آنکه
 که از ده فاضله شد دارد اگر مشهور باشد مبادت مردمان ستمناست که چیزی بدهد فاضله شود
 تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل و قیوم رشوت گرفتن در رضا پس سید و هم چنین رشوت دادن
 حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش فوت میشود در اینصورت جاز است ستم
 اجرت گرفتن فاضله با عدم تعیین و احتیاج آن مدعی و مدعی علیه و غیر ایشان اما با احتیاج مکرر
 است چهارم تلفین کردن فاضله مدعی مدعی علیه را چیزی که ملزم ضرر دیگری باشد و اما
 پانزده امر مکرر اول در بیان نگاه داشتن فاضله در وقت ضایع شدن و بعضی از مجتهدان این را
 حرام میدانند جبهه آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی زان کرده در قیوم ضایع
 پس سید در وقت گرفتن غصب ستم خرید و فروختن فاضله بنفس خود چیزی را بجز خود چهار
 بسیار کشاده و بودن فاضله که سبب شود که هببت از مردمان مایه شود پنجم در بیایه قبول
 بودن فاضله ستم تعیین کردن جماعی شخص جبهه گواه هفتم شفاعت کردن جبهه استقاط حقی یا
 ابطال دعوی هشتم متصرف ساختن گواهان هرگاه با فضل و وعظ گفتن ایشان تمام بایک از
 مدعی و مدعی علیه سخن کردن و بعضی از مجتهدان این را حرام میدانند هم در مسجد ضایع پس سید بعضی
 مجتهدین این را حرام میدانند پانزدهم رشوت گرفتن فاضله با عدا احتیاج و عدا تعیین از بین آنها
 مطلب ستم در بیان تعیین دعوی جواب و کیفیت حکم حاکم و در آن چهار فصل اول
 در تحقیق دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او را دعوی بکند کسی یا او کاری نداشته باشد
 یا آنکه خلاف اصل یا خلاف ظاهر دعوی کند و مدعی علیه مقابل او است و شش چیز در مدعی شرط
 است اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مستوع نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی بخوا
 معین نیست ستم آنکه مختار و جازا تصرف باشد چه دعوی غافل و ستم بیهوش و خفته و کسی که او را
 با گواه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی جبهه نفس خود کند یا جبهه کسی که ولی و وصی او باشد
 او باشد یا حاکم شرع را امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم آنکه آنچه دعوی کند

باشد

دعا در حق
 و گواهی
 و گواهی

چیزی نباشد که مسلما مالکان شور پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن با مسلمان صحیح است
 اگر چه با جهو باشد ششم آنکه دعوی لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی کند که فلان
 ملک ز فلان شخص من بچشد آن دعوی صحیح نیست با آنکه بگوید که من همیشه نصف من
 داده چه در بچشید تا بعضی ندهد لازم نمیشود و جواب مدعی علیه بر سه قسم است ستم اول
 آنکه اقرار کند با آنچه مدعی دعوی میکند پس در اینصورت هرگاه مدعی علیه بالغ و عاقل باشد
 و مختار و جازا تصرف باشد لازم میشود و او اذای حق و اگر در اینصورت مدعی از خاک التماس
 کند که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد بشرطیکه حاکم مدعی علیه را نشناسد
 دو گواه عادل گواه دهند که بر ما که ظاهر شود حال مدعی علیه چنانچه گذشت اگر گواه
 نباشد برین مدعا و مدعی التماس چیزی نوشتن کند خاک چیزی بنویسد زان نوشته شکل
 مدعی علیه را بنویسد بجز قول اقرار کند چیزی ننویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند بر آنکه
 ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشد جبهه لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعی علیه در
 حالی که اقرار نماید کند و مدعی دعوی مغلیع نماید و گواه اثر اثبات سازند مهلتش باید
 تا چیزی پیدا کند و اگر مغلیع خود را اثبات کند حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود ستم
 آنکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در اینصورت حاکم شرع اگر عاقل نباشد بحق مدعی
 در دادن حق بید حکم کند و اگر عاقل نباشد طلب گواه از مدعی کند اگر گواهان عاقل بکنند
 که بر خاک ظاهر شود حکم کند اگر گواهان نکند زانکه حال آنها بر خاک مجهول باشد طلب خاک
 ساختن عدالت که اهان از مدعی بنماید و جرح در شان مدعی علیه و اگر مهلت خواسته سه روز
 مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایبند بجز سازد حاکم او را مبادت قسم دادن مدعی
 علیه و جبر کردن تا گواهان را حاضر سازد در اینصورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد
 و اگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی استیذان طلب
 قسم کند حاکم مدعی علیه قسم بدهد و حاکم بر چنان قسم نمیتواند داد و مدعی علیه نیز بر چنان
 مدعی با حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتبار ندارد بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی مایه میشود
 و بعد از آن اگر مدعی مالی از مدعی علیه بیا بد حرام است که عوض مال خود بپردازد مگر آنکه مدعی

علیه

علیه بعد از قسم گوید که قسم دفع خورد و اگر مکعب از قسم گواه بگذرد حق او در اینصورت
 ثابت میشود تا به میان بجهت در این مسئله خلافت واضح است که ثابت نمیشود در صورت
 که قسم منوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید یا بجهت امتناع خاک را میرسد
 که حکم کند بان خو جبهه مکعب یا آنکه مدعی علیه هر گاه قسم بخورد و حکم جبهه و کند در این مسئله
 میباید خلافت را ثابت کند که مکعب یا بد قسم بخورد و اگر در اینصورت مکعب نیز از قسم خوردن
 امتناع نماید یا دعوی آن بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط میگردد مثلاً
 بجبهه در این مسئله نیز خلافت مشهور است که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر علیه
 خود گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن مهلت طلبد در قسم خوردن مهلتش
 دهند و در صورتیکه قسم منوجه مدعی باشد یا میرسد او را که طلب حاضر کرد این حق خود کند
 میباید خلافت را ثابت کند که لازم نیست قسمی که باعث سقاط دعوی میگردد و آنست
 که باسم خدا تعالی باشد یا بصفا مختصره او چنانچه در جهت سوگند گذشت و اگر خاک را داند
 اگر جود را بدهد قسم دهد بشیر میرسد قسم بدهد مگر آنکه مشتمل باشد بجهت
 قسم دادن بر فعل حرام و سنگ است که خاک سوگند مغلط بداند در حقوق مگر آنکه ربع دینار باشد
 که سوگند مغلط خوردن بر مکعب لازم نیست سنگ است که خاک و غلط گوید سوگند خوردند و
 پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن میباید که در حکم باشد مگر گوید مغلط باشد چون زنی که از
 غامدنا و نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که شواهد بخاس خاک حاضر شود و سوگند خورد
 کند با شانه او است و بعضی از مجتهدان گفته اند که دست او را بر اسم خدا تعالی دهند و بعضی گفته
 اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند بشویند و بکنک دهد که بخورد و اگر ساقط میشود و اگر
 خوردن آنچه مذکور شد را و حکم کند و کافیست منکر از قسم خوردن نفی استحقاق مکعب و اگر چه جو
 معتبر بانکار چیزی شخصی داده باشد و سوگند خوردن بر قطع در فعل نفس خود و در ترک
 آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در دفع غیر فعل و قسم خوردن بر دو قسم است اول بر نفی
 وظیفه منکر است چنانکه مذکور شد قسم دوم اثبات و آن در بیخ موضع است که مدعی در آن مقام
 بخورد بجبهه اثبات حق خود و اما فی ضریح از خود و آن در بیخ موضع است که مدعی در آن مقام

خورد

خورد اول لغان بدهد حتی از مجتهد که لغان از قسم میداند در قسم خوردن مکعب خوردن یا
 خوردن خویشان او هر گاه که گواه نداشته باشد قسم خوردن مدعی هر گاه تک گواه داشته
 باشد چهارم قسم خوردن هر گاه مدعی علیه ندکند و با از قسم خوردن امتناع نماید چنانکه
 شد بیخ قسم استظهاری هر گاه دعوی بر وقت یا بر طفل یا بر توانر یا غایب باشد چه
 در اینصورت قسم بخورد و بجبهه اثبات مال خود در چهار موضع مدعی قسم بخورد اول آنکه مدعی علیه
 کند قسم را چند در اینصورت مکعب قسم بخورد چنانکه مذکور شد دوم آنکه مدعی از قسم خوردن امتناع
 نماید چه در این صورت مدعی قسم بخورد سیم آنکه مدعی تک گواه داشته باشد در اینصورت
 قسم بخورد چهارم آنکه مدعی دعوی کشتن یا ارباب بر کسی نماید چنانکه در بحث قصاص مذکور خواهد
 شد انشاء الله تعالی در اینصورت قسم منوجه مدعیست در سه موضع در قسم بر مکعب ممکن است
 اول آنکه هر گاه وقتی دعوی کند مال بقیه را بر شخصی از آن منکر باشد از قسم خوردن امتناع نماید
 در اینصورت در قسم بر وقتی بقیه نیست دوم وقتی بقیه بر وارث دعوی نماید که قبضه بر طرف وصیت
 کرده است چیزی و یا وصیت کرده است بخیر و زکوٰه یا حج و وارث منکر باشد از قسم خوردن
 امتناع نماید چه در اینصورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خوردن با اقرار کند سیم آنکه امتناع
 وارث متین باشد چه سوگند خوردن از امام نام مشروع است بلکه منکر حبس میکند تا آنکه سوگند
 ناحکم کند بنیکی کردن و امام در بیخ موضع قسم نمیتوان داد اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن
 سال بر حال زکوٰه دوم آنکه شخصی منکر باشد رسید مال او بصفت سیم شخصی که دعوی اخراج زکوٰه
 از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی حاضر کند در صفت و اعراض او آنچه آنکه جهوی دعوی است که کند
 پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن جز به خلاص شود قسم سیم آنکه مدعی از جواب ساکت باشد
 آن گوی ز بان باشد خاک او را بر هر طریق که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم
 شود و اگر مسی سكون او عناد عدالت باشد و از حبس کند تا جواب مدعی را گوید یا آنکه حکم کند در بیخ
 کردن بیخ منک شدن خاک بر او بعد از آنکه مکعب را ظاهر کند جواب او نگاه اگر جواب بگوید مدعی
 بقیه خوردن میرسد هر گاه قسم خوردن ممکن او باشد و یا آنکه حکم جبهه مدعی فصل دوم
 در این باب حکم خاک میشود بدانکه امام علیه السلام بعلم خود میتوان حکم کرد در حقوق الله

در این باب حکم خاک میشود بدانکه امام علیه السلام بعلم خود میتوان حکم کرد در حقوق الله

حقوق

و حقوق الناس ما غير اتمام انما صانع الشرايط و حقوق الناس يعلم خود حکم مي تواند کرد
 و در صورتی که ما ممانعت مي نموديم در اين سه خلاف است با آنکه مي تواند کرد اما بجز در
 خود حکم مي تواند کرد هرگاه که در خاطرش کسيت ان نباشد و بعضي از محققان حکم کردن فاضل
 خود در چهار موضع جا برداشته اند و در غير اين چهار موضع منع کرده اند اول عدالت کواهان
 و بجز ايشان چه اگر فاضل عال باشد عدالت با منوا ايشان حکم در عدالت و منوا ايشان مي تواند
 کرد و اگر عال نباشد واجبست که از حال کواهان سوال کند اگر چه مدعي عليه از ان مخالفت باشد
 و بيم افراز کردن در مجلس خاک اگر چه خبر او نشود سيم آنکه حکم کردن با علم عين و بجز اگر در
 کواهان و با کتب ايشان چهارم فاضل کردن کس که بياردي کند در مجلس فضا اگر چه غير عال و بنا
 بان و بعضي از مجتهدين نهاده کرده اند بقاضی يعلم خود حکم مي تواند کرد و ان در صورتی که در
 فاضل بلک کواه باشد و فاضل خود و کواه ديگر باشد چه در اين صورت فاضل مي تواند حکم کردن و حکم
 فاضل در حقوق الناس بر غايبان مجلس خواه در دن باشد خواه در دن بشرط آنکه مدعي قسم بخورد بر
 جاي حق خود چه در اين صورت قسم دادن مدعي واجبست هرگاه مدعي خود دعوي کند اما اگر چه مدعي
 مؤلف باشد عليه باشد قسم واجبست بلکه مال را تسليم او ميکنند با اهل ما غايب حاضر شود و دعوي
 بر طفل و مبتد و بوان قسم خورد لازمست با و اگر در شهر باشد و از آمدن مجلس خاک منعند باشد
 ايا حکم ميکنند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعواي حق بجز خود و نداد دعواي بر اهل کند و کواها
 عادل تا بنساند و خاک رد ميکنند چنه او بجز حکم کرده باشد فاضل در حق الله بر غايب حکم مي توان
 کرد اما اگر بجزی که مشتمل بر حق الله و بر حق الناس باشد چون دزدی کردن غايب حکم ميکنند بر
 بر مال اما در دست بید او حکم مي تواند کرد و بسبب فوسنه که فاضل بقله ديگر نو ميده حکم مي تواند
 کرد اگر چه مهر کرده باشد اما اگر بفاضل فاضل ديگر گوید که نزد من ثابت بود بکری انم بينا فاضل
 فاضل است در کسيت حکم کردن خاک هرگاه مدعي عليه دعوي کند که خبر بر که در دست هر
 دو باشد کواه نداشته باشد خاک هر بک ابر نفی استحقاق ديگر سوگند ميده بالتوبه ان خبر ايشان
 ايشان قسم بنماید و هم چنين است حکم اگر هر دو قسم خود امتناع نمايند و اگر بک از ايشان قسم
 و ديگر بخورد خاک اگر بکيه دهد که سوگند بخورد و انکس بعد از سوگند خود ديگر باشد

در کسيت حکم کردن خاک هر بک ابر نفی استحقاق ديگر سوگند ميده بالتوبه ان خبر ايشان

سوگند ميده ان حکم او جامع ميکنند چنانچه نفی و اثبات و اگر پيش از قسم خوردن ديکري نباشد قسم
 ديگر ميده خاک هر بک شرايط چهار اثبات و همچنين بالتوبه شيا ايشان قسم ميکنند هرگاه که هر دو کواه داشته
 باشند و فاضل در دست هر بک باشد خاک از او ميگيرد و بر ديکري ميدهد و اگر بک از ايشان کواه داشته
 باشد بجز مطلق با و داده با قسم پس اگر بک از ايشان خافه را منصرف باشد و ديگر بر کواه نباشد قسم مي
 اوست خواه کواه داشته باشد خواه نه و کواه کافي نباشد از قسم خود امد اگر بک از ايشان منصرف
 باشد و مجموع ايجز ميکنند و ديکري دعوي نصف کواه داشته باشد و خاک نصف بکيه ميدهد که
 کل کند مناصبي و نصف ديگر را فرغ ميزند با هم هر بک که بر ايد از اوست بعد از آنکه قسم بخورد و فاضل
 استخفاف و ديکري و اگر در قسم خوردن امتناع نمايد ديکري قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نمايد نصف
 نادره قسم نمايد شيا ايشان پس مدعي کل و بجز ميگيرد مدعي عليه نصف بکيه و اگر کواه نداشته باشد
 ممانعت ايشان بان نصف قسم ميکنند و بعد از آنکه مدعي نصف دانم ميدهد اگر هر دو منصرف باشند
 و کواه نداشته باشد خاک بر د و قسم منقسم مييارد شيا ايشان و مدعي قسم ميگيرد و بر مدعي عليه
 نيسن اگر در انصوت هر دو کواه داشته باشد نصف حکم بکيه کل ميدهد و در نصف ديگر چون
 کواهان معاض شد از او در جميع امور مشتبه ميگردد و اخلافت براي آنکه با کواهان معاضت
 کواهان خارج پس بجماعت کواهان داخل ميگردانند انان نصف بکيه کل بايد داد و بجماعت که کوا
 خارج اعتبار کرده اند انان نصف بکيه نصف بايد داد و در صورتی که کواهان معاض شوند حکم بقواعد
 کواهان کند و اگر در عدالت مشاي باشند اگر نا بجز کواهان مختلف باشد آنچه در تار بجز مقدم
 باشد حکم بان معتد است و اگر مشاي باشند قرعه بنزند هرگاه کواهان بعد از کواه دادن رجوع
 پيش از حکم کردن خاک حکم نمي تواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کند باطل نميشود وليکن اگر دعوي
 کند مال باشد کواهان انما لراضا من نيسند خواه عين بله باشد خواه نباشد و بعضي از مجتهدان
 بر آنند که اگر چنين باي باشد عين زايک و اگر دعوي کشن با ريم کردن با ريد و جواحي که در دن باشد
 رجوع کردن کواهان قبل از استيفاء انها باشد استيفاء بجز نيسند و در فضا من بعضي از مجتهدان گفته
 اند که منتقل بدي ميگردد و بعضي گفته اند که ساظ مي شود و اگر رجوع کرد ايشان در انصوتها بعد
 استيفاء انها باشد و اگر انکس کند بدي و کواهي داده اند از کواهان اراضا من نيسند اگر انان نداد

بشرایان باید داد و اگر اضراف کند که مخطا کواهی داده اند و ترمید و اگر بعضی گویند خدا داد
 و بعضی گویند خطا کردیم انما که عدا کواهی داده اند برایشان ضامن است و برایشان خطا کرده
 اند نه در برابر آنها میداد و اگر دعوی طلاق زن بود و بعد از طلاق شوهر رجوع کند مجتهد دادند
 خلافت بعضی گفته اند که خاک را آن زن را بشوهر اول رد کند و کواهان بفرمانت مهر که شوهر
 ثانی داده میبکشد و بعضی بر آنند که اگر بعد از دخول رجوع کرده است غرامت نمیکشد بلکه شوهر
 باید نسبت خود مهر را میدهد و زن بشوهر ثانی مطلق داد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند
 و اگر پیش از دخول رجوع کند غرامت نمیکشد کواهان نصف مهر را و اگر رجوع کنند کواهان
 بر خاک تعیین شود حکم او باطل است در جمیع صور و تعدد بر اینها میبکند خواه بیوثان قبل
 حکم باشد و خواه بعد از حکم و کواهان ضامنند در صورتی که مدکوه که بفضیل مذکور شد
فصل چهارم در ثبوت ایشان کردن مباح شرک و آن نیز کردن حصه هر یک از ایشان است
 از حصه دیگری بدانکه سنت است بر خاک که شخصی از بین کند در هر شهری که مباح شرک و
 چیزهای مشرک قیمت نماید و در وقت قیمت دادن مال مسلمانان بدهند شرایط قیمت
 کنند قیمت اول آنکه بالغ باشد و قیم آنکه غافل باشد ستم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عالم باشد
 بمعرفه حسابیم آنکه اگر شرک با منفق باشند بر شخصی که میان ایشان قیمت کند غیر شخص که
 خاک شرع تعیین کرده جایز است و در این شخص که شرک با او داده شد باشند سوا آنکه
 مکلف باشد از شرطهای مذکور که چیزی لازم نیست چه اگر بیقیمت کردن کافر را ضامن باشند
 و قیمت کردن بر دو قسم است اول قیمت اجباری یعنی اگر یکی از شرک با امتناع نماید حکم شرع
 مجبر به ایشان قیمت میکند و آن بر دو قسم است اول آنکه چیزی مباح شرک با خاک بجز قیمت
 کند مباح که حصه هر یک از مساوی کند با مختلف و مساوی وقتی لازم است که مساوی توان است
 و در قیمت کردن واقعی آن نقصا فاحش بهر سبب بعضی از مجتهدان بر آنند که هر قیمه که مستلزم نقصا
 باشد اگر چه اندک باشد بر صاحب شرک نمیتواند قیمت کرد و بعضی گفته اند که قسمی سبب شود که شرک
 از حصه خود منقطع شود لازم نیست بعضی بر آنند که در وقت قیمت لازم نیست که شرک بطریق
 که پیش از قیمت استغناء از حصه خود میرسد بعد از قیمت بر همان استغناء که در بهترین احوال قول اول است

در صورتی که شرک با خاک
 در صورتی که شرک با خاک

آنکه شرکی که ضرر با او رسد سبب قیمت کردن را نمیباشند و در این صورت نیز خاک را
 مباح ایشان قیمت کند قسم دوم تراغی بعضی قیمت که خاک را بجز قیمت نمیتواند حصه کرد بلکه نا
 شرک با آن را ضامن نشوند صحیح نیست از آن نیز بود و قیمت اول آنکه قیمت کردن در شرک با
 از آن منقطع نشود چون قیمت کردن آنچه قابل قیمت نباشد و با آنکه قیمت کردن منافع میشود
 شکستن یا فونی که میان دو شخص مشرک باشد و قیم آنکه قیمت کردن مستلزم آن باشد که یکی
 از ایشان چیزی دیگری دهد یا حصه مساوی شود پس در اینصورت قیمت مباح اگر یکی از شرک با
 طلب قیمت کردن یا چیزی از ایشان کند جایز است اما اجابت او بر او لازم نیست اگر اجابت کند و با
 واجب نیست بلکه هر یک از آنها میرسد در قیمت غیر اجابتی هر گاه حصه دیگری بجز قیمت کند و سبب
 اجزای مساوی باشد و منفق بشوند حصه خود را لازم میشود بفرع و اگر منفق نشوند ضرر در حکم
 مباح ایشان باین طریق که مساوی ایشان را و حصه ایشان را بر زمینها بویسد بگوید و هر گاه مطلع بر
 نباشد و امر کند و از آنکه بر زمین او رسد هر یک از حصه یا حصه را با هم یکی از ایشان آنچه بر زمین
 بدان عمل کند و اگر بر خاک ظاهر شود که در قیمت کردن غلطی واقع شده است قیمت باطل میشود
 و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگوید میتوان ثابت ساخت شرک یکی دیگر را قسم با بگویند پس اگر
 قسم بخورد قسم در سند است و اگر قسم نخورد مدغم بخورد قیمت باطل است اگر حصه بعضی از شرک با
 ظاهر شود که مال غیر بوده است و اجزای آن مساوی باطل باشد همیشه اما اگر اجزای مختلف باشد
 قیمت باطل میشود **فصل پنجم در شهادت دادن** و آن بر سه نوع است اول در شهادت
 شرطهای آن بدانکه کواهی دادن واجب کفایتی است با فدیة آن بر آن خواهد طلبید باشد
 او را حجه کواه شد خواه و خواه نه مگر با خوف ضرر مستحق بجز در بعضی از مؤمنین اجرة گرفتن بر آن
 حرام است مگر مؤمنی سفر حجه ادای شهادت و گاهی هست که واجب نیست و میشود و آن در صورتی
 که کواه مختصر در شخصی باشد و شرطهای کواه دادن نیست چنانکه اول آنکه بالغ باشد چه کواه
 طفل مستوع نیست بعضی از مجتهدان بر آنند که کواهی طفل مقبول است و حصه جرایم که شرک با
 نکند بشرط آنکه سن آن کمتر از ده سال نباشد و منقرض کواهی ندهد و بجز مباح جمع شد باشد
 بعضی از مجتهدان کواهی اطفال را مطلقا مقبول نمیکند و قیم آنکه غافل باشد چه کواه دادن در

در صورتی که شرک با خاک
 در صورتی که شرک با خاک

اصح نیت اما اگر دیوانگی و بی عقلی باشد در آن وقت که دیوانه نباشد اصح است نیت آنکه مثلثا
باشد که گواهی کافر در نیت و بعضی از مجتهدین گواهی اهل ذمه را در حق بکند بجز اینها
اندا که چه در مذمت مختلف باشد چون گواهی مجنون و مسکر و گواهی عیبه و باجماع باطل
و گواهی دادن مجنون و جنه مثلثا اصح نیت مکرر و وصیت کردن هر گاه مسلما عادل نباشد
بعضی از مجتهدین دادن گواهی ایشان وقتی از وصیت مقبولست که در حضر نباشد بعضی از مجتهدین
گواهی ایشان را وقتی مقبول میدانند که وقت نماز عصر تمام شود و وصیت چهارم آنکه مؤثر
باشد بعضی قایل اند به دو آیه در آیه امام علیه السلام پس اگر گواهی غیر مؤمن باشد صحیح نیست
پس عادل یا عادلانند بعضی است نسبتا سبب ملائمت نفی می کند و در اهل میثاق
بگناهان کبیره و اصرار بر صغیره و مجتهد در کتب معتبره خود گناه کبیره را مختلف کرده اند
بعضی ایشان بپسندیده اند اولیا ایشان شریک که بجناب مقدس بجای حق تعالی تقویم کنند مثلا
بپسندیدن یا زخم زدن بر او و بعضی حق و بعضی دیگر بپسندیدن یا زخم زدن چنانچه لو اطلعتم
که چنین آن جناب هر گاه که دشمن کمتر از دو مثل مسلمانا باشد مکرر بطریق که در بحث چهارم مذکور
شد ششم خوردن هفتم بنا خوردن هشتم زدن شوهر یا زنی یا انداختن و دلاکت کردن هم
خوردن مال یتیم یا بی خبر حق دهم غیبت مسلمانان کردن یازدهم سوگند بدو و دوازدهم کولگی
بدو و دادن پیر دهم شراب نیک و هر چه که هست کنند باشد خوردن چهاردهم استعمالی که
مطلبه بعضی از احرام با در وقت خوردن در اجناسی و جامعی که مستحب است یازدهم رفتن
بجای شستن هفدهم کافر شدن و بیباک فر کردن بعباد مسلمانان هجدهم از دست دادن
بودن نوزدهم از فکر ایمن بودن و در حکم این هر دو سبب غرض کردن بر خصم الهی و عدل و
عقوق والدین در موضعی که طاعت ایشان لازم باشد و اینها بقول مجتهد در حدیث مذکورند
بعضی هجدهم چیزی دیگر غیر اینها ذکر کرده اند اول ماده هجدهم زدن زنی یا عیله شدن
بر مسلمانان بیکدیگر و دهم دیو شدن ستم بر زدن و قتل که گناه بزرگ است و مکرر
جامعی را که مجتهد استثنای کرده اند چهارم غضب کردن مال مسلمانان یا سخن چینی کردن ستم
قطع صلح کردن هفتم کشتن و زنی یا رفتن هفتم نفع باهل ظلم رسانیدن هم ترک نماز

مذکور

دوازدهم و دوازدهم و سیم کردن در سالی که واجب شد باشد دهم ظهار کردن باز خود یا نوزدهم
خوردن گوشت مردار و خوردن بی احتیاج دوازدهم زناه مسلمانان زدن پیر دهم شستن سر و
مسنان چهاردهم بار باختن یا زدن همجو کردن مسلمانان شانزدهم بر بعضی و طلا پوشیدن
مزدان هفدهم کبر و حسد و بغض و ممان داشتن هجدهم وصیت کردن مال خود بجهت غیر
بعضی از مجتهدین بپسندیدن بپسندیدن بپسندیدن بپسندیدن بپسندیدن بپسندیدن بپسندیدن
بعضی بر آنند که هر گاه از کس شارع حکم چنان وضع کرده باشد آن کس است و غیر اینها کثیر
نیست بعضی بر آنند که کبیره است که فاعل از او در آن عیب و پادار حدیث یکی از ائمه معصومین
علیه السلام وعیب کرده باشند بعباد و عقاب شدند و بعضی بر آنند که کبیره هر گاه است
که در کردن آن مفهومی بدین معنی است که فاعل آن مسلمانانند و بعضی بر آنند که هر چه هوای
نفس ماده است که از آن گناه گویند کبیره است بعضی بر آنند که در آن امر بیک کس بعضی
کرده است چنانکه نظر بر آن ناعمر و بوسیدن ایشان صغیره است و بنا بر ایشان کبیره است این
قول خالی از قوه نیست چه در حدیث آمده که نظر در کوچکی گناه بکند بلکه نظر در بزرگی خالی
گیند گناه میکنند در حدیث آمده که هر گاه که عظیم است بپسندیدن عدالت و مروت و امان و غیر
است که سبب سبکی کرد و چون طعام خوردن غیر بازاری و سر برهنه بره رفتن و از آن
که موجب خنده شود و پوشیدن علنا لباس سیاهان و عدالت گواهان بی خبر ثابت میشود
علم حاکم شرع بان بجا شرف باطنه و دهم گواهی دادن دو عادل بعد از آن و میباید که ترفیع کنند
ان شخص بنام وی پدش و رضومت و مدعی علیه چه ممکن است که میباید مدعی شرک با
و میباید او مدعی علیه عدالتی باشد ستم شجاع بجهت بعضی از مجتهدین که بعضی شجاع را نشان
عروج ساختن گواه کافر میدانند و اگر گواهان عدالت با گواهان غیران متعاض شوند گوا
نیت مقدم است هر گاه مطلق گواهی دهند سبب از آنند که در آنند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از
مجتهدین گفته اند که گواهان حج مقدس است و بعضی بر آنند که گواهان عدالت ثابت میشود و عدالت
گواه با فرار کردن مدعی بعد از آن و میباید که خلاف است اگر بعد از گواهی دادن عادل بعد از
شخصه حاکم را شک کند باشد ستم ستم که گواهان تفریق کنند هر گاه فضلا نباشد و عدالت

نما

کولان

کواهان در وقت کواهی دادن معتبر است نه در وقت کواهی شدن مگر در طلاق گفتن که عدالت کواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت کواهی دادن ششم در شهادت نمودن آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد آنرا مقبول نیست و در اخادب صحیح وارد است که شهادت فرزند زانیه را در خیر اندام میتوان شنید و قبول کرد و کواهی ولد آنرا نافه مرد و دانست که خال و محبت شرع معتبر باشد نه محبت هم و بمان و اگر در میان مردم بخلاف آن مشهور باشد کواهی او مقبول است همیشه اگر در کواهی دادن مترجم نباشد چه اگر در کواهی او رسید نفی یا دفع ضری متصو باشد چون شهادت چینه شریک خود و شهادت وصی در آنچه او وصیت و شهادت وصی خواهان چینه مفلس بمال و شهادت زانیا چینه غلام خود و شهادت عاقله بفق کواهان که کواهی دهند بر کشتن شخصی و دیگر بر این خطا هشتم آنکه صبا ایشان عداوت دینو نباشد چه کواهی عدوت عد متصو بینه یا چینه عد صحیح است مگر هر گاه عداوت منقضی متصو نباشد و عداوت دینو مانع نیست چنانکه کواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملک صحیح است و هم آنکه کواهان بسبب اسهوی نماند که ضبط آنچه کواهی شناند در حفظشان نماند باز هم آنکه خود کواهی ندهند و حضور آنرا نماند که خاک شرع او را بکواهی نطلبند پس اگر بطلب خاکم کواهی دهد صحیح نیست که در ضمیمه خود سر کواهی داده باشد اما اگر در غیر حقوق الناس خود سر کواهی دهد مقبول است اما کواهی خود سر خود الله باشد متصو است و از دم آنکه کواهی بلفظ کوبند چه با رجوع فلت اشاره کافی نیست اما در اشاره کک که دلالت بر مقتضا کند کافیست بیکانه بود در کواهی شرط نیست چه کواهی حویشیان مقبول است در کواهی نیز بر بد خلافت اقصی است که صحیح نیست شرط مذکور در کواهی شرط است در وقت کواهی دادن هر چند وقت کواهی شد منصفان شرط نباشد و کواهی ایشان مقبول است مگر در کواهان طلاق چنانکه مذکور شد **فصل ششم** در آنچه سبب کواهی میشود بداند کواهی دادن جایز نیست مگر با علم قطعی یعنی علم جرم بر آنچه بران کواهی دهند و آن بد چیزی حاصل میشود اول دیدن چیزی را اگر دیدند باشد چون غضب کردن و زد و دید و کشتن و خوردن و زاپس و زنا و لواط و کواهی که در اینها مقبول است هر گاه شرط مذکور در و را نباشد چنانکه است در کواهی شدن در روی نیا جنبه را مگر آنکه او را از ایشان است در اینصورت جایز نیست و هم شنیدن

کواهی در وقت کواهی

در آنچه

در آنچه قابل شنیدن باشد چون عقود و ایفا عاقل و کافی نیست و خطا آنچه دو عادل کواهی دهند و آنچه اهل سنت نسبت با ما متصو میکنند که ایشان فایزند بخوار آنکه شخصی برای برادر خود بد و کواهی دهد آن وقت دان اعتقاد باطل است چه ظاهرا ما متصو رضوان الله علیه جمعین نقل اجماع کرده اند بر آنکه آن کواهی در سنت نیست و صحیح نموده اند که این مذمت محمد علی بنیفا نیست که داخل غلط بوده و بسبب غلط کردن اهل سنت این است که میگویند این مرد وقتی مذمه ما متصو داشته است و بعد از آن داخل غلط شده و مذمه جواز است که نا کواهی شخصی عیبا و مشاهدا نشناسد کواهی دهد و نمیتواند در آنچه انشا او کافیست چه در غیر آن مذمه بر ممکن است و اگر حال آن مرد بر کواهی مجهول باشد دو عادل حال او را بر او ظاهر کند صحیح است **فصل هفتم** در حقوق کواهی عادل ثابت میشود و اینها بر چند قسم اند اول آنکه بکواهی چهار مرد عادل ثابت میشود و آن دسته است اول زنا و دوم لواط و سیم سحر که بکواهی چهار مرد عادل و در وزن عادل نیز ثابت میشود و آن فحاشی و موجب جرم است بجز سنگار آنکه بکواهی چهار مرد عادل و یاد و مرد عادل و با چنان ثابت میشود و آن زنا نیست که موجب جلد است چه آن بکواهی دو مرد عادل و چنانکه ثابت میشود چهارم آنکه بکواهی دو مرد عادل ثابت میشود و آن در بیعت و در چیز است اول مرد شدن دوم بر نماندناختن سیم خوردن چهارم مسکن کشیدن چهارم کسی که دزدی کرده باشد سیم زکوة ششم خن هفتم مذمت کفارات تمام شده است و هم نایب شدن بازدم و لای عتق و از دم بظلم و جور و سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردم طلاق بازدم عدنان شانزدهم خلع هفدهم و کالک هیجدهم و صبت کردن بشخصه بغير مال نوزدهم نسب بیعت و بیعت ماه هر گاه اسنان بر باشد بیعت بکوه دخول کردن در حیوان بیعت دویم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد بیعت سیم که بکواهی دو مرد عادل و با یک مرد و در وزن و بگرد با تم ثابت میشود و آن در هر چیزیست که عین مال نباشد و با عرض از آن باشند نیز هیچ است اول دین و فرض دویم غضب کردن سیم قراض چهارم بیع سیم صلح ششم انبار هفتم غزاة هشتم مسافرت نهم شریک دهم بمن بازدم و عداوت کردن دوازدهم در بیع سیزدهم و بیعت بمال چهاردهم خیاران پانزدهم شفعه شانزدهم فسخ عقد کردن هفدهم گرفتن مال کاتب هیجدهم هشتم معوضه نوزدهم کشتن بختا که موجب بیعت و در جراحتها و همچنین کشتن بد و بر خود را و در

کواهی در وقت کواهی

سنت

و خلافت میانه مجتهدین که با آزادی در کلام و قضایای این شهر از کوهان ثابت میشود

مسلمانان کافر را با ازاد بند زاید در این صورت دیر ثابت میشود یا نه اقرب است که بیک مردود
زن ثابت میشود و خلافت در بعضی از این است که اگر وقت خاص باشد ثابت میشود و بیستم آنکه
بکواهی از آن مردان تنها و یا زنان تنها و یا باجماع هر دو ثابت میشود و قاعده در آن است که در
هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار باشد غالباً کواهی زنان در آن کافیست از آن جهت
اول بکانت دوم زانید سیم از کردن طفل در وقت زانید چهارم عیوب باطن زنان پنجم
رضاع بقول اقرب است و صفت بمال چه وصفت بمال بکواهی چهارم ثابت میشود یا آنکه بکوا
یک زن چهارم وصفت ثابت میشود و بکواهی دوزن نصف وصفت و بکواهی سه زن سه ربع
وصفت ثابت میشود و یا بکواهی بکر نصف وصفت ثابت میشود یا نه مجتهدان خلافت و شک
در ختی اقرب است و اگر زن داند که شخصی چه شخصی وصفت مال کرده یا اجازت است که و را وصفت
در کواهی دادن زیاده گوید تا آنکه ربع او موافق اصل وصفت باشد خلافت میان مجتهدان هفتم
افتضاع هفتم حص و نفاس پنجم آنکه بکواهی پنجاه کس ثابت میشود چون دیدگاه هرگاه که اشیا
این باشد کواهی بقول بعضی از مجتهدین چون دیدگاه ماه بقول سلاک که در اول ماه یک کواهی عادل
زا کواهی کافی میدانند ششم آنچه بکواهی هر یک ثابت میشود چون عزل و یکل را ظن حاصل شود بکوا
دادن یک کواهی عزل ثابت میشود چنانکه در دو کالت کند کوشد بحدی بعضی از مجتهدان چون دیدگاه
ماه هفتم که بضم تنها ثابت میشود چون کشتن چه مگ و خولیان او هرگاه کواهی نداشته باشد
پنجاه قسم حضور در کشتن ثابت میشود هفتم تمضیل حقوقی که بشاع ثابت میشود و هجدهم چیزی از
که بشاع کافی میدانند و بشاع اخبار بجا نیست که خاک شرعاً ظن غالب شود در ذکر تفصیل
که حقوق اشباع ثابت میشود و در میان مجتهدان خلافت بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول
نسب پدر و مادر دوم مردن شخصی سیم ملک مطلق چهارم وقف صدقات پنجم نکاح ششم ازدادی بند
هفتم نه بنام امام علیها السلام و بعضی از مجتهدان زیاده بر این هفت چیز مذکور دارند چیزی دیگر
زایشاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عفو سیم رضاع چهارم ضرر رسانیدن زن پنجم نقد
کواهی ششم جرح کردن کواهی هفتم سلطان بودن هشتم کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه
بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زانید سیزدهم وصفت کردن چهاردهم ازاد بودن پانزدهم

عقود

تیم در کشتن شخصی دیگر و بعضی از مجتهدان زیاده بر اینها نیست و دو چیز ذکر کرده اند اول خصم
کردن دوم بدین سیم از کردن چهارم سفاس بودن پنجم دیدگاه ماه ششم در فضیل حقوق که ثابت
شود بکواهی دانستن کواهان بر کواهی عادل و این سیم تا کواهی بر کواهی میگویند یا در این کواهی
بدون زنان بر مردان مقبول است میان مجتهدان خلافت از این است که مجموع نیست اگر چه در مکات
باشد که کواهی زنان مقبول است این قسم کواهی پانزدهم چیزی از آن میشود اول ضامن دوم
نسب پلان چهارم آزادی پنجم قرض بدین سیم عیوب زنان هفتم زانید هشتم فریاد طفل در
وقت زانیدن نهم و کالت دهم وصفت کردن بمال و غیر آن و قاعده کلی در این قسم است که هر چه
حق التماسست در آن ثابت میشود اما حق الله باین کواهی ثابت نمیشود و شرط کواهی دادن کوا
بر کواهان چهارم است اول آنکه هر یک از کواهان اصل باید و کواهی فرعی دهند و سیم و نسیب
دوم آنکه کواهان اصل حاضر باشند و یا آنکه مرده باشند و یا در سفر باشند یا بیمار باشند
و یا در حبس باشند و یا از ترس ظاهر بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند
کواهی کواهان فرعی مجموع نیست سیم آنکه شرطهای که در کواهان اصل مذکور شد در کواهان
فرعی باشد پس اگر این شرطهای نباشد کواهی ایشان مجموع نیست چهارم آنکه کواهان اصل از
شانند وقت کواهی دادن و یا آنکه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را نماند کواهان کوا
ایشان مقبول نیست و اگر کواهان اصل کواهی دهند و ایشان منکر باشند یا مجتهدان خلافت
اصح است که کواهی کواهان در این صورت مجموع نیست بعضی از مجتهدان بر آنند که اگر کواهان
فرعی عادل باشند قول ایشان مسموع و مستای بودن ایشان و کواهی مجموع نیست و بعضی از
مجتهدان گفته اند که بالتوبه کواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم کواهی دادن بر سه جزء است اول
اعلا و انجالت که کواهان اصل بگویند و کواهان فرعی که کواهان باشند که کواهان پلان شخص نزد
مبلغ دادند و دوم آنکه کواهان فرعی بشنوند این قول از کواهان اصل در خصوص شرع سیم آنکه کوا
فرعی بشنوند که این قول از کواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سیم میان مجتهدان خلافت
از این است که مجموع است کواهان در قسم اول از ای شهادت چنین کنند که کواهی کوشند تا از اطلاق
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلائین کواهی دادند و در قسم سیم شنیدیم که فلائین

هان

چنین

و در صورتی که در آنجا
موردی در آنجا

چنین میکنند **باب هفتم در نکاح جامع عیال** در افراز کردن و وصیت نمودن و آن دو مطلب است طلب اول در افراز کردن و آن بر دو قسم است قسم اول افراز نمودن و افراز نمودن نمودن و مقولان چند قسم است **فصل اول** افراز نمودن و شرایط آن چهارده است اول آنکه افراز کننده بالغ باشد چه افراز غیر بالغ صحیح نیست اما افراز ببلوغ احوال با امکان آن صحیح است بدن کوه و قسم و اما اگر افراز ببلوغ کند سال چه در ایضوت نابکوه ثابت نشاند مقبول نیست دوم آنکه غافل باشد چه افراز ببلوغ صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری نباشد افراز او در نکاح غیر دیوانگی صحیح است ستم آنکه معلق نشاند و افراز ببلوغ چیزی چون مشبه نبند شهادت عمر پس اگر معلق نشاند صحیح نیست و اصح است افراز بصیغه تعریف و غیر آن چهارده است **فصل اول** افراز کننده چه اگر کسی وصیت نداشته باشد چون از آن دست و خفته و سهو کننده و غلط کننده و بهوش صحیح نیست بجز از جهت آنکه گفته اند که اگر کسی از بسبب خورد چیزی حرام باشد از آن دست است بلکه با افراز خود یا خدا ستم آنکه افراز کننده از آن باشد چه افراز ببلوغ بملک معلق داشته باشد از نفس و مال او صحیح نیست بلکه آنچه افراز عیال از او واقع شود بر او لازم است که بعد از از آمدن از عهد برود و بداند اگر بنده از او ماندون باشد تجارت کرد و آنچه معلق باشد پس اگر از او واقع شود چیزی که متعلق تجارت است صحیح است همچنین صحیح است اگر افراز او غیر مال باشد چون مملکت و غیره ستم آنکه افراز کند غیر آن باشد پس اگر کسی با اگر از آن دانند صحیح نیست هفتم آنکه جابزا تصرف نباشد پس افراز سینه و غیره جابزا که خواص باشد غیر نکاح و طلاق و افراز مفسد که خاک شرع او را از مالش منع کرده باشد در غیر صحیح نیست اما در دین صحیح است افراز بپارو و بناده از سه و یک مال غیر جابزا صحیح است و بود صحیح نیست اما اگر نه مت نباشد و یا جهت واری باشد که از اصل بیرون میرود هفتم آنکه کسی که افراز جهت او میکند باید که اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهت او افراز کند چه افراز کردن جهت زمین یا ملک یا جهت دیوار صحیح نیست اگر افراز کند جهت مایه ای در آن خلافت بجز از جهت آن گفته اند که احوال بطلان دانند و بعضی گفته اند که احوال استغناء دادند و اگر گویند سبب آن دانند و بعضی گفته اند که مالک آن معلق است و افراز ستم است اگر تغییر کند بارش جابزا نیست

شخصی قبول میکنند از او اگر چه تعیین نکند بقول اقرب و طلب تعیین از او میکند و احوال بطلان در این صورت میرود و اگر افراز کند جهت بنده منصرف بملک وی میشود و اگر افراز کند جهت ستم و نامند سه و ذکر سبب ممکن است که چون وصیت یا وقف مطلق گویند صحیح است و اگر عیال ذکر کنند سبب لغو است بقول بعضی از مجتهدین و بعضی افراز داد را بی صورت باطل میدانند و اگر افراز کند جهت حل هم چنین است و اگر مرده بپسند باطلست و اگر وصیت نکرده باشد از نیاید و در هر گاه نسبت باریت داده باشد و اگر حل منع باشد فسخ کند بطریق میراث و اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تخصیص بر باد و که همه متاوبند هم آنکه کسی که جهت او افراز کند نکند پس افراز کند ببلوغ اگر نکند سبب کند سخی چیزی نمیشود مگر آنکه نکند پس افراز جهت غیر و یا از آنکه غلام را آدم داشته باشد چه اگر شخصی افراز کند بنده را جهت شخصی و او منکر شود از آدم میشود آنکه او کسی نباشد مالک شود چیزی را که جهت او افراز کند پس اگر افراز جهت مملکت بخود باشد یا بجهت کافری بمصطفی یا بنده مسلمانی باشد صحیح نیست بجز از جهت افراز در ایضوت آخرین جائز داشته اند و گفته اند که خاک جبر میکنند ایشان را بفرزین آنها یا زنده هم آنکه آنچه افراز میکند باید که چیزی باشد که مسلما مالک آن توانند شد چه اگر افراز کند با زادی از جهت کسی در وصیت و هم چنین اگر کسی افراز بفضیله اشان و یا بپوست مرده کند مگر آن بپوست مرده حلال دانند مرده افراز کند چه در ایضوت صحیح است و اگر افراز کند جهت شخصی حبه از کدو یا پوست جو را از آنجا و باو بداند اگر چه از مال نکویند و از دم آنچه ملک افراز کند نباشد پس اگر گویند که ملک من فلانست صحیح نیست سزدهم آنکه چیزی باشد که احکام افراز در او نباشد پس اگر کسی محشر باشد باشد که چیزی را بر او وقف کرده باشند و افراز کند بان چیزی جهت غیر صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که افراز میکنند بان در دست او نباشد پس اگر افراز کند مال غیر برای غیر صحیح نیست **فصل اول** در مورد افراز کردن بچون بودن بدانکه شرطهای افراز کردن بناده بر آنچه که مذکور شد سبب اول آنکه ممکن باشد الحاق مقرره پس اگر افراز کند بر بیوت معروف و یا بنی و یا بنوت بر دیگر از خود یا مساوی بنی یا ناض که عادت بر آن جاری نباشد باطلست افراز جهت بیوت کسی که شرعاً ممنوع باشد چون ولدان یا اولاد لعان در ایضوت فرزندان میراث میر و اگر افراز کند که این ولد من است از ناخلاق

و در صورتی که در آنجا
موردی در آنجا

صحیح است و اگر گوید بر پشت هزار او در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل مقرر بان لازم است در اینصورت
 هزار او گوید در جواب وزن کن یا نقد کن و یا گوید من مقرر در اینصورت لازم نیست چه در غیر
 در دو صورت اول احتمال است هزار او در صورت آخر احتمال آن دارد که مقرر بان حق حجه تو یا
 دیگری **فصل چهارم** در منافی اقرار و ان بقره و قسم است اول آنکه مقبول بد شرط اول آنکه
 بعد از اقرار کردن بخوبی نماند و یا در آنچه برایش است ای آن نکند بلکه کمتر از آن استثناء نماید
 یا چیزی با مثالی آن نکند بلکه کمتر از آن استثناء کند مثل آنکه گوید فلان تراست بر من ده درهم و الا
 دو درهم چه در این صورت اقرار بهشت و هم کرده دریم آنکه استثناء متصل باشد چه اگر بیجا صلح
 گوید الا سه درهم در مثالی مذکور صحیح است اما اگر بعد از مذکور استثناء کند صحیح نیست و استثناء
 از انقیاب اثبات باجماع همین ابوحنیفه بر آنست که استثناء از نفی ثبات نیست اگر استثناء منع
 باشد بحرف عطف و یا آنکه استثنای هم نهاده از استثنای دویم باشد هر دو استثناء از اول بر
 بیاید مثل آنکه گوید فلان تراست بر من ده درهم الا سه درهم پس در اینصورت چهارم اقرار کرد
 اگر بحرف عطف نباشد و اگر استثناء از خبر باشد صحیح است بشرط آنکه منفرقی نباشد اگر استثناء
 بر خود باشد باشد مثل آنکه گوید که فلان تراست بر من ده درهم الا سه درهم یا چهارم صحیح است در
 دو احتمال است احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید فلان تراست بر من ده درهم الا
 سه درهم یا چهارم صحیح است و در این دو احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد
 اگر گوید فلان تراست بر من ده درهم بلکه در هر دو این مسئله خلاف است اقوی است که اقرار
 بیکدم کرده مگر آنکه گوید که نزد من دو درهم است اگر بعد از جمله استثناء واضح شد باشد مثل
 گوید فلان تراست بر من دو درهم و جامه الی در هر دو این نیز خلاف است بعضی از مجتهدین بر آنست که عاید
 اخیر است بعضی بر آنست که عاید بهر دو جمله است قسم دویم بر خود مثل آنکه گوید فلان تراست بر من
 هزار دینار قیمت شراب یا گوشت خوک و یا مانعی که قبض کرده ام و یا اقرار کند جمله مسئلتی را با
 خوک چه در اینصورت منافی و از مقبول نیست **مطلب** و هر دو وصیت کردن و در آن سه فصل است
فصل اول در وصیت کردن بمال و شرطهای آن بدانکه وصیت مالک کرد باید عین و یا منفعت است
 بعد از مردن شخص از مجتهدان گفته اند که وصیت کردن مسلط ساختن شخص بر بصر بر چیزی

در وصیت کردن

از مردن و شرط آن سیزده است اول آنکه اجاب چون وصیت بفلان بگوید او اقلوا لک بعد و فایده
 وصیت کرده چه فلان شخص بفلان چیزی را آنکه گوید فلان مبلغ را صلح کند یا بفلان مبلغ را
 کند بعد از وفات من و آنچه بدین مانند وصیغه عمره در وصیت لازم نیست هر چند کسی بر آن فادری
 وصیت کردن لال که از سخن کردن عاجز باشد یا شاکت و کتابت صحیح است اما عمل با این وصیت واجب
 اگر چه در حال نوشتن حاضر باشد و دویم قبول کسی که وصیت جمله او میکند بلفظ باشد چون
 خواه بخل باشد چون نصرت کردن در آن و قبول در جماعت شرط است که ایشان را توان شمر و در
 که ایشان را توان شمر و در جمعی که ایشان را توان شمر و چون فزای بی هاشم قبول شرط نیست
 چنین قبول شرط نیست بر مسجد ها و پلها و بعضی از مجتهدین بر آنست که قبول شرط نیست مگر بعد از
 و در قبول ساختن او یا اجاب شرط نیست اگر قبول بعد از اجاب تمام واضح شود صحیح است و اگر
 انکن که وصیت جمله او میکند و وصیت کننده قبول نکند و اگر در حق کسی که وصیت شد
 باشد بعد از آنکه آنکس که وصیت کرده فوت شود میتوان رجوع کردن و قبول وصیت کردن بنا
 مجتهدان خلافند بر این مسئله و مشهور است که جایز است اما اگر کسی پیش از قبول کردن بعد از فو
 شد کسی که وصیت کرده رد کند باطلست و اگر بعد از قبول و قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد
 قبول و پیش از قبض رد کند میانه مجتهدان خلاف است و اگر کسی که وصیت جمله او کرده اند پیش از قبول
 کردن میرد و در آن قبول کردن میرد و در آن قبول کردن میرد خواه فوت و پیش از فوت کسی
 وصیت کرده واضح شود و خواه بعد از او و بعضی از مجتهدین بر آنست که اگر فوت او بعد از فوت کسی که وصیت
 کرده واضح شده باشد بخل بوفت او دارد و بعضی بر آنست که در اینصورت وصیت باطل است و بعضی نیز
 گفته اند که اگر غرض کسی که وصیت کرده انحصار باشد که فوت شده باطل است و وصیت بقوت شد
 او و اگر انجنان نباشد بوار است و میرسد و وارث کسی که وصیت جمله او را واضح شد قبول کردن وصیت
 و در کردن انصام او دارند و اگر وارث نداشته باشد راجع میشود بوارث کسی که وصیت کرده و بعضی
 از مجتهدین بر آنست که در اینصورت امام علیه السلام را میرسد قسم آنکه کسی که وصیت میکند مانع نباشد چه
 وصیت طفل صحیح نیست در وصیت طفل غیر و طفلی که ده سال داشته باشد وصیت او در ابواب
 البر صحیح است و بعضی گفته اند که وصیت بر هفت سال و در هفت سال صحیح است چهارم آنکه عاقل باشد

در وصیت کردن

وصیت تواند صحیح نیست بتم انکه میشد باشد چه وصیت سفیه صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
 اند که وصیت سفیه در ابواب البر صحیح است یعنی مطلق وصیت او را درست می دانند و وصیت
 که خود را زخم زده باشد در احوال میرود وصیت و نیز در سن نیت حکم سفیه دارد ششم آنکه
 قصد کند در حال وصیت کردن چه وصیت منته بهوش و خفته صحیح نیست هفتم آنکه کسی که همه
 او وصیت میکند وجود باشد در حال وصیت و وصیت کردن همه طفلی که موجود شود با وجود
 مشکوک بیه صحیح نیست اما همه طفلی که در شک باشد صحیح است هشتم آنکه صحیح باشد که مال دیگری
 شود چه وصیت همه ملک و چهار پا و دو اب صحیح نیست مگر آنکه ذابره را صد علفی کند هم آنکه
 که که همه او وصیت میکند جائز باشد وصیت کردن همه او چه وصیت کردن همه کافر حری و
 ظالمان و همه نوشتن توری و غیر آنها از کتابها که حکم آنها منسوخ باشد صحیح نیست نهم
 بر آنست که اگر کسی وصیت کند برای کافر یا کذبی هم باشد جائز است و وصیت همه جو و جانور است
 آنکه ذی سم باشد و خواه باشد و بعضی از مجتهدین مطلق وصیت را بر همه جانورینند اما در کتب
 وصیت میکند اسلام شرط نیست و وصیت همه مسلمانان اگر کافر بکند و سن سنجیری که مسلمان
 مالکان تواند شد هم آنکه کسی که وصیت میکند مال دیگری شود باز هم آنکه کسی که وصیت
 کند و کسی که وصیت همه او میکند آزاد باشد چه وصیت بنده چه بنده صحیح نیست و چه فایده شوم
 که بنده مال دیگری میشود یا اگر کسی که در حال بند بودن وصیت کند و انگاه آزاد شود آن وصیت
 صحیح است یا نه میباید که خلاصت و بعضی بر آنند که وصیت معلق بر آزادی خود ساختن باشد صحیح
 است و اگر کسی که همه او وصیت میکند بنده وصیت کند باشد صحیح است و اگر ثلث مال وفا کند آزاد
 آزاد میشود و اگر بنا باشد بعد از آزادی بنده با او میدهند و آزاد هم آنکه انچه که او را وصیت میکند
 با دیگری باشد که مسلمانان شود پس وصیت شراب و گوشت خوک و مردار و سر کن بجز و فضلا
 ادعی آنچه که کسی مالکان تواند شد صحیح نیست و وصیت بر مرد و آزاد و فقیر ام ولد صحیح نیست اما
 اگر حیوانی جو و شرب با گوشت خوک وصیت کند صحیح است نیز هم آنکه ثلث مال که در حالت
 باشد و فایان کند پس اگر زباده از ثلث مال باشد مال زباده باطل است مگر آنکه وارث جائز است
 دهد و جائز است و ارث بعد از وفات مضر است باجماع اگر چه اگر مجتهدین بر آن رفته اند که اجازت

دارت

دارت پیش از وفات وصیت کننده نیز جائز است و بعضی نیز ایجابات قبل از وفات را منع کرده اند
 این که با اجازت وارث در این صورت مشروط وصیت کننده است با ابتدا کردن عطف است
فصل در وصیت و ارث وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسم است
 اول وصیت واجب چون وصیت کردن همه ذای حقوق و واجب خواهد بود خواه حقان
 دوم وصیت سنت چون وصیت کردن شهادتین اقرار بر نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و با
 لشع عشر صلوات الله و سلامه علیه و تعیین وصیت مال که کردن بر وصیت خمس مال خود
 چهل ساله وصیت کردن بر بیع ان و وصیت ربع مال هیز است از وصیت نصف مال خود و بعضی
 بجهت وصیت ثلث مال را با مال داری و ارث هیز میدانند و اگر فقیر باشد خمس مال را هیز میدانند
 سیم وصیت حرام چون وصیت کردن مسلمان و شراب و گوشت خوک و غیر آن حرام و وصیت کردن
 چون وصیت بمال بسیار کردن هر گاه وصیت همه جماعه مطلق واقع شود و تفاضلی آن یک
 که همه مثنای برند مگر آنکه ضریح کند بجهت هر یک و در بعضی از احادیث صحیح مذکور است که هر
 گاه وصیت برای تم و مال کند بطریق میراث و وصیت همه خویشان و مولی و مستحق زکوة و
 بیسلا الله بنوعیت که در بخت و فف مند گوشت و وصیت بجهت مول و غیره موجود صحیح است و اگر وصیت
 بال و بانضبت با فطی و با مال قلیل و یا عظیم کند و میرود صحیح است و بعضی از بوارت معلق است
 بعد از وفات هر گاه ندانند که وصیت فدر معنی را از اراده کرده مراد بجز و عشر چنانکه در روایت
 حسن ابان ثعلب از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام وارد شده و در بعضی روایات
 صحیح نیز وارد است که مراد بجهت هشت یکست و در بعضی روایات صحیح مراد بجهت هشت
 یکست و در بعضی روایات صحیح مراد بجهت هشت یکست و اگر کسی وصیت کند بجزئی از
 مال خود مراد بجهت یکست و اگر وصیت کند بمال بسیار بجز مجتهدین گفت که هشتاد و دو هم است
 وصیت کند برای کسی بجهت بیسری و در بعضی احادیث وارد شده که خلاف و انچه بود آن باشد در آن
 واجب است اگر برای کسی وصیت کند بصدقی و یا کسی آنچه در صدق و کسبی باشد از اموال و طحا
 داخل است **فصل سیم** در بیباصتی ناحین کسی فان و لایب است بر اخرج حق و با استیفای
 از طفل مجنون بدانکه بیدر و جد طفل مجنون با الاصله مالک و لایب است و بعد از ایشان مالک

در مال و مال غیر مال و غیره و بعضی از مجتهدین در بعضی از اینها
 در مال و مال غیر مال و غیره و بعضی از مجتهدین در بعضی از اینها

در مال و مال غیر مال و غیره و بعضی از مجتهدین در بعضی از اینها

این

ایمان نین کرده اند و اگر وصی را ازین وصیت در دست نیت و اگر کسی
 را وصیت مطلق کند یا میتواند وصی دیگر گرفت یا نه خلافت خود را بچند روز است صحیح و اگر شده
 از امام حسن عسکری علیه السلام بین بر آنست که جایز است و شرط وصی هشت است اول آنکه عا
 باشد چه از دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بعد از وصی شایع شود و وصی باطل میشود و یا
 اگر دیوانگی بر طرف شود وصی بود عود میکند یا نه خلافت را باید توانی او در گذر باشد و باید
 غیر دیوانگی وصی است یا نه در این هم خلافت او باطلست در وقت غیر دیوانگی صحیح است و دوم آنکه
 بالغ باشد هر گاه که نیا باشد پس اگر طفلی باشد بالغ دیگر یا او نباشد صحیح نیست و اگر بالغ با
 او باشد تصرف بالغ صحیح است تا آنکه طفل بالغ شود بعد از بلوغ هر دو شرط یکدیگر در وصی بودن
 ششم آنکه مسلمان باشد هر گاه وصیت کننده مسلمان و یا کافر نباشد و وصیت بر اطفال مسلمانا
 چهارم آنکه عادل باشد بقول مشهوره اگر فاسق باشد باطلست اگر چه بعد از فوت حادث شود
 بعضی گفته اند که در اینصورت باطل نمیشود بچشم از مولی اگر بنده شخص را وصی کند یا ان بند خود را
 تواند وصی کرد خلافت ششم آنکه کسی که از وصی اولی موجود نباشد چون پدر و جد اگر با وجود
 و جد شخص دیگر را وصی کند صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند از عهدان برین آمد پس اگر در وصی
 عاجز باشد سبب مرض یا پیری یا سفاهت مجتهد را در این دو قولست بعضی بر آنست که صحیح است و بعضی
 میکنند با هر حال شرع شخص را هر گاه که عجز حادث شود و وصی هشتم آنکه شیعه بگوید چون او وصیت
 الیک یعنی وصی را بنور جوع کردم و یا امور اطفال خود را بنور تقوی کردم یکی از شرط در حال
 وصیت صحیح است این خون پس اگر خلافت رساند یکی از شرط باطل است و بعضی گفته اند حال وصیت
 است و کورت شرط نیست پس زن و خسته را با جماع شرط وصی میتواند کرد و شیخ طوسی رحمه الله
 کرده حاجه اش عشر و صحیح این نقل کرده و بنای شرط نیست آنچه در روایت سکونی واقع شد از صحیح
 محمول بر کراهت است و اتحاد وصی شرط نیست و با اطلاق هر دو با هم تصرف کنند و جبر میکند با امتناع
 حاکم ایشان را بر اجماع و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه میتواند کرد در جود وصیت
 بشرط آنکه برسد آنچه وصیت کننده و اگر نرسد آن چیز و وصیت کننده ببرد وصی را از ان امتناع
 با مو وصیت کردن مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهد گفته اند هر گاه وصی عالم نباشد بوصیت

انکه ببرد میتواند رد کرد و وصی میتست و ضامن نیست مگر باعتد و نفر کتدر و یا بیکه عادت جا
 شو کپل باشد جایز است که وکیل بگیرد و در غیر آنچه جاری باشد بان عادت خلافت اقری است
 که جایز است و جایز است وصی هر دو را استیفا ی بن خود را بچند دست و دست دادن خاک و
 دین غیر بن با علم خود میتواند کرد و بعد از آنکه ان فرض خواه را سو کند دهد بعضی از مجتهد گفته اند
 نزد حاکم شرع ثابت نشود سو کند نمیشود و این قولست و افضا کند وصی بر آنچه تعیین کرده اند
 جهت او پس اگر بمال موجود وصی کرده باشد و از آن زمان که ببرد مدخل نداد و اگر مطلق باشد
 همه داخل است و هر گاه کسی ببرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند خاک تعیین وصی کند خاک
 مالک عمل آن وصی است هر گاه که خواهد و خاک مفقود باشد و یا منقطع باشد از حیث و جایز است
 هر اخاد مؤمنین عدل را تصرف در وصیت مادامیکه زند باشد و وصی است و رجوع ثابت نمیشود مگر
 بشهادت دو مرد مسلمان و عادل و الله اعلم بالصواب **باب هجدهم از کتاب جامع حقا**
در بیان ترک و میراث و قسم کردن فان منفل شدن مالک و یا حق یکی از زوجین
 کند و خواهد شد از شخصی بعد از وفات او بر شرا و بشرطیکه یکی از امور که مانع برین آنها میشود
 چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی در آن نباشد و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
 در بیان آنچه سبب میراث بردن شود و آن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن و آن متصل بودن
 شخصی است بد دیگری بولدیت و یا با نهای هر دو بد دیگری بر وجه شرعی و آن بر سه قسم است قسم اول
 دو قومند که از یکدیگر میراث میرند یکی مادر و پدر و دیگری فرزندان هر چند که بیابن آیند و این
 دو قوم از یکدیگر میراث میرند سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیرند هر گاه شخصی ببرد و پدر
 باشد تمام مال او بپدر تعلق دارد و هم چنین اگر مادری داشته و اگر پدر و مادر جمع شوند پس به
 یک مال میت تعلق میاد در آن وقت که از پدر است اگر با هم پدر و مادر میراث میرند جمع شود هر یک از
 و مادر شش یک میرند و نیز آن به شری تعلق دارد و اگر با پدر و مادری خیری جمع شود با پدر و
 مادر شش یک میرند و در نصف مال میرند و نه آن میان ایشان و دختر بیخ حصه میت میشود
 که میت دو برادر یا یک برادر و خواهر پدر یا خواهر مادری با پدر نداشته باشد چه اگر تک
 اینها موجود باشند مال میان پدر و مادر و دختر چنانچه میت و خواهر مذکور خواهد شد اگر در

در بیان آنچه سبب میراث بردن شود و آن بر هفت وجه است

دختر یا ایشان جمع شوند و ثلث مال تعلق بدختران دارد و ثلث دیگر تعلق بپدر و مادر است و هر
 گاه یکی از ایشان با دختران جمع شوند و دختران ثلث مال میسرند هر یکی بپدر و مادرش یک و ثلث
 مال میان ایشان به پنج سهم منقسم میشود و هر گاه شخصی غیر و بیرون داشته باشد تمام مال او از
 بیست و اگر بیرون مستعد باشند مال را بالتویه قسمت کنند و اگر بیرون دختر جمع شوند دختر نصف
 حصه بیسر میسرند و اگر شخصی غیر یک دختر داشته باشد تمام مال او از دخترانست و اگر دختران مستعد
 باشند بالتویه قسمت کنند هر گاه بیرون فرزندان نداشته باشد فرزند زاده داشته باشد آن فرزندان
 زاده جای فرزند میسرند بطریق مذکور شود خواه آنها باشد خواه پدر و مادر بیست جمع شوند و هر
 یک از ایشان حصه که را میسرند که با و میسرند پس در حصه دختر میسرند و دو دختر حصه یک بیسر میسرند
 ذکور و نثان هر یک از ایشان بطریق بیست و برابری میسرند و بعضی از جمله گفته اند که اولاد دختر
 از ذکور و نثان او در بیست مساویند بر ذممه پدر و فرزند و فرزند بیک برادران و خواهران و اولاد
 ایشان با عدل ایشان و دیگری جد و جگر چند که بالا روند این دو قوم و قبیله بیست و بیست که
 از این دو قوم مرتبه اول باشد چه آنها با پدر و مادر و فرزند ذادگان بیست و بیست که شخصی
 بیست یک برادر داشته باشد و بیست خوار میسرند داشته باشد تمام مال با و تعلق دارد اگر چه
 برادر بیست با مادری باشد و اگر دو برادر یا نیا داده باشد مال میان ایشان بالتویه قسمت میشود
 چنین اگر یک خواهر یا نیا داده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر در این صورت برادر دو
 بیسر و خواهر یک حصه چنانکه در بیست بیسر و دختر مذکور شد هر گاه برادر و خواهر مادر و پدری باشد
 برادر و خواهر پدر بیست میسرند و اگر برادر و خواهر مادری جمع شوند و نیا داده و مادری اگر واحد
 شش مال تعلق با و دارد و اگر نیا داده از واحد باشد سه یک مال تعلق ایشان دارد و ثلث از نیا
 و خواهران پدر و مادر بیست و بعضی از جمله گفته اند که هر گاه ناخواهر پدر و مادری جمع شود نصف
 خواهر مادر بیست و شش یک از خواهر مادری و باقی در میان ایشان چنانچه میشود و سه حصه از
 خواهر پدر بیست و یک حصه از خواهر مادری و بعضی از جمله میسرند بر آنند که هر گاه برادر و خواهر مادر و نیا
 و خواهر پدر بیست و شش جمع شوند ثلث بر همه ایشان میشود و هر گاه جد و جگر بیست برادر و خواهر بیست
 شوند حصه شای بر او بیست بیسر و جگر شای خواهر و جد و جگر پدری چون برادر و خواهر پدر بیست

جد

و جد و جد مادری چون برادر و خواهر مادری بیست یک و مادری جد پدری و مادری جد پدری از بیست
 منع میکنند چنانکه برادر و خواهر پدری را منع برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر
 و خواهر پدری که بدان و مادران ایشان موجود باشند با جد و جد حصه بدانند و مادران
 خود را میسرند و هر گاه شخصی غیر از جد پدری یا مادر مانند باشد و دیگر وارث نداشته باشد
 تمام مال تعلق با و دارد خواه جد پدری باشد و جد مادری همچنین است حکم در جد و هر گاه جد
 جمع شوند جد یک حصه بیسر و جد هم حصه و اگر پدری باشند برابر میسرند اگر هر دو مادری باشند اگر
 از هر دو طرف باشند با جد و جد مادری اگر نیا داشته باشد شش یک میسرند و ثلث تعلق بجد پدری
 دارد و اگر نیا داده باشد سه یک مال تعلق ایشان دارد و ثلث تعلق بجد پدری دارد و بعضی
 از جمله گفته اند که اگر کسی مادری بگذارد و نیا مادری مال او میان ایشان چنانچه میشود
 یک حصه مادری و مادری و سه حصه مادری پدر را و جد فریب تمیز منع میکنند جد بیسر و جد بیسر
 با وجود جد فریب بیست بیسر و مرتبه اول چهار جد ممکن است که باشد پدر و مادر و مادر و اولاد
 در مرتبه دوم هشت جد ممکن است و در مرتبه سیم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و هر چند
 هر چند که بالا رود پس اگر شخصی هشت جد بگذارد واحد و جدات مادری ثلث مال میسرند با
 و ثلث با جد و جد پدری تعلق دارد و ثلث ثلث مال پدر و مادر پدری تعلق است مذکور شد
 پس سهام اجداد و جدات مادر چنان است و سهام اجداد و جدات پدری نیز است پس فرقیه ایشان
 از صد هشت منقسم میگردند چنانکه در بحث صحیح گفتند که مذکور خواهد شد انشاء
 الله تعالی و بعضی گفته اند از جمله که ثلث ثلث بیسرند و مادری بیسرند بالتویه و ثلث ثلث
 و مادری بیسرند بالتویه و ثلث بلقیه بیسرند و مادری بیسرند تعلق است بالتویه و باقی بیسرند
 پدر و تعلق دارد و ذکور را و مثل آنی و قدر بیست سهام خویشان فرقیه ایشان از بیست چنان
 منقسم میگردد و وجهه داخل چنانکه خواهد آمد انشاء الله و بعضی از جمله گفته اند که ثلث ثلث از پدر
 و مادر و مادر و مادر بالتویه و ثلث ثلث از پدر و مادر پدر و مادر را است مذکور شد و این مسئله
 نیز از بیست چنان منقسم میگردد قول اول اولیست سهم بیست نیز دو قومند اول آن و ثلث و ثلث از
 ثلث دو قوم خال و خاله هر چند که بالا روند و این دو قوم با عدد و مرتبه ثانیه بیست بیسرند پس هر

در بیست

شخص

شخصی میرد و او عم باشد میراث با و تعلق دارد همچنان است در عمه و اگر هر دو با هم جمع شوند بکسسه
عم میرد و نیم حصه عمه شرط که هر دو پد و مادری و پایدی باشند بالتویر میرند اگر جمع شوند
عم و عمه پد و مادری و عم و مادری ثلث مال از مادریست هرگاه نهاده از واحد باشند پد
اگر واحد باشند و نه آن به پد بان تعلق دارد و ذکر اضعاف نشی و اگر شخصی میرد و از او خال یا
تمام مال تعلق با او دارد و هم چنین در خاله اگر پد باشد و اگر مادری و فرزند نیست با خال و خاله
در میراث چه در میراث برآیند و اگر خال و خاله پد و مادری جمع با خال و خاله مادری مادری باشد
میرند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند ثلث بالتویر باقی از پد و مادری با او پد باشد یا
عم پد و مادری خلافت میباشند که با ماندگرا ایشان ضعف نشی میرند با تصریح آنست که هر
میراث برآیند و اگر منفرد باشند سدس ثلث مال تعلق بخال و خاله مادری با ثلث ثلث با بعد
و نیم خال و خاله پدی تعلق است اگر عم و عمه با خال و خاله جمع شوند سدس مال با واحد بودن
ایشان با ایشان منعلقست اگر متعدد باشند ثلث بالتویر نیم عم و عمه تعلق و اولاد عم و عمه و خال
و خاله با وجود ایشان میراث نمیرند و اگر ایشان موجود نباشند میراث میرند اعمام و اخواه
اولست میراث از اعمام و اخواه پد و مادری و و اگر عم و عمه و خال و خاله پد میت با عم و عمه و
خال و خاله مادری و جمع شوند ثلث ترک میت بالتویر بمادری با منعلقست بقول مشهور و در ثلث
دیگر به پد بان بدین طریق که ثلث دو ثلث خال و خاله پدی منعلقست بالتویر و دو ثلث دیگر
بعم و عمه و عمه که ضعیف نشی میرد پس فریضه ایشان از صد هشت منقسم میگردد و بعضی از جمعی
گفته اند که خال مادری و خاله او ثلث ثلث بالتویر میرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادریست پس
انبصوت فریضه از پنجاه و چهار منقسم میگردد و بعضی گفته اند که احوال از بعد ثلث را بالتویر میرند
و ثلث ثلث از اعم و عمه مادری میرند بالتویر و دو ثلث ثلث از اعم و عمه پدی میدهند مذکور شد
موت و فریضه ایشان از صد هشت منقسم میگردد و در هر نزدیکترین صنفی منع میکنند
تا از آن صنفی زاهد میراث و آن برش و بعد است اول منع طبقه اولی و طبقه ثانیه را ولیکن است
پد و مادری که سدس میت میدهند و با نصیبی علی خواهد جد پد یا باشد خواه مادری و هر
گاه پدی مادر موجود نباشند این راون سنت نیست دویم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را

منع نزد یکدیگر از هر مرتبه پد و مادری خویشان پدی آنها و از آن مرتبه چهارم منع طبقه ثالثه
معنرا اینج منع منع صنفی از هر مرتبه اما غیر و از او اقربان صنفی منع بعد از هر صنفی یکدیگر
چون خواهان مادری جد قریب پدی میت چه در انبصوت جد قریب و ثلث مال میرد و خوا
مادر ثلث را چون جد مادری برادر مادری یا برادر پدی چه در انبصوت جد قریب برادر
جانب نیست فرامخت بر برادر پدی غیر باشد و میراث میرد و با دختر این قاعده خلف نمیکند و
در هشت جا اول میراث بردن پد و مادری با فرزند زاده چه پد و مادری میت نزد یک اند از پد
زاده دویم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بقول محمد بن بابویه و مسند شده است که از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده اند که هرگاه شخصی میرد و از او دختران و دختر باشد و
و جد ثلث مال میرند جد و جد باقی از ایشانست سیم میراث بردن برادر مادری بقول بعضی از
مجتهدان چه در انبصوت گفته اند که چون دو پسر برادر پدند و سبب جمع شده و در برادر مادری
یک سبب سدس از برادر و مادریست سیم برادر پد مادری و این قول ضعیف است چهارمین
زاد کبیر برادر پدی برادر مادری جاری میتوان ساخت و خال آنکه منع برادر مادری پد
برادر مادری برآمدند صاحب قول چهارم در صورتی که شخصی میرد و پسر عم پد مادری یکبار و
عم پدی چه با جماع مجتهد شیعه اثنی عشر طایفه است خالق تمام بر پسر عم دارد و عم زاد مال
داخل نیست این حکم نصیر میباشد معتقد بودن هر یکی از پسر عم پدی مادر و عم پاهر دو و همچنین
حکم نصیر میباشد موجود بودن زوج و زوجة با ایشان و باید کوریت و انوثت نصیر میباشد حکم
مثل آنکه دختر عم پد مادری با عم پدی جمع شوند و با پسر عم پد مادری با عم پدی جمع شوند
نیست مجتهد خلافت افریقت که نصیر میباشد و مال میت در انبصوت جمع کند با خال یا عم پد
تعلق دارد و هم چنین خلافت میباشند در این مسئله که هرگاه با پسر عم و عمه مذکور خال جمع
شود بعضی گفته اند که مال تمام تعلق بعم و خال دارد و بطریق میراث و بعضی بر آنست که میا این عم
و خال منقسم میگردد و بطریق میراث و بعضی گفته تعلق بخال دارد قول اول افریقت اگر یکی از
پسر عم و عمه خنی باشند و پاهر دو خنی باشند احوال نصیر حکم نیز دارد و احوال دارد که ذکر کردیم
اینم ایشانرا اینج میراث بردن اجداد پدی و مادری یا مادری بر قول بعضی از مجتهد ششم منع کردن

حدیدی فرزند فرزند را بقول بعضی از مجتهدان هفتم میراث بردن عمر خاله مشایخ هرگاه جمع
 شوند بقول بعضی از مجتهدان هشتم میراث بردن عمر مشایخ هرگاه جمع شوند بقول بعضی از مجتهدان
 و اگر با پدر و مادر فرزند جمع شوند منع میکنند پدر و مادر و از پادیه اندوسد میکنند بلکه با
 یکدیگر میراث میرند بطریقی که مذکور شد همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزند شوهر و زن
 از نصیب اخی ایشان که نصف و ربع است منع میکنند و هرگاه برادران متبنا یا در متبنا جمع شوند
 منع میکنند مادری از پادیه از سدس به هفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر
 ایشان موجود نباشد منع میکنند پدر را و دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و پسر یا خواهر و پسر
 باشند چه اگر چنین نباشد منع میکنند مادری از و خشی در اینصورت چونانی است و احتمال فرعی
 اینجا اولیست ستم آنکه برادران پدری مادری یا پدری باشند چه برادران مادری ستم منع نماید
 نمیکنند چهارم آنکه برادران یکی از چیزهای که مانع از استیفاء ایشان موجود نباشد چه اگر موجود
 باشد خداداد مانع نمیکنند پنجم آنکه برادران متبنا وقت موجود نباشد منع میکنند مادری را
 نپاره از ثلث ستم آنکه زننده باشد چه اگر مرده باشد منع میکنند و همین حکم دارد اگر برادران متبنا
 وقت در یک زمان باشند بجز نمانند ما نفدیم و تاخیر مشخص نباشد بعضی از مجتهدین در غرق و مهمل
 علمم توقف کرده اند هفتم آنکه میان حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متحد باشد منع میکنند
 آنکه مادری خواهر یکدیگر چنانکه در میراث جوس خواهد آمد انشاء الله تعالی و پاره و وطنی شبهه ایضا
 افتد چه اگر شبهه در خرد و زاولی کند و دختر برادر مدخوله هم مادری خواهد بود پدر فرزند خود
 بود و چه قدم که سبب میراث بردن میشود و آن بردن قسم است اول زنان شوهری که بعد دوام بنا
 و دنیا زاد باشد و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیاهلیت بر عقد کرده باشد چه اگر
 این صورت اگر دخول نکرده باشد میراث میرد میراث هر یک از زن و شوهر با احتیاط میراث ثلث سابقه
 میراث میرند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد و ایشان زاد و نصیب است و اولی
 فان در شوهر نصف مالک و در زن چهارم آنکه اگر چه زنان منع باشند هرگاه متبنا فرزند متبنا
 دوم آنکه زن در شوهر چهارم آنکه زنا مال و در زن هشتم آنکه چه منع باشند هرگاه متبنا
 فرزند باشد و چه ستم و لای عنق یعنی ازادی چه هرگاه که بنده خود را ازاد کند از او میراث میرند

مانع از استیفاء
 ایشان
 اگر در شک
 باشند

شرط اول آنکه او را برضا و عنایت ازاد کند یعنی ازاد کردن بر او واجب نباشد چون کفاره چه قدر
 میراث میرد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب ازاد شود چه بر بدگوشی و بیعتی و چنانچه
 در بحث عنق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد ازاد کند میراث میرد و بنده ازاد کردن از او
 میراث میرد بولامکر بولاه و ابر شیخ این باب بر رحمة الله فرموده که در ولایه عنق بنده ازاد کرده باشد
 از او میراث میرد ستم آنکه گاهی و خلیفه که از بنده متار شود در وقت ازاد کردن او بری متاخر
 باشد چه در این صورت میراث میرد چهارم آنکه میراث خواری متبنا آن نداشته باشد چه اگر داشته
 نباشد میراث میرد از میراث و چیزی و هرگاه با این شرطها شخصی بنده را ازاد کند و آن بنده میراث ازاد کند
 از آن بنده میراث میرد و اگر ازاد کند موجود نباشد میراث متعلق با او ازاد کننده دارد و اگر
 نکور نباشد و خواه اناث و اگر اولاد هم نباشد میراث او بر برادران و خواهران پدری اجدا و جد
 و عم و عمو و احوال و اولاد ایشان متعلق دارد و خویشان شماری را بنصیب میراث میرد اگر
 ازاد کند خویش نداشته باشد خویشان که ازاد کند را ازاد کرده باشند میراث از او میرد
 هم چنین هر چند بالارزند و اگر ازاد کنند زن باشد خود میراث برده باعد او خویشان پدری
 میرند اما فرزندان زن از آن بنده میراث میرند مگر آنکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشد
 پس در این صورت بسبب خویشی بدان زن میراث میرد و هرگاه که بنده کثیر را ازاد کرده باشد
 نکاح کند و لاء اولاد ایشان متعلق بکسی دارد که مادری ایشان را ازاد کرده باشد پس بعد از ازادی
 ایشان کسی جدا ایشان را ازاد کند و لاء اولاد بکسی منتقل میشود که جدا ایشان را ازاد کرده باشد و اگر
 بعد از آن کسی جدا ایشان را ازاد کند و لاء ایشان بکسی منتقل میشود که جدا ایشان را ازاد کرده
 باشد و چه چهارم و لاء ضامن جریه و آن چنانست که شخصی گناهان مرد ازادی را وارث جنبانها او
 ضامن شود و شرط میراث بردن کند از او میراث میرد و هرگاه میراث خواننده باشد و آن ازاد از
 او میراث میرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد و چه پنجم و لاء کسی که بر دست او کفاری تسلما شد یا
 چه هرگاه که آن کفاری مسلمان شد میرد همچنان نداشته باشد ضامن جریه کسی که او را مسلمان کرد
 از او میراث میرد و چه ستم و لاء شخصی زکوة چه هرگاه بنده را از زکوة بجزند و ازاد کند و آن بنده
 میرد و میراث خواری نداشته باشد میراث از او مسلمان از زکوة است و چه هفتم و لاء امام است علیه السلام

چه هرگاه

چه هرگاه کسی بمیرد هیچ یک از جماعتی که مذکور شدند داشته باشند میراث او از امام علیه السلام است
و بعضی از مجتهدان گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد از او پسران نباشد چنانچه از دست و نماند در
خصوص امام علیه السلام بعلق دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میراث کسی را که میراث خود
نداشته در زمان خود بقیلین شهر و همسایه های مفسر خود میدادند و اگر امام علیه السلام
غایب باشد در آن چند قولست مجتهدان بعضی گفته اند که از نگاه میدارند تا ظهور امام علیه السلام
و وصیت میکنند بپوشه خود در مسائلی که با امام علیه السلام و بعضی گفته اند که در زمین دفن
کنند و بعضی گفته اند که قنصل میکنند بر فطر و اسناد این فقیر افضل المقدمین و المناخرین شیخ بها
الملة والدین محمد غامدی طاب ثراه ترجیح این قول کرده بود که اگر ظالمان از او بگریزند که صفا
ان نبیث ما اودن ان بظالمین خود جائز نیست که کافر حری یا دینی بمیرد و میراث خواری نداشته
باشد میراث خود او نیز امام علیه السلام است **مطلب حرم و نسیانچه مانع میشود از میراث**
میراث خواند از میراث بردن افعال مثبت بدانکه بیست سه امر مانع از میراث بردن فی الجمله میشود
بنده بودن چه بند میراث بمیرد خواه میت زاد باشد خواه بنده و میراث میت در این صورت بعلق میراث
خوار زاد دارد اگر چه دور باشد بر ضامن حریه و اگر بعضی از او آزاد باشد و بعضی بند پس بنده
ایچه از او است میراث بمیرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزند نداشته باشد که نصف او آزاد باشد و براد
از او داشته باشد مال او شبانه روز او بدفع منضم میشود اگر برادر از نصف زاد باشد پس
مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان تمام آزادی باشد چهار یک نهمه مال او بمیرد و اگر
نصف او نیز آزاد باشد هشت یک نهمه را بمیرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خواند نداشته باشد مسا
بنده حاکم شرع آن بنده را بمیرد و از او میتیاد و نهمه مال میت را با او میدهد خواه آن بنده پسر و خواه
فرزند و خواه غیر آنها باشد از خویشان و بعضی از مجتهدان گفته اند که سوا پسر و فرزند کسی دیگر
بعضی در قریه کافر بودن چه کافر از مسلمان بمیرد اگر چه نزدیک باشد با آنکه ضامن حریه است
اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد و منع میکنند و در نگاهدار و اگر چه نزدیک باشد اما
اگر در شهر مسلمان موجود نباشد و در کافر بمیرد و فرقی بین میان کافر حری و دینی خارجی تا
و عالی در میراث بردن از یکدیگر بعضی از مجتهدان گفته اند که اصبه غالی از غیر خود از کفار و میراث

زند و در عکس میراث نیست اما سبب از مسلمانان میان ایشان و اهل حق تفاوت جایز است و بعضی
از مجتهدان گفته اند که مؤمن از اهل بدعت میراث میبرد اما در عکس میراث بمیرد و در کافر اگر
پس از میت ترک مسلمان شوند شرک نکنند و اگر مشای باشند تمام مال او بمیرد اگر اولی نباشند خواه
میت مسلمان باشد خواه کافر و در شرک و اطفال تابع پدر و مادرند در اسلام و کفر پس بحسب اسلام میراث
میرد ستم کشنده چه کشنده مال میت بمیرد نیست اگر جمعی در قتل شریکند بمیرد و عتد هرگاه
عدا و ظلم باشد اگر خطا باشد خلافت مشهور است که از کتب او ممنوعند و اگر شبهه عدا با
دران نیز خلافت و بعضی از مجتهدان گفته اند که اگر شخصی پسر خود را بجهت ادب بزند از پسران
پسر بمیرد میراث از او میبرد و اگر جراحت از خوش خود را بزند و بمیرد از او میراث میبرد که اگر چاره ای
میکشید یا باشند ملک بزند بکشد و اگر طفل یاد بکشد کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص
است پس فرزند فانیل میراث میبرد مگر در صوتی که انا اعلام را آزاد کند و نگاه علامت نکند و انا
زایر باشد در اینصورت خلافت بعضی از مجتهدان گفته اند اینجا پسر یا میراث نمیرد چه انتقال
پسر بعد از مردن پدر است پدر پیش از مردن و لاء او سا فط است و بعضی بر آنند که در اینصورت نیز میراث
میرد زیرا که ولا منتقل میشود از افریب به بعد با عدل و در اینجا حال معوق در حکم عداست و همچنین
است هرگاه معوق بگریزد بد را حری کافر شود و او را بگیرند و بند کنند او را فرزند باشند نگاه
غالی که معوق از او کرده باشد بمیرد بعضی گفته اند در اینصورت ولد معوق از او میراث نمیرد بلکه
تعلق به نیک مال دارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد چه در اینصورت دو حکم معتم است و
مقول را کسی میبرد که وارث مالکست و بعضی از مجتهدان منع قریب مادری کرده اند و بعضی منع
خواهران پدید پسر کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر انفکاک میراث می
فرزند که سبب نکار و لعان واقع شده از پدر و پسر از او میراث نمیرد اما او از مادر و از او
میراث میبرد و فرزند از او میراث میبرد و خویشان مادری زوج باندرجه میراث میبرند و در بعضی
روایات وارد شده که او از خال میراث نمیرد و خال از او میراث میبرد و افریب است که میراث میبرد
و اگر پد بعد از لعان اعتراف بولد کند و لذت از او میراث میبرد اما پد از او نمیرد و اجداد بصورت خویشا
از او میراث میبرند خلافت پنجم زنا کردن چه فرزند زنا از پدر میراث نمیرد و پد از او میراث

در عتد هرگاه

از او میراث نمیرود اما پس از او در وصیه در معنی و صفا و غیره و امام علیه السلام از او میراث میرود
 و در بعضی روایات وارد شد که ماد او و برادران ماد او از او میراث نمیرند ستم بر او شد
 بدان گاهان پس از حکم شرع مانع میراث بودن اوست از قبول بعضی از جهتهای او و اگر بر آن
 که میراث نمیرد بی ستمی بود پس خود را از میراث چه در انصوت از ثلث ترک مخرج است
 مشکوک بود که مثل آنکه عولی باشد که دخول کند و اجنبی نیز دخول کرده باشد در ظاهر
 چه در انصوت چه در ندم حاصل شود و مشکوک چه خواهد بود چه بد از بد و بد از بد میراث
 نمیرند و میراث از فرزندان اوست بد را ستم است که جدا کند جهه او خصمانه مال خود و بعضی
 از جهتهای این گاهان این قسم نیز کرده اند تمام غیبت منقطع یک از او است چه ان مانع است از
 تقسیم میراث او تا آنکه دانسته شود زندگی او یا بگواه و یا بگذشتن مدت که زندگ بود ممکن بنا
 و بعضی از جهتهای گفته اند که در انصوت چهار سال مال او را نگاه دارند و بعضی از جهتهای
 او را نگاه دارند در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میاورند و شرفست
 هم مخرجی که تمام نکند را فر و گرفته باشد باز هم دو کس بیکدفعه مردن تا آنکه مشبه باشد
 و اجنبی هر یک بسبب غرق و یا حرق و یا همد چه در انصوت چنانچه نود باشد که بنا بر میراث از همد
 نمیرد و مال هر یک از او در اجزای اوست و از هم در شکم بودن طفل چه نازندان شکم برود
 بنا بر میراث نمیرد پس اگر مرده یا نطفه بمیرد میراث نمیرد سیزدهم بعد از جهه با وجود ارباب و کل میراث
 و با بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مرض بودن در عقد و وجبه و دخول تا کرده مردن و در آن
 مرض چه بر قول مشهور میراث نمیرد سیزدهم منع طفل که از شکم افتد از بعضی میراث چنانکه جمعی که
 بگواهی ایشان ثابت شود کل و در کواهی دهند چون بکن مثل گوید که او از دوجه در انصوت میراث
 نمیرد الا جهاتیک شانزدهم مشبه شد و ارث از او بر بندگی بعضی روایات وارد شد که بعضی
 از او را میرود او در میراث با عدلند هفتم فدا کن و دفن میت چه در آن میراث نمیرد
 ما ای که میت و فقیده باشد از آن هم میراث نمیرد نوزدهم جنایت کردن مبتدیان و عمد بر کسی چه
 در انصوت اگر او را بکشند و ارث از همتان مخرج است اما اگر جنایت و خطا باشد مخرج نیست چه
 این صوت دادن غلام و دین جنایتی که در شرع جهه آن جنایت مقرر باشد بیستم فرزند داشتن

چه آن از زمین میراث نمیرد بیست و یکم حرام مؤبد شدن مدخول بر شوهر بواسطه شهر
 دادن زن کوچک چه در انصوت میراث نمیرند در عیب اگر از طرف مرد باشد خلافت چه
 دو امر را بجهت در موانع است مذکاب میراث نقل کرده اند و از خواص این است بیست و دوم
 قد حیوة که بخلی بر بزرگ دارد و در دین دیگر از این مخرج بود در لغت عرب بعضی عطیه است
 و اجناس است که هر گاه شخصی بمیرد و انکسری باشد ششیر یا مصحف یا رخت پوشیدگی او تمام بخلی بر
 بزرگ دارد و در بعضی روایات زره و زاحله و کتاب بنوا را دست و اگر این اجناس منع باشد
 ممانعت بجهت در این خلافت فریاد است که چون جامه ها بلفظ جمع وارد شد است تمام از دست
 و اجناس دیگر که بلفظ واحد وارد شد بلفظ فرد از آنها از اوست و بعضی این عطیه بر بزرگ از
 است که خصا که نماز و دوزخ را که از بد فوٹ شد باشد سبب بیای پاد سفر با وجود قدت
 بر فضای آن نداشته باشد و افعال کرده باشد و این اجناس خاصه است اما ممانعت علم است
 و در مذکوب هل تنه نیست بیست و ششم وصیت کردن میت بجهه که سه مال خود چه در آن
 صوت و در آن سه مال او میراث نمیرند و شرط حیوة شن است اول آنکه بر بزرگ موجود
 باشد چه اگر بر بزرگ ندانسته جووه نیست و اگر بر بزرگ منع باشد ممانعت خلافت است
 است که ممانعت ایشان منقسم میشود و دوم آنکه بر بزرگ فاسد العقل و سفیه نباشد بقول بعضی
 بجهت ستم آنکه نابع باشد بقول بعضی از جهتهای چهارم آنکه غیر از جو میت چیزی دیگر داشته
 باشد چه اگر نداشته جو میت ستم آنکه میت فرض نداشته باشد که تمام مال او را فر کرده
 و خود این فرض جووه بیست و نهم اگر بعضی از او در فرض میت را از مال خود بدهند یا جو میت
 بر بزرگ مطلق دارد یا نه بجهت در خلافت اقرب است که مطلق دارد و اگر در صوت که فرض میت
 مستغرق که میت باشد و بر بزرگ آن فرض را از مال خود بدهد که جو را منصرف شود یا اجناس
 است یا نه در این نیز خلافت اقرب است که اجناس ستم آنکه فضای نماز و دوزخ بیدار کند جنایت
 که مذکور شد که اگر نکند جووه مطلق با و ندارد خلافت ممانعت است که با جووه را بر بزرگ
 واجب است اکثر بر وجوب منه اند و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد جووه مطلق بر بزرگ
 دارد و خلافت ممانعت بجهت در اینکه با اجناس جو را با بر بزرگ از خصه میراث که میکند یا نه

نصف میراث شوهر
و اگر مردی
بناشد

اگر برانند که نمیکنند و اگر متب بجه و وصیت کرده باشد چنانچه دیگری با مصلحتی از مصلحت
 است اما آن منافیست با خلع است اگر ثلث ترکه باشد صرفاً بجه تعیین کرده اند
 باید کرد و اگر داده از ثلث باشد موقوف در داده باذن پسر بزرگ و اگر نصیب هر دوی آن
 جوه کنی باشد منافیست با خلع است بعضی گفته اند که منع نیست از جوه و بعضی بر آنند که منع
مطلب در بیان صاحبان تفصیل فرض و قرابت بدانکه سها ایشان در این دو فصل
 فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت بدانکه آنچه در قرابت محید آمد شد از تصریح
 هر یک از میراث خوانان از فرض ایشان گویند و آنچه بعون قرآن استنباط نموده اند از حدیث
 از قرابت گویند پس بدین سبب ایشان منقسم میشود به قسم اول جماعی که فرض آنها میراث
 چون مادان و برادران و خواهران پدر ماد و پاد ماد و شوهر و صورتی که فرضیه سفین
 باشد و در جبه بقول صاحب که بر او داده میشود و در جماعی که گاهی فرض و گاهی میراث
 میراث چون پدر و دختر و خواهران پدری است جماعی که قرابت آنها میراث میراثهاست و جماعی
 اند که مذکور شد چون جد و عم و خاله و ناله و اولاد ایشان پسر و برتره اولاد اصحاب
 فرضند و با پدر با عک فرزند هر گاه که با او دختر نباشد و اجناد و جدان از هر طرف که باشند
 و اصحاب برتره ثالث قرابت میراث میراثهاست و اولاد ایشان ماد و جد و این صاحب فرضند آنچه از
 متب میماند صاحب فرض فرض خود را میراث و اگر منع نباشد با شش هر یک حصه خود را میگیرند و آنچه
 میماند بازند میشود بر صاحبان فرض چنانکه مذکور شد و در بر شوهر هر گاه میراث خواری و
 او نباشد خلافت صاحب است که بر او داده میشود و در برندن خلافت صاحب است که در نمی شود
 که مذکور شد خواه در غیرت امام علیه السلام و خواه در ظهور وی هر گاه میراث خواری سوا او
 نباشد و اگر در ذرات چند از نسبی و با سبب که بان میراث میراث میراث شود به میراث که میراث
 هر یک از آن مانع دیگر باشد همه میراث میراث و آن بر هشت وجه است اول آنکه در شخصی دو
 نسبی جمع شود که هر دو میراث میراث چون عم که خال باشد و عم که در شخصی زیاده از دو
 جمع شود همه میراث میراث چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر خاله است همه آنکه
 شخصی دو نسبی جمع شود که یکی از آنها مانع دیگری کند یک از میراث میراث چون برادر که پسر

باشد

باشد بر برادر میراث میراث تمام آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی ملک دیگری
 نباشد اما غیر آنها یکی از آنها مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و برادر وی
 یا پسر برادری نباشد چه در اینصورت بر او میراث میراث بر او میراث میراث بر او میراث میراث
 نصف میراث از شوهر است و نصف از برادر و با از پسر برادر پسر آنکه دو نسبی در یک شخص
 جمع شود و یک نسبی در یک شخص دیگر چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خاله نیز باشد چه
 یکی هر دو نسبی میراث میراث و آن دیگری یک نسبی است ستم آنکه دو نسبی در یک شخص جمع
 که هر یک مانع دیگری نباشد هر دو میراث میراث چون شوهری که معوق یا صام من جبر باشد
 دو نسبی در یک شخص باشد و دو شخص دیگر نباشد که منع کند یکی از آنها را چون شوهر
 که معوق باشد و برادر وی یا برادری باشد چه در اینصورت شوهر شوهری میراث میراث
 بودن میراث هشم آنکه دو سبب جمع شود در شخصی و یکی مانع باشد دیگری را از میراث بر دو
 امام هر گاه غلام را زاده کرده باشد بمیرد چه بولد عشق میراث از آن غلام میرد و بولد امامت
فصل در بیان تفصیل سهام مفروض صاحبان فرض بدانکه فرض در قرآن
 بر شش قسم است اول نصف آن سه قوم است قوم اول نصیب شوهر هر گاه میت فرزند فرزند
 داده نداشته باشد دوم نصیب یکد خنهر گاه با او پسر نباشد ستم نصیب یک خواهر پد ماد
 یا پدر با عدم خواهر پد ماد وی هر گاه برادر نباشد ستم دوم ربع و آن نصیب و قوم است اول
 نصیب شوهر هر گاه فرزند فرزند زاده نباشد و ستم نصیب ن هر گاه فرزند فرزند زاده نباشد
 ستم ستم ثمن و آن نصیب بگرف و با چند نسب هر گاه فرزند با فرزند زاده باشد ستم چهارم ثلث و
 نصیب و قوم است اول نصیب مادر هر گاه میت فرزند و با برادران نداشته باشد دوم دو
 یا بیشتر از خویشان ماد می خواهد مذکور خواه مؤنث قسم پنجم ثلثان و آن نصیب و قوم است اول
 دو دختر و با بیشتر هر گاه پسر نباشد با ایشان دویم نصیب و خواهر و با بیشتر هر گاه با ایشان برادر
 نباشد ستم ششم سگ و آن نصیب شد قوم است اول نصیب پدر و مادر هر گاه فرزند فرزند
 موجود باشد و ستم نصیب مادر هر گاه میت دو برادر یا یک برادر و با چهار خواهر و یک خواهر
 مادری یا پدری داشته باشد ستم نصیب یکی از خویشان ماد مذکور که آن ستم فرض هر یک از

و اگر مردی
بناشد

بعد از سقوط مکرر آنها بر بیست یک وجه است چنانچه ترکیب ممکن است و هفت ترکیب
اما چهارم ترکیب مکرر اول جمع شد نصف نصف مثل آنکه در بیست و شوقری خواهری پدری و
یک مادری داشته باشد و دوم جمع شد نصف با ربع مثل آنکه در بیست و شوقری و دختر داشته باشد
فما بری پدر و خواهری یک مادری باید داشته باشد و سوم جمع شد نصف با ثمن مثل آنکه
شخصی پدر و دختری زنی داشته باشد چهارم جمع شد نصف با ثلثان اما ثمن نیست بلکه نفر
زوجه ای پدری میشود مثل آنکه در بیست و شوقری و خواهری یک مادری داشته باشد
اینصورت نصف از شوهران زن است و باقی از خواهران او پنجم جمع شد نصف با ثلث مثل آنکه زنی پدر
و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شد نصف با سدس مثل آنکه شخصی پدر و دختری مادری
داشته باشد هفتم جمع شد ربع با ثلثا مثل آنکه در بیست و شوقری و مادری داشته باشد و ثامن جمع شد
با سدس مثل آنکه شخصی پدر و زنی و خواهری داشته باشد نهم جمع شد ثمن با ثلثان مثل آنکه
شخصی پدر زنی و دختری داشته باشد با دهم جمع شد ثمن با سدس مثل آنکه شخصی پدر و
دختری و پدر داشته باشد و یازدهم جمع شد ثلثان با ثلث مثل آنکه شخصی پدر و خواهری
پدری باید بود و خواهری مادری داشته باشد سیزدهم جمع شد ثلثان با سدس مثل آنکه شخصی پدر و
پدر و یک مادری داشته باشد چهاردهم جمع شد سدس با ثلث مثل آنکه شخصی پدر و یک مادری
دختری داشته باشد اما آن هفت ترکیب منع اول جمع شد ربع با ربع فریضه شوهر است
با فرزند فریضه زن است با عد فرزند دوم جمع شد ربع با ثمن چه ربع فریضه زن است با عد فرزند
و ثمن فریضه او است با وجود فرزند سیم جمع شدن ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زن است با وجود فرزند
فریضه مادری است با عد فرزند چهارم جمع شد ثلثان با ثلثان پنجم جمع شد ثلث با ثلث سیم جمع
شد ثلث با سدس چه ثلث فریضه مادری است با عد فرزند سدس فریضه او است با وجود فرزند
جمع شدن ثمن با ثمن **مطلب چهارم** قواعدی است که در هفت تک اجناس با آنها میشود و در
دو فصل است فصل اول در سببها که میباشند و عد در سببها هم میباشند که سببها
که مباحدهای غیر واحدی است که بهم رساند بر چنانچه است اول قسم ثانی که در عد مثل یکدیگر
باشند قسم دوم تداخل که در عد بر وجهی باشند چون عد اول از اکثر باشد ای بگریز باشد

در صورتی که در عد اول از اکثر باشد ای بگریز باشد

در صورتی که در عد اول از اکثر باشد ای بگریز باشد

مترتبه عد اکثر افای بسیار و میناید که عد اول از نصف عد اکثر باشد چون سه شوقری
قسم را مثل عد اول که بکند قسم سیم توانی که دو عد بر وجهی باشند که چون عد اول از اکثر باشد
عد اکثر افای و نشانند اما عد ثلث غیر از ایشان هر دو را طایفه سازند و آن عد ثلث بخرج کسر باشد
که آن هر دو در زمان موافقت چون چهار شوقری که هر دو شریکند در عد بود که بخرج نصف
که هر دو را طایفه میناید و گاهی ممکنه و گاهی ممکنه که در بیست و شوقری مثل عد اول از موافقت
میگویند زیرا که البته مثل عد اول از اکثر کسری موافق هستند این را مینامند و در موافقت
چنانکه در مسائل انگارند که در خواص شد قسم چهارم ثلثان که در عد بر وجهی باشد که عد اکثر
فای نشانند و عد ثلث غیر از واحد نیز ایشان را طایفه نکند چون سه **فصل پنجم** در عد
کسرها که در فریضه باشد و خارج شکر که انفا بدانند که کسرات که واحد را با خوی مقبضه است
کنند تمام اجزا را بخرج میگویند بعضی از اجزا را اگر کسری بخرج قسم است اول کسری چون
دوم کسری چون ثلثان سیم کسری مثل عد چون نصف ثلث چهارم کسری مثل عد چون نصف ثلث
و پنج کسری مثل عد چون ثلث و پنج کسری مثل عد چون ثلث و پنج کسری مثل عد چون ثلث و پنج
بخرج نصف و است و بخرج ثلث و ثلثا سه بخرج ربع چهار بخرج ثمن و بخرج سدس و بخرج
فروض سته بخرج استخف ثلث و سدس و ثمن و بخرج کسری حاصل ضرب بخرج مضاف
بخرج مضاف الیه مثل بخرج ثلث ثمن بیست چهار است و بخرج نصف سدس ربع چهل است و بخرج
کسری مطلق ثلثی حاصل ضرب بخرج کسری مطلق و بخرج کسری مطلق هرگاه مباحث ایشان
باشد چون ثمن و ثلث که بخرج ایشان بیست چهار است اگر توافق باشد حاصل ضرب بخرج کسری
است و بخرج کسری مطلق علیه چون ربع و سدس که بخرج ایشان دارند است اگر داخل باشد
اکتفا با اکثر از دو بخرج مفرق آنها را یک کرد چون ربع و ثمن که بخرج ایشان هشت است و اگر بخرج
مطلق تلافی با بجز است که نظر کنی در نسبت چهار بخرج کسری مطلق و ثلث و ثلثان و ثلث
بخرجی که حاصل ضرب بخرج هر سه است اگر توافق باشد در بخرج و بخرج مطلق حاصل ضرب بخرج
سه است اگر داخل باشد اکتفا با اکثر چنانکه در عد بود در خارج فرض سته بیست چهار است
که با بخرج نصف که در است و بخرج ثلث و ثلثان که سه است چون بیست و در هر یک بود در

در صورتی که در عد اول از اکثر باشد ای بگریز باشد

و نظر کردیم میباشند و چنانچه توافق نصف بود نصف احدی از آن در دیگری ضرب کردیم و واژده شد
 نظر کردیم میان دو واژده و هشت نیز توافق بود و ربع احدی از آن در دیگری ضرب کردیم بیست
 چهار شد و چون میباشند چنانچه توافق بود آنرا بر بیست چهار کردیم **مطلب پنجم**
 در دانستن نصیب هر فرد از آنکه معلوم است از آن بر پنج قسم است اول آنکه سه یا دو نفر صاحب
 نباشند در فرض هر دو یکس بر باشد و عدل رؤس ایشان و سهام ایشان خواهد بود و اگر در خیر
 با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل بیست چهار کنند و بر ایشان قسمت نمایند و اگر در میان
 صاحب فرض باشند طلب عدلی باید کرد که سهام هر دو صاحب فرض را داشته باشد و سهم
 باید کرد بر ایشان و نیز که متبک و سبب سهام و در سه قسم است اول آنکه ترک بقدر سهام و در با
 وان بر چند قسم است اول آنکه منقسم شود بوقت بیانی که هر واحد شود مثل آنکه شخصی بمیرد و پند
 نماید در چهار دختر داشته باشد چه اقل عدلی که سه دوازده شش است مساوی کرد و
 بیست نادر ملون دارد و چنانچه به چهار دختر دویم آنکه منکر باشد پس خا از آن بیست یک بر کفر
 منکر است پس در این صورت اگر میان رؤس سهام ایشان نباشد ضرب باید کرد عدل رؤس
 در اصل فرضیه مثل آنکه شخصی بمیرد و پند نماید سه دختر داشته باشد اصل فرضیه شش
 دوازده ایشان منکر نماید در آن چهار از سه دختر چون میباشند عدل رؤس بیست ضرب کردیم
 سه دوازده شش میباید و ماد در شش سهم میرند هر دختری چهار سهم اگر میباشند عدل رؤس و
 سهام توافق باشد جزء و فو عدل رؤس بجز و فو سهام زاد در اصل فرضیه ضرب باید کرد مثل آنکه
 شخصی بمیرد و پند نماید و شش دختر داشته باشد حصه ماد در پند و سهم میشود و حصه
 چهار سهم میشود و در میان چهار شش توافق نصف است نصف عدل رؤس ایشان را که سه است را
 فرضیه ضرب کردیم بیست شد شش سهم زید و ماد را است هر یک از دختران زاد و سهم میرند و
 بزبان از یکفر منکر باشد پس خالی از آن نیست که آنکس منفرد جمیع فرزند است یا مخصوص
 دون بعضی است بر هر تقدیر اگر میباید رؤس هر فرقه منکر و سهام ایشان توافق است باید کرد
 رؤس ایشان را بجز و فو و اگر میباید رؤس و سهام ایشان توافق ثالث بحال خود باید گذاشت و
 میباید رؤس سهام بعضی از فرقی توافق باشد و میباید رؤس سهام بعضی از ایشان توافق نباشد و کند

در فرض هر دو یکس بر باشد

در رؤس

بود و در میان هر دو توافق بود و آنچه میباید ایشان توافق نباشد بحال خود گذاشت نگاه نظر کنند میان عدل
 رؤس جمع و در این که میان ایشان توافق نباشد تمام باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را حاصل
 فرضیه که در داخل باشد کفایت آنرا باشد یا بجز و اگر توافق باشد هر دو فو عدل رؤس
 فرضیه دیگر ضرب باید کرد و حاصل از فو عدل رؤس و هر چه در حد که فرضیه باشد و از این
 باشد ضرب باید کرد عدل رؤس هر فرضیه را و عدل رؤس فرضیه دیگر و حاصل از عدل رؤس
 فرضیه ثالث و هر چه در حد که باشد و بعد از آن معانی نظریه مذکور شد ظاهر میشود که
 که بر آنکس سهم بر وقت پذیر باشد و چهار است و واژده صورت آنها که منصرف جمع
 فرض است و امثال آنکس است و این در ساله مذکور میکرد اول آنکه میان سهام جمع
 فرض و عدل رؤس ایشان توافق نباشد میان رؤس جمع فرض تمام باشد رؤس هر فرضه را بجز
 هر فرضه را باید کرد و عدل رؤس یک فرضه را و حاصل فرضیه باید زد چنانکه مذکور میشود مثل آنکه
 شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پند داشته باشد اصل فرضیه ایشان دوازده
 یکم است سه سهم نصیب شش زن و چهار سهم نصیب خواهر مادری و پنج سهم نصیب خواهران
 پند و چون میان سهام زوجهات و رؤس ایشان توافق سه شش ثمنی اعم بود زد کردیم و رؤس
 ایشان را شش که دو بود و میانها و خواهران مادری و رؤس ایشان توافق ربع کرد و بود کردیم و میان
 رؤس خواهران پند و سهام ایشان توافق بخش بود یعنی اعم زد کردیم و رؤس ایشان را بخش کرد و بود
 چون رؤس جمع فرض بعد از آنها بجز و فو مماثل شوند یکی از آنها را در اصل فرضیه ضرب کردیم
 بیست و چهار شد حصه هر یک از زنان یکم شد و حصه هر یک از خواهران مادری و خواهران
 پند یکم شد و هر میان رؤس سهام جمع فرض توافق نباشد میان رؤس ایشان تمام باشد
 همان یکفر را در اصل فرضیه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر
 مادری و هفت خواهر پند داشته باشد اصل فرضیه ایشان دوازده سهم است حصه زنان سه
 سهم بر رؤس ایشان منکر و میانها بیست و حصه خواهران مادری چهار سهم بر رؤس
 ایشان منکر و میانها بیست است چون رؤس جمع مماثل بود رؤس یک فرضه را در اصل فرضیه زدیم شش
 و چهار سهم شد حصه هر یک از زنان سه سهم شد و حصه هر یک از خواهران مادری چهار

در رؤس

سهم و حصه هر يك از خواهران پدي مي خورند سهم شده است آنكه متبادر است و مساوي است از فرق توافق
 نباشد ميان رؤس بعضي ديگر مانند باشد و رؤس آن بعضي که توافق باشد بجزه و فو رد بايد کرد
 و همان رؤس يك فرقه را در اصل فرضيه بايد زد مثل آنکه شخصی ميرد سه زن و نه خواهر پدي
 داشته باشد اصل فرضيه ايشان چهار سهم است حصه زنان يك سهم حصه خواهران سه
 سهم چون ميان سه نفر توافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را به سه زاد را اصل
 فرضيه زد هم دو زاده شده سهم حصه زنان شد و هر يك از خواهران پدي را يك سهم رسد
 آنکه متبادر است و مساوي است از فرق توافق باشد و متبادر است ايشان داخل باشد و رؤس هر فرقه را
 بجزه و فو رد بايد کرد و اگر در اصل فرضيه بايد زد مثل آنکه شخصی ميرد شش زن و شانزده خوا
 ماد کرده خواهر پدي داشته باشد اصل فرضيه ايشان دو زاده سهم است حصه زنان سه
 سهم با رؤس ايشان چون متوافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را يك سهم شش
 حصه خواهر ماد که چهار است با رؤس ايشان متوافق بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان
 را پنج که دو است و چون ميان رؤس جميع فرق داخل بود اکتفا بجزه ها کرد هم چهار زاد را اصل
 فرضيه ضرب کرد هم چهل و هشت شد حصه هر يك از ايشان و زنان چهار سهم و حصه هر يك از خوا
 ماد که يك سهم باشد و حصه هر يك از خواهران پدي و سهم باشد پنج ميان رؤس و مساوي است
 توافق نباشد و متبادر است ايشان داخل باشد همان رؤس بجزه در اصل فرضيه بايد زد مثل
 آنکه شخصی ميرد سه زن و شش پدي داشته باشد اصل فرضيه ايشان هشت سهم است يك سهم حصه
 زنان و ميان دو رؤس ايشان ميان و هفت سهم حصه پديان و ميان آنها ميان و چون رؤس
 هر فرقه داخل بود اکتفا بش کرده شش زاد و اصل فرضيه زد هم چهل و هشت سهم شد حصه
 هر يك از زنان سه سهم شد حصه هر يك از پديان هفت سهم شد سهم آنکه ميان رؤس و مساوي است
 از فرق توافق باشد و متبادر است و مساوي است توافق نباشد و متبادر است ايشان داخل باشد و رؤس
 آن بعضي را که با مساوي ايشان متوافقند بجزه و فو رد بايد کرد و اگر خواهان اصل فرضيه بايد زد
 آنکه شخصی ميرد چنان زن و شش برادر پدي داشته باشد اصل فرضيه او چهار سهم است حصه زنان يك
 سهم و حصه برادران سه سهم چون ميان ايشان توافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را يك سهم

و چون که خواهران پدي با رؤس ايشان متوافق نباشد و رؤس ايشان را بجزه زد و خواهران پدي را بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را يك سهم شش حصه خواهر ماد که چهار است با رؤس ايشان متوافق بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را پنج که دو است و چون ميان رؤس جميع فرق داخل بود اکتفا بجزه ها کرد هم چهار زاد را اصل فرضيه ضرب کرد هم چهل و هشت شد حصه هر يك از ايشان و زنان چهار سهم و حصه هر يك از خوا ماد که يك سهم باشد و حصه هر يك از خواهران پدي و سهم باشد پنج ميان رؤس و مساوي است توافق نباشد و متبادر است ايشان داخل باشد همان رؤس بجزه در اصل فرضيه بايد زد مثل آنکه شخصی ميرد سه زن و شش پدي داشته باشد اصل فرضيه ايشان هشت سهم است يك سهم حصه زنان و ميان دو رؤس ايشان ميان و هفت سهم حصه پديان و ميان آنها ميان و چون رؤس هر فرقه داخل بود اکتفا بش کرده شش زاد و اصل فرضيه زد هم چهل و هشت سهم شد حصه هر يك از زنان سه سهم شد حصه هر يك از پديان هفت سهم شد سهم آنکه ميان رؤس و مساوي است از فرق توافق باشد و متبادر است و مساوي است توافق نباشد و متبادر است ايشان داخل باشد و رؤس آن بعضي را که با مساوي ايشان متوافقند بجزه و فو رد بايد کرد و اگر خواهان اصل فرضيه بايد زد آنکه شخصی ميرد چنان زن و شش برادر پدي داشته باشد اصل فرضيه او چهار سهم است حصه زنان يك سهم و حصه برادران سه سهم چون ميان ايشان توافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را يك سهم

که دو است

که دو است و چون متبادر است و چنان داخل بود چنان زاد را اصل فرضيه ضرب کرد هم رؤس ايشان را يك سهم
 زنان چهار سهم شد و حصه هر يك از برادران پدي و سهم شد هفتم آنکه از مساوي رؤس و رؤس ايشان
 ايشان متوافق بجمع اعم باشد متبادر است ايشان توافق باشد رؤس ايشان را بجزه و فو رد بايد کرد
 و بجزه و فو رد رؤس فرقه را در فرضيه بايد زد و اصل زاد و فو فرقه ثالثه و حاصل زاد
 اصل فرضيه مثل آنکه شخصی ميرد دو زاده زن و بيست چار خواهر مادری پنج خواهر پدي
 داشته باشد اصل فرضيه دو زاده سهم است حصه زنان سه سهم شش رؤس متبادر است و مساوي
 ايشان توافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را يك سهم چار حصه خواهران ماد پدي را چار
 بود و متبادر است و مساوي است از فرق توافق بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان را پنج شش و حصه
 خواهران پدي پنج بود متبادر است و مساوي ايشان توافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم رؤس ايشان
 را پنج شش یعنی چون ميان رؤس فرقه اولی و ثانیه توافق اولی و ثانیه بود بجمع اعم زد کرد
 در شش و زاده باشد و ميان حاصل و رؤس فرقه ثالثه توافق نباشد بود بجمع اعم زد کرد هم حاصل
 پنج شش حاصل شد نگاه اصل نگاه شش زاد را اصل فرضيه کرد و زاده بود ضرب کرد هم
 هفت و بیست سهم شد حصه زنان صد و شصت سهم شد و حصه خواهران ماد که دو است و بیست چار
 شد و حصه خواهران پدي سیصد سهم شد هفتم آنکه ميان رؤس و مساوي است از فرق توافق نباشد
 و متبادر است ايشان توافق باشد بجزه و فو رد اول زاد و فرقه ثانیه ضرب بايد کرد حاصل زاد را
 فرضيه مثل آنکه شخصی ميرد چنان زن و ده برادر پدي داشته باشد اصل فرضيه ايشان چار
 سهم است حصه زنان يك سهم و حصه برادران پدي سه سهم و چون متبادر است ايشان بجمع اعم
 زد کرد هم ايشان را نصف پس و زاده را ضرب کرد هم بیست شد بیست در چار ضرب کرد هم هشتاد
 شد حصه زنان بیست شد و حصه برادران پدي شصت شد هفتم آنکه متبادر است و مساوي است از فرق
 و مساوي ايشان توافق باشد و متبادر است و مساوي است توافق نباشد و متبادر است ايشان توافق
 نباشد رؤس و مساوي ايشان بجزه و فو رد بايد کرد بجزه و فو رد اول زاد و فرقه ثانیه و حاصل زاد
 در فرقه ثالثه و هم چنين نگاه حاصل زاد را اصل فرضيه مثل آنکه شخصی ميرد شش زن و دو زاده
 خواهر پدي داشته باشد اصل فرضيه ايشان چهار سهم است حصه زنان يك سهم است حصه خواهران

برادر

بدو سه سهم است سه تا زوس ایشان توافق بدست است بجز آنکه در کتبیم روزی هر دو توافق
 نصف بود سه زاد چهار بکریم و حاصل را که دوازده است و چهار اصل فریضه زیدیم چهار هفت
 سه سهم حصه زنان دوازده سهم شد حصه خواهان بدو سه سهم و هفت سهم و هفت سهم میانه
 سه تا زوس جمع توافق باشد میان زوس ایشان از این باشد و توافق زید باید کرد
 و ضرب باید کرد و فرقی زاد کرد بکریم حاصل را که دوازده سهم فرقی ناکه و حاصل فریضه
 مثل آنکه شخصی بیک شش زن و دوازده خواهان داد و بدست بجز خواهان بدو داشته باشد مثل
 فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصه زنان چو میان زوس و سه ایشان توافق به
 نك بود بجز آنکه در کتبیم زوس ایشان از این است که دوازده سهم خواهان ماد چهار است
 چون میان سه تا زوس ایشان توافق نك بود کردیم زوس ایشان از این است بجز چهار سهم
 و حصه خواهان بدو بجز است چو میان سه تا زوس ایشان توافق بجز بود کردیم زوس
 ایشان از این است نگاه دوازده سهم بکریم و حاصل را که بجز بکریم و نیز حاصل دوازده
 ضرب کردیم که اصل فریضه است زیدیم و سیصد شصت حاصل شد حصه زنان نود سهم شد حصه
 خواهان ماد و صد بیست سهم شد حصه خواهان بدو صد پنجاه سهم شد با آنکه هفت
 آنکه میان زوس و سه توافق نباشد میان زوس و سه توافق نباشد و سه توافق نباشد و زاد
 دیگر ضرب باید کرد و حاصل را که دوازده سهم فرقی ناکه و حاصل را که اصل فریضه مثل
 آنکه شخصی بیک روز بجز خواهان ماد و هفت خواهان بدو داشته باشد اصل فریضه ایشان
 دوازده سهم است حصه زنان سه سهم و حصه خواهان بدو از این خواهان سه سهم و حصه خواهان بدو
 بجز سه سهم و میان سه تا زوس توافق بود بجز بکریم و دوازده سهم و حاصل را که هفت حاصل
 شد و فریضه هشت سهم شد چو میان زوس و بدو توافق بود و حصه خواهان ماد در بدست و
 هفت سهم و حصه خواهان بدو سیصد پنجاه سهم و دوازده سهم آنکه میان زوس و سه توافق نباشد
 مواخت باشد بجز توافق نباشد میان زوس و سه توافق نباشد و توافق بجز توافق باید کرد و
 زوس فرقی اولی در فرقی ناکه ضرب باید کرد و حاصل را که دوازده سهم حاصل را که اصل فریضه مثل آنکه شخصی
 از چهار زن و سه خواهان ماد و هفت خواهان بدو داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم

است حصه زنان سه سهم و حصه خواهان ماد چهار سهم چون میان زوس و سه ایشان توافق نباشد
 نصف بود کردیم میان زوس ایشان نصف که سه باشد چون میان زوس و سه توافق نباشد بود ضرب
 کردیم چهار زاد سه حاصل را که دوازده سهم حاصل را که اصل فریضه بکریم از هفت سهم شد حصه زنان
 دو بیست پنجاه سهم و سه سهم شد حصه خواهان ماد که سیصد بی و هفت سهم و حصه خواهان بدو
 چهار صد بیست سهم شد بجز آنکه ترک زیاد باشد بر سه مافروضه صاحبان فرض نباشد
 زیاد دارد باید کرد بر صاحبان فرض سوا وجه که اصح است که بر وزنی شود و مطلق بود
 زوج خلاف است اصح است که زد میشود چنانکه مذکور شد سوا ماد را خارج بخلاف آنکه
 اهل سنت چنانچه میگویند که آنچه از حصه صاحبان فرض زیاد میماند از خویشاوندان
 نفع میگویند تعصب نزد شیعه باطل است از عبارات افقهای امامیه رضوا الله علیه مستفاد است
 کرد که هرگاه ترک زیاد از فرض صاحبان فرض باشد اول قسمت فرض ایشان میکنند آنکه
 تنه را نیز بر ایشان میکنند حصه بر سلطان المحققین مطابق بود و در میان خود نیز بیکدیگر
 قسمت میکنند بر صاحبان فرض موافق قول و کرد و احوال نیز از این است چنانکه در روایت صحیح
 محمد بن مسلم روایت است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود صحیفه میرانی که بجز بکریم حصه
 امیر المؤمنین علیه السلام که با ما که حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته بودند خوانند که در
 آنجا که اگر شخصی مرد باشد حصه و ماد که گذاشته باشد حصه دختر نصف است و حصه ماد که
 سوس و هفت باید کرد بر چهار سهم سه سهم تعلق بدو زاد و یک سهم از قارن هم چنین حصه
 نقل کرده که در بدو از این صحیفه که مرگ فوت شد دختر و بدو زاد گذاشته بود که حصه دختر نصف
 است که در سهم باشد حصه بدو ماد و یک سهم و هفت باید کرد و از این بجز سه سهم سه سهم از آن حصه
 و دو سهم از بدو ماد است **فصل** در آنکه جمیع مسا که مشتمل بر صاحبان فرض است در
 طبقه اولی طبقه ثانیه نزد جماعه از مجتهدین که در طبقه ثانیه زد ناچار میمانند با آنکه قسم است
 آنکه شخصی مرد باشد دختر و یک یا بدو یا ماد گذاشته باشد بطریق نصر الملة والدين طاب ثراه
 فریضه از چهار سهم منقسم میشود دو سهم آنکه شخصی بیک یا بدو یا ماد گذاشته باشد اصل
 فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود سه سهم آنکه شخصی بیک یا بدو یا ماد گذاشته

باشد اصل فریضه ایشان از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده باشد خردی و یکی از بزرگ
 و مادری شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنج آنکه مردی
 مرده باشد خردی یکی از پدر و مادری زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان از بی دوسم منقسم
 میشود ششم آنکه مردی مرده باشد پدر و مادری زنی و دختر داشته باشد اصل فریضه ایشان از
 چهل سهم منقسم میشود هفتم آنکه شخصی مرده باشد و در خردی یا بیشتر و یکی از پدر یا مادر و زنی
 داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میشود هشتم آنکه شخصی مرده باشد یک خواهر
 مادری یک پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان از چهل سهم منقسم میگردد و نهم آنکه شخصی مرده
 باشد یک خواهر مادری دو خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان پنج سهم است آنکه
 شخصی مرده باشد دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان پنج
 سهم است یازدهم آنکه شخصی مرده باشد یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد
 اصل فریضه ایشان شانزده است و اگر در این صورتها اصل فریضه ایشان صحیح منقسم شود و تقا
 لیبتهای که در ماستونند کوز شد باید کرد تا برای ایشان منقسم شود و وقت نیز برود قسم است اول در
 اخماس که آنچه از فرض جناحاً فرض داده میباشد بر پنج حصه منقسم میگردد مثل آنکه شخصی بمرد
 خردی پدری و مادری داشته باشد اصل فریضه ایشان شش سهم است و سهم پدر و مادر هر
 سه سهم بدختر و سهم مادر ایشان دو میشود و بر پنج سهم دویم تقابل با عی که نهم از چهل سهم منقسم
 میشود مثل آنکه شخصی بمرد و جماعت مذکوره دو برادر و خواهر و یا چچا خواهر پدری مادر پدری
 داشته باشد چه در این صورت بر مادری و پدری و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر
 و بعضی از جهت در این صورت نیز بر پنج حصه منقسم میکند و حصه مادر پدری را میدهد و نیز
 پیش ایشان تدبیر است قسم سیم آنکه زنی نافر باشد از سها صانحاً فرض و سبب آن در
 امر است اول داخل شدن شوهر مثل آنکه زنی بمرد و خردی پدری و مادری شوهری داشته باشد
 اصل فریضه ایشان دوازده است چهارم حصه پدر و مادر است سه سهم حصه شوهر و پنج سهم
 بله میباشد و سها فرضه دختر شش است چون اینها شوهر داخل شد حصه او نافر شد بقصر
 او واقع شد و هر جا که زنی بقصر هم رسد بر پدر و دختران و خواهران پدری و مادر پدری و بزرگتر

سنت چه ایشان بر فریضه زباده میکنند چون نقص بر کسی واقع شود این را عول میگویند و
 عول در مذهب حق امامیه ناظر است و در قیام داخل شدن مثل آنکه شخصی بمرد و خواهر مادری
 و یک خواهر پدری مادر پدری زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث
 که آن چهار است حصه خواهر آن مادر و ربع آن سه است حصه زن و پنج حصه بله حصه خوا
 هر پدر مادری باید است و سها فرضه ایشان شش است اینها نقص هر دو واقع میشود و نیز
 نسبت مندر سها فرضه از فریضه پس بان نسبت از ترک میگردد و این نزدیک است هر گاه نسبت
 واضح باشد مثل آنکه شخصی بمرد و از او سه زن و پدر و مادر و اجابت باشد چه فریضه آن
 از دوازده سهم منقسم میشود زنان ربع ترک که آن سه است بمرد و مادر ثلث ترک بمرد که چها
 است باقی که پنج است ربع و سدس ترک است بیک معاشق و گاهی نسبت واضح است و آن
 انسان نمیشود مگر ضرب مثل آنکه ترک پنج دینار باشد و در جماعت مذکوره باشد چه محتاج
 که ضرب کنند پنج زاد رعد سها فرضه ناشن حاصل شود پس هر دینار بر دوازده جزء باید
 کرد تا منقسم شود پس زوجه را با زده جزء میرسد که دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست
 میرسد که دینار و خیم دینار باشد و پدر را بیست پنج جزء میرسد که دینار و سدس دینار باشد و پدر
 بیست آنکه قسمت کننده را بر فریضه پس خارج قسمت را ضرب کنند و سها هر یک آنچه بهم رسد
 نصیب هر یک که باشد و این نزدیک است بفرم چه قسمت در این صورت سه است چون فریضه مذکور
 و ترک شش دینار باشد و بعد از قسمت برد دوازده هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب
 نصف دینار را در سها زوجه که سه است یک دینار و نیم بهم میرسد و نصف دینار را در سها ماد
 که چهار است ضرب میکنند و دینار و نصف دینار در سها که پنج است ضرب کردیم دو دینار و نیم
 شود چهارم مشتمل میاد و فریضه و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترک که کسر نباشد چون در
 دیناچه سها فرضه را از فریضه باید گرفت و ضرب کنند در آن که آنچه حاصل شود قسمت کنند
 بر اصل فریضه پس خارج قسمت نصیبان و از آن سنت مثل سه زن و پدر و مادر و پدر و بزرگتر
 فریضه ایشان بیست و چهار است مگر نصیب اولاد بر پنج و نیز نسبت پنج ضرب باید کرد در اصل
 ایشان بیست چهار است مگر میشود صد بیست حاصل میشود پس سها هر یک از زوجه پنج بود و نیز

خسته نکند و در حکم او میان جنب و غیره اختلاف بعضی بر آنست که بعلوها اذانی باشد اگر
 چیزی خلع داشته باشد حکم زن دارد و اگر هفت باشد حکم مرد دارد بدین طریق که در آنست
 جانب است و هفت از جانب چپ حکم زن است و الاغ و بعضی بر آنست که فرجه بر آنست و بعضی
 گفته اند که اگر علامتی باشد از هبه و باجماع و با انضمام و با بول بر آن عمل کند و اگر
 هیچ یک از آنها نباشد میراث مرد بوی دهند و مشهور در میراث و آنست که نصف بر آن مرد و نصف
 میراث زن بوی دهند با آنکه ترکند بر نفقه و کورتنه منقسم نمایند بگورتنه و بر آنوقت میراث
 دیگران گناه ضرب کنند بگورتنه و بول و با آنکه در آن وقت و با آنکه در آن وقت و با آنکه
 و حاصل آنست و ضرب کنند با تضعیف کند حاصل آنکه هر دو بیشتر از نصف آنست و حاصل آنست
 در دو فرضیه بدینست هرگاه میت پس از خوری خسته بگذارد فرضیه ایشان از چهل منقسم
 میشود و چه فرضیه در کورتنه و بخت و انوقت میراث چهل و چهل و چهل و چهل و چهل و چهل
 شود و بیش از آنست و ضرب کردیم چهل حصه کرد بر نفقه و کورتنه خستی شانزده نفر
 حصه او بر نفقه بر آنوقت خستی بدین میشود و نصف هر دو و هر دو است حصه خسته نیز
 شود زیرا که حصه او بر نفقه بر کورتنه شانزده است و بر نفقه بر آنوقت ده و حصه دختر نیز
 زیرا که حصه او بر نفقه بر کورتنه خستی مشغول میشود و بر نفقه بر آنوقت میرده و در صورت مذکور
 شوهر بابت جمع شود خرج نصیب ایشان از نفقه و حصه ضربها با یکدیگر و نصیب از آنست و باید
 کرد و آنکه از آنست تا بد نمود بر چهل سهم و هر سهمی سهمی هر سهمی تا بد نصیب تمام
 اگر زن باشد و اگر جمع شود با پدر یا مادر یا خسته فرضیه کورتنه شش است و فرضیه آنوقت
 پنج و حاصل ضرب پنج در شش می است هرگاه کدد و ضرب میکنیم شصت میشود و در آنست
 دو میراث حصه ایشان بر نفقه بر کورتنه چهل است بر نفقه بر آنوقت شصت و چهل و چهل
 شصت میراث چه بر نفقه بر کورتنه چهل میرد و بر نفقه بر آنوقت شش است و اگر باید و مادر
 و خستی جمع شود که آنست تا بد کرد در این هر دو صورت اگر یکی از پدر یا مادر یا خسته جمع شود
 فرضیه در کورتنه شش است فرضیه آنوقت چهل و میان ایشان لو آنست ضرب کردیم شصت
 بگراند بگری و از آنکه شصت در ضرب کردیم شصت چهل شصت پنج حصه یکی از آنست و چهل

نسخه

خسته نوزده است و اگر دو خسته با یکی از پدر یا مادر جمع شود فرضیه ایشان نیز مثل فرضیه
 پدر یا مادر است که مذکور شد اما شصت است و در وضو بگرییم صلوات میشود و اگر با خسته
 و خستی و یکی از پدر یا مادر باشد پنج مسئله است اول وقت در هر چه مسئله مذکور است ضرب کردیم شود
 و در وضو ضرب میکنیم صد شصت میشود و حصه یکی از پدر یا مادر سی و سه میشود و نفقه بر
 کورتنه سی و شش میرد بر نفقه بر آنوقت سی حصه دختر شصت است یک و حصه خسته شصت
 و شش پس بر اینصورت از حصه پدر نصف است و اما در آنرا که در هر دو بر نفقه بر آنوقت هر دو شش
 است که فاضل است بر نفقه بر کورتنه و اگر جمع شود با پدر یا مادر با یکی از ایشان و با خسته
 و با خسته ذکر می برادر و نصیب مادر ایشان بر فرضیه ایشان زیاد میشود و هم چنین
 دو خسته با پدر یا مادر و اگر برادران پدر یا مادری با پدر خستی باشند چون اولاد اند و اما
 برادران مادر مساوی اند و اعظام هم برادران پدر است اخوان چون برادران مادر
فصل سیم در بیان میراث کسی که فرج نداشته باشد و کسی که دو سر داشته باشد
 میراث فرزند کسی که در شکم باشد و میراث فرزند که پدر یا مادر او لغام کرده باشد و میراث
 ولد اگر او میراث کسی که فرج ذکر او نباشد و آنست نداشته باشد یا در نداشته باشد و با هیچ کدام از آنها
 نداشته باشد و آنچه خوردنی کند و با بول و غایب هر دو از یک موضع بر آید میراث هر یک
 بفرجه بیرون میباشد بدان طریق که بر کاغذ بنویسد که عبد الله و بر دیگری بنویسد که امه الله
 و بگرداند در سقا بهر و این دعا بخواند که اللهم انت الله لا اله الا انت علام الغیوب و قال
 انت محکم بین عبادک فما کانوا فیهم یخلفون بین لنا امر هذا المولود کیف یورث ما فرضیه
 که فی کبابک و بعد از آن سها را مشوش کند آنکه بیرون آوردند اگر عبد الله بر آید میراث هر یک
 و اگر امه الله بر آید میراث زن میرد و کسی که دو سر دارد و در یک کورتنه و یکی بر طریق
 که ایشان اگر یکبار بخوابند و یکبار بیدار شوند میراث یکس میرد اگر یکی از دیگری خوابد
 و بیدار شود بعد از آن پس میراث دو کس میرد میراث طفل که در شکم باشد تا گناه ثابت میشود
 که زنند از شکم بیرون آید و حرکت کند تا ما احباط حصه دو سیر باید گذاشت اگر مرده زاید
 در شکم باشد که در میراث ولد ملائنه از مادر و فرزند و زوجه او است با عدا ایشان از خود

اینکه اگر کسی که
 فرج او نباشد
 با شکم

مادر

کتاب الفقه
در بیان حلال و حرام

کتاب الفقه
در بیان حلال و حرام

ماده اوست بالتوجه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد از نا از طرفین از پدر
 و زوجه اوست و پدر و مادر از او میراث نمیبرند و کسی که نا ایشان نزدیک باشد هرگاه فرزند
 زوجه معقود باشد ضامن میراث میراث میراث و از او بلاعدم او امام و ولد از نا از یک طرف و بی
 مخصوص با نظر قنن دون طرف دیگر **فصل چهارم** در بیان میراث جمعی میباشند
 خلافت و میراث ایشان بعضی بر آنند که میراث میراث به نسبت سبب حج و اگر این هر دو فاسد یا
 میراث میراث و بعضی بر آنند که اینها منظور نیست هر طریق میراث بعضی بر آنند که سبب حج و فاسد
 میراث اما بر سبب میراث و آنچه در لحد ایت وارد شد مؤید قول دوم است چه در تبت و اسکوف
 از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وارد شد که جوئی از مادر و خواهر و دختر میراث میراث
 آنکه مادر اوست و زن اوست و خواهر امام نا طایف جعفر بن محمد شانی هم یکی جوئی و شام میداد
 که مادر خود را خواسته بود فرمود که میدانی که این نزد جوئی نکاح است این اگر جوئی دختر خود
 نکاح کند از او دختری بآید سکه زوجه او نصیب دختری و نیز میراث و نصیب دختری از آن دیگر
 برود اگر خواهر مادر خود را که جده پدری و باشد نخواهد با خواهر پدری را که جده مادر باشد
 نخواهد بر دست و دست میراث میراث و اگر یکی از آنها مانع دیگری کند از تر مانع میراث چون دختر که خوا
 مادری باشد و عمه که خواهر پدیک باشد و عمه که دختر عمه باشد و خواهری که مانع باشد و امثال
 غیر جوئی حکم مسلمانانست و مسلمانان سبب سبب میراث با جماع اما به نسبت فاسد چون و طی مشتمل
 میراث با بنو زهره از کتاب جامع عباسی در بیان حلال و حرام
 انور مقر است چنانچه در ذنا و لواطه و سحر و غیر آن و تعدیری که حقه بعضی از کاهان شارع
 مفرد کرده است بدانکه حله و لغت عرب بمعنی منع است و بحسب شرح عقوبت خواص است کسیر اگر از
 او کاهی صادر شد باشد و شارع برای هر یکی معذای معین نموده باشد بحسب فردی از او
 حد و در آن سه مطلب است مطلب اول در بیان اقسام حد و در آن چهارده است و در آن چند فصل
 است فصل اول در بیان قسم اول از اقسام حد و آن بر پنج است و مرتبه اول دست فاسد یا چپ و
 مرتبه ثانی و حبس و در مرتبه چهارم و آن دردی کردنش و شرط آن چهارده است اول آنکه
 زرد بالغ باشد چه اگر طفل زردی کند از نا و سبب باید کرد و بعضی از مجتهد گفته اند که زردی طفل

و ادب

زاد مرتبه اول عفو یا بد کرد و در مرتبه ثانی تا بیجا کرد و در مرتبه سیم سرها انگشتان او
 را باید خراشید و جوئی که خون الود کرد و در مرتبه چهارم سرها انگشتان او را باید برید و در مرتبه
 پنجم دست راست او را بر بوی بالغ باید برید و در مرتبه ششم غافل باشد چه و جوانه را تا در بیست و نه نیت که
 چه مکرر کرد کند اما اگر خونی روی وی باشد و در حال غیره بر آنکی زردی کند حد او را ساقط
 نیت سیم آنکه بخار باشد و اگر در با کراه بر آن دانند بر او حد نیست چنانکه آنچه در زردی با
 مال بود پس اگر مال نباشد بر او حد نیست چون طفل از او اگر چه جامها او و وجهت ثبانه از ربع
 مشغال طلا باشد بر حد نیست اما اگر با لیسرا بندد و وجهت جامها او ربع مشغال باشد حد او
 و اگر کسی غلام کوچکی شخصی را بدد حد دارد و اگر غلام بزرگ را بدد دو حد ندارد مگر آنکه
 خواب باشد و یا مست باشد و بدد در فو نیست میا جامه و طعام و میو و آب بر کف و نعل و
 خاک و کل از منی و حیوان و غیر آن پنجم آنکه مال بختار سبب باشد و ضابط چهارک مشغال شرعی طلا
 است خالص که مضروب باشد بیکه معامله و هر چه فیه ربع مشغال باشد پس زردی بخیری ها
 که فیه ربع کتوز این باشد حد ندارد و اگر انگشتری را که وزن او شش یک مشغال باشد و فیه ربع
 چهار یک مشغال باشد پس اگر بدد حد دارد و اگر وزن او چهار یک مشغال باشد فیه ربع و شش یک
 مشغال حد ندارد و اگر مال را که فیه ربع مشغال باشد بدد و کتوز این باشد که ربع مشغال
 حد دارد و اگر جامه بدد که فیه ربع کتوز ربع مشغال باشد و در جیب جامه ربع مشغال طلا
 باشد و غلام میدان نباشد و بعد از آن زردی بدان معلوم باشد و در حدان میا مجتهد خلافت
 و همچنین خلافت در زردی ضابط بیکه فیه یا بدد فیه ربع مشغال است که بیکه فیه زردی بدد ضابط
 است و اگر دو شخص ربع یک مشغال طلا بدد حد ندارد با حد بر هر یک جدا جدا یا بر هم یکجا حد نیست
 این مسئله نیز میان مجتهد خلافت و بیانست که در اینصورت حد ساقط است ششم آنکه مال فردی
 مال فرزند و مال افاغی غلام نباشد اگر چه آن غلام مکاتب باشد و اگر بد مال فرزند و یا افاغی مال
 بدد خود را بدد و در این دو شخص قطع نیست اما اگر پسر از مال پدر و یا مادر بدد قطع نیست
 چنین اگر مادر مال پسر را بدد هفتم آنکه مال در بدد طعام و مال خط نباشد چه اگر در ساقط
 طعام بدد قطع نیست و حد نیز هفتم آنکه تمام آن مال غیر زردی باشد چه اگر مال خود را یا اجا

و ادب

داده باشد و از دست او برود قطع نیست هر چه حکم دارد که اگر مال خود را بزند بجان آنکه مال
دیگر نیست هم چنین هرگاه پیش از بریدن از خر یا بعد از بریدن او زدن از خر ز قبل از آنکه بجای آن عرض
کنند حکم بقطع او کند مالکان شو بهیبه یا میراث یا بخرید یا بزند یا مال مشترک حد نیست
نه هم آنکه در مال دزدیده تو هم حلیت نداشته باشد و اگر تو هم حلیت داشته باشد مثل
آنکه تو هم کنی که ملک اوست هر چند بخری یا بزند یا بزند حکم آنکه مال دزدیده مال
محترم باشد چه ز کوشش خود و شراب بخت نیست اگر چه بخواهد باشد که اگر چه بزند در آن قیمت از
بهره نماند و اگر کسی بزند که قیمت از وضع شغال طلا باشد یا حد ندارد یا نه میباید بین
خلافت او نیست که حد دارد اما در زدن طلا و چون طنبو و امثال آن بقصد شکستن هم
چنین است و زدن طلا و نقره بقصد شکستن حد ندارد و اگر زدن طلا یا نقره بقصد بکشیدن
لازم است هرگاه معنی باشد که یا نه مجتهدین را خلافت او نیست که حد دارد و زدن
مال کافر چه در موجب حد نیست اما مال جهنمی که شراب و قمار باشد زدن حد ندارد باز هم آنکه ما
دزدید از زدن زدن در مجتهدین هر چه زدن را گویند که همه حد چهار انگشت از آن مختلف
باعتلاف او است چنانچه در طلا و نقره و جواهر حد نیست هرگاه قبلی داشته باشد در متاع خانه
و دکان و دلبسته است و خانه که در باغ میدان در راست طویل حصه چنانچه در است و در حصه
کهن نیست هر است و اگر در دکان کشاد باشد و صاحب متاع حاضر باشد خط متاع خود کند اگر کسی
در این حال چیزی بزند یا حد ندارد یا نه مجتهدین خلافت او است و اگر مال را از غیر بزند در حد
آنکه در صحرای باد سیلاب راهها و مسجدها و باموها انداخت حد ندارد و اگر در مسجد بزند زدن
و یا کفن در راه از قبر بزند یا شرط نیست و این تصور که قیمت در مسجد کفن وضع متاع طلا باشد یا
نه مجتهدین را خلافت او است اگر غیر کفن یا میت چیزی در قبر گذارد و کسی از بزند حد ندارد و در
دزدیدن جامه کعبه یا بعضی از آن یا حد ندارد یا نه مجتهدین را خلافت او است و آنکه دزدان
متاع یا از خر زدن یا بریدن او زدن باشد پس اگر در بخار باشد و دزد بکشد متاع را
بر هیچ کدام حد نیست سینه آنکه در دزد متاع بقتل خود برین او زدن پس اگر چه پای او کن
او زدن یا آنکه طفل را از راه برود برین او زدن حد ندارد چنانچه آنکه در دزد بکشد دزد بکشد اگر

بر ذنوب یا بهر مغلبه بکشد بقتل او ازادی و بنها و ذکرت بود در شرک است
پس اگر کافر باشد با کوفیان چیزی بزند حد ندارد و بعد از آنکه شرطهای مذکور میشود
واجب بود که آنچه بزند یا بزند صاحب حد اگر فوت شد باشد مثل آن و یا فقیر را یا
وجود تلف صاحب دهد و بگذرد متاع نیست از آنکه مال صاحبش حد دزدی است
که کار شرح بعد از آنکه زدن ثابت شود کسی که چیزی ضایع میشود از دزدید باشد در مرتبه اول
چنانکه از زدن زدن و کف دست و انگشت باهام او را بکند و در مرتبه دوم پای چپ او را
یا شنه ببرد و یا شنه او را بکند و در مرتبه سیم او را حبس کند و در مرتبه چهارم او را
کند مثل آنکه در مجتهدین چیزی بزند و او را بکشد و غیر آن که شرح برید و کشتن جان نیست و اگر
دست او را بزند زدن و تلف شود یا ضل کرد و دست چپ او را ببرد و دست راست او را ببرد
بر بدنش است که بعد از بریدن دست چپ او ببرد و در دزدی باغ کند فصلی در
مقیبان اقسام حد و زدن دست است و پای چپ بدست یا عکس یا کشتن یا از کلو کشتن حد
را خلافت که امام مجتهدین میفرمایند از اینها با آنکه هر دو بر بدن ببرد و بعضی بر تن
فاصله شاند و همچنین است هرگاه بکوبد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
و این حدها در دست و پا و کمر است که مذکور باید حذر آباد زدن یا زدن یا شنه ببرد
بقصد ترسانیدن مسلمانان خواهر مرده باشد خواه زن خواه ضعیف خواه قوی و از جواهر باشد
که گمان بر نماند که مسلمانان میزنند یا نه بعضی از مجتهدین اینرا مخصوص مردان ساخته اند
آنکه اگر کسی را کشته و مالش را برده باشد دست راست یا چپ او را بکشد یا بکشد
کشتن اما اگر مالش را برده و صاحبش را نکشته باشد دست راست یا چپ او را بکشد یا بکشد
بیرون یا بکشد و مکتوبی شهرها یا بدوشت که از صاحبش غایب است و اجتناب نمایند
کنند و داخل شد یا کفار و اگر کفار او را زدند یا خودشان حد دزدان کردن یا اینان را
است تا آنکه و بر سر هند و در شهر خود بیرون کنند و اگر جراحت کرده باشد قصاص او را
و اگر قصاص بر کشتن سلاح کرده باشد یا کشته باشد جراحت نکرده همین مال او را
باشد و علی است که او را زنده برون کند و اگر بخار بزند از کفتر شدن نوبه کند حد از

در حد
در حد
در حد

کتاب الفقه
در بیان حد و نكاح
و طلاق و یتیم و یتیم

از او ساقط است. اگر ایامی نباشد از او بگذرد. اگر کتب باطل ظاهر کرده است
یعنی کسی که از دشمن فرسود و همیشه در دفع شر او باشد و ناسخ بر همه میگرداند و از حد
چه از محاربت نیست و همچنین در بعضی کسی که مدعی محاربت کند اما باعث کشتن و آید می شود
نکند بر او نیز حد نیست و شک است که صدق این است و دست پای محاربت را در دفع کند بر دشمن
نیت **فصل سیم** در نیت است تمام از اقسام حد زن آن که زن نکند و شرط آن هفت
اول آنکه هر یک از مرد زن و زن زانیه بالغ باشد چه طفل را حد نیست بلکه عقد بیاورد
دوم آنکه عاقل باشد چه بقول اقوی بر دوازده نیت است آنکه عاقل باشد چه اگر اگر
ناجبر باشد حد نیست چنانکه زن مذخوله بر او حرام باشد چه بمال خود و مال دیگری
با صیغه ظهلی دخول کردن حد ندارد بجز آنکه عقد کرده باشد یا مالک باشد چه اگر عقد
کرده باشد یا مالک باشد در این حد نیست است آنکه بان زن بشهره دخول نکرده باشد یا
عاق بودن تیر بران و اگر بشهره دخول کند حد نیست هفتم آنکه فرج خود را در فرج زن عا
کرده باشد خواه در قبل و خواه در بر و غایب شدن حشفه کافیست اگر حشفه ظاهر نگردد
زنان ندارد و مزینت که در ابتدای اسلام حد ندادند بگری که زنا میکردند از آن بوده که او را
سزایش کرده و عفتان درشت بوی میکشند و اگر غیر بکر بوده حبس عجله میکردند اندک آنکه
که این حکم منسوخ شد اما اقسام حد زن هشت قسم است قسم اول دردم کرده یعنی نفی بین
نشانیدن و سنگار آن نمودن و آن حد هر یک از مردان جوان از بالغ و عاقل است که زنان
مغفوره مذخوله که عقد صحیح و نیک داشته باشد ممکن باشد که هر صحیح و عاقل برسد
زنان جوان اجنبیه را که شوهر داشته باشد با جوانان نکند و نضوی از عجبند بر آید
ند این صورت که جمع مباح صد نان باشد و سنگار بیاورد که اگر یکی از مرد زن شوهر با زن
باشد این نوع حد بدیشان نعلق دادند و حد دیگر نعلق بگری از چنانکه مذکور خواهد
شد و هم چنین حد زن عاقله که شوهر داشته باشد و دوازده بار دخول کند قسم دوم آنکه
مباح صد نان باشد زن و سنگار کردن آن حد و قسم است اول حد مرد بر زن از عاقل و بالغ
است که زن مذخوله عقد صحیح و با بکند داشته باشد و هم چنین زن بر اجنبیه که شوهر

داشته

داشته باشد تا کند پس در این صورت ابتدا بنا بر آن باشد که نگاه سنگار باید نمود و هر
کدام از ایشان بطریق مذکور باید عمل کند این حد نعلق بدو دادیم حد مرد که منی خود را
بر دیگری برزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میان بنده و آزاد و مسلما و کافر و غیر
غیر محض قسم سیم حد صد نان زن است از آن حد هفت قسم است اول حد مرد و زن ازادی که
شوهر با وی زنا کرده باشد اگر چه عقد واقع شده باشد که زنا کند دویم حد مرد و زن ازادی
که زن شوهر نداشته باشد سیم حد مرد است که زنا با زن صغیره و یا مجنون کند چهارم حد
که شوهر داشته باشد و طفلی با وی زنا کند برضا و رغبت زن پنجم حد زن که در زینت
برهنه بادیگری بخواند در مرتبه اول ایشانرا بعد بر کند بقول بعضی از مجتهدان ششم حد نعل
یعنی در میان پایهای مرد دیگر منی در چین هر گاه که زن نداشته باشد هفتم حد بینک با زن
سنا حقه کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر داشته باشد ایشانرا سنگار کنند
نعل بر هم کنند قسم چهارم صد نان زن است تراشیدن سر و بیرون کردن از شهر و آن حد مردی
که بکر باشد یعنی زن نخواستنه باشد زنا کند و بعضی بفسیر بکر چنین کرده اند که عقد کرده
باشد اما دخول نکرده باشد حد او صد نان زن است و سر او را تراشیدند و از شهر بیرون کرد
ناکیال و بیرون تراشیدن سر و بیرون کردن از شهر نیست قسم پنجم نجاه نان زن است از آن حد
بالغ است که با کند خواه زن شوهر داشته باشد و خواه نه و بر بنده تراشیدند سر و بیرون کردن
از شهر نیست قسم ششم هفتاد و پنج نان زن است که ربع حد است از آن حد و کرده است اول عا
از بندگان که نصف ایشان آزاد باشد زنا کند چه در این صورت نصف حد ازادی که عاقله با
است و نصف که بندگان است یعنی بی بی و بی بی و بی بی و بی بی که در ارادی و بکر
شد شوهر نداشته باشد دویم حد جماعی که زنا و صلک دهند بر ناکند بکند مردان و
دایم در آن حضرت لواط هم هفتم صفت است یعنی جمع کردن صد نان زن است بیکار کردن و
است که طافت نان زن نداشته باشد زنا کرده باشد هفتم حد یاد بکند بر در اجماع
است که در مباح مباح با در کعبه زنا کند **فصل چهارم** در حد و قسم انان چهارم قسم
میل در دنیا لواط یعنی جماع کردن مردان با بکند که شرط اول بالغ بودن چندی بالغ را نعل

کتاب الفقه

لایق

لازم است و هم غافل بود چه دیوانه را تقدر لازم است و اگر یکی از فاعل و مفعول بالغ و یا
یکی غافل و دیگری دیوانه باشد حد بر بالغ و غافل است مگر اخبارا با اگر از و بجز کسی نباشد
دارند حد نیست بعد از حصول شرایط حد و اطرار ایشان را بیشتر بکشند و یا بسوزانند و یا بکند
ساخته باشد و یا در او ابرایشان پیدا کند و یا ایشان را از کوه بلند بپندارند و یا مخرج است
در قیام و چیز از اینها جمع کنند که یکی شوخی آنها باشد و فرقی نیست میانند و از اسب و کافر
و مسلمانا و آنکه زن داشته باشد و یا نداشته باشد که از جهت برانند که اگر ایشان زن
باشد سنگار باید کرد بطریق زنا و اگر زن نداشته باشد صدق زنا بر ما بدند و قوی که در
فایده بگوایان عادل ثابت شود و حد و اطرار بتوبه گرفتن ساقط میشود اما اگر نزد امام علیه
السلام اقرار کنند و بعد از آن توبه کنند امام علیه السلام مجاز است مباحثه کردن و حد زدن
فصل پنجم از قسم و فایده از امام حد و دان هشتم دانها دانست از حد و عوم آ
اول حد کسی که شخص را دشنام دهند مثل آنکه گویند که تو زنا و اوطه کرده یا هر چه بد اینها
مانند شرایط آن هفت است اول آنکه غافل باشد چه دیوانه را نادیده باید کرد دوم آنکه بالغ
باشد چه غیر بالغ را تقدر باید کرد سیم آنکه اگر دشنام میدهد مسلمانا باشد چهارم آنکه غیر
باشد چه اگر ذی ذی یا بنویسند مشهور یا بدایچه در او هست دشنام دهد حد نیست مگر آنکه شخص
زاکه دشنام دهد زن و یا باشد چه بدد یا دشنام دادن فرزند حد نیست سیم آنکه کسی که دشنام
میدهند مسلمانان باشد هفتم آنکه دشنام دهند عالم یا باشد بیخ دشنامی که میدهد و معنی از آنند
حد نداند با وجود این شرایط مذکور دشنام دهند را هشتم آنان را نیز نباید بعد از آن مشهور
کنند بر اینکه گواهی و زاده شرح قبول نکند و فرقی نیست میانند و از اسب و کافر و مسلمانا و بجهت
از جهت برانند که بنده را حیل نماند از آن است نصف حد از او اگر دشنام دادن منع نباشد
بجامعه حد نیز منع میشود و اگر جامعاً دشنام دهند بیکدیگر جمع شوند در طلب حد بکند
یا بدد و اگر منفرد طلبند حد منع میشود و اگر کسی شخصی گوید ای لدا از نا با ولد از آن
در این صورت بر او حد لازم است و اگر کسی بیوث گویند این در عرف دشنام باشد حد بر
گویند لازم است اگر داخل دشنام باشد گویند را تقدر باید کرد و اگر بکافی که یاد درین

است که

و در
این

باید

است با فضل چون سجدت کردن و یا مضمحل کسی کردن بقدا استخفاف و استهزا و شرط مرتد
ظرفی ملی چهار اسناد اول بلوغ چه غیر بالغ را ضدین باید کرد و دوم عقل چه مرتد غیر غافل را
تقدر است سیم اخبار چه مرتد مجبور از اجبه لازم نیست چهارم ضد چه اگر بقصد از کسی ذی ذی
خری لازم نیست توبه مرتد ظری بحسب ظاهر مقبول نیست و تصرفات او چون هبه و عقیق و کتبا
و تدبیر و وصیت صحیح نیست زنا و فورا فی الحال عده و فوات نگاه میدارند و اگر چه با و دخول کند
باشد قبول احوی و وارثان ترک او را منضم میانند که چه او از آنکس باشد اگر زن مرتد شود
کشن وی و از نیست بلکه حبس بخلد نماید کرد و لباس درشت بر او باید پوشانند در اوقات نماز
باید ندانند توبه کند یا مبر و مرتد ملی را باید توبه داد و اگر توبه نکند و پرا بکشند ملی را نا
نکشند و شتر او ترک او را نمیتوانند منعت کرد اما تصرفات او صحیح نیست آنکه مسلماً شود و
او عد طلاق نگاه میدارند و اگر در عده طلاق توبه کنند همان او است و اگر بعد از عده توبه کند
دیگر از زن و نیست و توبه مرتد است که اقرار کند یا بچه انکار کرده است و یا اقرار بچهره نماید کرد
توبه کافی نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولایت او بمردند
ساقط میشود و دختر صغیر خود را بولایت نمیتواند بگری عقد کردن یا برای بی صغیر خود
زن خواستن و یا کبیر خود را بشهر دادن و بعضی از مجتهدین برانند که کبیر خود را نمیتواند بشهر
داد نیست و دوم حد کسی که خانه کسی نگاه کند بعد از آن و بر مانع کشد اگر منته نشود او از آن
کشت نیست سیم حد فای که بکشتن غلامان عادت کرده باشد نیست چهارم حد مسلمانا که بکشتن
چو عادت کرده باشد نیست و پنجم حد کسی که مؤمنی را عذاب بکشد و برادر عمو او بکشد
چنانکه در باب بیستم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب و هم در باب پنجم
دارد و در آن دو فصل است فصل اول در آنچه حد بدان ثابت میشود بدانکه دزدی بسته چه ثانی
میشود اول دو عادل یا بیشتر از خاک شرح گواهی دهند و قیم بگوای بکعادن با فتم خود رضا
مال سیم با فرار کردن دزد در مرتد یا طلب بودن و می بدست وند و یا بهام دخول کردن بد
چون ثابت میشود اول بگوای چهار مرد عادل و قیم اقرار کردن چنانچه و شرب خود در دشنام
دادن نیز بد و چیز ثابت میشود اول بگوای دو عادل و قیم اقرار کردن دو مرتد و توبه نکردن توبه

باید
این
باید
این

اودهن شراب خواره ثابت میشود چه احتمال مضاعف دارد و در ناپذیر بد چیزی ثابت میشود اول
آنکه بگوای چهارم عادل و چنانند تا دله دوم آنکه اقرار کردن چهار مرتبه و شرط کواهان را
و لواط سه مرتبه اول آنکه کواهان دعوی شاهد چنان کنند که کالمیل فی الکلمه یعنی چون میل در
سه مرتبه آن دوم آنکه کواهان متفق کواهی دهند بجهت آن مکان و هتاسیم آنکه اتفاق کواها
بگوای دادن در یک وقت چه اگر منفرد کواهی دهند صحیح نیست بعد از آنکه ثابت شود نزد خدا کس
بظرفی کند و اجرای متشرعی برایشان میکنند و غیر امام م و نایبی کسی دیگر نایب این کار نمیتواند
شد خلافت میباشد در اقامت حد فاعلام و کثیر و همچنین در اجرای حد یک و حد بر سر زدن
خود هر گاه خود بر بیند اما اگر نزد ایشان بگوای ثابت شود حد نمیتوانند مگر بر خصم امام
تجارتند بعد زدن جمودان بطریق اهل اسلام و با دادن ایشان با اهل ملک خود بطریق خود
او حد نهند و در اقامت کردن حد حضور کواهان که بان ثابت شد لازم نیست چه اگر آنکواهان
بمیزند یا غایب باشند حد نمیتوانند سنکست مگر ما را که ناپسند کنند کسرا که افرام میکنند نگاه
زاجه مکره است و بعضی ساختن اقرار کننده بر اقرار کسرا که غایب باشد بحال او **فصل در**
در اجه مجلد هلق داد و ان سوی است و اذنه امر واجب بیع امر حرام و هفت مرتبه شش امر
مکره اما ان دوازده امر واجب اول اقامت حضور و طاعتی و برخواستن انسان بعد از مطالب حد
دوم حاضر شدن شهور و بعضی از جماعت حاضر بودن که واجب دانند چنانچه اقامت حد اول ایشان
است بعضی از مجتهدان بر آنند که اول و کس است و بعضی سه کس که مانند بعضی حاضر شد دانست
دانند سیم امر کردن بکسی که میخواهند که او را سنکست کنند یا بکشند بصل کردن مثل غسل مرتبه
و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از دم با جلد او را غسل دهند کفن کنند
چهارم دفن کردن و نماز کردن بروی بعد از کشتن پنجم آنکه کواهان که برنا کردن ایشان کواهی میدهند
اول سنکست زنده هر گاه موجه باشد ستم آنکه امام علیه السلام ابتدا بر دهن سنکست کند و اگر فقیر
کواه پیش او ثابت شد باشد هفتم آنکه اگر بر شخصی جلد پارم واضح شود او را ناپسند نماند نگاه
کنند هشتم آنکه در سنکست کردن زنا ناپسند و مرد را ناکردن در زمین پنهان کنند و بعضی از
مجتهدان بر آنند که این سنکست اگر بعد از پنهان کردن او دادند زمین اگر شویان بگوای شد باشد

و اگر کسی را
بکشند یا بکشند
بصل کردن مثل غسل مرتبه

ایشان

باشد گویند که ای ولدا از این بر گویند حد لازمست ما اگر ازین بپرهیزد حد مضاف میشود
و هم چنین حد مضاف است بچهار شرط اول صدق مقدمه دوم بگوای که در حد نیستیم بعضی
کردن چهارم بلغان کردن و حد میراث بود مرتبه اول و اگر در همه و با بعضی عفو کنند
میشود هر گاه کسی با سه مرتبه حد بر نهند و توبه نکند در مرتبه چهارم و بر ناکشند و در هر گاه
یک حد ناپسند قوم دوم جامع که شراب و با هر سنکست کننده که باشد خونند چهارم آنکه
که جویند و ثلث او زنده حکم شراب دارد و شرط آن چهار است اول آنکه شراب خوار نماند
باشد چه بر طعل حد نیست و دوم آنکه غافل باشد چه بر توبه حتم نیست سیم آنکه بخوار باشد
چه اگر کسی را گواه شراب دهند و با خوردن شراب مضطر باشد مثل آنکه در جای که آبها
و با لقمه در کوی می مانند باشد شراب بمقدار توان خورد که آن لقمه را بکوفد و بر دم
آنکه غایب باشد مجرمست و نجاست وجه اگر جاهل باشد بان حد نیست با وجود شرایط مذکور
بشراب خوار شدن ناپسند است فوی بیست چهار بند و ازاد و کافر و مسلمان بعضی از مجتهدان
که حد بند چهل ناپسند است و اگر دو بار حد زدند و توبه نکند و در مرتبه ستم ناپسند گشت
و اگر کسی مکرر شراب بخورد و بپرازدند و باشند یک حد لازمست و اگر قبل از آنکه نزد
شرع شراب خوردن او ثابت کرده توبه کند حد از او ساقط است تا بعد از ثبوت شاهد
توبه کردن حد ساقط است تا اگر ثابت با اقرار شارب خوار باشد امام علیه السلام چهارم
حد زدن و عفو کردن و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن شراب باشد و پیش مسلمانان
حد او کشتن است اگر مرد باشد و توبه کردن وی مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدان
توبه او را مقبول میدانند و اگر کسی فروختن شراب حلال دانند و بر توبه ناپسند دارد و اگر توبه
نکند بر ناکشند و اگر فروختن را حلال نداند نقد برش کند و کسی که سایر مسکرات را حلال
داند سوای شراب و بر کشتن نیست و بر شراب خوردن با گواه که جامع بر احوال وی کواهی
حد نیست تا بشرط که کواهان عادل تکذیبی نکنند و اگر دعوی کند که من حرام بود شراب
غالب بودم قولش مقبولست چه احتمال جدیدی از اسلام برود **فصل ششم** از قسم سیر
از اشام حد حتمی بخلافت در کشتن و جبر جلد بر چند کس است اول بموجب حد بر کسی که امر

و اگر کسی را
بکشند یا بکشند
بصل کردن مثل غسل مرتبه

بگشتم کسی کند و هم حد بر کسی که در مرتبه ستم در دین کند بعد از آنکه دست است پاجی
 او را برید یا ستم حدی که مرزد باشد و یا نباشد اما گشتم حد بر بیست بیخ فوم است
 اول حد دردی که در مرتبه چهارم بعد از حبس بخورد زد کند و هم حد کسی که با مادر یا دختر
 یا خواهر یا دختر برادر یا دختر خواهر یا عمه یا خاله خود زنا کند ستم حد حیوی که با زن مسلمان
 زنا کند خواه بشر یا ذمه باشد خواه نر و خواه زن با زادت و اطاعت خود کرده باشد
 خواه با کراه چهارم حدی که با کراه زنا کند پنجم حد کسی که با زن پد خود یا بکتری که
 پد بوی خول کرده باشد ناکند ستم حد کسی که حجه تعظیم یعنی منی بچین شبای می مردان
 بعد از آنکه سه نوبت بعد از آن کند هفتم کلمه که حجه دشنام دادن ایشان را سه نوبت حد
 زده باشد ستم زانی که ایشان را سه نوبت حجه تعظیم بگوید کرده باشد ستم حد کسی که شراب
 خورده باشد و از سه نوبت حد زده باشد ستم حد کسی که شراب را حلال داند هرگاه پدا و
 مسلمان باشد یا زده حد کسی که فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند و از دهم حد کسی که
 شراب را حلال داند و توبه نکند ستم حد کسی که قمریان اجامی مسکرات را حلال داند هرگاه
 که پدش مسلمان باشد چهاردهم حد کسی که بفضد گشتم کسی کند و همچنین مقبول نمک نباشد
 حد کسی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و حضرت امیر المؤمنین و یا یکی از ائمه معصومین صلوات الله
 علیهم را ستم کند و بر او یا بد گشتم اگر چه بیاد آن امام علیه السلام نباشد مادام که آن گشتم منضمین
 منقلفته نباشد شانزدهم حد کسی که بناحق دعوی پیغمبر کند و یا شک کند در نبوت نبی علیه
 السلام هفدهم حد کسی که بصدیق گوید دعوی آن کسی که بناحق دعوی پیغمبر کند هیچ حد
 مسلمان باشد که سر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی مسلمانا نکند و شوهر را گشتم زانی و زانیه
 جایز است و در این گشتم بر شوهر کفانه قتل بیست اما اگر حبس شرع ثابت نشود و قصاص بر شوهر لازم
 است بیستم حد مردی که پدش مسلمان باشد او کافر کرد و از آن مرد طوری گویند بیست یکم حد مردی
 که پدش کافر و او مسلمان شود اما بعد از اسلام کافر کرد و از آن مرد علی گویند چه او را توبه ناپدید
 و سه روز توبه حاکم نباشد اگر مسلمان شود و بر او یا بد گشتم و اگر چنین شخصی سه نوبت توبه کند یا
 کافر کرد و بر او یا بد گشتم و مرتد گشتم یا بگوید چیزی بگوید که دلالت کند بر آن که کافر گشته

اوست چهارم با کراه

ایشان را بر کرد اینند و اگر با فرار خود ثابت شد باشد و اگر سنگ بر ایشان خورد باشد بر کرد اینند
 ایشان لازم نیست ستم آنکه زانی را برهنه حد زنند بقول بعضی از مجتهد بطریق که زنا کرده
 دهم بوشید عورتین مرد واجبست و زانی از بد او بیدان کنند یا از دهم سخت زدن نان یا
 و بعضی وسط گفته اند دو از دهم اجنباب کردن سر و روج او و اما بیخ امر حرام اول احوال کردن
 دهن کسی که او را سنگسار کرده باشند دهم اقامت حد غیر قتل بر زنی که بیمار شد باشد و
 سخت با فن او باشد و بازوی که نفاس یا اسطاضه داشته باشد چه این حکم هر دو بیمارند تا
 آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حیضت باید چنانکه مذکور شد ستم اقامت حد بر
 که حامله باشد یا آنکه بزاید و طفل او مشتغنی از او شود و شیر باورد هلد چهارم اقامت حد بر
 کعبه کبیرا که ملحقا بجز شده باشد پنجم گذاشتن کسی که از گلو کشیده باشند و از پاره از سه روز
 اما هفت امر سنت اول آنکه امام علیه السلام مردی را از خبر کند و امر نماید حاضر شد ایشان را
 اقامت حد دهم آنکه آن سنگها که میانند از نذ کوچک باشد که او را زود نکشد و بسیار کوچک بنا
 که او را بر بکشد ستم آنکه مردی را حد زنند یا پشاده و زنی را نشسته و زنان محده زاد خانه چهار
 برید و منقری کرد ایندن پنجم آنکه در بر بدست یا بتوی برند که امسان باشد ستم آنکه داغ کند
 بعد از برید بروغن زینت هفتم آنکه دست برید یا بگردن او او برید و اما ان شش امر مکروه اول
 حاضر شدن کسی که حد بر او باشد دهم اقامت حد در مساجد ستم اقامت حد در سخنی و کما و
 در تابستان صبح و شام یا بدند و در زمستان در میان روز چهارم حاضر شدن کسی که حد بر او باشد
 پنجم شفاعت کردن در اسقاط کردن حد او ستم مؤخر داشتن حد بیعت **مطلب ستم** و در
 شکر کردن و آن در لغت عرب یعنی نادیده است و بحسب شرع عفو بی با اهانتی که بیخاطی بخا
 داد که کاهلانی که ستمو جحد نباشد کرده باشد و مقدار آنها از شارع معین ساخته میگردد
 بیخ موضع که مذکور خواهد شد که مقرر ساخته مقدار آنها را بداند که کاهلانی که ستم بخند
 انعام پیشوایی و چهارم است اول کسی که در روزی به صناد و روزی از خود جماع کند سه امر
 لازم است اول رضای این روزه دهم کفانه ستم بیست بیخ نازبان زدن دهم کسی که زن ازاد
 داشته باشد و کفر خود را بر خشت و عقد کند و دخول کند چه او را زده و از نازبان و

نکته

مش

که هفت یا نه است با پند که در زدن نصف از پانه است که نصف از پانه را بدست
 و با نصف از پانه بر نمیداریم و در زدن یک طرف برهنه است حد ایشان
 ناز پانه است تا نود و نه ناز پانه و بعضی از مجتهدان اند که حد بر این لازم است چهارم کسی
 که نکارت دختر بر با نکست بر کرد او را سی ناز پانه یا هشتاد ناز پانه ناید در دو بقول بعضی از مجتهدان
 از سی ناز پانه تا بنود و نه ناز پانه ناید پنجم کسی که اقرار بحد کند او را صد ناز پانه ناید
 که خود گوید تمام شد بشرط آنکه از صد ناز پانه تجاوز نکند ششم کسی که اقرار بر لواط کردن یا
 محنی کردن بکر بشود هفتم کسی که بر اثر شهوت بوسه هفتم در زدن برهنه که در زدن برهنه
 باشد نهم کسی که بکلاه چیزی بگوید که سبب زدگی بگری باشد مثل آنکه بگوید که من خرام را
 نینم دهم کسی که بزین خود گوید که من ترا بکر بنامم یا زدهم کسی که دشنام دهد طفل یا بتواند
 زاده از زدهم دوم که هر دو در داشته باشد بکر زاده دشنام دهد نهم کسی که بزرگ
 و اجبی کند تغذیر او منوط با تمام علیه السلام است بشرط آنکه از بند و آزاد بکند چهاردهم کسی
 که سحر کند یا نزد هم طفل و در پاره که شراب خوردن شازدهم کسی که شراب فرود شد و حلال نداند
 هفتم کسی که بظاهر بفرج غلبه مال کسی را بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند
 نوزدهم کسی که چپله کند و اموال مسلمانان را ببرد بیچاره و نذر پروکایه و نوشته بر دهنم کسی که
 بنک خورد و بکسی دیگر بخورد و هم چنین است از دروی پشوی بیست یکم کسی که منی بدست
 چه حدیث آمده است که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام شخص را که چنین عمل کرده بود چند روز
 ناز پانه بر کف دستش و زد که سرخ شد بود بیست و دوم کسی که غلام خود را بکشد بیست و سوم
 که حیوان را بکشد بیست و چهارم کسی که در مجلس شراب با مسک کند خورد با خنیا ر در آن مجلس
 یا از طعام ایشان بخورد بیست و پنجم کسی که سبزه جوانان را بخورد بیست و ششم کسی که ماله بیست و هفتم
 بخورد بیست و هشتم کسی که گوشت جوان در زند بخورد بیست و نهم کسی که سر خود را بکشد یا
 طفل یا بتواند که ناز کند سی ام زدی کردن طفل یا بتواند بکر مرده شد طفل یا بتواند
 سی و دوم کسی که دشنام میدهد که در عرف گویند دشنام بنام کسی و بیست و سوم مرد و زن بیکانه که در
 زدن یک طرف باشد که ایشان را ناز پانه ناید ناز پانه ناید و بعضی از مجتهدان گفته اند که در

این

این شصت حد بر اول لازم است و چهارم دخول کردن با چما یا پان چه در انصوت بیخ امر
 لازم است اول تغذیر با چما لازم است که رای عام بر آن باشد و بعضی از مجتهدان
 گفته اند و بعضی بیست بیخ ناز پانه و بعضی بکشتن فرموده اند و دوم فتنه از اضا منک که بعضی
 دهندیم حرام شدن گوشت او و گوشت فرزندان او اگر گوشت و پرا خورد چهارم کشتن او
 اگر گوشت و پرا خورد پنجم بریدن او از آنجا که دخول کرده بشود بکر و فروختن اگر گوشت
 از آن خورد یا فتنه از اجناس میدهد یا خود عنصر میشود یا صد میکند و چهارم کشتن او
 این باب خلاف است که اگر جوان بچوان دیگر مشبه شود فرجه بر نند و در قسم گفتن آنکه
 بنام فرج میان تغذیر و حد میشود بدو و بعد از مقدار معین داشتن تغذیر در طرف اول
 مکرر بیخ موضع که مذکور شد و هم مساوی بودن از او و بنده در تغذیر بیست مواظب بود
 تغذیر با کتاها ن در بزرگی و کوچکی چه حد مستی فعل کا فیت چهارم آنکه تغذیر نابع منشا
 اگر چه معصیت نباشد چون ناپیب طفل و در پاره خلاف حد که نابع معصیت است پنجم آنکه
 هر گاه که معصیت حقیر باشد تغذیر او نیز حقیر است اگر چه فایده دهد و بعضی از مجتهدان
 گفته اند که اینجا تغذیر عین است چه قلیل فایده میدهد و بکسر جان نیست ششم مواظب شد
 نسبت به خلاف حد که بعضی از آنها بنویسند ساقط نمیشود هفتم داخل شدن بجزی در تغذیر
 بخلاف حد که در آنها بجزی نیست بگردن حجاب و لواط هشتم اختلاف تغذیر بحسب اختلاف
 و مقول و جنابت خلاف حد که مختلف میشود بیست و نهم تغذیر و نسبت شهر غایت کشد و در
 شهر تفاوت آن شهر خلاف حد نهم آنکه اگر مخالف شود بیست و نهم تغذیر نسبت به شهر رعایت کند
 و در هر شهر تفاوت آن شهر خلاف حد نهم آنکه تغذیر چند قسم است خواهی چون در دفع گفتند
 خواهی چون دشنام و فحش گفتن و خور و چون دشنام صلیا کرده باشد خلاف حد
 خواهی است الا مذکرات در آن خلاف است و الله اعلم بالصواب باب بیست و نهم از کتاب جامع
 عباسی در بیان خوبیهای کشتن از محی و خویشتن اعضا آدمی و خوبهاست
 شکاری و سک که و سکی که محافظت باغ و دنا عت کند و در آن بیخ مطلب است و خانه مطلب
 در بیامو جان که کشتن است و در آن چند فصل است فصل اول در اتمام کشتن آدمی بر بیخ قسم

این کتاب جامع
 در بیان خوبیهای کشتن
 از محی و خویشتن اعضا آدمی
 و خوبهاست

اول واجب چون کشتن کافرا هرگاه که مسلما نشود و در جهنم نرسد و اولش برست هرگاه که اکثر
 دوازده شرط که در بحث جهاند کور شد نکند و مسلما نشوند و کشتن بی بیعی بخ کرد و در
 حد صد کور شد و کشتن مسلما نانی که کفار را سر در خود کرده باشند و جنگ و فتح ممکن
 مگر کشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن مؤمن بغير حق و کشتن جهنم و اولش برست
 که الزام دوازده شرط که در بحث جهاند کور شد نکند و کافران که امام عليه السلام بنا
 ایشان عهد کرده باشد چنانچه مصلحتي بديعتين و کشتن کافري که او را امان داده باشند
 کشتن زنان اهل حرب طفلان ايشان مگر با ضرورت و کشتن ايزان که بعد از جنگ بدست
 و کشتن کافر و نماها حرام هرگاه داند که حرمين ماهها بداند نم بتم مکروه و ان
 کشتن کسي است که بجهت برود و بپد خود را بکشد که کافرا باشد قسم چهارم سنن چون کشتن کسي
 زاجنه فضا من هرگاه تو سگ که اگر فضا من نکند او را ايندا کشته در اين صورت ممکن است
 مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسي که سب بد با سب فضا من در هر عضو و کشتن ايش
 با عيار سب و منقسم ميشود بر شش قسم اول آنکه فضا من موجب فضا و ديت و کفاره بنا
 چون کشتن واجب سوا کشتن مسلما که امير کرده باشند کفاره و در جنگ چه در ان کفاره
 و کشتن مباح و دوم آنکه موجب فضا من و ديت کفاره بنا شد و کفاره داشته باشد چون کشتن
 ايش که اندام دهن عاجز است و کشتن جهاند کسي که اول زنا نام و با پيش از آنکه امام عليه
 ايش از ادعوت با سلام نما بدستم آنکه موجب فضا کفاره باشد چون کشتن مؤمن مثل خود
 عهدا بغير حق چهارم آنکه موجب ديت و کفاره باشد چون پد پر خود را بکشد و کشتن مؤمن
 خود را بظنا و شبهه چنانکه مذکور خواهد شد پنجم موجب ديت باشد و موجب کفاره بنا شد چون
 کشتن جهنم و اولش برست ششم موجب کفاره باشد و موجب ديت بنا شد چون کشتن بند
 هرگاه که مسلما باشد و کشتن ادم خود را منقسم ميشود به قسم اول خطاي محصر که کشتن در
 خطا کند مثل آنکه کسي قصد داشته باشد که نيزي بر کبوري نذازد خطا شود و براد خود
 و اول بکشد و دوم شبهه بعهد که کشته شده باشد ان امانت کشتن نکرده باشد چون
 زدن طفل جهنم ناد بغيري که اغلب کشته باشد قسم هفتم محصر که کشته نباشد کسرا بکشد

ال

این قسم موجب فضا من است یعنی که ان کشته را باید کشت و عموماً **فصل اول در احکام قتل**
 عهدا و جهل که از کسي سر زند و در ان چند فصل است فصل اول در بيان موضوعي که فضا من است
 و ان در بيان موضوع اول کشتن مؤمن عهدا بغير حق و دوم جراحت کردن هرگاه داند که ان
 جراحت سزا بت ميکند بکشتن و کشتن کسي را بغير بر کشته فضا من لازم است يا نه ميانه بجهت
 خلافت اما اقرب ديت است مگر آنکه کشته اقرار کند که من او را عهدا بغير کستم تيم بسپارد
 زدن کسي را که احتمال ان عنوان کرد چهارم زدن اندک بدان بيم شود و بيمر پشم کاوي
 کسرا کوفتن در نگاه داشتن چند آنکه بيمر ششم خود را از بيلتگ انداختن بر سر کسي و ويرا
 کشتن يا انداختن کسي را از بيلتگ و کشتن هفتم انداختن کسي را در اش يا در اب مثل دريا و
 مانندان بشرط که داند ان کس ديت اگر دن نمي تواند ديت و ان امده ششم طعام زهر الود بکسي
 خورد انبيل دانسته يا خوردن اما اگر کسي بغير خصت بخانه کسي ايد و به اذن صاحب خانه از ان
 طعام بخورد و ان کس ميرد قضا من نيست تيم آنکه کسي زدن در ان زمانه يا جانوران
 دريا انرا بخورد اگر اندازنده فضا من نکرده باشد بقول بعضي از مجتهدان دم آنکه چاک کردن
 دنده کز در و طلب کجا عتي زدن چاه افتادن انها و مردن و هم چنين حويص کردن اينست
 زدن بکوفتن مردم که بکشد انرا و توان از ان خلاص شدن يا زدن هم پيش سر انداختن که زدن
 آنکه در وقت مذکور شد و از دم پيش ما و انداختن که مار بکود و بيمر ديت هم در جهاند اختر
 کسرا و زدن چهارم کواهي دروغ دادن بکسي در کشتن براي فضا من شرط بر
 آنکه ولي که فضا من کرده نداند که اندر روغ گفته و اگر داند فضا من بر وليست يا نر تيم پير
 يا سنک سر زدن که بان بيمر **فصل دوم در شرطها فضا من کردن بدانکه در فضا من**
 همت شرط است اول مساوي بودن هر دو در ازاد و بند بودن بزرگوار ازاد و بوضو بند نميکند
 مگر آنکه ازاد بنده بسيار بکشد که در اين صورت او را ميکشد و مر ازاد را بوضو مر ازاد وزن ازاد
 ميکشد و آنکه ازاد کشته نصف ديت مر ازاد و وزن ازاد را بوضو وزن ازاد ميکشد و در ديت
 بقول اقوي فضا من کشته ازاد و بند از بند و قيم مساوي بودن در بين بزرگان از اجتهاد کافر
 فضا من نميکند بلکه که اگر هوزا کشته باشد ديت مر ميکشد و بيمر چنانکه مذکور خواهد

فصل اول در احکام قتل

فصل اول در احکام قتل

ش

شد ان شاء الله و اگر عادت کند بکشتن جهو صلا لازم است چنانکه مذکور شد بعد از آنکه در
 دین مسلما از آن گذرد و در حق او میبکشد و همچنین مکه بار در مبه و آنچه در مبه
 کشند برود و در مبه آنچه مسلما میبکشد و مال فرزند آن کوچک نعلی بوی مفعول دارد و قول
 بعضی از مجتهدان و اگر کار کار فرزند مسلما شود قصدا او ساقط میشود و باید برسد اگر مفعول
 ذمی باشد اگر ذمی برسد را بکشد ضامن میبکند بسم آنکه کشد بید و جلد باشد چه بید و جلد
 و نیز از آن میبکشد بلکه نقد و کفاره و دین برایشان لازم است اگر بکشد در کشتن بر سر شریک یا
 بیگانه را میبکشد و بیل نصف هر بیگانه را بوزن او میدهد چهارم آنکه کشد بالغ باشد چه طفلا
 و اخصا صبیست دین بر عاقله ایشان است چه مرد ایشان خطاست در این معاینه شهادت الله
 اشکال کرده که اخصا بگفته اند که عاقل طفل در کشتن خطاست بصریح کرده اند که جوانی که طفل
 تهر بکشد و یا شکایتی که او زند خلافت و حال آنکه در این هر دو ضمه شرط است پس چون قصد
 آنها را در کشتن اعتبار کرده اند و در دفع کردن و سکا و نمودن اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشد طفلا
 باشد چه اگر در بوانه باشد ضامن نیست اما اگر عاقل باشد نگاه دوانه شود ضامن نیست اما
 عاقل باشد نگاه دوانه شود ضامن میبکند ششم آنکه کشد شد و یا باین باشد کشتن پس اگر کشد
 باشد بکشتن حسب شریع و با واجب شود در ارض ضامن نیست هفتم آنکه نفس خود را بکشد بگری
 چه مرگند بکشتن کسی ضامن نیست بلکه او را حسن مجتهد باید کرد **فصل سیم در بیان احوطی**
 نسبت ثابت میشود اول فرار کردن بالغ و عاقل بخوار و از اذیت و یا عجز که سبب مرتبه اقرا
 کردن ثابت میشود و قصا با دو نوبت فرار نماید و اقرا و بینه چه نیست مگر آنکه افا او را بصد کند و
 و نحو و مفسد آنچه موجب قصا باشد صحیح است اما آنچه موجب عجزها باشد صحیح نیست اگر بگری
 دو کس فرار کند که شخیره بعد کشته ام و دیگری فرار کند که خطا کشته ام ولی مفعول تحریر است و قصد
 هر یک از ایشان خواهد بود یا شخصی فرار کند که شخیره کشته ام و دیگری فرار کند که من کشادم و قصد
 رافعه این مسئله مدنا هم خلاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد آنحضرت جواب فرمود
 چنین علیه السلام رجوع فرمود آنحضرت فرمود که قصا از هر دو ساقط است و خوبها مفعول را از دست
 بدهند اکثر مجتهدین عمل کرده اند و بعضی بگفته اند و بعضی بر آنند که در این صورت ولی مفعول را

و اگر کسی از سر خود قصا را بکشد
 یا بگریزند از آن بگریزند

تحریر است در بینه هر یک از ایشان که خواهد دویم گواه کند تا بینه هر گاه دو مرد عادل گواهی
 دهند که فلاقی آن شخص را کشته است یا ثابت میشود و گواهی بکرن با دو نفر ثابت نمیشود
 بعضی از مجتهدان بر آنند که گواهی بکند و دو نفر خوبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و پیشا که
 که گواهی گواهی گواهی منقول باشد بجز در مکان و اوقات و احوالی از احوالی باشد اگر چه مختلف باشد
 بجز همان مکان و اوقات با آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند که ما دیده ایم او را جراحت کرده و قصا ثابت
 نمیشود بسم مشامه و اینچنانست که هر گاه بر کسی دعوی کنند که تو کس را زاکشته و گواه نداشته
 باشد باید که بچاه قسم بخورد و اگر دعوی صلح نماید باجماع مجتهدان در مثل خطا و شبهه
 خلافت اقوی است که در آن نیز بچاه قسم است بعضی از مجتهدان در مثل خطا بینه و بیخ قسم گفته
 اند و این قسم دروغ نیست که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل آنکه شخصی دعوی کند بر سلا
 زاری که سلاح او خون آلود باشد و گویند که کس را زاکشته یا بر بدخانه او فائده باشد یا در
 زاهی که دیگران در آن تردد نکنند یا در فائده باشد که خبر مردم آن در راه تردد نکند
 و مفعول مدو وسط حیضی که آن در راه فائده باشد و اگر بگریزند فدا شود بگریزند فدا شود
 است بجان بریدن بر آن که بر طبق دعوی مدعی عال و با جمیع از منا گواهی دهند بشرط آنست که
 او تواند بود که مدعی را سبک بگرداند اما اگر کشته در مسجد جامع و یا در سزاها که مردم بسیار تردد کنند یا
 در صحرای باد زمکافی که از تمام خلق باشد یا بالای پلی یا جسر همه ایشان را میتوان کشت و باید
 خوبها ایشان را بوزن ایشان میدهد و اگر در وزن بگریزد را بکشد هر دو نواز در عوض امر میبکند
 و خوبها در وزن عوض بگریزد حتما میشود و اگر بگریزد مرد را بکشد از آنرا عوض امر میبکند اما
 خوبها مرد را میگیرند یا نه خلافت اقوی است که دیگر از او چیزی نمیگیرند و اگر در وقتی مردی را
 بکشد هر دو ختی را میبکند و نصف خوبها ایشان میدهد اگر بگریزد و بگریزد مرد را بکشد هر دو
 را میتوان کشت و نصف خوبهای مرد را بوزن او باید داد و اگر در اینصورت مرد را بکشد نصف
 خوبها مرد را بوزن او باید داد و اگر در وزن بگریزد مرد نصف خوبها او را میدهد اگر مردی را بکشد
 مرد را بوزن بگریزد بعد از آنکه نصف خوبها مرد را بوزن او بدهد و اگر در وزن بگریزد آنرا
 آزاد شود ضامن لازم است را بینه و اگر جوی از میدان از او بگریزد ولی مفعول را

بگریزند

عقرا

بچاپت همه را میتوان گذشت و در بمانی صفتی ایشانرا از خوبتها گفته بطای ایشان میدهد و بندگی
 در عوض بندگی و صفا هر لازم است باید در بندگیان نشانی صفت شرط است تا نه میباید بختی
 و اگر بند و ازادی شخصیت کشند ولی مقبول هر دو را میکند و نصف خوبتها از او بپوشد او باید
 ندیافتی نیست غلام را با فانی وی میدهد و سنت است حاضر ساختن و دعای در وقت استیفا
 قضا و اعتبار آن که زهر الوه باشد خصوصاً در صفا و صوم چون بر آن در حالت قضا است هر
 الوه باشد نماز است و صفا و صوم را در هر دو وقت استیفا صفا کردن را باید بپوشد
 جای بگردد و اگر چنانچه جنابت کند سر را بپوشد یا سوراخها را بپوشد یا نه اگر فانی سرفه
 زاجدان کرده باشد میباید بپوشد خلافت است که نمیتواند کرد چنانکه گوش و بینی برسد
 با بپوشن کردن یا با نش سوزانیدن اگر جنابت این طریق واضح شد باشد بلکه همیشه باید گذشت
 بعضی از مجتهدان بر آنند که هر طریق که کشته باشد از اینها کشت و حرام است که کشتن بشمشیر
 چرخ و شوالی و تا چیزی بر صفا صفا کند بجز نگاه لازم نیست قضا کردن در حالت جنابت
 تا آنکه برآید و بعد از آن باید که طفل خود را بشیر دهد چنانکه در شرع انور مقرر است هرگاه کسی بنا
 که طفل را بشیر دهد چهره صفا کند و از بیست مال باید داد اگر بنا شد یا باشد ضرر و زیاده
 شود از مال ولی مقبول باید داد و قضا کننده باید که وایت مقبول باشد مگر در وقت شوهر که ایشان
 را صفا بکند بجز سرفه مقبول بعضی از مجتهدان و بعضی دیگر بر آنند که صفا کردن مخصوص پدر و پسر
 پدر است و مادر و خویشیان او را در حلی نیست بقول افوی بعضی آثار مطلقاً در حلی نیست ولی بیان
 امام صفا صفا میزند کرد و بدان امام علیه السلام مثل مشورت صفا در بعضی اعضا از مجتهدان
 اما از مد صفا کردن واجب میدانند و اگر وقت منفعت باشد محتاج باذن همه آنهاست بعضی از مجتهدان
 بر آنند که حاضر از اعضا صفا هر چند اگر ولی مقبول طفل باشد و طفل را اجتنابی نباشد ایشان صفا
 نمیتواند کرد بلکه صفا باید کرد تا طفل بالغ شود و بعضی از مجتهدان گفته اند که اگر مصیبت بچهل صفا
 باید که صفا کنند چه ممکن است که حاضر کردن صفا فون شود اگر بعضی از اولیا بفضا حاضر شوند
 و بعضی بچوبتها آن بعضی را صفا هر چند بشرطی که حصه جعفر که بچوبتها را صفا باشد بدهند آن
 شرط نیست که صفا در دارالاسلام واضح شود چه اگر مسلمانی از دارالکفر بچوبتها بکشد

همانجا

همانجا صفا لازم است جایز است مجبور و مفسر با استیفا صفا هرگاه بالغ و غافل باشد از صفا
 حواها را نمیرسد که مانع شوند از صفا کردن و وکیل کردن در صفا جایز است اگر وکیل را
 عزل کند قبل از آنکه غایب شود اگر صفا کند بر وی چیزی لازم نیست **فصل چهارم**
 در احکام صفا و استیفاء آن بدانکه هرگاه در کسی شرط صفا محقق شود و کسرا نکشد
 بر کشته صفا لازم است اگر چه ویرا با کراه بران داشته باشند و اگر طفل غیر تمیز یابد بپوشد
 یا اگر او بر کشتن کسی مامور باشد صفا در اینصورت بر فرما بپوشد است صفا صفا نیست در مقبول
 که فانی معین نداشته باشد بلکه خوبتها او را از بیست مال میدهد چنانکه گفته شد و از آن جهت
 صفا مدعیست چون تعیین فانی و نوع فعل شرط است اگر چه در این مسئله میان مجتهدان اختلاف است
 مدعیان صوت چهل و نه کن خویش داشته باشد هر یک قسم بخورد یا بپناه قسم تمام شود که خلافت
 خویش را گفته است و صفا صفا ثابت میشود و اگر خویشیان وی نباشد آن بپناه کسی باشد صفا
 کند که یکی از ایشان مدعی باشد ولی مقبول در این صوت بجز است بپوشد قسم خوردند اگر کثیرا
 بپناه کسی نباشد بعضی از قسم خورد اشاع نمایند یا بلکه مانعی مگر قسم خوردند یا بپناه قسم تمام
 شود اگر قسم خوردند یا خویش نداشته باشد مدعی خود بپناه قسم بخورد و اگر مدعی از قسم خود
 اشاع نماید باید که مدعی علیه و خویشیان او بپناه قسم بخورد عواصفا میشود بعضی از مجتهدان
 گفته اند که اگر مدعی علیه قسم بخورد در اینصورت صفا ثابت میشود سنت است که مکار شرع
 قبل از قسم دادن و عطف بگوید و ایشان را بوعده و وعده نگاه کند و در پناهی خورد قسم مجتهدان گفته
 است و هم چنین خلاف است در قسم خوردن ذکر کشته و کشته شد و شریک بود او و داشتن او
 و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبهه بعد یعنی چه تعلیقا بعد از بعضی از مجتهدان بر آنند که در اینصورت
 اگر مدعی بکس قسم بخورد ثابت میشود **فصل پنجم** در صفا بعضی از اعضا ادی بدانکه چون
 صفا اعضا ادی نیز تلف کرد یا نضواست با آنکه در حکم تلف کردن باشد چیزی که هر چند قصد
 تلف نداشته باشد و یا بجز آنچه در اغلب تلف کند اگر قصد تلف کردن باشد و بشود آن نیز یکی از
 سه چیز است که در صفا نضواست کور شد مادر شوکت خوردن صفا اعضا مجتهدان خلاف است
 بعضی گفته اند در صفا که خونها را و ثابت شود شش قسم باید خورد و اگر کثیرا خونها باشد باید

صفا صفا
 صفا صفا
 صفا صفا

تم کند مثلا اگر نصف خون بها باشد چون بکشد سه قسم باید خورد و اگر خون بها اعضا کمتر
از شش یک خون بها باشد چون نکشت یک قسم باید خورد و بعضی از جهتها گفته اند که در نقصان
اعضای پناه قسم باید خورد بشرط آنکه خون بها ثابت شود و اگر کمتر از نیت باشد بیست و پنج قسم
و شرطهای فضا صر اعضا نیز همان شرط فضا صر نفس است یا ندادن بکسر طردان و شایع
اعضای رجم بودن و عدان پس دست صحیح را بوضوح دست مثل نمیشود برید اما اگر ضایع
را ضعیف باشد که دست مثل او را بوضوح دست صحیح او برید جایز است بشرطی که از آن سرایت نرود
چه با خوف سرایت جایز نیست و اگر فضا صر کند و سرایت نکند ضامنست و بوضوح دست راست
چپ را نمیشود برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد در این حال باید که پای چپ را با دست راست
دست راست و برید اگر پای راست نداشته باشد در این حال باید که پای چپ را با دست چپ برید اگر
کسی یک چشم داشته باشد و یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند یک چشم او را و دو
چشم او کور کند بالعکس این مسئله بکشم صحیح را بوضوح او کور کند و بعضی از جهتها گفته اند
اند که نصف خون بها نیز میدهد زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس کور کردن کل آنجا
لازم است اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی نماند باشد حد فضا صر او بطور
که در حد او است که بنید و او کرده بر پشت چشم بگذارد و از او جدا بر آید که در حد او
داشته باشد بگذارد تا آنکه بینا چشم او برود و حد او ماند و او روی در کف فضا صر او میشود
النت که بهر طریق که ممکن باشد جایز است کوش صحیح او را بوضوح کوش که نباید برید و بیست و پنج
اعضای رجم که که نشسته در عینه آن برید که در جوانی بوضوح کوش برید میتوان برید چنانچه

کرده را بوضوح خنجر کرده میتوان برید دندان کسی که دندان شخصی گفته باشد مثل آنرا باید
بشرط آنکه دندان آنکس که گفته اند بیرون نیاید اما اگر برید با بوضوح نمیشود کور و در جوع در
انجا یا اهل جنین نباید و اگر اهل جنین کوشند که دندان گفته شد بکوش و غیباید بانه و اگر بعد از
فضا صر کردن برید با بوضوح عادت بر او چیزی نیست که دندان کوش که اهل جنین کوشند که بیرون
آید کسی که دندان را از دست او گرفته دندان طفلی را گفته باشد نظار بیرون آمد باید کشید پس بر
نیاید فضا صر لازم است اگر بیرون آید از بیرون فضا صر که در دندان نداشته باشد و اگر مغز

مشا

شد بریدند بدارش میگیرد و اگر طفل بیرون قبل از آنکه ماهوس شوند از بیرون آمد دندان او
بترانش لازم است و دندان اصلی را حجه دندان نیاید نمیشود دندان چندین دندان نیاید
که در غیر بکان باشد کندن و اگر کسی نکشت کسی را برید یا باشد و بعد از آن دست کسی دیگر را
بیزیرد اول آنکشت او را عوض نکشت شخصی اول باید برید بعد از آن دست او را عوض نکشت
و اینجا سفت برید دست بر آنکشت منظور نیست خونهای آنکشت را صاحب نکشت دهند
هر عضو که فضا صر در او واجب باشد هر گاه یافت شود خون بها او را باید داد و ثابت میشود
در او واجب باشد هر گاه یافت شود خونهای او را باید داد و ثابت میشود فضا صر در فضا صر
زخمی که پوست سر را شکافند و در صلبه یعنی زخمی که در گوشت سر فروخته باشد نیز فضا صر
میشود با در سنجاق یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و پوست نازکی که بر استخوان آن پیچید
میشود با شد در اینها فضا صر میرسد و استیفاء این طول و عرض را رعایت باید کرد اما فضا
نزول اعتبار ندارد چه تفاوت اعضا در فرجه و لاغری متفاوت است فضا صر ثابت نمیشود و در
که استخوان تراشکند باشد و با از جای بجای دیگر نقل کرده باشد حجه آنکه استیفاء آن ممکن نیست
برای آنکه البته زیادتی و نقصان واقع میشود در فضا صر در حال فضا صر هر دو طرف فضا صر را
نشان باید کرد و از نشان اول نشان دوم باید برید و هر دو معنی است تا آنکه از سلب حقوق باشد
و فضا صر این جایز نیست اگر در فضا صر سر بی برسد فضا صر نیست جایز است فضا صر کردن قبل
از اینک شدن جراحت اگر چه صبر کردن تا اینک شدن بهتر است و بعضی از جهتها گفته اند که جایز
قبل از اینک شدن حجه آنکه احتمال سرایت بر کردن دارد چه در اینصورت داخل میشود در فضا صر
و هر گاه شخصی زخمی زند بر عضو کوش از آن زخم بیرون و مشند کرد در فضا صر فضا صر در
ان فضا صر عضو ثابت است **مطلب** و مراد از خون بها ادی در آن چند فصل است
اول در بیابانچه موجب خون بها میشود آنکه شصت و هشت موضع را خون بها دادن لازم است
اول کشتن ادی هر گاه که از زندی خطا واقع شود چنانکه شخصی بی روی بگذرد حیوان اندازد و بر او
خورد و بکشد و قیم کشتن ادی شصت و هشت چنانکه شخصی را اجزا میبرد بر نند بچیزی که در آن
کشتند نباشد و اذ بکشد ستم کشتن ادی بعد هر گاه که از هر دو طرف خون بها را صر شوند بر

بوضوح
در تمام
نیاید

در تمام
نیاید

مشا

در اصل شرع در اینصورت ضامن لازم است اما اگر از هر دو جانب خونبها را ضعیف شوند جایز
بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مفسول غیر است مینا ضامن کردن و خونبها گرفتن و عقوبت نمودن
و بعضی گفته اند که هرگاه ولی مفسول خونبها گرفتن را ضعیف شود بر غافل واجبست خونبها را
چهارم کردن چاه شخصی و دیگری نداند که آنچه است و برادران ندانند باید که کشنده خونبها
بدهند پنجم هرگاه دو سبب جمع شوند یکی سابق باشد و ضامن خونبها سابق است مثل آنکه
سنگی را بجای بگذارد و دیگری در چاهی بکند و پای کسی بر آنخورد و در چاه افتد و دیگری
ضامن وی سابقست و اگر یکی از ایشان در ملک خود در سنگ گذاشتن یا چاه کند باشد
ضامن خونبها بد دیگری است ششم طبیب ضامن خونبهاست از مال خود آنچه تلف کند از رعایت
نفس و عضو اگرچه احتیاط کرده باشد بیمار را زدن داده باشد بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
طبیب سعی تمام کرده باشد و حادثی باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار را زنی زنده کند
زانیل از مردن او یا خونبها سابق است یا نه مجتهدین را در این مسئله دو قولست هفتم کسی که خوا
الوده باشد و کبیرا بکشد و با عضو او را تلف ^{کند} عاقله او ضامنست بعضی از مجتهدین
از مال او گفته اند هفتم بر آننده منع هرگاه بر کسی خورد و بکشد با عضو او تلف کند ضامن
است زمال خود تمام کسی که زن خود را زرع کند و با جماع کند و زن اتان بمیرد ضامن خونبها
است از مال خود هم کسی که عاقل فریاد کند بشادی جهه طفل یا دیوانه یا برای صحیح المزاج هرگاه
که احد از ایشان بمیرد ضامن خونبهاست از مال خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که عاقله او
ضامنست یا زدم کسی که بر سر کسی افتد و بر آبکشد ضامن خونبها و اگر افتد خود بمیرد خوشتر است
است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر با درد
ببند از خون هر دو است و زدم هرگاه طفلی را از بلند بر سر کسی اندازند قصد کشتن
و در اغلب انداختن موجب کشتن نباشد و اتفاقا بکشد ضامن خونبهاست پنجم هر
گاه کسی در آنکی با استند که جای ایشان نباشد کسی بر او خورد و بر آبکشد ضامن خونبهاست
چهارم هرگاه کسی را شب در خانه بیرون آورد صبا او را کشته باشد ضامن خونبها وی است
از خانه اش بیرون آورده باشد اگر گواه نداشته باشد که باز او را خانه اش برده یا آنکه دیگری او را

کشته

گفته اما بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بیرون آوردند با التماس بیرون آورده باشد نگاه او را کشته
با بند بیرون آورده ضامن است و بعضی نیز گفته اند که در اینصورت ضامن است اما اگر کسی شخص را
بطلبد دیگری بیرون آورد بعد از آن و بر آبکشته باشد بیرون طلبنده ضامن نیست یا زدم زن شیر دهند
هرگاه در خواب بر سر طفلی افتد و از آبکشد عاقله او ضامن خونبهای طفلیست بعضی از مجتهدین گفته اند
که هرگاه شیر دهند طفلی را حمله افتد قبول کرده باشد خونبها از مال خود بدهد اگر حمله احتیاج بود
کرده باشد خونبها طفل را عاقله او میدهد و اقوی آنست که ویر مرد و صوت عاقله میدهد نشان زدم اگر
شیر دهند طفل شخص را بگریه که شیر دهند زدم و جوع تراغ شود و با او نطفه وان زن در آبکشد
ان شخص کو بکشد این فرزند من نیست شیر دهند کو بکشد که این فرزندت است نگاه ظاهر شود که دروغ
گفته در اینصورت اگر فرزندی که ایشان نشانستند حاضر سازند ضامن خونبها و نطفه است
هرگاه کسی بر کسی سوار شود دیگری از ایشان بدنمان بگذرد و او نفرین کرده سوار را بکشد از او بکشد
در این مسئله سه قولست اول آنکه خونبها از آنکس است که زدن است این از حضرت امیرالمؤمنین علیه
منقولست دوم آنکه هر یک از کردند و برادرانند ثلث خونبهاست و ثلث دیگر شافط است چهارم خود
سوار شد سیم آنکه اگر زدن ملجائی کرده باشد آنکس را انداخته بجیشی که بشاخیان نفرین کرده خونبها
برکننده است اگر چنین نباشد خونبها بر کسی است که انداخته است این قول اقوی است هفتم هرگاه کسی
زن شخص را در خانه پنهان کند و بر شوهر ظاهر کرد و وانکس را بکشد و زن شوهر را در عوض آن بکشد
خونبهای آن شخص زن میدهد قول بعضی از مجتهدین آنست که خون آن شخص هدایت نوزدهم هرگاه شخصی
طفلی را باندن ولی خواهد که شناوری بآید دهد و طفل را غرق کند یا بکشد خونبها طفل را ضامن
خواه نفس کرده باشد خواه نه بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نفسی نکرده باشد ضامن نیست بیستم هرگاه
کسی در راه مسلمانان ایامی احدی بکشد یا سنگی بگذارد که راه سنگ کرد و شخص مسلمان کشته کرد ضامن
خونبها آن شخص است هرگاه بیاد انام علیه السلام احدی کرده باشد اگر راه واسع باشد و اما علم
ادن داده باشد ضامن نیست بیست یکم هرگاه دیوانه یا کجی باشد بر کسی افتد و بکشد صاحب دیوانه کجی
عالم را باشد و تواند که اصلاح دیوانه خود کند نفیض نماید در اینصورت ضامن خونبها آن مرده است بیست
دوم هرگاه ناووان یا بچه که در سر راه مسلمانان باشد و با علم صاحب بکشد و کس را تلف کند ضامن خونبها

و

و اگر بخواهد صاحب خانه و فقیر او کسی را تلف کند یا نه بخواهد خلافت از او ببرد که همان نیست
 بیست و نهم هرگاه کسی از شوهر و ملک خود روشن کند در روز که با او باشد زبانه از قدر و احسان
 و ملتک کند بلفش و دیگری ضامن خوبیهای آنکس است که بوند و هم چنین اگر در روز یاد کرد
 ملک خود از شوهر روشن کند و مزایای آنکس بگری بپوشد هرگاه کسی فقیر کند در حفظ جان
 خود و آن چاره را کسی تلف کند ضامنست خوبیهای آنحضرت چه واجبست بر صاحبان چاره و آموشد
 و درنگد و محافظت آنها بیست و نهم هرگاه شخصی کثیر ارضیات طلبد ملک درنگد آنحضرت تلف کند
 ضامن خوبیهای او است اگر چه نداند که ملک او درنگد است بیست و نهم هرگاه کسی بخوابد پای
 شوهر یاد کند سنگر نه و صاحب چاره یا همراه با او باشد و آن چاره را ببرد و ضامنست خوبیهای
 است اما اگر با پایها تلف کند ضامن نیست بیست و نهم هرگاه مواریث را با کسی در دست داشته
 ایستاده باشد از آنست که با پای کسی بکشد ضامن خوبیهای او نیست اگر در وقت مواریث شوند
 هر دو و باید که ضامن بودن خوبیهای او باشد هرگاه که یکی طفل با پای او باشد بیست و نهم هر
 گاه صاحب چاره را کاری بکند که چاره را در کند و کسی بکشد ضامن خوبیهای او نیست بیست و نهم هرگاه
 کسی کاری کند که عقل کسی را بر طرف کند ضامن خوبیهای او نیست اگر بعد از گرفتن خوبیهای او و بجا
 خود بد خوبیها را از او بپوشاند گرفتن سی ام هرگاه کسی کاری کند که گوشه او کسرا کند و نشود
 و در طریقه از شنیده تا بوس باشد خوبیهای او بپوشاند و او را از شنیده تا بوس باشد بلکه امکان
 شنید داشته باشد بعد از مدت امانت بپوشد سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشمها
 نا آید یا کند خواه حد بجا خود باشد خواه نباشد ضامن خوبیهای او نیست سی و دوم هرگاه کسی کاری
 کند یا شخصی که بوی چیزی نشناسد ضامن خوبیهای او نیست و عیب او بپوشد بیست و نهم معلوم میشود
 کرد اگر با آنها معلوم نشود بیست و نهم هرگاه کسی در بعضی چاره بپوشد و او را دست خسته از او مین علی
 علیه السلام فرموده که گفته سوخته در پیش و مبالغ او بر ندا چشم او بر آب کرد و پس دروغ میگوید
 بیست و نهم آنکه کسی کاری کند که در حال جماعتی کسی بدشوار آید بیست و نهم هرگاه کسی کاری کند که داشته
 او بر طرف شود بقول بعضی از مجتهدین سی و یکم آنکه کسی کاری کند که زن حامله شود سی و نهم آنکه
 کسی کاری کند که شخصی جز شوهر او نداند داشته باشد و بعضی از آنکه گفت پس بیست و نهم

هشت حرف باید کرد سی و نهم آنکه کسی هر دو استخوان که دندانهای آدمی را نشانند و در پیش
 بر او دیده که از آنجا کوبند و بکنند هرگاه که دندانها با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی که کرد
 شخص را بکشد و هم چنان کج نماید سی و نهم آنکه کسی کاری بکند که چیزی بکلوی کسی فرود رود
 چهل آنکه کسی هر دو دست کسی را از بند دست که از آنند کوبند بیست و چهارم آنکه کسی که استخوان
 دست را که دراع کوبند و هم در فوج جدا از دست بر چهل و پنجم آنکه کسی نیش شخص را بکشد و هم
 حکم دارد که اگر کوز نیش کند بچشمی که قادر بر نشستن نباشد چهل و ششم آنکه کسی کاری کند
 بچشمی که منفره هائیش و بریده شود چهل و هفتم آنکه کسی هر دو پستان مرد یا زن را ببرد و هم
 در برید سرهای پستان ایشان بقول بعضی از مجتهدین چهل و هشتم آنکه ذکر یا حشفه کسی را ببرد و هم
 عین باشد چهل و نهم آنکه کسی چشم کسرا ببرد چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زن را ببرد
 خواه آن زن صبیح باشد و خواه علق دار چون بظواهر بگرد باشد خواه غیبی بگرد خواه کوچک
 باشد خواه بزرگ چهل و نهم آنکه کسی با زن دخول کند و موضع بول و غایب یا مخرج بول و حوض
 او را بداند و یکی کند خواه آنکس شوهر زن نباشد خواه اجنبی خواه بالغ باشد خواه غیر بالغ اما
 در بالغ اگر داخل شوهر باشد خوبیها ساقط است چهل و نهم آنکه هر دو نشسته گاه از کسی ببرد که
 با استخوان برسد پنجاهم آنکه هر دو پای شخص را ببرد تا مفصل ساق بپناه و بگذرد آنکشان هر دو
 دست کسرا ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و دوم آنکه آنکشان با پای کسی را ببرد و یا بکند از
 پنجاه و نهم آنکه کسی هر دو زانوهای کسی را ببرد و آنها اما اگر ساقین را ببرد در هر دو یک خوبیها لا
 است پنجاه و چهارم آنکه کسی استخوان مفصل آدمی بکند و سبب آن شود که غایب و همیشه اند پنجاه
 پنجم آنکه بگارت بگریز یا آنکشان بر دو شان او در پید شود بقول بعضی از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه
 بیست و نهم کسی را ببرد و با بکند که فاسد شود پنجاه و نهم آنکه کسی کاری کند که موی سر کسی فرو بپوشد
 هشتم آنکه کسی بلبکهای چشم کسرا ببرد پنجاه و نهم آنکه کسی موثره ظاهر و چشم کسی را ببرد آنکه دیگر
 فرو برد هشتم آنکه کسی هر دو لب کسرا ببرد هشتم آنکه کسی زبان شخص را ببرد هشتم آنکه
 آنکه کسی بیست و هشتم آنکه کسی کسرا بکند هشتم آنکه کسی کاری کند که طفل غام خلافت کسرا ببرد
 باشد از شکم زن بپوشد هشتم آنکه کسی کاری کند که همیشه بول کسی منقطع شود بر قول

در بیان
در بیان

بعضی از جهدها شصت و پنج کی هر دو با دو کبریا و شصت و یک از دست بر دشت و شصت و ششم آنکه
هر دو ساقهای پای کسی را از انو جدا کند شصت و هفتم آنکه کسی کاری که موردش کسی پرو نماید
شصت و هشتم آنکه شخصی کبریا در ماههای حرام بکشد چمدان بصورت خونینها با باده و حبه کشن
و ثلث خونینها جلبد یا ماهها حرام و همچنین حکم دارد که در حرم کعبه ببول بعضی از جهدها
مطلب سیم در بیان خونینهای اعصاب او می توان بر سه چهار قسم ستم اول
اینجه سبب نصف خونینها میشود و آن برین امر است اول آنکه کسی کاری بکند که موجب اجزای
کسی برود و دوم آنکه بکند شخص را کور کند ستم آنکه یک دست کبریا را از دست برده چهارم آنکه بکند
کبریا بر د نامرفی پنجم آنکه یک نایزی کبریا بر د ناکف هرگاه اینها را شناختن بر ندان بکند و نکند
و ناکف جدا بر ند هم موجب نصف خونینهاست بقول بعضی از جهدها ششم آنکه بکای کبریا بر د
نام فصل ساق هفتم آنکه یکساق پای کبریا بر د نایز انوشتم آنکه زانوی کبریا بر د اگر چه بکند
نایز انوشتم موجب نصف خونینهاست هم آنکه یک استخوان رو کسی را که دندان در او است شکند
یا بر د هم آنکه یکی از لهای شخص را بر د بقول بعضی از جهدها نایز دهم آنکه چنانی بر د و نایز
آنکه بکند شخص را بر د بقول بعضی از جهدها سیزدهم آنکه بکطرف فرج زنی را بر د چهاردهم آنکه یک
طرف استنگاه شخص را بر د پانزدهم آنکه کاری کند که یک گوش شخص چیزی نشود شانزدهم آنکه
یک گوش شخص را بر د هفدهم آنکه کاری کند که یک چشم کسی چیزی نبیند هیجدهم آنکه کاری کند
که یک گوشه سوراخ بینی کسی بوی شناسد نوزدهم آنکه کاری کند که مژهها و چشم بر د بیستم آنکه
سوار از اذاد او پناه از اذاد در آتای و بلب بکند بگر خورد و هر دو بپزند نه هر یک نصف خونینها
از یکدیگر میگیرند **فصل دوم آنکه موجب و ثلث خونینهاست ان در صورتیست که کسی بکند**
و اینست که موجب نشود که هر دو یا مثل کرد **فصل سیم آنچه در او دو خونینها با باده در**
موضع است اول شکستن لچین که دندانها در او است با دندانها دویم شکستن جاکسی که از جماع
کردن باز ماند ستم چیزی بر کسی چنان زدن که عطر از او برود چهارم چیزی بر کسی که چنانند که
کر کرد با هر دو گوش کسی را بر د و بعد از آن کر کرد پنجم بینی کسی را چنان بیند که دیگر بویها را نشنا
فتیم چهارم آنکه موجب خونینها و نایز در او است و فی است که چنانی بر لچان بر د

کبریا

که پیش منقطع شود **فصل پنجم** آنچه موجب و ثلث خونینها میشود و آن در چهار موضع است اول
بر بدلب برین شخص را ببول بعضی از جهدها دویم آنکه کاری کرد که هر دو لب شخصی بست کرد
و از خلقت طبیعی دراز کرد ستم آنکه بکهای بالای چشم شخص را زایل کند بقول بعضی از جهدها
چهارم بریدن خشمه چپ شخص را ببول بعضی از جهدها پنجم **فصل ششم** آنچه موجب ثلث خونینها
و آن در چهارده موضع است اول بر بدلب بالای شخص را ببول بعضی از جهدها دویم زایل کردن
بکهای برین چشم شخص را ببول بعضی از جهدها ستم بر طرف کردن طالب شخص را که میباد و سورا
بنی باشد چهارم زان کنگر ابرین پنجم بر از هر دو سوراخ بینی شخص کند اینست که دیگر سوراخ بینی
اینهم بناید ستم آنکه شکست شخص را بشکند باز بیکو کرد و هفتم آنکه کاری کند که بول کبریا منقطع
گرداند و باز بیکو شود هشتم بر بند کردن عین نهم بر بند خشمه زانست که ببول بعضی از جهدها
آنکه بکارت زنی را بکشد بر ند چنانکه بول و غایب او بند شود پانزدهم آنکه چیزی بر شکم کسی کند
چنانکه بول و غایب او بیرون آید و نایز دهم بر بدلب استنگان ابهام خواه از دست خواه از پا ببول
بعضی از جهدها سیزدهم آنکه کسی زخمی بر شخص زند چنانکه با زدن شکم رو چهاردهم آنکه شخصی
زخمی بر کسی زند چنانکه بر بدماغ رسد بقول بعضی از جهدها **فصل هفتم** آنچه موجب پنج
و آن در سه موضع است اول تراشیدن یکی از دو ابروی شخص را دویم بر بدلب هر دو دستا هر دو
زایتم بر طرف کردن موثره یکی از دو چشم شخص **فصل هشتم** آنچه موجب خمس خونینها و آن
فرد و موضع است اول آنکه بری از دو سوراخ بینی شخصی بکند یا سوراخ زخم او بهم آید دوم آنکه
شش کس در آب شناور کند و یکی از آنها غرق شود و بر هر یکی از این پنج من خونینها ان غرق
شد لازم است بقول بعضی از جهدها **فصل نهم** آنکه سه خمس خونینها دران لازم است چنان
دوازده دندان پیشین که شش از پایشن که ابتدای آن دندان پیشتر باشد آنها ان و آنها ان
دندان پیشتر و شش از بالا بطرفی مند کور **فصل دهم** آنکه در دو خمس خونینها دران لازم است
و آن بر د دو موضع است اول شکستن شانزده دندان که از دندانهای پیش نباشد دویم آنکه
کاری کند که هر دو خشمه شخصی را بزرگ کند **فصل یازدهم** آنکه در او خمس خونینها لازم است
و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خشمه شخصی را بزرگ کند بر سه که در او رضی شوند یا با

چهارم

و از آن بک هم گذارد **قصر و از هر** آنکه موجب خونریزی لازم است و آن در صورت
 که از یک سوراخ بینی شخصی چیزی بگذرانند بعد از آن جراحت او بر شود **قصر** سینه که هر
 آنکه موجب عشر خونریزی لازم است و آن در پنج موضع است اول بر پند انگشت خواه از دست خواه
 از پانصدوی از مجرای در انگشت ابهام ثلث خونریزی آدی را لازم دانسته اند و دوم کند انگشت
 از یک سوراخ بینی شخصی و بعد از آن جراحت آن نیک شود سیم آنکه کسی کاری کند بزنی
 که طفل تمام خلف ملوک ناسته از شکم بپندازد خواه مذکر باشد و خواه اناث خواه جو
 باشد و خواه نضاری خواه آزاد باشد خواه بندچه در اینها عشر خونریزی لازم است چهارم
 بر پند سر میان را که مرده باشد پنجم آنکه زخمی بر آدی زند که با استخوان رسیده باشد استخوان
 را شکسته باشد **قصر چهارم** آنکه در او نصف عشر خونریزی است که پنجاه و شش مثلاً
 طلاست شکستن یکی از دانه دندان پیشین که شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آن
 دندان پیشین باشد و انتهای آن پیشتر **قصر** یا پیری **قصر** در او نصف عشر خونریزی است که بیست
 پنج مثقال طلا باشد و آن در دو موضع است اول شکستن یکی از شانزده دندان غیر دندان
 های پیش که مذکور شد و دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم آنکه در او ثلث
 آن عضو لازم است و آن در ده موضع اول آنکه کسی کاری کند که چشم کو فرود و در او ثلث
 خونریزی چشم جمع است و دوم بر پند هر دو گوش زخمی چه در او ثلث خونریزی گوشهاست سیم مثلاً
 پینه شخصی را چهارم گذاردن دندان نیادی شخصی را چه در آن کند ثلث خونریزی دندان اصلی
 هر گاه آنها کنگه باشد اما اگر با دندان اصلی کند باشد چیزی در آن لازم نیست پنجم بر پند دندان
 انگشتان و بند ابهام که در نصف خونریزی ابهام است ششم آنکه بر پند انگشت نیادی چه در آن ثلث
 خونریزی انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت کسی را چه در آن ثلث خونریزی انگشت صحیح است
 هشتم کوفتک نمودن اعضا کبیر که در استخوان باشد چه در آن ثلث خونریزی لازم است
 نهم شکافتن هر دو لب آدی بطرفی که دندانهای وی نمایان باشد ثلث خونریزی هر دو لب آدی
 لازم است خواه تمام لبها شکافته باشد خواه بعضی دهم آنکه یکی از لبها و در آن ثلث خونریزی یک
 لازم است قسم هفدهم آنکه در او ثلث خونریزی آن عضو لازم است و آن در چهار موضع است اول

شل کردن انگشتان صحیح خواه از دست خواه از پا دویم گذاردن ناخن انگشتان و بیرون آمدن
 سبب استخوان عضو را بشکند و آن عضو باطل شود چهارم آنکه هر گاه کاری کند که شخص
 را تا نصف و زبول بناید و منقطع کرد قسم هیجدهم آنکه در حین خونریزی هر عضو لازم است
 و آن در چهار موضع است اول شکستن هر عضو از شخصی و دوم زدن زخمی بر عضو شخصی
 استخوان را ظاهر کرده اند چه در آن جملگی ربع حین خونریزی آن شکستن عضو لازم است سیم
 آنکه کسی کاری کند که لبهای کسی شکافته کرد و بعد از آن نیک کرد و در آن حین خونریزی
 چهارم شکافتن یک لب و بعد از آن نیک شود چه در آن حین خونریزی یک لب است سیم نوزدهم
 او چهارم هر عضو لازم است و آن در دو موضع است اول آنکه هر گاه استخوان عضو کسی را
 و بعد از آن شکسته شود و دوم آنکه هر گاه استخوان یک عضو را بکوبند آنگاه نیک شود چهارم
 گرفتن لازم است سیم آنکه هشتک خونریزی لازم است چون بر پند سینه یا سینه را قسم
 بیست یکم آنکه در او یکسره لازم و آن خارصه یعنی زخمی که پوست سر را بشکافت قسم بیست و دوم
 آنکه در او شش لازم است چون دانه و آن زخمیست که سر که از پوست گذشته است و بکوبند
 نشسته و بیست و پنجم بیست و ششم آنکه در او شش لازم است و آن با ضعه است از املاخ
 کوبند آن زخمیست که سر که در گوشه فرو رفت قسم بیست و هفتم آنکه در او چهارم است
 چون سوراخ بکسین و لب کون مین زخمیست که سر که از گوشت گذشته و بر پوست نازک که
 استخوان را پوشید برسد قسم بیست و هشتم آنکه در او پنج شش لازم است چون موضعی و آن زخمیست
 سر که با استخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده اند قسم بیست و نهم آنکه در او شش لازم است
 چون فامه و آن زخمی است سر که با استخوان رسیده باشد و استخوان را شکسته باشد و آن جای
 نقل کرده باشد قسم بیست و دهم آنکه در او سی و سه شش لازم است چون فامه و آن زخمیست
 سر که خرطدم مانع آدی در آنجاست و از ام الراس کوبند و بعضی از مجاری سر و شش
 فرودده اند که ثلث خونریزی باشد قسم بیست و یازدهم آنکه در آن سی و سه شش لازم است
 و آن در فامه است و آن زخمیست که سر که خرطدم مانع آدی از فامه باشد و آن زخمیست
 قسم بیست و دهم آنکه در خونریزی فامه با سر که در آنجاست مثلاً چه که دندان نصف شش

با مقدار قسم سوم آنکه در اول مقال طلا با بقا در آن در آن موضع است اول شکست ضلع
 که فرج یک بازوست در قسم می باشد از آن از آن زانوی یک بیرون فرج او بخین چه را بیضوت
 لازم است بر شوهر کرده مقال طلا با زن در قسم کسی کاری کند که سبب زن زود منی زان
 خارج فرج زن بخین قسم سوم تکرار آنکه در او بیت مقال طلا لازم است و آن در جانب است که
 از فرج کوفت نطفه در دم زن کسی کاری کند که آن نطفه بیفتد در دم و در وقت آنکه در او چهل
 مقال طلا لازم است آن جانب است که کسی کاری کند که از شکم زن نطفه بعد از آن که علقه می
 بسته باشد بیفتد قسم سوم تکرار آنکه در او وقت مقال طلا لازم است آن جانب است که کسی کاری
 کند که از شکم زن حامله نطفه بعد از آنکه مضمغه یعنی مانند گوسفند جاوید شده باشد بیفتد اگر
 طفل بعد از اختیار خود انداخته باشد خون بها و بهر قسمی که مذکور شد لازم است که بیاید و در قسم
 سه و چهارم آنکه در او وقت مقال طلا لازم است آن جانب است که کسی کاری کند که از شکم زن حامله
 طفل تمام خلقت یعنی استخوان اعضا تمام شده و روح در او در می افتد **مطلب چهارم**
 بیان آنکه در چند موضع خون بها ساقط است و آن در بیت سه موضع است اول قاعد و دوم وضع
 خون بها ساقط است اول آنکه در وقت قائله عفو کند از خون بها اگر ولی نداشته باشد نام ولی
 ولی اوست یا امام العفو میرسد که عفو کند میساجنه که خلافت در قسم آنکه شخصی تیراندازد و شش
 را گوید بر چند باش فلن شخص خدا نکند و بر او خورد و او را بکشد قسم آنکه در وقت سوره یا پیاده
 در آن نای وید بر یکدیگر خوردن و بر چند چهارم آنکه در وقت زید با یکدیگر شخصی زندگانه
 آنکه کسی خود را بر کسی اندازد و خود میرد ششم آنکه کسی خانه شخصی بزدی و در او را بکشد قسم
 الطریق و حاجی که بر سر راه مسلمانان آید گفته کرد هشتم آنکه کسی را بچیند و بکشد تمام آنکه
 کافر که با ذمی باشد که بشر جزیت عمل کند هم آنکه مسلمان باشد کافر و از اسیر کند و فرج ممکن
 نباشد مگر یک تن آنها یا زده هم زنی را جنی را بجان خود و پنهان کند و شوهر زن وقت کوفت و آن
 مرد را بکشد و از دم آنکه کسی در راه واسع با خدا امام بنای احد کند و یا سنگی نصب کند و
 آنها که کشته کرد در قسم هم ناو دان یا پیغمبر شخصی که بر راه نصب کرده باشد و بیفتد کسی را
 بکشد چهارم آنکه در وقت که با دنا باشد کسی در ملک خود بقصد حاجتش بر او زود و سرایت

ساقط است از این جهت

کند

کند بوختن کسی یا نردم چارزای کسی سوار شده باشد یا بکشد یا چاروازی یا باها خود کبیر
 بکشد بخلاف دشمنها شازدم آنکه کسی هر دو دست کسی را منقطع کرده باشد نگاه مفضوح عد او
 بکشد اگر در اینصورت عفو کند خون بها ساقط است هفتم آنکه شخصی هر دو دست کسی را برود و شش
 او را بر عوض آن بر نهد و از بریدن او برودن سزای کند اگر مقبول عفو کند خون بها ساقط میشود
 هجدهم آنکه کسی دین کوفت برود و دستها انگشتر از بند کوفت برود مردن با و این سزا بکند
 بر این سزای نکند چه در اینصورت کشتن اما اگر مثل از کشتن بمیرد و این امر سزا خون بها را
 او بکشد بقول بعضی از مجتهدین نوزدهم آنکه هرگاه در وقت غلای زان که خوبها آن هزار مقال طلا
 نباشد بر ندرت غلام از او شود بعد از آن بمیرد و در غلام امر سزا که خاص کند و اگر عفو
 کند خون بها نمیتوان گرفت زیرا که خونهای سنها مال آقای غلام است بیستم آنکه هرگاه کسی خود
 را بکشد بیست یکم آنکه هرگاه کسی عدا ظلم کسی را کشته باشد و بمیرد و مال نداشته باشد خون
 بها ساقط است بقول بعضی از مجتهدین بیست دوم آنکه شخصی هر دو دست کسی را برود و خون بها بکشد
 و آنکه سزای کند برودن چه ولی مقبول میتواند کشتن اما عفو کند خون بها ساقط است اما آن
 دو موضع که خون بها ساقط میشود اول آنکه در هر دو سوره یا پیاده که در وقت عید بر یکدیگر خورد
 و بمیرد چه در هر یک نصف خون بها بود شصت یکم بیست و دوم آنکه زنی در سن مرد بر او برود و عو
 هر دو دست را بر نهد و اگر سزای مرد بکشد و بمیرد و نگاه ولی مرد نذاعفو کند نصف خون بها
 ساقط میشود **مطلب پنجم** در بیان مقدار خون بها ادی و قتل عمد خطا و شبهه بعد از آن که قسم
 است قسم اول خونهای مرد کشته اگر چه طفل باشد و صوفی کسی او را عدا بغیر او کشته باشد
 و از هر دو طرف بخون بها ازاضه شوند یکی از شش چپ است اول صد شکر بیخ ساله باشد یا بیشتر و
 علت نداشته باشد و اگر نیا باشد هفت شری بیست طلا متغال یا صد بیست درم نقره یا
 درم دو بیست که و که آنها را در عرف کا و کوبند بیست دو بیست حله و هر حله دو جامه از برود همی است
 آنست که اسم جامه بر او ضاف باشد چنانم هزار کوسفند بطریق که در کار و غذا کوشند یا بیکه بیست
 هر بیست کوسفند متغال طلا باشد یا صد بیست درم نقره بیست هزار متغال طلا شری خالص
 ششم در هزار درم نقره شری بیست و این شش چیز میباشد و عدا شبهه بعد خطا بکشد

ساقط است از این جهت

سیرت

سه چیز اول آنکه سن مثل ماه چه در صورتیکه بخدا گشته باشد صد شریک یا بن طریق کدو حد
صیح متابع و ولد بان شد که بیست و شش ماهه بکماله و بیست و شش روز و سه ساله و سی و شش ماهه
و سی و شش ماهه و در شب بعد از آن که چهل و شش روز و سی و شش ماهه و سی و شش
دو ساله و دویم در صورتیکه بعد با شیبه بمرد گشته باشد تا آنکه از اصل مال خود بیاید
و در صورتیکه بمهر یا کنه لادن عالمه مبدلند و معنی عافله در خانه مدد خواهد شد ان شاء
الله تعالی و آنکه در طفل و حیوانها از آن یک سال بگذرد و ابتدا از وقت گشتن استخوانها تا آخر سال اول
از کمال عادت حایق نبه که در تمام وقت و در تمام سال در تمام سال در تمام سال در تمام سال
ثلث خونها از غافله باید گرفت در آن سال و در تمام سال در تمام سال در تمام سال در تمام سال
در آن سال و در خونهای و اما آن ماه که از آن سال که در تمام سال در تمام سال در تمام سال در تمام سال
مثل خونهای سلطانانست و بعضی بر آنست که مثل خونها هم در تمام سال در تمام سال در تمام سال در تمام سال
قسم دوم خونها از آن است و آن نصف خون مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا صد گوسفند
صد گله یا یا صد شغال طلا یا هر از آن هم نقره است در خونها اعضا خانکه مذکور شد
شماره و نند نیست تا آنکه خونهای آن عضو است خونها آن عضو است خونها آن عضو است
عضو نند نصف خونهای مرد میشود قسم سوم خونها خونی و آن سه ربع خونها مرد است قسم چهارم
خونهای آن که طفل در شکم داشته باشد در او خونها مرد لازم است قسم پنجم خونها مرد هم
و آن شصت و شش نقره شرعیست قسم ششم خونهای زنان هم و آن چهار صد و شصت نقره است
شرعی قسم هفتم خونهای غلام و آن هفتاد و شش نقره است که از خونهای از آن زیاد نباشد و خون
اعضا غلام بطریق خونها اعضا از آن است هر چند سبب نصف خونهای از آن زیاد باشد در غلام
نصف قیمت میشود و هم چنین در عضو که در آن از آن است هر چند سبب نصف قیمت باشد قیاس غلام
باید کرد و در قیمت وی نیز از آن است در غلام قیمت کند از آن را باید داد و اگر غلام شخصی بر
زخمی نند که خونهای آن متاعی قیمت و یا شادامای غلام اختیار دارد در دادن غلام و یا قیمت
بگیرد یا آنکه غلام را نند و چیزی از او بطلد و طلب ششم و نهم آنچه جوارش یعنی
نقاوتها صحیح بودن و بیوقوفی آن عضو می باشد که در شانزه موضع از آن لازم است

و در آن ماه
در آن ماه

اول آنکه کسی کاری کند که چیزی غیر متعاقب جوی کسی فرو رود و دویم آنکه پشت کسی را بشکند و بعد از
ان بپنک شود سیم آنکه کسی کاری کند که موی خرم بریزد بقول بعضی از مجتهدان اینصورت خوبها کف
اند چهارم آنکه کسی بعد از بیدار شدن کسی را از اسنجان زند چیزی ببرد پنجم آنکه کسی بعد از بیدار شدن
شخصی کفر ببرد ششم آنکه دست دادن کسی را ببرد هفتم آنکه بر یک سرهای بساط بقول بعضی از
مجتهدین هشتم بیدار کردن کسی را از اسنجان است و نهم آنکه چیزی بر شکم کسی بگذارد
که بول و غایب او ببرد و دهم کسی کاری کند که بول شخصی منقطع کرد و یازدهم آنکه کسی
باز دهم آنکه هرگاه بیستانهای زن را ببرد و شیر از آن منقطع شود و باید بر بیرون بگذرد در اینصورت
ثلث خونها باید داد سیزدهم آنکه هرگاه شخصی سبلی ببرد شخصی نند که روی و سرخ ناسبا باشد
کرد بعضی از مجتهدان بر آنست که اگر سرخ کرد بکشتال و نیم طلا باید داد و اگر سبک بود در شش شفا
اگر نند کرد دهم شغال و بعضی نیز بر آنست که اگر اینها نند باشد با واقع شود نصف آنچه مذکور
شد اطلاق حدشامل مرد و زنست چهاردهم جوان کبیرا معبود کند در اینصورت تفاوت عیب نند
او را باید یا نهم آنکه هرگاه شخصی زخمی بر دیگری نند که خویله دفاع او را بشکند در اینصورت
ثلث خونها بارش باید داد شانزدهم آنکه هرگاه جوانی را بشکند و آن برد و نوع است نوع اول
آنکه قابل کشتن باشد و آن نیز برد و قسم است قسم اول آنکه گوشت و از خوردن چون در اینصورت
هفت شبا گشته و نند باید داد و در اینصورت مالک اگر امر کند گوشت را بردار و بیفهمی که این
خریدار بد مجتهدان را در ایجاد و قولست اگر تفاوت نداشتن باشد مثل آنکه گوشت را در خر بگذارد
که کسی از گوشت و شفع نشود قیمت را باید داد هفتم دویم آنکه گوشت آن خوام باشد چه قیمت آن را
میدد و نند که اگر گشته باشد بطریق قیمت آنچه از مرده قیمت دارد چون مویشیم و پیرز و هفتاد
ان که کرد غاصب باشد اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدان بر آنست که قیمت اعلی از نند غضب نند
ثلث باید داد نوع دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن برنج و جبار سنگ رسک شکاری و در آن چهارم
باید داد بقول بعضی از مجتهدان و بقول دیگر قیمت آن را باید داد و قسم سگی که کله را حافظ میکند تا
یک بول از آن است و بعضی بیست و هفت گفته اند و بعضی از مجتهدان قیمت آن را لازم میدانند سیم سگی که
حافظت باغ کند و در آن بیست و هفتم لازم است و بعضی از مجتهدان قیمت آن را لازم میدانند چهارم سگی که

که در آن

که حافظت نذاعت کند و در آن چیزی از کند باید داد و در غیر این چهار سن چیزی لازم نیست
 پنج خوک از کسی که حلال دادند کوشند تراچه در اینصورت قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شتر آب
 کبیرا که دیگری تلف کرده باشد باید داد **خام** در میان کفاره قتل و محقق عاقله و در آن دو
 محض است محض اول در کفاره بدانکه در کشتن مسلما غیر حق و آنچه در حکم مسلمانان باشد چون
 اطفال ایشان اگر چه در شکم باشد غلامان و دیوانگان اندوی عمد با خطا باشد بعد از آنجا
 که کفاره بدهد اگر نه و با بکشد با کفاره واجبست با نه خلافت فریب است که واجبست با مال
 او پس و باید کرد و همچنین کفاره دادن واجبست که هر گاه کسی کاری کند که سبب کار شخصی کشته
 کرده مثل آنکه بجای که ملک و نباشد سنگ اندازد و با کار کند و اگر جماعتی در کشتن کسی
 شریک باشند بر هر یکی کفاره علیحد و اجبتست و اجبتست کفاره در کشتن مسلما که در میان کفاره
 باشد ندانسته او را بکشد واجبست کفاره دادن در کشتن حیوان و ترسانان و غیر ایشان
 و صاف کفاره خواه بشرابط ذمه کردن نهند یا نهند هم چنین کفاره پیش از بهر کسی که خود را
 بکشد و همچنین کفاره بپشت بر کسی که ببندد از دشمنی حاصله و آنچه خلعت او تمام نشد و حو
 نکرده باشد محض دوم در محقق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونها کبیرا که خویشا اینها
 کشته باشند از روی خطا میدهند چون بد و فرزندان و خویشا پدی شروط عاقله ده است
 اول آنکه خویشان پدی باشد چون مادر و خویشا مادری خویشا دادن لازم نیست و پیم مرد باشد
 چه بنده و اجبتست هم آنکه بالغ باشد چه بر طفل واجبست چهارم آنکه عاقل باشد چه
 بر دیوانه واجبست پنجم آنکه مالدار باشد در وقت دادن خونبها پس اگر مفلس باشد در وقت
 واجبست برایشان اگر در وقت کشتن مالدار نباشند ششم آنکه در کشتن کشته را بگوید عاقلان
 کرده باشند پس اگر کشته افرار کند یا صلح کند خونبها بر عاقله واجبست هفتم آنکه خطا نباشد
 پس اگر عمد کشته باشد خونبها را عاقله نمیدهد هشتم آنکه مقبول از او باشد چه اگر بنگد باشد
 عاقله چیزی نمیدهد نهم آنکه مجبور نباشد چه مجبور عاقله نیست هم آنکه فانی از او باشد چه
 ناعاقله نیست و مؤخر است ز دادن خونبها او با دادن غلام را بدست مولای خود هر گاه این شرط
 محقق شود خونبها را در کشتن ایشان دهند اگر چه ایشان در آنحال از فانی مرثت نباشند بعضی

در میان کفاره قتل و محقق عاقله
 در میان کفاره قتل و محقق عاقله
 در میان کفاره قتل و محقق عاقله

کشته شد

کشته اند که هر کس که از فانی مرثت میرد خونبها را باید داد هر گاه خویشان موجود نباشند عاقله
 فانی کسبت که او را از او کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسبتست نه خاک شرع کفته
 باشد که هر چنانچه که از او سرزند من ضامنم و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او اما من و بر عاقله در
 بعد شبکه بعد چیزی از خونبها از نیست مگر آنکه فانی مرثت با کسبت باشد چه را نصوب بعضی از بخت
 کفته اند که خویشان نزدیک از میدهند هر گاه که مال داشته باشند هم چنین عاقله را خونبها دادن لازم نیست
 که هر گاه چادری کسی بنا عاقله او کبیرا بکشد بلکه در اینصورتها از مال فانی باید داد و همچون عاقله ندان
 بلکه فانی منعده خونبها کسبت کشته باشد خواه عمدا خواه بخطا و اگر مجبور نباشد است
 اما عاقله ایشان است زیرا که امام از ایشان بر میگرد و خونبها را امام بر عاقله و قیمت میکند و
 خویش و بکشد از بخت کشته اند که مالدار ایشان هم مشغول غیر ایشان چنانکه مشغول و قول فریب است اما
 منعت میکند بر حسب حق بر عاقله ایشان بر طریقی که میسر است اگر فرزندان از عهد خونبها بر و نوا
 آمد و یا چیزی ندانسته باشند برادران یا فرزندان ایشان قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر ایشان نیز عاقل
 آنها و اولاد ایشان میدهند و اگر ایشان نیز عاقله میدهند و اولاد ایشان نیز عاقله میدهند و اولاد ایشان
 میدهند و اگر ایشان نیز نباشند صاجر بر میدهند و اگر آن هم نباشد اما نمیدهند بشریکت خویشا حاضر غایب را نصوب
 شرع است هر چه حکم شرع غایب بود ایشان را فانی کسبت و اگر حکم شرع در خطا حکم باخها از بین مال میدهند
 و در غیر حکم از عاقله عاقله و میدهند و اگر این داد و دلخواه از ظاهر نظر ساجی گوید که از استخوانی افضل است
 و اکمل المتان بل استا الکل في الكل بها الملكة والترقي الترفيع والحقيقة والبدن محمد عاقله قد الله تعالى رسلا اما
 که در وقت اول از غرضها اعطای شاعبا الحقیقه الموسوم که هر یک از اینها را می دانند اما من با مجلس در اینها حاضر بودی
 میکنند و اولی سوا که عاقله چه مخفی دارد بند کاخ استانی فرمایند که عاقله عاقله که هر کسی از کسبت
 کند و بخواهد قصور خویشا بدد او میدنوا اعطای بر میسد که با احکام در این چند با کسبت خونبها و دیگر خونبها او
 است اما در خونبها ظاهر حکمت در اینهاست که خونبها او باشد که خونبها او را بکشد اینها خونبها
 او را میدهند البته از آنم مگر آنکه مانع است و نکند از آنکه هر گاه عاقله عاقله عاقله عاقله عاقله عاقله
 حکم است که در کسبت دیگر کسی از خویشا نکند آنکه چیزی در کسبت با هم نباشد بگویم که هر که عاقله فرمود
 که حکمت دیگر خونبها بدد که انشخص همیشه منافع خونبها را بدد دیگر اینها را بدد استام علی من اینها

۳۰۶

KİTAP	Haer Mahmud es.
YERİ	
ESKİ NO.	1653
YENİ NO.	2998

